سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی
(شماره ۱۳۹)

وقفنامهٔ ربع رشیدی

الوقفیة الرشیدیة بخط الواقف فی بیان شرائط امور الوقف و المصارف

اثر

رشید الدین فضل الله بن ابی الخیر بن عالی الهمدانی

مشتهر به رشید الطبیب

چاپ حروفی از روی نسخهٔ اصل

به کوشش

مجتبی مینوی ایرج افشار

سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی
(شماره ۱۲۹)

وقفنامهٔ ربع رشیدی

الوقفیة الرّشیدیّه بخطّ الواقف فی بیان شرائط امور الوقف و المصارف

اثر

رشید الدّین فضل الله بن ابی الخیر بن عالی الهمدانی

مشتهر به رشید الطّبیب

چاپ حروفی از روی نسخهٔ اصل

به کوشش

مجتبی مینوی   ایرج افشار

با همکاری عبدالعلی کارنگ در تصحیح قسمت مربوط به آذربایجان

تهران - ۲۵۳۶

شمارهٔ ثبت کتابخانهٔ ملّی ۲۳۵۷ / ۲۵۳۶/۱۲/۲۰

چاپ شرکت افست «سهامی عام» چاپخانهٔ بیست‌وپنجم شهریور

سرآغاز

بنام پروردگار بزرگ بخشنده مهربان

با عرض سپاس بی قیاس بدرگاه آفریننده جهان و درود فراوان بر واپسین پیمبران حضرت محمّد مصطفی ص و دودمان وی، در پرتو توجّه و عنایت همیشگی اعلیحضرت همایون محمّدرضا پهلوی شاهنشاه آریامهر، کتاب وقفنامه ربع رشیدی که هم اصل بنای تشکیلات آن و هم این کتاب از آثار خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی است بصورت چاپ حروفی در معرض انتشار و استفاده علاقه‌مندان گذارده میشود.

در بارهٔ اهمیّت و اعتبار نسخهٔ خطّی وقفنامه که اکثر قسمتهای آن بخط خود رشیدالدین است و چگونگی دستیابی به نسخهٔ منحصر بفرد این سند مهم تاریخی و سرانجام آن، در دیباچهٔ چاپ عکسی همان نسخه (که بعنوان هشتاد و هفتمین نشریّهٔ انجمن آثار ملّی و دهمین نشریّهٔ این انجمن در سال کورش بزرگ، ۱۳۵۰ خورشیدی = ۲۵۳۰ شاهنشاهی، یعنی سال برگذاری جشن دوهزار و پانصد سالهٔ بنیان گذاری شاهنشاهی ایران چاپ و

منتشر گردید) توضیح مناسب داده شده است چنانکه در طیّ آن دیباچه آمده چاپ عکسی نسخهٔ وقفنامه نخستین مرحلهٔ انتشار این سند بی بدیل بود و اینک مرحلهٔ دیگر که چاپ آن بصورت حروفی با افزودن توضیحات دربارهٔ نامهای آبادیهای مذکور در متن وقفنامه و دیگر توضیحات مفید و فهرستهای گوناگون باشد(۱)، بانجام رسیده است.

تحقّق یافتن این منظور علمی و ملّی از جمله واپسین خدمتهای ارزنده‌ای بود که فقید ادب ایران استاد بزرگ شادروان مجتبی مینوی با همکاری دانشمند گرامی آقای ایرج افشار در قبال درخواست و دعوت انجمن آثار ملّی پذیرای انجام آن گردید و بشرحی که در صفحه‌های ده و یازده آغاز کتاب زیر عنوان یادداشت به خامهٔ آقای ایرج افشار اشاره رفته است آن شادروان تا آخرین ساعات زندگی خود به ادامه و تکمیل این خدمت می‌اندیشید و از اجزاء ناتمام کار پرسش مینمود و با همهٔ بیماری یادداشتهائی برای نوشتن مقدّمه فراهم میآورد تا شمع فروزان عمرش به خاموشی گرائید و متأسفانه پایان کار را درنیافت رحمة‌الله علیه رحمةً واسعةً.

کوشش و پایمردی آقای ایرج افشار در پیمودن مرحله‌های مختلف این خدمت و به ثمر رساندن نتیجهٔ پژوهشهای مربوط بآن و همچنین همکاریهای ارزندهٔ آقای عبدالعلی کارنگ که بخواهش مرحوم مینوی و آقای ایرج افشار تصحیح قسمت مربوط به آذربایجان را

برعهده گرفت درخور ستایش و سپاس فراوان است . انجمن آثار ملّی هم انتشار چنین سند تاریخی راکه یادگاری پایدار از یکی از آثار ملّی نابود شدهٔ ایران است (واگر امروزه آن دستگاه و ساختمانهای متعدّد آن برجا بود درشمار آثار ملّی مهم بشمار میآمد) بهردو صورت و نیز ترتیبی راکه برای تعلّق یافتن آن بکتابخانهٔ ملّی تبریز اتّخاذ و عملی کرد ، بعنوان احیای یک اثر ملّی تلقّی مینماید و انجام یافتن وظیفه را در این زمینه درخور سپاسگزاری می شناسد و امیدوار است که در راه پیشبرد خدمت های فراوان ناکردهٔ منظور نظر خود توفیق بهتر و بیشتر داشته باشد .

بمنّه و کرمه
انجمن آثار ملّی

(۱) برای آگاهی بیشتر در این باره به فهرست مندرجات بویژه صفحه های هشت و نه مراجعه فرمایند

فهرست مندرجات

متن وقفیه

باب اول

باب دوم

باب سوم

۱ــ درنسخهٔ اصلی عنوان فصل پانزدهم نوشته نشده و درچاپ باحروف اضافه شده است

* * *

زیادت در دو حرف

***

***

به‌یاد مجتبی مینوی

یادداشت

پس از اینکه انجمن آثار ملی نسخهٔ خطی وقفنامهٔ ربع[1] رشیدی را ـ موسوم به «الوقفیةالرشیدیة بخطالواقف فی بیان شرایط امور الوقف والمصارف» ـ خریداری کرد، انتشار چاپ عکسی آن لازم و مقدم دانسته شد. زیرا قسمتی عظیم از آن نسخه به خط شخص رشیدالدین فضل‌الله همدانی (واقف) است، و چون رشیدالدین یکی از فضلاء و وزراء ایران بوده است، انتشار نسخه‌ای که به‌خط شخص او است و از تصرفات مختلف زمانه برکنار مانده است (ضمناً ازحیث مادی و معنوی هم پرارزش است)، خالی از اهمیت نمی‌بود.

اما علاقه‌مندانی که مجال دقت و صرف وقت‌کافی درخواندن نسخ خطی ندارند (و این نسخه هم خواندنش خالی از اشکال نیست)، و نیز شرقشناسان، منظماً توصیه می‌کردند که نشر چاپ عکسی وقفنامه وافی به مقصود نیست و باید چاپ حروفی آن نیز منتشر شود تا استفاده از آن آسانتر و عامتر باشد[2].

پس، در نظر گرفته شدکه چاپ حروفی از این کتاب‌فراهم شود. اما چون درآن اوقات، مرحوم **مجتبی مینوی** به ترتیب امور و بنیادگذاری قسمت علمی بنیاد شاهنامهٔ فردوسی پرداخته بود و مشتاقانه به تصحیح شاهنامه مشغول شده بود، اینجانب به‌تهیهٔ مطالب وقفنامه بجهت چاپ‌آغازکرد. بتدریج آنچه را حاضرمی‌شد به مطبعه می‌داد ودوبار غلط‌گیری می‌کرد تانمونه‌ای‌که نسبةً بی‌غلط می‌بود و موجب اتلاف اوقات‌گرانبهای مرحوم‌مینوی نبود به دست‌آن دانشمند فقید سپرده شود. آن مرحوم هم به‌شیوهٔ دقیق وکم مانند خود و بی‌هیچ‌وقفه‌ای به غلط‌گیری و درصورت لزوم مقابله می‌پرداخت و هر نظری‌که دراصلاح اوراق لازم بود اعمال می‌کرد. گاهی هم بعضی از اوراق، دوبار از نظرتیزبین آن مرحوم گذرانیده می‌شد، چه

تا نقش پای گرمروان پیش راه ما ‌‌ ‌ دارد چراغی، این‌ره تاریک سرکنیم

۱ــ تعجب است‌که در نسخهٔ خطی‌تاریخ شیخ‌اویس‌تألیف ابوبکر قطبی اهری (چاپ لاهه، ۱۹۵۴)که نسخه‌ای است مضبوط وبخط خوب ازقرن هشتم هجری دوبار ربع رشیدی را مصرحاً با ضم اول ضبط کرده است (ص ۱۷۵).

۲ــ آشکار شدن نسخهٔ وقفنامهٔ ربع‌رشیدی و نشرعکس‌آن در حـوزهٔ محققان ایرانشناس فوراً انعکاس پیدا کرد. نخست اینجانب توانست مقاله‌ای تحت عنوان The Autograph copy of Rashid - al-Din's Vaqfnāmeh درمجلهٔ Central Asiatic Journal (Vol.XIV - pp. 5-13) چاپ ویسبادن (۱۹۷۰) منتشر سازد.

پس از آن دکتر برت فراگنر B. Fragner مقاله‌ای محققانه تحت عنوان Ein Autograph des Mongo - lenwesirs Rashid—ad - Din Fazlallah در تحلیل و توصیف مطـالب وقفیه نوشت کـه در صفحـات ۳۵-۴۶ کتاب Festgabe deutscher - Iranisten zur 2500 Jahrfeir Irans (Stuttgart, 1971) منتشر شده‌است.

بهر تقدیر، اگر چه این کتاب از کتابهائی است که از زیر دست وچشم مرحوم مینوی گذشته‌است، اگر هنوز درآن عیب و نقص دیده شود ناشی از آن است که بر اینجانب در تهیهٔ مطالب اولی (برای فرستادن به مطبعه) اشتباه روی داده است، ویا آنکه اینجانب درمطابقهٔ نمونه‌های نهائی بانمونه‌های تصحیح‌شدهٔ مرحوم مینوی دقت کافی نکرده است.

ضمناً بایدگفت متأسفانه وقتی که چاپ کتاب به صفحهٔ ۲۵۲ رسیدآن مرحوم به‌بستر بیماری سخت نهائی درافتاد ودیگر امکان آن نبود که صفحات مابعد راکه مربوط به‌رقبات وقفی تبریز ست بخواند واصلاح کند. این قسمت از کتاب را که از تصحیح اول و دوم مطبعی گذرانیده بودم، درآن اوان برای ملاحظه و تصحیح دوست دانشمند آقای **عبدالعلی کارنگ** به‌تبریز فرستاده بودم و به مرحوم مینوی هم گفته بودم که پس از رسیدن اوراق آنها را به‌نظرش می‌رسانم. مرحوم مینوی، هر بارکه به بیمارستان به دیدنش می‌رفتم می‌پرسید که دنبالهٔ وقفنامه چه شد؟دلم می‌خواهدآن قسمت تبریز را هم ببینم. یکبار هم‌که به‌آن مرحوم گفتم فکر نوشتن مقدمه برای وقفنامه باشید گفت باید قسمت چاپ شده را دراختیارداشته باشم تابتوانم چیزی بنویسم. موکول بدان است که به‌خانه بازگردم. اما ای بساآرزوکه خاک شده!

هزار فسوسا که مینوی درگذشت و نتوانست مقدمه‌ای آنچنان‌که میل داشت براساس نکته‌هائی که بتدریج درحاشیهٔ اوراق چاپ شدهٔ وقفنامه یادداشت می‌کرد برای کتاب بنویسد ونیزمطالب مربوط به‌تبریز را ببیند وفهرستهائی را که برای‌کتاب تهیه‌کردم بازبینی وبررسی‌کند. قطعاً اگر او بدین فهرستها نگریسته بود وضعی بسا بهتر ازحال‌کنونی می‌یافت.

***

طرز چاپ متن

ترتیب تهیهٔ مطالب برای چاپ اینطور بود که :

۱) قسمتی‌که به‌خط رشیدالدین نیست (صفحات اول تا بیست و دوم) مستقیماً از روی نسخه حروف‌چینی وچاپ شد. البته تصحیح بازپسین آن توسط مرحوم مجتبی مینوی انجام شده است.

۲) قسمت مربوط به‌سجلات، پس از استنساخ ومقابله، یکبار هم به‌مرحمت ومراقبت دوستان دانشمند آقایان **محمدتقی دانش‌پژوه** و **عبدالله نورانی** مورد مطابقه وتجدید مقابله قرار گرفت. بازپسین تصحیح را طی دو غلطگیری مرحوم مجتبی مینوی انجام داد.

۳) در قسمت مربوط به‌کیفیات و شرایط وقف، یعنی از صفحهٔ ۳۴ تا ۲۳۶ (بجز آنچه مربوط به رقبات وقف در یزدست‌که تماماً درنسخهٔ اصلی به‌خط رشیدالدین فضل‌الله است) چون خواندنش به‌علت شیوهٔ خط وکم نقطه بودن برای‌حروف‌چینیان دشوارمی‌بوداز عکس نسخهٔ خطی‌کتابخانهٔ ملی‌ملک‌که به خط نسخ و نسبةً خواناست و در صفحات بعدی مورد معرفی قرار خواهد گرفت استفاده شد. بدین صورت که عکس نسخهٔ مذکور با نسخهٔ خط رشیدالدین دقیقاً مقابله شد و از روی آن حروف‌چینی انجام شد. ولی در غلطگیریهای

مطبعه‌ای منحصراً نسخهٔ خط رشیدالدین مورد استفاده و مطابقه قرار گرفت. بازپسین تصحیح را هم مرحوم مجتبی مینوی انجام داد.

۴) در قسمت مربوط به رقبات یزد (صفحات ۴۵ تا ۱۰۳) که به‌خط رشیدالدین نیست، متن از روی نسخهٔ عکسی به‌چاپ رسانیده شد و چون اسامی جغرافیائی در مواردی چند مغلوط بود حواشی زیادی دربارهٔ ضبط اعلام جغرافیائی الحاق شد. تصحیح نهائی را مرحوم مجتبی مینوی انجام داد.

۵) قسمت چهارم (صفحات ۲۳۷ تا ۲۵۲) که بخط رشیدالدین نیست و نسبهٔ خواناست مستقیماً از روی نسخه حروفچینی شده است. البته تصحیح نهائی آن به‌وسیلهٔ مرحوم مینوی انجام گردیده است.

۶) استنساخ و تصحیح قسمت مربوط به رقبات آذربایجان با موافقت انجمن آثار ملی برعهدهٔ **عبدالعلی کارنگ** که قطعاً امروزه در شناسائی اعلام جغرافیائی آن خطه صاحب صلاحیت و فعلاً یگانه است قرار گرفت.* ایشان براساس نسخهٔ اصلی وطبعاً با توجه به اطلاعات شخصی ومحلی متن را آماده کردند و فرستادند. اما برای آنکه کار ایشان با رویه‌ای که اینجانب در قسمتهای دیگر متن اتخاذ کرده بود هماهنگ وهمدست باشد متن مصحح ایشان یکبار دیگر با نسخهٔ خطی مقابله و بعضی حواشی با علامت مشخصه الحاق شد. متأسفانه این قسمت ازمتن موقعی آمادهٔ تصحیح نهائی شد که مجتبی مینوی وفات یافته بود.

ضمناً گفته شود که در قرائت چند مورد صعب از متن (یعنی کلماتی که درست خوانده نمی‌شد یا ارقام سیاقی) از بصیرت دوستان معزز دکتر **عباس زریاب‌خوئی** و دکتر **اصغر مهدوی** و مرحوم دکتر **حسین محبوبی اردکانی** بهره برده‌ام.

***

چنانکه در سطر ۲۷ صفحهٔ ده از مقدمه گفته شد، در کتابخانهٔ ملی ملک نسخه‌ای از وقفنامه هست که در قرن اخیر نویسانیده شده است. چون این نسخه از مستملکات مرحوم **محمدعلی تربیت** بوده است و آن مرحوم خود تبریزی وکتابشناس و نسخه‌یاب وطبعاً با خانوادهٔ سراج‌میر (که نسخه درحفاظت آنها بود) دوست و مدتها در تبریز رئیس معارف بوده است، احتمال قوی بر آن است که این نسخه به توسط او نویسانیده شده بوده است.

همچنین بنابر اطلاعی که از آقای **عبدالعلی کارنگ** به دست آمد یکی از افراد خانوادهٔ سراج میر (حاج ذکاء الدوله) قسمتی از وقفنامه را در زمانی که دراختیارشان بوده است کتابت کرده بود. این قسمت در ۲۶۸ صفحه است. آقای کارنگ لطف فرموده فتوکپی آن راکه توسط آقای **سیدحسن قاضی طباطبائی**

---

*ـ ابتدا قراربودکه استاد محترم آقای حسن قاضی طباطبائی نیز در این راه همکاری بفرمایند. آقای کارنگ طی تلگراف مورخ نوزدهم فروردین ۱۳۵۳ اطلاع دادند «قرارشد برای اطمینان ازصحت‌کار باشرایطی‌که مرقوم فرموده‌اید متن وقفنامه به‌اتفاق استادحسن قاضی طبطبائی قرائت وتصحیح شود.»

سپس در مکتوب دوازدهم تیرماه همان‌سال نوشتند، «مطالب صفحات ۱۳۳ تا ۱۴۴ درخدمت استادسیدحسن قاضی طباطبائی استنساخ وارسال‌گردید». بعد معلوم شد بقیهٔ مطالب را آقای کارنگ شخصاً ومنفرداً استنساخ وتصحیح فرموده‌اند.

بدست آورده بودند در اختیار من گذاردند. عکس نمونه‌ای از آن نسخه هم درینجا بدست داده می‌شود.

***

اینک می‌پردازد به‌بیان نکاتی چند دربارهٔ وضع متن در نسخهٔ خطی ـ که هم چاپ عکسی مبتنی بر آن بوده است وچاپ کنونی‌هم:

بعضی از اسماء اشخاص وآبادیها ومواضع و نیز کلمات در نسخهٔ اصل (مخصوصاً در رقبات وقفی مربوط به یزد) بطور مشکول ضبط شده است. ولی متأسفانه مطبعه آمادگی ضبط آن کلمات را با اعراب نداشت، تا وضع نسخه نمایانده شود. چون ضبط آن اعلام اهمیت تلفظی دارد بناچار آن اعلام در این‌جا با اعراب‌آورده می‌شود ومحل وقوع‌آن اسم درصفحهٔ چاپ عکسی به دست داده می‌شود. یافتن محل ضبط این اعلام و تعداد مورد استعمال آنها در چاپ کنونی با مراجعه به‌فهرست اعلام انتهای‌کتاب‌آسان است. جدول این‌کلمات در صفحهٔ جداگانه (روبرو) به‌چاپ می‌رسد.

در رسم‌الخط نسخه، بناچار تصرفاتی شد. ولی درمورد کی و که، چی و چه، آنچ، آنک و نظایر آنها هرطور که ضبط نسخه بود نقل شد تا خصائص تلفظی و املائی رشیدالدین محفوظ بماند.

چون ضبط سبک تحریر نسخه لازم دانسته شد ناچار سعی شده‌است‌که اسلوب املائی‌آن محفوظ بماند، اگرچه‌کلمه‌ای به دو وجه ضبط شده بود. این دو وجهی بودن خودگویای‌آن است‌که در‌آن ازمنه هم وحدت روش در کار مؤلف وکابت در کتابت و املاء مرسوم نبوده است.

درنسخهٔ اصلی که به‌چند خط است (خط رشیدالدین و دوسه خط دیگر) کلمات بسیاری بطور مرکب (یعنی دوکلمه باهم) نوشته شده است. درینجا به مرسوم امروز استقلال کلمات لازم و محفوظ دانسته شد وهر کلمه‌ای منفرداً ضبط شد ـ مانندآن، را، می، به، چنان و جزاینها ـ که اغلب به‌کلمهٔ دیگری متصل نوشته می‌شده. یکی از مواردی‌که به‌ضبط دقیق آنها توجه شد استعمال «ذ» در اعلام جغرافیائی است.

دراملاء رشیدالدین اختصاصاتی هست از قبیل اینکه «نوشتن» را به‌اسلوب قدیمی همه‌جا و مکرراً «نویشتن» آورده و «سه‌گانه» را «سگانه» و «جداگانه» را «جدایگانه» ضبط کرده است.

***

نشر متن وقفنامه به‌صورت‌کنونی، قدم دومی است که در راه معرفی ربع‌رشیدی و تأسیسات مهم تربیتی و شرعی و طبی و عام‌المنفعهٔ دیگر رشیدالدین در تبریز برداشته شده است. از این پس می‌توان براساس آن به‌تحقیق دراعلام و رجال وقفیه پرداخت. فی‌المثل درمورد اعلام رجال باید یک یک کسانی که این وقفنامه را به‌خط و مهر خویش تسجیل کرده‌اند و همه طبعاً از اعیان فقها و علماء زمان بوده‌اند (مانند علامهٔ حلی)[1] شناخت. درین سجلات نام چند تن از خاندان عبیدی آمده است (مسعودبن فضل‌الله‌بن

۱ـ یادداشتی دربارهٔ سجل او نوشته‌ام که در راهنمای کتاب (سال‌پانزدهم) چاپ شده‌است. رشیدالدین باعلامهٔ حلی مرتبط بوده است و رساله‌ای هم درباب عقاید علامه در مورد زیارت نوشته است‌که چاپ عکسی آن را مرحوم عبدالحجهٔ بلاغی درکتاب «گلزار حجةبلاغی» (قم. ۱۳۵۰) چاپ‌کرده است و در فرهنگ ایران زمین جلد ۲۳ نیز به‌چاپ رسانیده می‌شود.

صفحهٔ عکسی

۵۱	کَشْگَیلَه
۵۵	وَیجوُیَه
۶۱	بَفْرُویه
۱۰۵،۷۱	رُتُشْ
۷۲	بَخْ
۷۷	مُسته
۷۸	دُوپَر
۷۸[1]	کُرْك (گرگ)
۸۱	نودَرْ دَزْ
۷۹	جوی‌کَهْ
۸۲[2]	مِهرْبِهْ
۱۲۰،۹۱	مَوْت
۹۱	ابّار
۹۳	کُلوّکان
۹۳	شُورَه
۹۶	بَرْز
۹۸	عبّوکان
۹۹	فَیْضان
۱۰۶	تُورانپُشت
۱۰۶	پُردُوك
۱۱۱	کشْوا
۱۱۱	فرّخی
۱۱۱	بِمَنْ
۱۱۴	قُوْغَدْ
۱۱۵	کُورترك
۱۱۶	ایلدُق
۱۱۶	مهرجُرْد
۱۱۷	محمدبن عمر کَرَهْ
۱۱۸	سُقَمه
۱۲۰	زَرَبْ
۱۲۱	فرِئین
۱۲۱	کَفْیَه
۱۲۱	اغلَبْرز
۱۲۹	دمیموُك
۱۲۹	رگِل زَرْد
۱۳۱	پُرْد
۱۳۳	نُفْله
۱۳۸	کَرْیج
۱۳۸	ایُوُستَرق
۱۳۸	کُلُولَه مَرْج
۱۳۸	دُزْ ناو
۲۵۰	مُفتح‌الابواب (که ظاهراً مراد درب ورودی اصلی است)

۱ــ نیز در ۸۱،۸۳، ۱۲۱ تا ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰
۲ ـ نیز در ۱۲۵، ۱۲۶

عبدالرحیم و لطف‌الله بن عبدالله بن عبیدالله) کـه ذکرشان درصریح‌الملک (کتابچهٔ رقبات شیخ‌صفی‌الـدین) نیز دیده می‌شود.

یا آنکه در مورد آبادکردن باغهای رشیدآباد و فتحاباد اطلاعی از تاریخ اولجاتیو ابوالقاسم کاشانی به‌دست می‌آید. درکتاب مذکور آمده است که: «و نیز قریب سیصد سرگاو دیوهیکل عفاریت منظر با چند نفرگاو بندهٔ یزدی به‌تبریز آورده است تا جملهٔ قانورات و مستقبحات شهر برپشت ایشان به باغ فتحاباد و رشیدآباد وغیرهما کشندکه فتح‌آباد به‌ایام سابق کوههای خشک بود واکنون هریک بهشتی آراسته به‌انهار واشجار وانوار واثمار پیراسته.» (تاریخ اولجاتیو، ص ۱۶۶)

از این جمله، تحقیقی است‌که باید درمورد جمال‌الدولهٔ نصرانی‌کرد کـه یکی از ملاکـین و وجوه رجال و متنفذین یزد در عصر رشیدی بوده است و مکرراً نامش به‌مناسبت همرز بـودن اوقـاف رشیدی بـا املاک او در رقبات وقفی یزد آمده است. دراین اواخر که‌کتاب «تاریخ شاهی قـراختائیان» به اهتمام دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی (تهران، ۲۵۳۵) انتشار یافت دیدم‌که دربارهٔ او مطلب خوبی دارد و آن درباب وصلتی‌است‌که بین ملک شمس‌الدین محمد ملک و بی‌بی ترکان وقوع یافت، و بدین مناسبت «بعدازهفته‌ای قاضی یزد و جمال‌الدوله ارکون[1] نصرانی‌که منعم و محتشم یزد بود و جماعت معارف متوجه حضرت کرمان شدند و به‌انواع تجملات و تکلفات و شرط و پیمان و تدلل و تواضع خطبه به‌شرط و رسم‌کردند. خداوند ترکان بر آن خواستاری ایشان قبول کرد... و معارف یزد را با تشریفات فاخر بازگردانید...» (ص۲۸۴)

از این زمره است تحقیقی‌که باید درباب صفی‌الملک یزدی‌کرد. چون او هم یکی‌از رجال معتبر آن‌عصر بود وامامی هروی مدائحی دربارهٔ او دارد (نسخهٔ خطی قدیمی دکترعبدالباقی نواب از دیوان او) و هنوز از رجال ناشناخته است.

همچنین روشن‌کردن شجرهٔ خاندان رضی یزد است‌کـه رشیدالدین با آنها مناسبات داشته است (طبق نوشتهٔ تاریخ جدید یزد) ودرین وقفنامه مکرراً ازافراد آن خاندان نام رفته است. تنی چند از آنان طبیب ومشهور بوده‌اند.

اطلاعاتی‌که از این وقفنامه درمورد رجال یزد عاید می‌شودکم نیست، مانند آنچه درمورد عده‌ای از سادات حسینی وعلوی و نقبای آنان به‌دست می‌آید. بیش ازین، اینجا مجال تفصیل دراین مباحث نیست.

اعلام جغرافیائی مـذکور درین متن‌منبعی است بسیار گرانقدر و نام عده‌ای از آبادیهای یـزد و آذربایجان را از قرن هفتم و هشتم هجری دراختیار ما می‌گذارد. تعدادی از آن نامها از آن آبـادیهائی است‌که درحال حاضر نام دیگری دارد، یا اصلاآن آبادیها از میان رفته است.

ضمناً گفته شود که گاه ضبط نامهای جغرافیائی متن قابل اعتماد نیست. زیرا کاتب در ضبط نـام

۱ـ در وقفنامه مکرراً «ارکاون» آمده است و ارکئون مأخوذ از «ارخون» (Archonte) یونانی است و مقام قاضی بزرگ بوده است در جمهوریهـای یونـان و در زبان فارسی بمعنی حاکم و بزرگ ترسایان آمده . لغتنامهٔ دهخدا از جهانگشای جوینی نقل کرده است، «از نصاری آنک ایشان را ارکئون ورهبان واحبار می‌خوانند».

عده‌ای از آبادیهای یزد (کـه من مختصر اطلاعی دربارهٔ آنجا دارم) اشتباه کرده است. می‌دانیم‌که خط این قسمت ازخود رشیدالدین نیست و یکی از کاتبان آثار او (که مختلف بوده‌اند) و یا یکی از محرران حاکم شرع این قسمت راکتابت‌کرده است. از موارد اشتباه در نامهای جغرافیائی چندتا را می‌آورم. برای موارد دیگر به‌حواشی مفصل ومتعددی مراجعه شودکه درذیل صفحات مربوط به‌رقبات یزد بناچارنوشته‌ام تا مگر مشکلات ناشی از ضبط غلط یاضبط بدون نقطهٔ اعلام حل بشود. اشتباهها ازین قبیل است‌کـه «ندوشن» از آبادیهای یزد را «بدوشن» و «سانیج» از آبادیهای میانکوه را «سانیخ» و «کثنویـه» درحومهٔ شهر یـزد را «کینویه» و«مریاباد» (= مریم‌آباد) راگاه «مرتاباد» وگاه بدون نقطه نوشته است. اعلامی‌که بی‌نقطه بوده و ناشناخته مانده است بناچاربهمان شکل بی‌نقطه دراین چاپ آورده شده است.

البته تاآنجائی‌که امکان داشت و مآخذ و مـدارک تاریخی و جغرافیائـی کمک می‌کـرد صورت صحیح اسامی و اعـلام تاریخی وجغرافیائی ضبط شد و درحواشی صفحات به‌تفصیل وضع‌آن اسمها در نسخه آورده شد. اما باز هم اسامی آبادیهائی هست که ناشناخته باقی مانده است. تشخیص آنها منوط به مطالعهٔ دامنه‌دارتری است‌که باید یک به‌یک، آن مواضع را در ناحیهٔ یزد پیدا کرد تا مگر اسامی آنها معلوم و مشخص شود[1].

به‌این نکته‌هم اشاره شود که از میان پانصدوشصت و چهار رقبهٔ وقفـی یزد (کـه تازه تمام رقبات موقوفه نیست ــ زیرا مقداری از اوراق این قسمت مفقود شده، و این مقدار رقبهٔ وقفی متعلق به‌چهل پنجاه آبادی یزد بوده است) اکنون یک مورد ویک رقبه را نمی‌شناسیم‌که به‌نام وقف رشیدی باقی مانده باشد!

دراعلام اشخاص هم اسمهائی هست‌کـه محتاج تحقیق و تشخیص است. درفهرستی‌کـه از اعلام و اسامی مهجور یانامعین اشخاص مربوط به‌یزد (ص۲۹۹ـ۳۰۰) تهیه شده است این نوع اعلام را می‌توان‌دید.

فوائد وقفیه

این‌کتاب پر است ازفواید و اطلاعات. البته فایدهٔ عمده‌اش اطلاعاتی‌است‌که دربارهٔ کیفیت موقوفهٔ ربع‌رشیدی و تشکیلات و نحوهٔ ادارهٔ امورآن در آن مندرج است. همین اطلاعات بـرای تحقیق در اصول اجتماعی عصرایلخانان مفید فایده است. اما درباب فوایدی که بطور طرداً للباب می‌توان ازین متن استفاده کرد نکاتی‌چند را که مخصوصاً بازگوکنندهٔ جزئیات امور زندگی (خواه درجنبهٔ اجتماعی وخواه درجنبه‌های

۱ــ برای‌توضیح می‌توانم موردی را مربوط به‌آبادی «بیدواز» ازمحال اسفراین مثال‌بیاورم. وقتی مرحوم مینوی ترجمهٔ سیرت جلال‌الدین را چاپ کرد در باب عبارت «و شخصی دیگر از اسفهسلاران نظام‌الدین‌علی لقب داشت، اسفراین و بندوار وتوابع‌آن مستخلص‌کرد» درحاشیهٔ‌آن نسخه بدل بم راکه «بنداوار» است نقل‌کرده (ص ۱۳۱) و درتعلیقات «بنداور» را هم‌آورده‌است. تا اینکه من سفری به‌اسفراین رفته بودم ودرهٔ باصفای«بیدواز» راکه فاصله‌اش تا شهر اسفراین بیش‌ازچهل کیلومتر نیست شناختم. در مراجعت که می‌خواستم تحقیقی دربارهٔ جغرافیای تاریخی آن نواحی بکنم به‌کتاب مذکور مراجعه کردم وچون‌به عبارت مذکور درفوق برخوردم شک نکردم که «بندوار» مذکور درسیرت بی‌تردید «بیدواز» مشهور موجودست که از آنجا عارفانی هم برخاسته‌اند و خانقاهی آنجا بوده است کـه بقایای آن هنوز باقی است. پس تصحیح بسیاری از اعلام جغرافیائی منوط به سیروسفرست. زیرا شکل مضبوط آنها در مآخذ کتبی مشخص نیست. وقتی تلفظ «بیدواز» را برای استاد مینوی گفتم بسیار خوشحال شد و یادداشت فرمود. بدون‌هیچ‌تردید بسیاری از اعلام جغرافیائی مربوط به‌آبادیهای‌کوچک را که ذکر نامشان در متون مکرر نیست وضبطشان هم نامعلوم‌است می‌توان درمحل پیداکرد.

دیگر) می‌باشد تذکر می‌دهد.

□ درخت و تخم بردن از ولایتی که هست به‌جائی که نیست (ص۱۵)

□ طرح و رسم کشیدن عمارات (ص۲۱)

□ کیفیت لوله‌کشی و نقل آب در شهر تبریز، به‌تفصیل (ص۲۱۲)

□ اعتقاد مؤلف به‌اعیاد و مراسم مذهبی (موارد مختلف)

□ نشانه‌هائی دربارهٔ تأسیسات زردشتیها دریزد آن دوران ـ مانند باغ کیخسروی، باغ گودرزی، مقبرهٔ مجوس

□ منسوب ساختن قطعات زمین به سلطانی، دیوانی، اتابکی، سنقری، صاحبی وغیره (بـه فهرست اعلام جغرافیائی مراجعه شود)

□ شناختن افراد مختلف سادات: حسینی عریضی، علوی و خاندان رضی‌طبیب دریزد

□ شناختن نوع وعناوین والقاب طبقات مردم یزد در آن‌عصر مانند نام افرادی از عشایر وطوایف (نصرةالدین ابی‌العشایر، ص۴۷ و ۴۸) و زردشتیها، دیلمیها، ترکمانها، رومیها و نصرانیهای آنجا که درضمن رقبات یزد آمده است

□ اطلاعاتی دربارهٔ اتابکان یزد مانند زمین‌اتابکیه، دیوان اتابکی، صفوت‌آباد (که بایدآبادکردهٔ صفوةالدین باشد)، خانهٔ اتابک

□ اصطلاحات مربوط به‌قنوات، مصطلح درتبریز (مانند خشکوا = خشکوه، آبده) واسامی قنوات یزد و تبریز در آن قرن

□ اصطلاحات مربوط به‌اجزاء وقسمتهائی از ابنیه مانند فرجاب، شاهنشاهی، تابخانه و غیره که فهرستی خاص از آنها، جداگانه، تهیه وچاپ شده است

□ اطلاعات مربوط به‌جغرافیای شهری تبریز درقرون هفتم وهشتم

□ اطلاعات مربوط به‌غذاها واسامی نانها وپختنی‌ها (مانند فرنی، جوداب، برنج بدانه[1]؟) و مقداری مطلب دربارهٔ طرز پختن بعضی‌ازخوراکیها (بطور مثال ص۱۲۵)

□ اختصاص داشتن ربع ازعایدی باغ به باغبان که از رسوم تبریز و تمام بلاد آذربایجان بوده‌است (ص۱۲۳)

□ مصطلحات مرسوم یزد برای مقیاسهای آبی و ارضی مانند کف، پشیز، طشت، جره، جریب، قفیز، تغار، شربی، میضاوی

□ طرز امانت گرفتن کتاب ازکتابخانهٔ وقفی رشیدالدین واطلاعات دیگر دربارهٔ تنظیمات کتابخانه

۱ـ در «اورادالاحباب» ابوالمفاخر یحیی باخرزی بیتی آمده است‌که در آن‌کلمه‌ای شبیه بدین‌کلمه هست، چنین:
جانانهٔ من سبوس وبنبدانهٔمن(؟) کاری نکنی برون‌شو از خانهٔ من
(ص۲۱۱ چاپ ایرج افشار)
که البته نامشخص است و ممکن است که این دولفظ یکی باشد.

که نمونه‌ای است از آنچه در آن عصر مرسوم بوده است (ص۱۹۷، ۱۹۸)

□ دقت درمراعات مسائل بهداشتی ازقبیل برحذر داشتن مردم ازچرکین‌کردن آب (ص۲۰۸)

□ اطلاعات تازه مربوط به‌یزد که برای نوشتن جغرافیای تاریخی شهر یزد و آبادیهای آن ناحیه منبعی بسیار گرانبهاست[۱]

□ اشاره‌ای به املاک بهاءالدین صاحبدیوان در یزد (ص ۷۹)

□ صدقهٔ شب غریب که رسمی بوده است در تبریز برای اولین شب دفن میت (ص ۲۵۱)

□ کشت ترنج و نارنج در تبریز (ص ۲۱۳)

□ نهی‌متولی‌ازآنکه اوقاف رشیدی را به «ارباب جاه» به‌اجارت ندهد. چه از تصرف‌کردن ایشان در آن خللها بادید آید (ص ۱۲۴)

□ نحوهٔ حفظ غلات برای مصون بودن در قبال آفات (ص۱۶۳ـ۱۶۴)

□ تضاد فلسفه و امور شرعی، مخالفت رشیدالدین با تحصیل فلسفه (ص۱۷۳)ـ عجب است‌که خود شوقی‌تمام به مباحث فلسفی‌داشت ورسالاتی دراین زمینه دارد

□ قسمتهائی از ربع‌رشیدی دارای نقاشی (یعنی‌تزئینات) بوده است (ص۱۷۴ـ۱۷۷)

□ ضبط نام استاد حاجی‌قزوینی‌که از بنایان ربع رشیدی بوده است (ص ۱۷۶)

□ نحوهٔ نگاه‌داری وجوه نقدی‌که عاید موقوفه می‌شده است، درصندوق‌اختراعی رشیدالدین به‌نام صندوق ضبط (ص ۱۹۷)

□ رعایت حال علویان (ص ۲۰۲)

□ روش‌کار قوالان (۲۰۳)

□ اطلاعاتی دربارهٔ تألیفات رشیدالدین و طرز نسخه نویسی از آنها: لطائف (لطائف الحقائق؟)، سلطانیه، مفتاح‌التفاسیر، فتوحات، رسالهٔ معراج، نفایس‌الافکار، بیان‌الحقائق، آثارواحیاء، تحقیق‌الابحاث (مخصوصاً صفحهٔ ۲۴۰ ملاحظه شود)

□ لغات واصطلاحات نایاب ومهجور مانند کومش خو (ص۱۳) (مقنی، ص۱۳)، نقد ریزه (ص۳۷)، وقف ریزه (ص۲۳۵)... فهرستی ازین نوع لغات تهیه و چاپ شده است.

***

ربع رشیدی ورشیدالدین

ربع رشیدی از دستگاهها و ابنیه‌ای بوده است که بمناسبت وسعت و عظمت واعتباری‌که از حیث پشتوانهٔ وقفی داشته در عصر خود مشهور بوده است و پس از آن هم در کتب مختلف بدان اشاره شده

۲ــ بهمین ملاحظه قبل از اینکه نسخهٔ اصلی وقفنامه شناخته شده باشد من این قسمت را از روی نسخهٔ کتابخانهٔ ملک درفرهنگ ایران زمین (جلد۱۷) چاپکردم. رشیدالدین به‌یزد چند نوع علاقه داشته است. من در مقاله‌ای تحت عنوان «رشیدالدین و یزد» علل متعددآن را نوشته‌ام (مجموعهٔ خطابه‌های تحقیقی دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله، ص۲۵ــ۳۶).

است[1]. پس جا داردکه همهٔ آن مطالب مورد رسیدگی قرار گیرد. چه خوب خواهد بود حالاکه وقفنامه انتشار یافته است یکی دانشجویان دورهٔ دکتری، تحقیق درین بعضی‌ازاین‌مسائل را موضوع رسالهٔ ختم تحصیلات خـود قرار دهد[2].

در خلال چند سال اخیر چندکتاب تـازه دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله نشر شده است. چون ممکن است آن‌کتب میان خوانندگان فارسی زبان رایج نشده باشد به‌آوردن نام آنها می‌پردازد.

□ مکاتبات رشیدی، توسط آ. فالینا به‌روسی ترجمه شده است (مسکو ، ۱۹۷۱).

□ تصاویر جامع‌التواریخ از روی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه ادینبورگ بـا توصیف بصورت کتابی نشر شده است.

David Talbot Rice: _*The Illustrations to The World Hisory of Rashid al - Din.* Edited by Basil Gray. Edinburgh 1976. 192p.

□ آقای کارل‌یان بجز قسمت غازان‌خان جامع‌التواریخ (لندن ۱۹۴۰)، وقسمت آباغاخان وسلطان احمد وارغون‌خانون وگیخاتوخان (وین ۱۹۴۱) وتاریخ افرنج (لاهه۱۹۵۱) وتاریخ هند (لاهه۱۹۶۵) که همه از اجزاء جامع‌التواریخ‌است، درسالهای اخیرموفق به‌نشر ترجمهٔ آلمانی با چاپ عکسی قسمتهای دیگری از جامع‌التواریخ شده است. آن اجزاء بدین شرح است:

_ *Die Geschichte der Oguzen des Rashid ad _ Din* (*Wien*, 1969)
_ *Die Chinageschcichte der Rashid ad _ Din* (*Wien*, 1971)
_ *Die Geschichte der Kinder Israels des Rashid ad _ Din* (Wien, 1974)
_ *Die Frankengeschichte des Rashid ad _ Din* (*Wien*, 1977)

ایشان درین‌خلال، مقالاتی هم دربارهٔ رشیدالدین نشر کرده‌اند وجز آنها شمارهٔ ۱ـ۳ جلد چهاردهم مجلهٔ *Central Asiatic Journal* را به‌یادنامهٔ رشیدالدین اختصاص دادند. به‌پیشنهاد ایشان بود که دانشگاه تهران‌با همکاری دانشگاه تبریز درسال ۱۳۴۸ «مجلس علمی دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله» ترتیب داده ودر دنبال آن ،تصمیم به‌چاپ مجموعه‌ای از آثار رشیدالدین اتخاذ گردید. چاپ عکسی نسخهٔ «طب اهل‌ختا» (یعنی تنکسوقنامه) به اهتمام وبا مقدمهٔ مرحوم مجتبی مینوی[3] وجلد اول «لطائف‌الحقائق» به‌کوشش غلامرضا[4] طاهر انتشار یافت (جلد دوم آن زیرچاپ است(. همچنین آقای محمد تقی دانش‌پژوه قبول کرده‌اند که «مکاتبات

۱ـ بطور مثال همین روزهاکه «آئین اسکندری» (منظومهٔ‌عبدی‌بیك نویدی شیرازی، چاپ ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف، مسکو ۱۹۷۷) به‌دستم رسید دیدم که در دفتر دوم آن حکایتی دربارهٔ ولخرجیهای مربوط به‌ابنیهٔ رشیدی هست،

رشید الحق آن آصف جـم جناب — که آبـاد ازو شد جهـان خراب
به احسان دلی‌رغبت‌انگیز داشت — هـوای عمارت به تبریز داشت...

.... الخ (ص ۹۸ـ۹۸)

۲ـ آقای جواد مشکور (هم به‌صورت مقاله درمجلهٔ هنر ومردم وهم درکتاب «تاریخ تبریز تا پایان‌قرن نهم‌هجری» تهران ۱۳۵۲) و آقـای عبدالعلی کـارنگ در کتاب نفیس « آثار باستانی آذربـایجان » (تهران ۱۳۵۱) جلد اول (ص ۱۶۲ـ ۱۷۰) به بعضی مطالب مربوط به ربع رشیدی پرداخته‌اند.

۳ـ از انتشارات دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (تهران، ۱۳۵۰)

۴ـ از انتشارات کتابخانهٔ مرکزی ومرکز اسناد دانشگاه تهران (تهران، ۲۵۳۵)

رشیدی» را تصحیح و چاپ کنند.

آخرین کتابی که دربارهٔ رشیدالدین به‌فارسی انتشار یافت «آئین کشورداری درعهد رشیدالدین فضل‌الله» تألیف دکتر هاشم رجب‌زاده است[1].

***

این یادداشت را به‌پایان نمی‌توان رسانید مگر آنکه از مراقبتهای دوست عزیز جواد انجمی مدیر سفارش چاپخانهٔ افست و نیز توجه محمد شریفی و احمد خندق‌آبادی (که نزدیك به‌سی‌سال است که این دو مرد دلسوز هنر چاپ را در چاپخانه‌ها آزار می‌دهم)، یاد کنم. نه زبانم در شکرگزاری گویاست و نه بنانم توانا. سعی و کوششی که درپرداختن این کتاب به‌شکل نسخهٔ اصلی شده است مرهون زحمات و تدابیر احمد خندق‌آبادی و نیز همکارانش است که لطفشان در حق من دیرینه است.

تحریر این سطور که به‌یاد مجتبی مینوی شروع شد به یاد او به پایان می‌رسد.

ششم دیماه ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)

ایرج افشار

تصحیح مهم:

درصفحهٔ ۱۷۳ سطر ۲۳ سطون اول «متفرقه» غلط و «متصوفه» درست است.

درصفحهٔ ۲۰۴ سطر ۸ «کلات» غلط و «محلات» درست است.

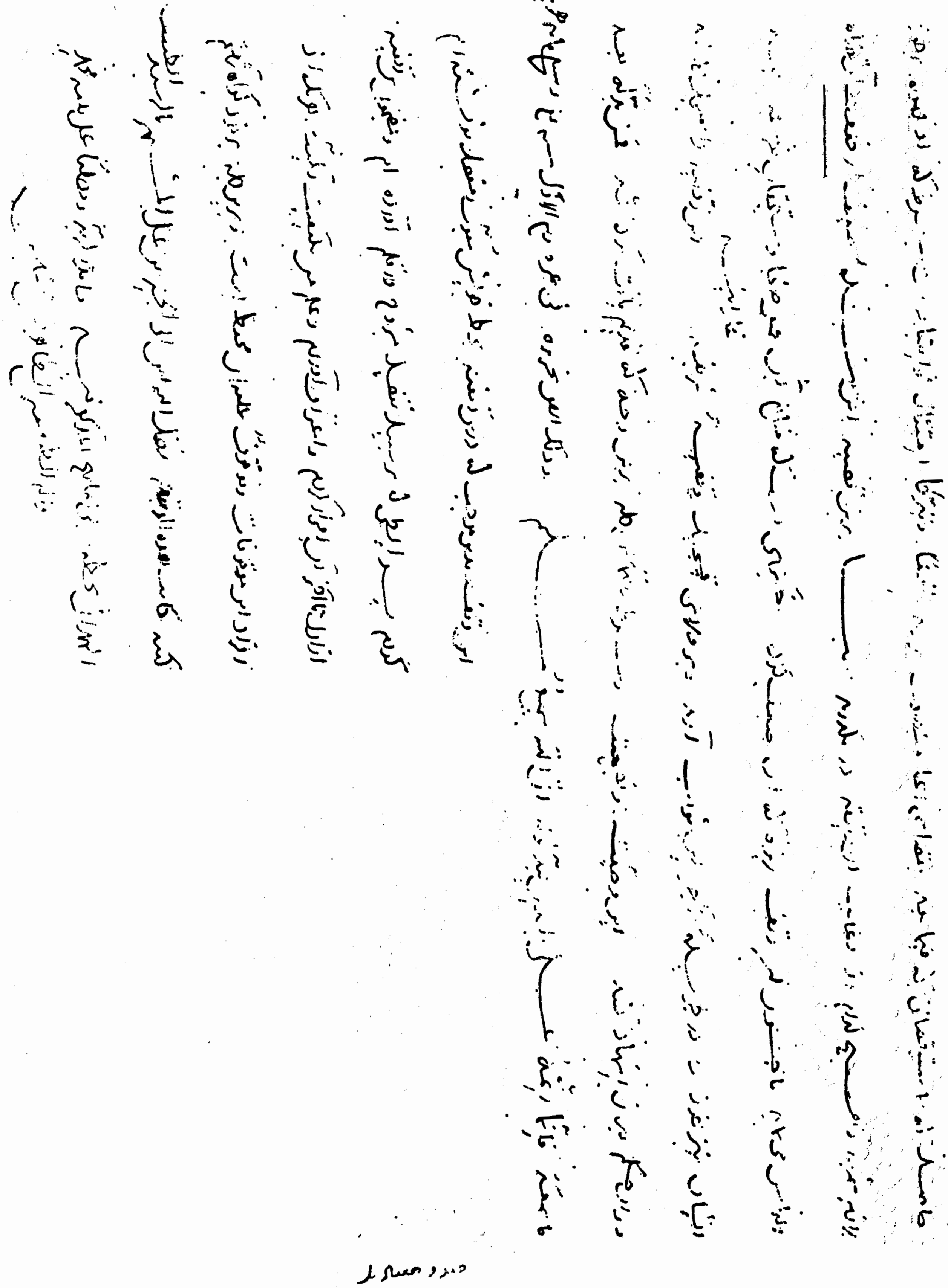
۱ــ از انتشارات توس (تهران، ۲۵۳۵)

الابصار از نطاق ادراک بصایر و ابصار بیرون است و صفات بی نظیر او بحکم لا احصی
ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک از فهم و وهم ضمایر و افکار مستور و مکنون و مکونات
عالم و بنین و بنات ادم مسخر مشیت و ارادت او که انما امره اذا اراد شیئا ان یقول
له کن فیکون و خیرات مومنان بلطف و بنده نوازی با وجود بی نیازی در حضرت او بشرف
قبول مقرون فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و صلوات
صلوات نامیه و تحیات زاکیه از حضرت احدیت حق جل و علا و مقیمان سموات
اعلی و مجاوران اجسام سفلی بجناب ختمی مآب آن خاتم رسل و هادی سبل قدوهٔ انبیا و صفوة
اصفیا محمد مصطفی و رسول مجتبی و آل و اصحاب و خاندان او فزون از اعداد قطرات باران
و ذرات ریگ بیابان باد و سلم تسلیما کثیرا اما بعد چنین میگوید اضعف عباد الله تعالی و احوجهم
الی رحمة ربه فضل الله بن ابی الخیر بن عالی الهمدانی المشتهر برشید الطبیب امن الله علیه
ما یتناه اماله و اعطا افضاله که چون خواست که بخط و عبارت و فکر و اندیشه   با اعتماد
و نیت تمام وقفیه نویسد مشتمل بر شروط مرتبه تا من بعد متولیان بدان کار کنند و از او یادگار
ماند   بعد از آن و بعضی از احوال آن و ایراد و اعتراض مردم بر وقف و خاصیت
و فایده وقف بیان کرد و فصلی مشبع در آن باب در قلم آورد تا آن نیز از و یادگار مانده
تحریص مردم شود بر خیرات و بدان منتفع گردند و چون آن فصل اطنابی داشت مناسب
ندید که آن را با این وقفیه ضم کند پس آن را علاحده بر بالای این وقفیه نهاده در یک جلد ثبت کرد
که آن را علاحده مطالعه کنند و در این موضع این مختصر دیباجه مینویسد و میگوید که چون حق

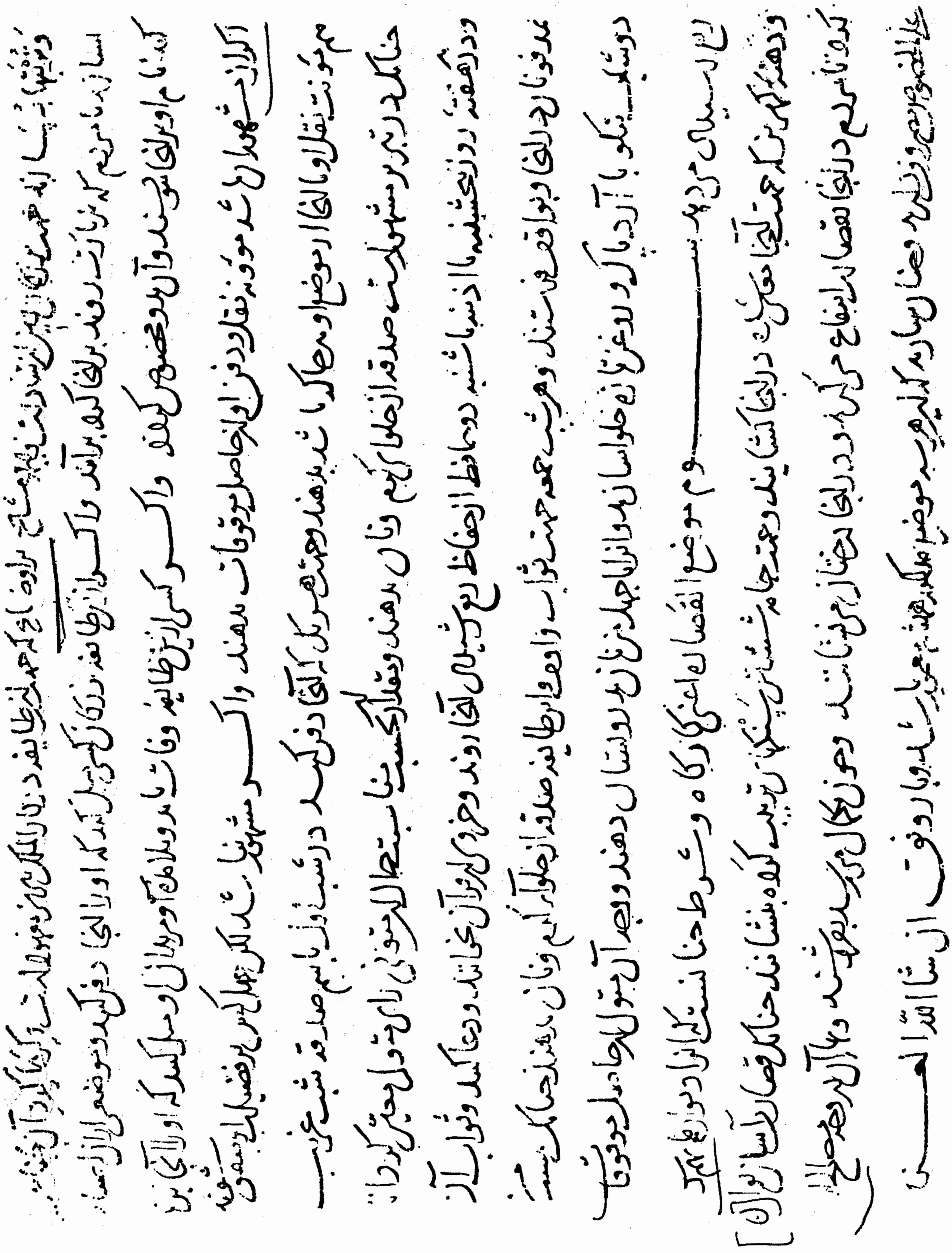
نمونه‌ای از نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملک



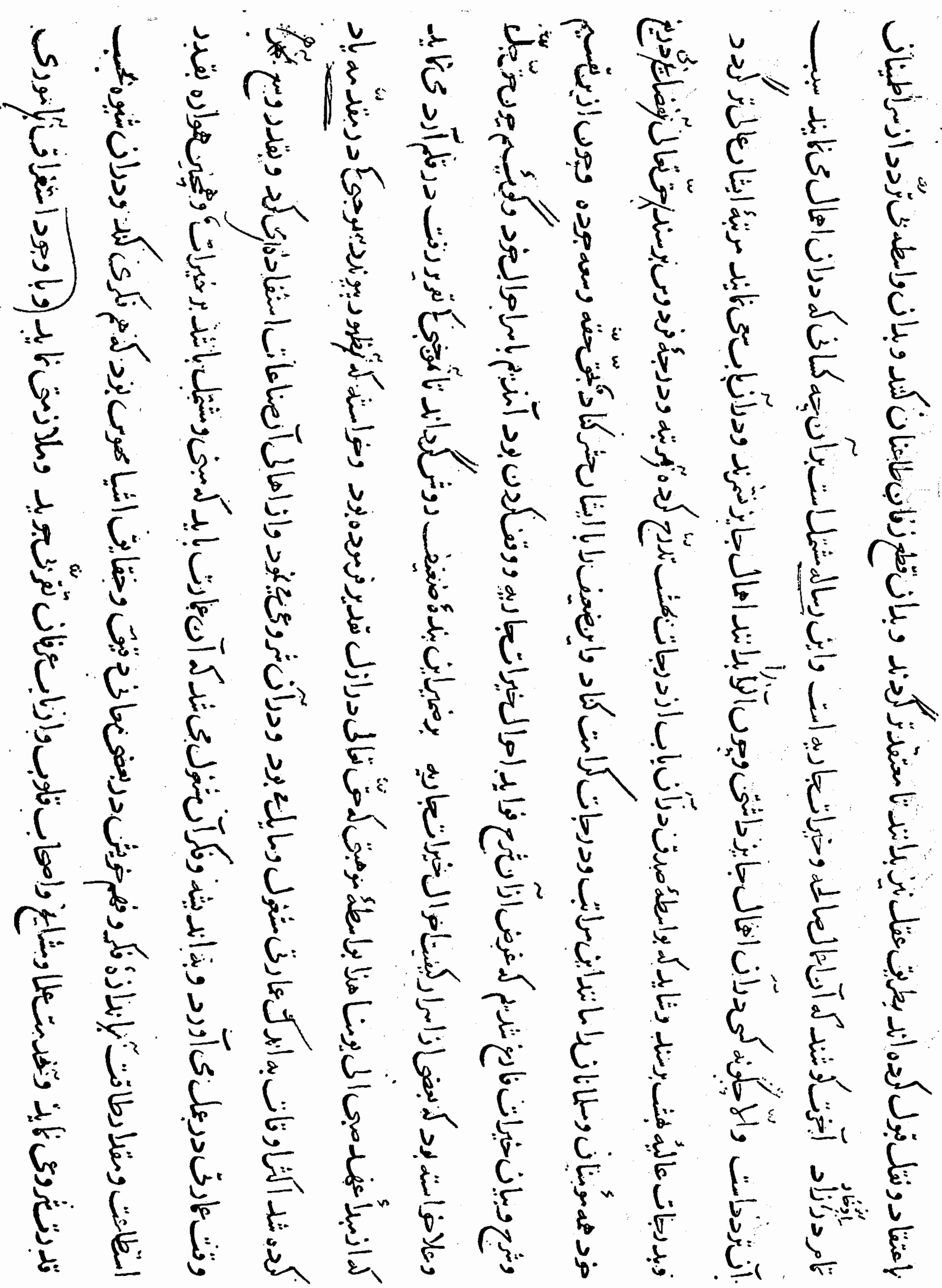
نمونه‌ای از نسخهٔ خانوادهٔ سراج‌میر



نمونه‌ای از خط خواجه رشیدالدین فضل‌الله



نمونه‌ای از قسمتی از وقفنامه که به خط یکی از کاتبان است



نمونه‌ای از قسمتی از وقفنامه که به خط یکی از کاتبان است

معرفی نسخهٔ خطی

این کتاب که خواننده در دست دارد یادگاری بدیع و منحصر بفرد است ازقرن هشتم هجری: نسخهٔ وقفنامه‌ایست کـه یک تن از مـردان این مملکت از بـرای کلیهٔ املاک و اراضی متعلق بخودش نوشته و ترتیب داده بوده است و آنها را وقف‌کرده بوده است از برای اینکه محصول و عایدی آنها بمصارف معینی برسد. وقف‌کننده رشیدالدین فضل‌الله طبیب و وزیرهمدانی بوده است و املاک موقوفه در نواحـی مختلف ایران وخارج ایران فعلی قرارداشته؛ قسمت قابلی از وقفنامه را واقف بخط خویش نوشته بوده و مابقی را بخط حاکم شرع تبریز نویسانده بوده؛ عمدهٔ عایـدی املاک موقوفه از برای پـرداخت مصارف لازم بجهت نگاهـداری تأسیساتی مثل مدرسه و بیمارستان و دارالایتام و سایر ایـن قبیل دستگاههای عام‌المنفعه تعیین شده، وعمدهٔ اهمیت این وقفنامه از ایـن لحاظ است. خریداری نسخهٔ وقفنامه‌ای با ایـن خصوصیات متعلق به ششصد وهشتاد سال پیش ازین‌که درتصرف یکی ازخاندانهای تبریز بود و پرداخت مخارج طبع ونشرآن بصورت عکسی* بطوری‌که خواننده‌گوئی عین‌آن را دردست دارد ازجملهٔ اقدامات خیر انجمن‌آثار ملی‌است، که نیت دارند اصل‌آن‌را تقدیم موزهٔ ملی‌تبریز نمایند. کیفیت پیدا شدن‌این‌گنجینه وخریداری واقدام بطبع آن داستانی مفصل دارد. مختصرآن اینـکه :

در۱۳۴۸ درآبانماه مجلسی علمی وتحقیقی بـرای بحث دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله طبیب و وزیر در تهران وتبریز تشکیل‌گردید. در یکی ازجلساتی‌که‌در تبریزمنعقد شده بود آقای دکترمنوچهرمرتضوی رئیس دانشمند دانشکدهٔ ادبیات‌آنجا ترتیبی فراهم‌آوردندکه این وقفنامه را یکی دوتن از افـراد خاندان سراج‌میرکه‌آن‌را درتصرف داشتند بهدانشکدهٔ ادبیات تبریز‌آوردند وآنجا بنظرشرکت‌کنندگان آن‌مجلس رسید، و بمناسبت اهمیتی‌که عموماً برای این نسخه قائل شدند در پیشنهادهای نهائی مجمع گنجانیده شد که یکی ازدستگاههای ملی و عمومی‌کشورآن‌را ابتیاع نماید تا ازتصرفات روزگار در امان بماند.

تاآن‌زمان تنها اطلاعی‌که از این وقفنامه در دست بود این بودکه اولا نسخه‌ای از رویآن نوشته شده بوده است (ظاهراً بجهت مرحوم میرزا محمدعلی‌خان تربیت) وآن نسخه در کتابخانهٔ ملی ملک در

---

* ـــ مراد چاپ عکسی وقفنامه است که این شرح برای آن چاپ نوشته شده است (ا. ا.)

طهران (موقوفهٔ آستانهٔ حضرت رضا) محفوظ است؛ و ثانیاً آقای محمود عرفان نسخهٔ اصل را درتبریز نزد مرحوم سراج‌میر دیده بود و بعضی ازعبارات ومضامین آن را به‌تلخیص نقل و یادداشت کرده بود ودر مقاله‌ای تحت عنوان «بزرگترین بنیاد خیر درایران» گنجانده بوده است که در یادنامهٔ دینشاه ایرانی Dinshah Irani Memorial Volume (چاپ بمبئی، ۱۹۴۳) طبع شده است؛ همین مقاله درجزوه‌ای که بمناسبت تشکیل مجلس تحقیقی وعلمی مربوط به‌رشیدالدین فضل‌الله همدانی ازطرف کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران منتشر گردید (آبان ۱۳۴۸) بار دیگر چاپ شد.

پیشنهاد مجلس علمی و تحقیقی سابق‌الذکر دائر براینکه این وقفنامه باید خریداری شده بملکیت ملت ایران سپرده شود بمراجع فرهنگی و علمی‌کشور عرضه شد. ازآن میان انجمن آثار ملی به موضوع بذل توجه‌کردند وبه شرحی که در دیباجهٔ انجمن آثار ملی برکتاب حاضر آمده است* ترتیبی دادندکه نسخه پس ازمدتهای مدیدکه در ید حفاظت خانوادهٔ سراج‌میر بود به‌اختیار انجمن آثار ملی قرار گرفت. پس از آنکه نسخه را بطهران‌آوردند انجمن آثار ملی رسیدگی به‌اوراق وتنظیم وترتیب آنها را به‌اینجانبان محول کردند. معلوم شد مجموعهٔ اوراق مشوش عبارتست از اولا مقدار قابلی نزدیک به‌کامل از نسخهٔ اول وقفنامه که بسیاری از اوراق آن بخط شخص رشیدالدین فضل‌الله نوشته شده و مابقی درهمان تاریخ بخط حاکم شرع تبریز تحریرشده است وتمام این اوراق بدست رشیدالدین شماره‌گذاری شده است. ثانیاً اوراق دیگری متعلق به‌دو یا سه نسخهٔ دیگر بهمان قطع و اندازه وشکل نسخهٔ اول بطور متفرق و نامنظم.

اولین‌کاری‌که ما کردیم جدا کردن اوراق نسخهٔ نخستین و مرتب‌کردن آنها بود برحسب شماره‌گذاری خود رشیدالدین، و قراردادن سایر اوراق در دنبال آن، وگذاشتن شمارهٔ جدیدی بر اوراق من‌البدو الی‌الختم از برای اینکه از تشویش و اختلاط مصون بماند. سپس تقاضا شدکه توسط شرکت افست (چاپخانهٔ بیست و پنجم شهریور) از تمام اوراق عکس‌برداری و برای چاپ‌کردن آماده شود.

درضمن رسیدگی‌کردن به‌اوراق کتاب برما معلوم شدکه از ابتدای‌کتاب نه ورق، و از اواسط آن اوراق ۷۷ تا ۷۹، ۸۲، ۸۴، تا ۸۹، ۹۱ تا ۹۷، و ۱۳۹ ازنسخهٔ شماره‌گذاری شدهٔ رشیدالدین ساقط شده است. قطع نسخه درحالت حاضر ۳۶ در۲۷ سانتیمتر، وقطع نوشته‌های داخل جدول ۲۹ در۲۳ سانتیمتر است، ولی اوراق اصلا بزرگتر بوده است و مبلغی ازکناره‌های آنها بریده‌اند و بعضی ازنوشته‌هائی که در هامشها بوده است ناقص شده است. جدولها به شنگرف وعناوین نیز به شنگرف است.

از قراری که از همین وقفنامه برمی‌آید پنج نسخه ازان نوشته بوده‌اند، و از قضا همان‌طورکه مقداری از اوراق نسخهٔ اصل مفقود شده است عده‌ای هم از اوراق دوسه نسخهٔ دیگرضمیمهٔ اوراق موجود نسخهٔ اصل شده است، بطوری‌که از ۱۹۱ ورق فعلی ۲۴۶ صفحه مربوط به‌نسخهٔ اصلی نخستین است و ۱۳۶ صفحه متعلق به‌نسخه‌های دیگر، و اینها هم روی همان نوع کاغذ وبهمان قطع‌وهمان روال نسخهٔ اصلی است.

---

* یعنی چاپ عکسی (ا. ا.)

چنانکه از این نسخهٔ عکسی برخواننده روشن می‌شود بصورت کتابی مجلد است و نام آن در صفحهٔ ۴۷ (ورق ۳۳ از اوراق اصلی) بخط ثلث و بطلا **«الوقفیة الرشیدیة بخط الواقف فی بیان امور الوقف و المصارف»** نوشته شده است. بعدها دیگران در بعضی مواضع نسخهٔ اصل چیزهائی نوشته‌اند، برخی از آنها درهنگام چاپ کردن حذف شد و پاره‌ای دیگر باقی‌مانده است. گاهی نیز مطالبی را محو کرده یا به‌دلخواه ابناء زمان تغییر داده‌اند.*

نسخهٔ اصل توسط خود رشیدالدین مقابله شده بوده است و در ورق ۱۰۴ عبارت «بلغت‌المقابله» بخط خود او دیده می‌شود. محتویات وقفنامه بطورکلی عبارت است از:

۱ـ قسمتی که رشیدالدین خود درمتن بدان اشاره‌کرده و در ابتدای وقفنامه (به اصطلاح خودش «در بالای وقفیه») قرار داده، مطالبی است کلی در فایدهٔ خیرات و مبرات و اهمیت آن، و نیز دستورهائی دربارهٔ نوشتن تألیفات او از جمله مجموعة‌الرشیدیة.

۲ـ سجلات متعدد از علما و قضات و ارباب دیوان از قبیل محمدبن عبدالسلام‌بن عبدالمجیدبن عبدالحمید جربادقانی، و محمودبن محمدبن یوسف فخرهمدانی، ومسعودبن سعدبن محمد یزدی، وحسن‌بن قاسم‌نیلی، وقاضی مجدالدین عبدالله‌بن عمر بن‌محمد قاضی‌تبریز، ومحمدبن محمدبن محمد بخاری حنفی، و محمدبن عبدالله شافعی، و احمدبن علی‌بن‌جعفر، و محمدبن سعیدکاتب، و رجب‌بن علی‌بن احمد ساباطی، و محمدبن کوفی هاشمی، و عبدالصمدبن یوسف‌بن حسین حنفی، و عبدالمنعم‌بن نوری، و حسین‌بن محمدبن دامغانی و عدهٔ کثیر دیگر از سالهای ۷۰۹ ببعد، و نیز گواهیهائی از سالهای ۷۵۰ و ۷۸۵ درآن هست.

اهم همه گواهنامه‌ای است که خلاصهٔ آن نقل میشود:

«مضمون این وقفیه که مبنی است از بعضی خیرات و مبرات مخدوم جهانیان، پشت و پناه اهل ایمان، رشیدالدنیا و الحق والدین، عمادالاسلام و مغیث‌السلمین، فضل‌الله‌بن ابی‌الخیربن العالی الطبیب الهمدانی... و اکثر آن مشرف است به‌خط مبارک وی، وذکر اوقاف آن در میانهٔ وقفیه مکتوب است به‌خط این ضعیف، به‌اذن و اجازت وی، و بر هر ورقی به خط این ضعیف نبشته است که از وقفیه است، نزد این ضعیف واضح ولایح شد وروشن و مبین‌گشت جمله به‌اعتراف صریح و بیان فصیح وکلمات منیف وتقریرات شریف، که به حضور این ضعیف، از خدمت آن مخدوم اعظم، که بانی وواقف این اصول وفروع است، که درین وقفیهٔ مبارک مفصل و مشروح است، صادر شد وکلمه کلمه و حرف حرف استماع رفت، و بر کلیات و جزویات آن وقوف تمام یافت، و این ضعیف بعد از تقدیم وظایف شرح وتتمیم مراسم سمع که تفصی ازان برذمت قضاة اسلام و حکام ایام وولاة احکام واجب و لازم باشد، شرعاً به صحت اعتراف واقف مذکور... و به صحت مضمون این وقفیه حکم کرده‌آمد، وهمچنان به‌صحت مضمون جزو آخرین که به‌خط اشرف خود

* ــ اما در چاپ حروفی مطالب الحاقی جدید آورده شد و در زیر صفحه به آنها اشاره شده است و قسمتی هم جداگانه در انتهای متن به چاپ رسید. (ا. ا.)

نبشته وبه‌آخر وقفیه الحاق فرموده، ناطق بذکر آنکه مصنفاتی که وی فرموده از حاصل این‌اوقاف استکتاب کنند، براین وجه که به قلم اشرف شرح فرموده است حکم کرده آمد، و اعتراضات فاسده وشبه غیر وارده که عادت طاعنان و معاندان باشد از آن جمله دور کرده آمد بهسؤالی شرعی، وجمعی از امنا و عدول و ایمهٔ فحول بر آن گواه گرفته شد، والله الموفق. کتبه العبد الضعیف عبدالله بن عمر بن محمد التبریزی الحسینی الحاکم بمدینة تبریز بتاریخ هذه‌الوقفیة المبارکة غرة ربیع‌الاول سنة تسع و سبعمائة.»

۳ـ متن قسمت اساسی وقفنامه که حدود وشرایط ووظایف است به‌خط رشیدالدین، ودر آغاز صفحه‌ای تذهیب شده دارد حاوی نام وقفنامه بـا سه شمسه ودر میـان این سه شمسه به خط رشیدالدین این عبارات کتابت شده است:

«شرط مؤکد با فرزندان خویش نسلا بعد نسل و عقباً بعد عقب می‌کنم ودر مقـابلهٔ حقوق پدری که در ذمت ایشان عقلا وشرعاً و عرفاً لازم است در عهدهٔ ایشان کرده، سوگندان غـلاظ شداد ایشان را می‌دهم، خصوصاً با آنان که برحسب شرط واقف درهرعهدی نوبت تولیت واشراف ونظر بدیشان رسد ومباشر این اشغال خیر گردند، درآنچ این وقفیه را به هرماهی یک نوبت مطالعه کنند تا براحوال شروط آن کماینبغی واقف شوند ودر کیفیت تصرفات واقف گردند، ونیز نصیحتی که ایشان را کردهام ملکه گردد تا در محافظت شروط آن باقصی‌الغایة بکوشند، ونصایح را به دل و جان قبول کرده رعایت آن را واجب شمرند، تـا حق تعالی و جمیع ملائکه وانبیاء واولیاء وروح این ضعیف نیز بواسطهٔ امانت ودیانت و نیکو زندگـانی ایشان ازیشان راضی باشند وایشان را نیکنامی دنیوی وثواب اخروی مدخر گردد، انشاءالله تعالی وحده.»

آغاز متن وقفنامه عبارت است از:

«حمد و ثناء ورای اعـداد حصی، و شکر و سپـاس فـزون از حصر و احصا، سزاوار حضرت عزت پروردگاری تواند... اما بعد چنین می‌گوید اضعف عبادالله تعالی، و أحوجهم الی رحمة ربه، فضل‌الله‌ابن ابی الخیربن عالی الهمدانی المشتهر برشیدالطبیب ... که چون خواست که به خط وعبارت وفکر واندیشهٔ خود از سرایقان و اعتقاد و نیت تمام وقفیه نویسد مشتمل برشروط مرتبه تا من بعد متولیان بدان‌کار کنند واز او یادگار ماند، بیشتر اسباب داعیهٔ او بدان و بعضی از احوال آن وایراد واعتراض مردم بروقف و خاصیت و فایدهٔ وقف بیان کرد، وفصلی مشبع در آن باب در قلم آورد، تا آن نیز از او یـادگار مـاند و سبب تحریض مردم شود برخیرات وبدان منتفع گردند، وچون آن فصل اطنابی داشت مناسب ندید که آن را با این وقفیه ضم کند، پس آن را علی‌حده بربالای این وقفیه نهاده در یك جلد ثبت‌کرد تا آن را علی‌حده مطالعه کنند، و دراین موضع این مختصر دیباچه می‌نویسد، ومی‌گوید که چون حق جل جلاله وعم نواله....

بنابراین مقدمات... دربنای ابواب البر ربع رشیدی وسایر ابواب البر که به هرموضع بنیاد کرده صرف کرد، واملاکی که پیش ازین داشته اکثر آن برمصالح ربع رشیدی وقف کرده، و باقیات که بوده بر سایر خیرات همچون مسجد جامع رشیدی به محلهٔ شش گیلهٔ تبریز و دیگر بقاع خیرکه به تبریز است و

ابواب‌البر همدان و یزد وقف کرده، وجهت هر یک وقفیهٔ شرعی مسجل نوشته، و بعضی از آنچ حق تعالی بعد از این وقفها از املاک روزی‌کرده هم اضافت آن املاک گذشته کرده، وهرچ از این جمله حصه وخاصهٔ ربع رشیدی بوده از اوقاف قدیم و حدیث بتعیین و تفصیل در این وقفیه که‌مخصوص است به ربع رشیدی و توابع ولواحق آن مذکور خواهد شدن ان‌شاءالله تعالی، واین وقفیه معروف است بالوقفیة الرشیدیة بخط الواقف فی بیان شرائط امور الوقف والمصارف...»

در انتهای قسمت اصلی وقفنامه به خط خود شرحی دربارهٔ طریق اجرای امور وقف توسط متولیان نوشته است ومی‌گوید:

«چون پادشاه سعید مغفور غازان‌خان انارالله برهانه در وقفیهٔ ابواب‌البر شنب کـه در تبریز است شرط فرموده در آنچه هر قاضیئی کـه در دارالملک تبریز متولی و منصوب گردد باید که اول حکم این باشد کـه وقفیهٔ شریفهٔ ابواب البر شنب را محکـوم به و مسجل گرداند و بر آن اشهاد کند، و نشاید کـه قطعاً درآن اهمال نمـاید، یقین حاصل که تمامت قضاتی‌که فیما بعد به‌قضای آنجـا منصوب گردند تیمناً و تبرکاً امتثال وانقیاد این شرط که او فرموده برخود لازم شمرند، وهیچ کدام از رعایت آن دقیقه‌درنگذرند. بنابراین قضیه این بندهٔ ضعیف از خدمت آن قضات التماس می‌نماید تا چون این وقف ریزه که این ضعیف کرده، وخیری است که منافع آن به‌عمل صلحا ومستحقان هرعصری میرسد، ایشان نیز خود را در جریدهٔ اجر این ثواب آرند، و بر ولای تسجیل وقفیهٔ شریفهٔ غازانیه این وقفیه را مسجل فرمایند و برآن حکم و برآن اشهاد کنند. این وصیت ونصیحت و شرط والتماس جمله براین وجه که تقدیم یافت کرده شد...

وذلک اتفق تحریره فی غرة ربیع‌الاول سنة تسع و سبع مـائة هجریة. این وقف بدین موجب‌که در این وقفیه بخط خویش مبوب و مفصل نـویشته‌ام کردم، به شرائطی کـه برسبیل تفصیل مشروح در قلم آورده‌ام، وبه مضمون این وقفیه از اول تا آخر آن اقرار کردم و اعتراف‌آوردم، وعلم من به کیفیت وکمیت هر یک از افراد موقوفات وموقوف علیه آن محیط است وبراین جمله برخود گواه گرفتم.

کتبه کاتب هذه‌الوقفیه فضل‌الله ابن ابی الخیربن عـالی المشتهر بالرشید الطبیب الهمدانی بخطه فی‌التاریخ المذکور فیه...»

***

این نسخهٔ چاپی که خواننده‌در دست‌دارد از حیث رنگ و قطع درست مطابق نسخهٔ اصلی وقفنامه است.

ایرج افشار، مجتبی مینوی

طهران، آذرماه ۱۳۵۰

مختصری دربارهٔ مؤلف*

بقلم مجتبی مینوی

رشیدالدین فضل‌الله پسر ابوالخیر بن عالی یا غالی از همدان بود ودر حدود ۶۴۸ بدنیا آمده بود (سال ولادت او صریحاً در هیچ مأخذی قید نشده، ولی خود او در کتاب بیان الحقایق که وصف آن خواهد آمد، ورق ۲۶۰ رو، گفته است که امسال که سال ۷۱۰ هجری است من شصت و دوسال هلالی دارم). اصل این خاندان از نژاد یهود و شغل ایشان طبابت و کارهای دیوانی بوده است، و فضل‌الله از پدر خویش فن طبابت را آموخته بود. از مآخذ عربی و فارسی برمی‌آید که پدرش ابوالخیر ملقب به عمادالدوله و عمادالدین، و جدش عالی یا غالی ملقب به موفق‌الدوله بوده است، و این امر می‌رساند که خانوادهٔ او ثروت و نفوذی داشته‌اند. نیز در مآخذ عربی گفتگو از اسلام آوردن او می‌شود، ولی معلوم نیست که این «او» بکدام یک از دو نفر راجع است. از اینکه پسر به فضل‌الله موسوم بوده و پدر بعمادالدین ملقب بوده شاید بتوان حدس زد که پدر یعنی ابوالخیر مسلمان شده بوده است. نام جد، یعنی غالی، در کتابهای بعدی به عالی، وسپس به‌علی، تصحیف و تبدیل شده، ودر نوشته‌های خود رشیدالدین همیشه عالی آمده است. لقب خود فضل‌الله را در کتب عربی غالباً رشیدالدوله، ودر کتابهای فارسی معمولا رشیدالدین می‌نویسند. در تاریخ وصاف که در زمان حیات او تألیف شده است لقبش هم رشیدالحق والدنیا والدین، و هم رشیدالدوله والدین، ضبط شده است؛ در تاریخ اولجایتو تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی لقبش رشیدالدوله[1] آمده است، ودر تاریخ نامهٔ هرات هم که چند سالی پس‌از مرگ او تحریر شده است رشیدالدوله خوانده شده است. بنابرین هم رشیدالدین موجه است و هم رشیدالدوله.

نام او در تاریخ از زمانی مذکور میشود که برضد صدرالدین احمد خالدی زنجانی وزیر غازان توطئه‌هائی می‌کنند ووی مورد غضب سلطان میشود و گمان میکند که رشیدالدین فضل‌الله (که از اعمال

---

* ـ منقول از مقالهٔ اینجانب مجتبی مینوی که درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه طهران سال سوم (۱۳۴۴)منتشر شده بود با اصلاحات و اضافات جدید.

۱) آقای دکتر زریاب‌خوئی دریافته‌اند که رشیدالدوله لقب دورهٔ یهودیتش بوده و بعد از آنکه در سی سالگی مسلمان شد آن را بدل به رشیدالدین کرده، وکسانی که نظر به‌نژاد داشته‌اند او را رشیدالدوله خوانده‌اند («سه نکته‌دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله» مندرج در «مجموعهٔ خطابه‌های تحقیقی راجع به رشیدالدین» دیده شود).

زیر دست او واز اعضای دیوان بوده است) دراین توطئه‌ها دستی داشته. بعداز آنکه در رجب سال ۶۹۷ ه، صدرالدین وزیر را می‌کشند غـازان وزارت خـویش را به سعدالدین محمد مستوفی ساوجی و رشیدالدین فضل‌الله همدانی وا می‌گذارد که باشتراک به‌امر وزارت و ادارهٔ ممالک مشغول باشند. صاحب سمط‌العلی که تاریخ وزارت رشیدالدین و سعدالدین را ۶۹۸ گفته، می‌نویسد که «مدت آن مـوافقت و مؤانست کمابیش سیزده سال بروجهی میـان ایشان گـذشت که بـالای آن نتواند بود». چند سالی هم رشیدالدین باشتراک تاج‌الدین علیشاه بامر وزارت می‌پرداخت. ولی بعلت رقـابت و مخالفتی کـه میان این دو تن بود کار ادارهٔ مملکت مختل ماند وتاج‌الدین علیشاه درمتهم ساختن رشیدالدین فضل‌الله بقدری سعی کرد که عاقبت وی را بتهمت اینکه در مداوا و معالجهٔ سلطان محمد خربنده (نه خدابنده) اهمال یا خطا کرده و موجب مرگ یا مرتکب قتل آن سلطـان شده است گـرفتند و در سنهٔ ۷۱۸ بـا پسر شانزده سالـه‌اش ابـراهیم بقتلش رسانیدند و اموال او را ضبط کردند؛ ولی بعدهـا پسر دیگرش محمد ملقب بغیاث‌الدین در سال ۷۲۵ بمقام وزارت ابوسعید بهادرخان منصوب گردید. رشیدالدین در موقع وفات هفتادساله بوده است.

برای تفصیل احوال رشیدالدین فضل‌الله رجوع شود به تاریخ وصاف چاپ بمبئی ص ۳۴۶ و بعد؛ سمط‌العلی چاپ طهران ص ۸۴ و ۸۵؛ نسایم‌الاسحار نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ ملی که اینجانب تهیه‌کرده است ورق ۱۰۷ پشت و ۱۰۹ رو (تألیف کتاب در عـهد ابوسعید بهـادرخان بوده و نسخهٔ اصل که عکس از آن گرفته شده است مورخ ۷۲۵ است)؛ سفرنامهٔ ابن‌بطوطه چاپ پاریس ج ۲ ص ۱۱۶؛ الدرر الکامنة ج ۳ ص ۲۳۲ و۲۳۳؛ تاریخ ابن‌کثیر ج ۱۴ ص ۸۷؛ السلوک مقریزی ج ۲ ص ۱۶۲؛ نهایةالارب نویری درحوادث سنهٔ ۷۱۷ (که هنـوز منتشر نشده است)؛ المنهل الصافی ج ۲ ص ۵۲۰؛ نزهةالعیون ص ۲۰۵؛ نثر الجمان فیومی سنهٔ ۷۱۸، شذرات الذهب ج ۶ ص ۴۴؛ معجم‌الاطباء ص ۳۴۰؛ تـاریخ مفصل ایران آقای عباس اقبال ص ۲۶۵ و بعد؛ تذکرهٔ دولتشاه ص ۳۳۰؛ تاریخ عراق عزاوی قسمت تـاریخ مغول ص ۴۵۵؛ و در کتـابهای اروپائیان به تاریخ مغول هوارث ج ۳ ص ۵۸۹ و مقدمهٔ تاریخ مغول چاپ کاترمر و مقدمهٔ بلوشه بر تاریخ مغول چاپ خودش؛ و تاریخ ادبیـات ایران تألیف براون و ترجمهٔ فارسی آن بعنوان از سعدی تـا جامی؛ تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمن چاپ قدیم ج ۲ ص ۱۰۸ و ص ۲۰۰، و چاپ جـدید ج ۲ ص ۲۵۶، و ذیل جلد دوم ص ۲۷۳؛ و مقـاله‌ای در باب یهودی‌الاصل بودن رشیدالدین بقلم Walter Fischel در مجلهٔ آلمانی .Monatsschrift für Geschichte und Wissenschaft Jubentums سال۱۹۳۷ شمارهٔ سوم ص۱۴۵ و بعد؛ وبسیاری مآخذ و منابع دیگر، بخصوص مجموعهٔ خطابه های تحقیقی دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله چاپ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی (طهران ۱۳۵۰).

قدر و مقامی که رشیدالدین فضل‌الله امـروز از برای ما دارد نه از لحاظ آنست کـه وی وزیر بزرگی بوده یا تأسیسات اداری معتبری بـنا نهاده بوده یا خیر و نفع فراوانی از او بمردم عهد و زمـان او رسیده است؛ قدر و مقام او بواسطهٔ تألیفات متعدد او وبالخصوص کتاب جـامع التواریخ اوست که بی‌تردید

یکی از اعاظم کتب تاریخی بزبان فارسی است. عشق و علاقه‌ای که بنشر علوم ومعارف داشته است او را محرض آمد که دستگاه عظیمی بنام ربع رشیدی در جوار شهر تبریز تأسیس نماید که آنجا محصلین علوم و مدرسین اقامت کنند ووقت خود را بمباحثه ومذاکره و آموختن و فراگرفتن بگذرانند؛ تمام وسایل زندگانی در آنجا فراهم بود واحتیاجی بخارج نداشت؛ چندین ده وقریهٔ آباد پر عایدات رابرآن مؤسسات علمی وقف کرده بود که از درآمد آنها مخارج نگهداری و چرخاندن‌این دستگاه پرداخته میشد، بواسطهٔ تشویقی که از اهل علم و اهل قلم میکرد دانشمندان ومورخین ونویسندگان پیرامون او جمع آمده بودند و در تحت راهنمائی او بتألیف و تصنیف می‌پرداختند. ولی بیش از همه شخص او تألیف میکرد، و در همهٔ رشته‌ها تألیف میکرد. یکی از وظایف تأسیسات علمی ربع رشیدی این بود که هر ساله دورهٔ کاملی از مصنفات او را، که کلیهٔ آنها بهر دو زبان فارسی وعربی نوشته شده بود، استنساخ و مقابله و تصحیح کرده آن را بیکی از بلاد بزرگ عالم بهدیه بفرستد.* در یکی از کتب خویش (سلطانی) تفصیلی از طریقهٔ زندگانی وکار و اشغال علمی و کتاب نوشتن خود داده است‌که بسیار خواندنی است*؛ دورهٔ مؤلفات و مصنفات او جامع التصانیف رشیدی یاالمجموعة الرشیدیة نامیده میشد، وفهرست جمیع مجلدات ومحتویات یک‌دوره از آنها بتفصیل در ابتدای توضیحات رشیدیه که مجلد اول این مجموعه است آورده، و در ذیل این فهرست فهرست ۸۶ تقریظ بقلم ۸۵ نفر از علما و قضات بلاد اسلام، مخصوصاً بلاد ایران، مندرج است که غالباً آن مجموعه‌را خوانده‌یا در مجلسی که خوانده میشده است حضور داشته و سماع کرده‌اند.

بعداز آنکه رشیدالدین فضل‌الله متهم بمقتول ساختن سلطان محمد خربنده گردید و او را خواستند از میان ببرند باو تهمت دینی‌هم زدند وگفتند که درباطن مسلمان نبوده و همچنان یهودی مانده بوده است و در تفسیری‌که برقرآن تصنیف میکرده است «علوم‌اوایل» یعنی عقاید اهل تورات‌را میگنجانیده است[1]، و بنابرین مرتد ومهدورالدم‌است وکتابهای اوکتب مضلهٔ باطله است. همینکه وی را بقتل رسانیدند و تمام اموالش را ضبط کردند کتابهای او را نیز سوزانیدند. بنابرین عجب نیست که امروزه از نسخه‌های اصلی تصنیفات او چیزی درایران نداریم و فقط درکتبخانهای خارج ایران است که اصول تحریر شدهٔ در عهد خود او موجود است.

اینک فهرست مختصری از بعضی از آنها:

۱) توضیحات رشیدیه. دونسخهٔ کامل از روایت عربی آن جزء کتب اوچنحی احمد درکتبخانهٔ طوپ‌قاپوسرای بشمارهٔ ۲۳۰۰ و ۲۳۲۲، اولی مورخ ۷۱۴ و دومی مورخ ۷۱۵ هجری. درابتدای نسخهٔ ۲۳۰۰

* در همین وقفیه هم بتفصیل بدین مطلب اشاره کرده است. به‌صفحات ۲۳۷ـ۲۴۴مراجعه شود (ا. ا.)

۱ـ حتی چنانکه معروفست درهمان زمان حیات‌او نیز قطب‌الدین شیرازی که با رشیدالدین مناظره‌ها داشته است بشوخی همیشه می‌گفته‌که چون رشیدالدین تفسیرقرآن می‌نویسد من‌قصد دارم که تفسیری برتورات بنویسم. مع‌هذا دو تقریظی که در۷۰۶ و۷۰۷ خود قطب‌الدین برتصانیف رشیدالدین نوشته درحکم فتوائیست براینکه رشیدالدین جایز است که تفسیر قرآن بنویسد.

نام‌کتاب و نام مؤلف را چنین نوشته‌اند: فان هذاالکتاب الموسوم بالتوضیحات من جملة مصنفات الصاحب‌ـ الاعظم... رشیدالدین فضل‌الله‌ابن المولی الصاحب عمادالدین ابی‌الخیر ابن‌المولی الصاحب موفق‌الدولة عالی‌المتطبب الهمدانی المشتهر بالرشیدالطبیب... یک نسخهٔ کامل از روایت عربی متعلق بقلیج‌علی پاشا (شمارهٔ ۸۳۵ قدیم، ۸۵۵ جدید) درکتبخانهٔ سلیمانیه بدون تاریخ ولی شاید متعلق بحدود هشتصد هجری. یک نسخه درکتبخانهٔ فاتح بشمارهٔ ۳۷۲۵ که فقط تقریظات ۸۶ گانه‌ایست که بر کتاب نوشته‌اند، و یک نسخه از مقدمه و تقریظات علما درابتدای‌کتاب سلطانی درکتبخانهٔ نور عثمانیه بشمارهٔ ۳۴۱۵ محفوظست که آن را درفهرست تحت اسم مختصر تواریخ رشیدیه قید کرده‌اند[1]. این‌کتاب مشتمل بر نوزده مقاله یا رساله است‌که غالباً درامور و مباحث دینی است، و از آن جمله بعضی درتفسیر سوره‌های کوچک قرآن یا آیه‌های مورد بحث است.*

۲) مفتاح‌التفاسیر، مقدمه مانندیست‌که برتفسیر کبیرخود نوشته است، ومحتوی رسایل و مقالاتی باز درمباحث دینی از قبیل خیروشر، جبروقدر، تناسخ وحشر، سعادت واستعداد، وغیره. نسخه‌ای ازان در کتبخانهٔ شهید علی پاشا بشمارهٔ ۳۰۴ مورخ ۸۵۸؛ و نسخهٔ دیگری در قاهره بشمارهٔ خاص ۸۹ و شمارهٔ عام ۹۵۱۵.

۳) کتاب سلطانی. نسخه‌ای از روایت فارسی آن در نور عثمانیه بشمارهٔ ۳۴۱۵ (در فهرست بنام مختصر تواریخ رشیدیه قید شده) که قسمتی ازان تاریخ ۷۱۲ دارد. این‌کتاب هم غیر از آنچه مربوط بخصال پادشاه اسلام و احوال شخص مصنف است عموماً درمباحث دینی‌است وجداولی درشعب انساب اولیاء وخلفا وجداولی درشجرهٔ انساب اقوام وطوایف نیزدارد،که‌گویا مربوط باین‌کتاب نباشد، بلکه جزء اقسام جامع‌ـ التواریخ باشدکه بعد ازین می‌آید.

۴) کتاب‌اللطایف. نسخه‌ای ازان ندیدم.**

۵) بیان‌الحقایق. نسخه‌ای از روایت عربی آن در جزء کتب قلیج علی پاشا بشمارهٔ ۸۳۴ قدیم (۸۵۴ جدید) درکتبخانهٔ سلیمانیه هست ومشتمل است برهفده رساله در مباحث مختلفه وجواب سؤالات و تفسیر بعضی‌آیات و بیان‌کیفیت بعضی ازمباحثات خود باعلما. مثلا در رسالهٔ سوم ازمباحثه‌ای‌که بین او و علامه قطب‌الدین شیرازی روی داده بوده است‌گزارش میدهد، و در رسالهٔ هفتم از اعتراضی‌که برمولانا جمال‌الدین ابن‌المطهر الحلی‌کرده بوده است، ودر رسالهٔ یازدهم ازجدری وحصبه (یعنی‌آبله و سرخچه) و غیره. تاریخ نسخه ۷۱۱ هجری است.

۱) از این مقدمه وتقریظات ۸۶ گانه نسخه‌ای هم درکتابخانهٔ آکادمی شرقی وین (فهرست کرافت شمارهٔ ۱۴۸) ونسخهٔ دیگری نیز درکتابخانهٔ ملی پاریس هست.

* ــ مرحوم مینوی دربارهٔ این‌کتاب مقاله‌ای مستقل‌داردکه درکتاب«یادگارنامهٔ حبیب‌یغمائی»چاپ شده است(تهران، ۲۵۳۶). (ا. ا.)

** اماکتاب لطائف‌الحقائق‌که ازآثار رشیدالدین‌است به‌اهتمام غلامرضا طاهردرسلسلهٔ انتشارات کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران چاپ ونشر شده است (جلد اول، تهران،۲۵۳۵). جلد دوم آنهم در دست طبع است. (ا. ا.)

۶) آثار واخبار*. نسخه‌ای ازان ندیده‌ام اما بعضی رسایل متفرقه هست که شاید متعلق باین کتاب بوده است، مثل رسالهٔ معرفت اشجار ونباتات که جـزء مجموعهٔ چهارکتاب مربوط بفلاحت باهتمام مرحوم میرزا عبدالغفارخان نجم‌الدوله چاپ شده است.

۷) جامع‌التواریخ، که بحث دربارهٔ مجلدات ونسخه‌های موجودهٔ عربی‌وفارسی آن مقالهٔ جداگانه‌ای می‌خواهد[1].

۸) نسبنامهٔ انبیا وملوك وسلاطین که قسمتی از جامع‌التواریخ است، ولی مجلد جداگانه‌ای ازان درطوپ قاپوسرای جـزء کتب احمد ثالث بشمارهٔ ۲۹۳۷ مضبوطست. هشت ورق اول مقدمه است و مابقـی شجرهٔ انساب است، ودرقسمت انساب ترك ومغول اسامی را بسط اویغوری نیز نوشته‌اند. درمقدمه میگوید: «اما بعد چون حکم همایون بر آن جمله نفاذ یافت که این بندهٔ ضعیف نحیف فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن عالی المشتهر بالرشیدالطبیب درجمع وتألیف تاریخ اتراك وضبط وترتیب آن شروع نماید بنام مبارك خلدالله ملکه تاریخی سازد مشتمل برتواریخ عموم طوایف اهل عالم، هرچند استعداد آن نداشت... کتاب جامع‌التواریخ را تألیف می‌کـرد وشعب وقبایل اقوام اتراك بروجهی که پیش ازین ودر این زمـان اتفاق جمع و ضبط آن نهاده (ظ: نیفتاده) معین گردانیده... خود معذور نداشت که سعی واجتهادی ننماید و شعب انبیا وخصوصاً خاتم‌النبیین و اولیا وسلاطین وملوك وامر او سایراقوام عرب و عجم روشن ومنقح نگرداند... جمله را جمع کرد و بروضع غریب قریب‌الفهم در سلك ترتیب‌کشید... وآن‌را جزوی از جوامع‌التواریخ ساخت.» نسخه تاریخ نـدارد ولی بخط نستعلیق بسیار خوبیست بشیوهٔ خط عصر بایسنغر. نسخهٔ دیگری از مقداری ازاین جداول چنانکه سابقاً گفتم درکتاب سلطانی که درنور عثمانیه است مندرج است.

۹) مکاتیب رشیدالـدین فضل‌الله کـه آن‌را پس ازمرگش محمد ابرقوهی جمع‌آوری‌کـرده، و نسخه‌ای ازان درکیمبریج است که از روی‌آن مولوی محمد شفیع لاهوری همه را منتشرکـرده است[2]. و نسخهٔ دیگری نسبتاً اقرب به‌کمال ولی‌جدید درکتبخانهٔ اونیورسیتهٔ استانبول بشمارهٔ ۸۸۴ محفوظ است.

۱۰) کتاب طب اهل‌ختا (تنکسوق‌نامه) که عن‌قریب به‌چـاپ عکسی بـا مقدمه‌ای بقلم اینجانب منتشر خواهد شد.**

---

۱) پولاد چنگك سیانگ سفیرقوبلای‌خان در دربار محمود غازان مأخذ شفاهی اطلاعات مندرجهٔ در جامع‌التواریخ دربارهٔ تاریخ قدیم مغول بوده است، وکتابی موسوم به‌التان دبتر یعنی دفترزرین مأخذکتبی‌آنها. و اما درباب تاریخ چین از قراری‌که داود بناکتی از معاصرین رشیدالدین درتاریخ خود می‌گوید «خواجه رشیدالدین وزیـر از حکمای خطای لیتاچی و یکسون نام را که ایشان هردو برعلم طب ونجوم و تواریخ واقف بودند وبعضی ازآن کتب ازخطای بـا خود آورده احضار فرمود، و ایشان تفریر کردند که هرچند تاریخ اهل‌خطای وعدد سالها و ادوار ایشان نامتناهی است. لیکن تاریخی‌که اسامی پادشاهان‌آنجا دران مشروح ومفصل‌است وبنیاد حکایات بران نهاده ودر این وقت میان اهل‌خطای شهرتی‌دارد وبران اعتماد کرده‌اند کتابی است که آن‌را سه حکیم معتبر باتفاق ساخته‌اند...» واسامی‌آنها را هم می‌گوید.

۲) بنده اعتقاد دارد که این مکاتیب از قلم رشیدالدین یا حتی به‌امر او هم نوشته نشده بوده است و بنام او جعل کرده‌اند.

* در وقفنامه (ص۲۳۷) «آثار و احیاء» آمده است. (ا.ا.)

** این کتاب با مقدمهٔ مرحوم مجتبی مینوی در سلسلهٔ انتشارات دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران نشر شده است (تهران، ۱۳۵۰). (ا.ا.)

۱۱) کتاب ادویهٔ مفردهٔ ختائی خواه آنچه نزد ما مستعمل است و خواه آنها که نیست؛

۱۲) کتاب ادویهٔ مفردهٔ مغولی؛

۱۳) کتاب سیاسات و تدبیر پادشاهی برحسب آنچه عادت ایشان است؛ از این سه کتاب اخیر نسخه‌ای سراغ ندارم و فقط نام آنها درفهرست مجموعهٔ مصنفات رشیدالدین در ابتدای توضیحات رشیدیه آمده است.

۱۴) گویا یک کتاب جغرافیای با نقشه نیز داشته است، چه درمقدمهٔ توضیحات رشیدیه می‌گوید: لما أردنا أن نضع صورالاقالیم علی قاعدة الحکماء علی وجه أقرب الی الفهم وأبین، و أن نضبط المواضع التی لم یضبطها أحدکما ینبغی... بحیث یقف المطالع المتأمل فیها علی أحوال المسالک و الممالک أکثرها وکان من الضرورة ان یکون أوراقها أکبر لیحصل الغرض المذکور أسهل وأیسر فلاجرم جعلنا أوراقها بحیث یکون...»

مجتبی مینوی

متن

وقفنامهٔ ربع رشیدی

-۱-

[فصل]

[ایراد و اعتراض مردم بروقف وخاصیت و فایدهٔ وقف]

. . . .

. . . .

[۱] | می‌آموزند و هر یک ازیشان بحسب تفاوت امزجه و تقدیرات کم وبیش عمری می‌یابند، و همچنین هریک‌را ازیشان که حق‌تعالی توفیقی کرامت‌کرده باشد به‌قدر استعداددراعمال‌صالحه‌کوشش نمایند وکمالی حاصل‌کنند.

و این معانی چون محسوس ومشاهد است هیچ طایفه را ازطوایف اهل عالم برآن اعتراضی ودرآن ترددی نتواند بود، ودر آن معانی همه متفق‌اند. وهمچنین همه متفق‌که نیکوی‌کردن نیکو بود ومجازات و مکافات آن نیکوی، وبدی‌کردن بد بود ومجازات ومکافات آن بدی باشد.

و هرکه کمالات را مستعدتر باشد و اورا توفیق رفیق‌گردد تااعمال صالحه زیادت‌کند اوکامل‌تر بود از غیری‌که به‌خلاف‌آن بود، و اقسام ومراتب آن عظیم بسیاراست. اینجایگاه درآن باب اطناب نمی‌نمائیم.

و نادر کسی باشدکه او همه اعمال صالحه‌کند و ازو سیئات در وجود نیاید، وآن نیز پیش‌کسی باشد که به‌مذهب او شخصی معصوم تواند بود.

و اعمال و افعال مردم ازسه قسم خالی نبود. یا آن باشدکه همه اعمال صالحه‌کند، یا آنک همه اعمال سیئه کند، یا آنک‌هم اعمال صالحه‌کند وهم اعمال سیئه، چنانک فرمود «خلطوا عملاً صالحاً وآخرسیئاً»

اما آنچ کسی باشدکه همه اعمال صالحه‌کند یا همه اعمال سیئه دربعضی مذاهب آنست‌که نباشد و در بعضی‌آنک باشد، ولکن به‌نادر. آنانک گفته‌اندکه نباشد استدلال بدان کرده‌اند که‌آدمی‌را قو[ا]ی عقلی و شهوی و غضبی بالضروره باشد وآنها مبادی خیر وشر اند. پس درو مبدأ شر باشد.

وچون غفلت برآدمیان غالب است ودربعضی اوقات قو[ا]ی عقلی که مانع شر اند مغلوب می‌شوند به ضرورت شر صادرمی‌گردد و این‌معنی بحسب قوت ولاقوت هرشخص متفاوت می‌گردد. پس ازآدمی مطلقاً به کم‌وبیش شری صادرشود پس درو شر باشدوخیر محض نبوده‌باشد وهمچنان به‌همان طریق درو خیر باشد پس شر محض نبوده باشد.

[۲] | ونیزمثلی مشهوراست‌که بی‌عیب وبی‌نقصان حق‌تعالی است‌وبس، وآنچ حکما گفته‌اند که «ابی‌الکمال ان لایقال فیه الا» اشارت بدین‌است‌که هیچ کاملی از آدمیان بی‌نقصانی نتواند بود، و آنانک گفته‌اندکه باشد استدلال‌کرده‌اند به‌دلایلی‌که درعصمت انبیاء و بعضی از امامان می‌گویند و آن‌را مذهب خود ساخته ودر آن مبالغتی‌کرده، ولکن دلیل حقیت مذهب اولین آنست که نبی علیه‌الصلوة والسلم فرموده‌که «و انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفرالله فی‌کل یوم سبعین مرة».

دیگـر آنک حق تعالی در قـرآن مجید فـرموده که «وان منکم الا واردهـا کان علی ربک حتماً مقضیاً»، اگر گناهی کبیره یا صغیره از عموم صادر نمی‌شدی این خطاب به‌عموم نفرمودی.

و ازین تقریر و مقدمات چند قضیه معلوم شد: یکی آنک آدمی دردنیا مالاکلام اعمال صالحه بواسطهٔ بدن می‌کند. دیگر آنک اورا کمال بدان حاصل می‌شود. دیگر آنک همه‌آن نباشد که اعمال صالحه کنند فحسب، یاهمه اعمال‌سیئه‌کنند فحسب. بلک بعضی اوقات اعمال صالحه وبعضی اوقات اعمال سیئه‌کنند واعمال انسان از هردو مختلط باشد، و حق‌تعالی دریـن باب فرموده که «خلطوا عمـلاً صالحاً وآخر سیئاً»، وهمچنین فرموده‌که ....[۱]

و چون بدین‌جه مقررشدآن اعمال ازسه قسم خالی نبود: یاآن باشد که اعمال صالحهٔ او زیادت باشد از اعمال سیئهٔ او، یا آنک اعمال سیئهٔ او زیادت باشد از اعمال صالحهٔ او، یا آنک هردو برابرباشد.

وچون دو شخص‌را من کل‌الوجوه مراتب به‌همدیگر ماننده نبود پس تفاوت واختلاف ومراتب در هر قسمی ازآن عظیم بسیاربود، ویحتمل که بعضی مردم چنان تصورکنندکه در آن قسم‌که هـردو متساوی باشند
[۳] اورا اجری نبود ونه‌چنان‌باشد، چه به‌حکم آیت «من‌جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن | جاء بالسیئة فلایجزی الا مثلها»، وآیت «مثل‌الذین ینفقون اموالهم فی سبیل‌الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی‌کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء»، وآیت «انما یوفی‌الصابرون أجرهم بغیر حساب» معلوم می‌شود که درین صورت اجـر اعمال صالحهٔ او زیادت باشد ازجزای اعمال سیئهٔ او، وهرچندکه در اصل اعمال سیئهٔ او مساوی اعمال صالحهٔ او بوده باشد وآیت «رحمتی‌وسعت[۲] کل شیء»، وآنچ نبی‌علیه‌الصلوة‌والسلم فرموده‌که «سبقت رحمتی غضبی» اشارت است بدین‌معنی، و نیز ازآنچ فرموده‌که «اتبع‌السیئة الحسنة تمحها» ونفرموده که سیئه نیز حسنه را محوکند معلوم می‌شود که آن اشارت است به‌خلاصه و بطون تفسیرآیات مذکور، و مصدق این تقریر آیت «ان‌الحسنات یذهبن‌السیئات» است.

اما آنک اعمال صالحهٔ او زیـادت باشد از اعمال سیئهٔ او مالاکلام اورا مراتب عظیم ودرجـات عالی باشد. چه‌آن به‌دو وجه زاید است تا به یک وجه. وجه اول آنک فی‌نفس‌الامرزاید باشد، ثانیاً آنک‌گفتیم که به‌حکم آیات مذکوراعمال‌حسنه را به‌اضعاف‌اضعاف اجرمی‌دهند واعمال سیئه‌را به‌مثل. وچون چنین باشد تفاوت درواقع و مراتب آن به‌حسب قوت ولاقوت عظیم بسیار بود، وهر قسمی ازان می‌شاید که اشد و اضعف باشد، وهـریک ازان تفاوت عظیم بسیار داشته‌باشد. چنانک ازمرتبه وکمال نبیی تا مرتبهٔ عامیئی خیر.

اما آنک اعمال سیئهٔ او زیادت باشد ازاعمال حسنهٔ او، وآن بردو قسم بود:

قسم اول آنک چون هرعملی حسنه‌را به‌اضعاف اضعاف چنانچ حق تعالی فـرموده بعضی‌را که اجر ده
[۴] چندان باشد، وبعضی را هفتصد چندان، وبعضی‌را بغیر حساب حساب کنند، | اگر بدان واسطه زیادت‌آید از سیئهٔ اوکه تمثل فرموده لاشک جزای اعمال حسنهٔ او زیادت‌آید از اعمال سیئهٔ او.

۱ـ عبارت دراصل بیاض مانده است. ۲ـ اصل : وسعت رحمتی...

وحکمت باری تعالی در تفاوت اجر اعمال حسنات واسباب و احوال آن هریک وفضل وکرم و رحمت‌که واسطهٔ هریک شده ومجازات سیئه که تمثل فرموده درآن باب به قدرفهم خود رساله‌ای که در**کتاب مفتاح التفاسیر** است‌از تصنیفات **این‌ضعیف** درج‌کرده،ودر **رسالهٔ فتوحات**که در **کتاب لطایف** هم‌از تصنیف **این‌ضعیف** مدرج‌گشته اگرخواهندکه بعضی ازآن بهٔتفصیل معلوم شود ازآنجا مطالعه باید کرد.

قسم دوم آنک چون آن موازنه کنند اعمال سیئهٔ او چندان باشد که چون حساب‌کنند زاید آید بر آنچ ذکر رفت. چون‌کسان را استحقاق عقاب باشد وشایدکه حق‌تعالی به‌فضل و رحمت‌خود به موجبی‌کی آیات بینات بدان ناطق است عفو فرماید وشایدکه عذاب‌کند به‌مقتضی معدلت.

اما آخرالامر اگر مسلمان باشد از دوزخ خلاص یابد به موجبی‌کی نبی‌علیه‌الصلوة والسلم فرموده که «من قال لا اله الاالله دخل حصنی ومن دخل حصنی امن عذابی.»

وهرچند این‌معنی به‌پیش بعضی منکران نامعقول نماید **این‌ضعیف** آن را به‌طریق معقول ومنقول در رساله[ای] که در **کتاب لطایف** که ازمصنفات **این‌ضعیف**است مدرج است بیان‌کرده وثابت‌گردانیده ازآنجا مطالعه‌کنند واینجایگاه کلمه[ای] دو سه بگوید تا خالی نماند.

آنچ مقید فرموده به‌حصن آنست‌کی همان‌قدر باشدکه بدان واسطه داخل حصن شود، و مراتب اهل بهشت را ابتدائی‌هست و انتها ندارد به سبب آنک درجات وکمالات‌آن نامتناهی‌است و ابتدای‌آن آنست که فرموده «دخل حصنی» و به موجبی‌کی ذکر رفت اصحاب مراتب کمالات خصوصاً در**اسلام** عظیم بسیار توانند بود، وهرکه اعمال حسنه در دنیا زیادت‌کرده باشد مرتبه ودرجهٔ او اعظم واعلی تواندبود ازدیگری‌که کمتر ازآن کرده باشد.

وچون بدین‌تقریرومقدمات این‌معانی‌که ذکررفت مقرر شد درآن هیچ شک نیست | [۵] که این‌همه مراتب واحوال‌که یادکرده آمد دردنیا هریک را ازیشان به‌قدر استعداد وفطرت اولی، وآنچ بواسطهٔ بدن زیادت می‌گردد به‌مقدار زمانی مختصر که عمر هریک است ظاهر می‌شود و همه اعمال حسنات ایشان خواه اندک و خواه بسیارهمه مختلط می‌باشد به‌اعمال سیئه، وچون شخص وفات‌یافت ولایق بهشت باشدبه‌مذهب **اسلامیان** و اهل‌کتاب بابدن به‌هم به‌بهشت رود وآنجا تدرج‌کند، وبه‌قول حکما ودیگر اقوام این‌معنی مقرر می‌دارند لکن نفس مجرد را چنانچ درقواعد حکمت بیان‌کرده‌اند، و روشن‌ترین دلیلی برآنچ بعداز مفارقت بدن ترقی وتدرج می‌باشدآنست‌کی حق تعالی‌فرموده‌که «و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتماً مقضیاً»، چون همه را گذر بر دوزخ‌است و بعدازآن ازدوزخ خلاص یافته به‌بهشت می‌رسند کدام ترقی وتدرج وکمال‌باشد بهتر ازآنک از دوزخ به‌بهشت رسند.

و درآن شک نیست‌که دوزخیان‌را مراتب درکات عظیم بسیار و مختلف باشد، چنانک از یک درکه تا صدوهزار وهزاران هزار، ومصدق این‌معانی حدیث نبوی‌است‌که روایت است از **ابن عباس** رضی‌الله عنهما: «ان ابا طالب لفی ضحضاح من‌النار و لو لم تکن شفاعتی لکان فی نار جهنم»، وآیت«ان المنافقین فی‌الدرک

الاسفل من‌النار» ـ لاشک هرچ را اسفل‌بود اعلی و وسط متصور بود و به‌حکم حدیث‌که «من قال لا اله الا اللّٰه دخل حصنی» چندانک‌گناه بسیار کرده عاقبةالامر ازآن خلاص یابد و به بهشت رسد، چون باآن‌همه معصیت و ثقل و بی‌استعدادی اورا ترقی وتدرج وکمال می‌تواندبودکه تا به‌بهشت رسد چون از معصیت سبکبار بود
[۶] وعلم واعمال صالحه داشته‌باشد به‌طریق‌اولی بودکه اورا ترقی‌وتدرج درکمال بود وحدیث نبوی‌که فرموده «نجاالمخفون» مصدق این تقریر است ودرآن شک نیست‌که‌بهشت‌را نیز درجات بسیار باشد وآیت «لهم‌غرف من فوقها غرف [مبنیة] تجری من تحتها الانهار» مصدق این معنی‌است، وهمچنین حدیث نبوی‌که فرموده که: «اذاسألتموا اللّٰه‌الجنة فاسألوه‌الفردوس فانها سرةالجنة». چون فردوس مرتبهٔ اعلی باشد لاشک مراتب ادنی و اوسط متصور بود وبه‌حکم حدیث نبوی‌که جهت بعضی احوال آدمی بعداز مردن خبرداده و فرموده‌که «اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاث صدقة جاریة وعلم ینتفع به و ولد صالح یدعوله»، و اکثر محدثان تفسیر صدقهٔ جاریه به‌وقف‌کرده‌اند. چون درجات ودرکات ثواب وعقاب وتفاوت‌آن به‌اعمال صالحه‌وغیرصالحه است وفرموده‌که عمل این هرسه از مرده منقطع نمی‌شود پس بایدکه تا مادام‌که آثار اعمال سه‌گانه بدان مرده رسد اورا زیادت ازآنچ دردنیا عمل‌کرده و با او به‌هم بوده و اورا بدان‌واسطه‌کمال و درجه حاصل شده کمالی و درجه[ای] دیگر حاصل شود.

و درکتب فقهی‌آمده‌است که مرده را به‌اتفاق دعا وصدقه نافع باشد، وبیش بعضی آنک اگر ولی او جهت او روزه دارد همچنان اورا نافع باشد، ودرین حدیث حکم دعا وصدقه آمده.

و سبب‌آنک انتفاع دیگران به‌علم او ازین قبیل نهاده آنست‌که کدام صدقه وفایده ورای افادت علم باشد، و یا آن دعائی‌که مستفیدان به‌صدق دل‌گویند بهترین دعاها تواند بود. پس حقیقت علم منتفع به که از شخص بعداز وفات او بازماند هم صدقه وهم دعا بوده باشد.

پس معلوم شدکه شخص را بعدازوفات به‌این سه وجه ثواب متضاعف می‌شود، ودرآن چه شک‌که اورا تدرجی ومرتبهٔ دیگر ورای مراتب ودرجات اولی باشد.

[۷] ودرباب آنچ بعدازمفارقت بدن ترقی وتدرج‌کمال‌می‌باشد در **رسالهٔ معراج** ودر **رسالهٔ فتوحات** ودر **رسالهٔ نفایس‌الافکار** مبسوط ومبین گفته ونوشته‌ایم، اگرخواهندکه مفصل و مشروح بدانند ازآنجا مطالعه کنند.

و چون در **مقدمه** مقرر ومعین شدکه اعمال حسنه با وجود آنک به‌اعمال سیئه مختلط است ومقدار زمان عمرآدمی اندک آن‌همه اجر وثواب واین‌همه اقسام‌آن به‌موجبی‌کی ذکر رفت می‌باشد وبعدازمفارقت هریک‌را ازکاملان بحسب مناسبت ومقدار اعمال او مرتبه[ای] و کمالی باشدکه‌بعد ازان، ازان مرتبه تدرج کنند وهمواره لایزال درآن تدرج لذات نعیم روحانی ایشان‌را زیادت‌گردد وتراجع درآن متصورنه، چه بعد ازان عقاب متصور نیست. چه به‌اتفاق اهل ادیان بعدازآنک شخص دربهشت رفت دیگر اورا بیرون نیارند و به دوزخ نبرندو ازعذاب ایمن شود، وآنچ حق‌تعالی در قرآن مجید فرموده‌که «ادخلوها بسلام آمنین»، و

همچنين آنچ فرموده‌كه «فمن زحزح عن‌النار و أدخل‌الجنة فقد فاز»، وديگركه «أكلها دائم و ظلها»، وديگر كه «لامقطوعة‌ولاممنوعة»، و ديگر كه «لهم فيها نعيم مقيم»، و همچنان فرموده‌كي «ان‌الذين امنوا و عملوا الصالحات كانت‌لهم جنـات الفردوس نزلاً خالدين فيها لا يبغون‌عنها حولاً»، جمله مصدق اين معنی است ـ و **حكيم سنائی** می‌گويد :

بمير ای دوست پيش‌ازمرگ اگرمی‌زندگی‌خواهی — كه **ادريس** از چنين مردن بهشتی‌گشت پيش ازما

و خلود كاملان ودرجات ايشان درمراتب مختلفه بدين‌وجه متصور است‌كه تقرير رفت.

و دليل ديگر برآنچ دربهشت مراتب ودرجات است آنست‌كه حق‌تعالی درقرآن مجيد می‌فرمايدكه «لهم غرف من‌فوقها غرف مبنية تجری | من‌تحتها‌الانهار»، وحديث نبوی‌كه از**ابن‌عباس** رضی‌الله‌عنه مروی است [۸]
فرموده كه «ان سألتموا الله‌الجنة فاسألوه‌الفردوس فانها سرة‌الجنة.»

و چون محقق شدكه بهشت‌را درجات هست وبعداز مردن هريك را ازاصحاب اعمال صالحـه درمرتبهٔ خويش ترقی وتدرج می‌باشد و تراجع نامـمكن ومحال، پس اگر به‌طريقی‌كه مبين شد تصوركنيم‌كـه من‌بعد بعضی‌را ازيشان حسنهٔ ديگر اضافت اعمال صالحه‌گردد لاشك مرتبهٔ ايشان اعلی واعظم شود ومناسب‌آن در ترقی وتدرج افزوده گردد.

وچون اين مقدمـه مقررگشت گوييم خيرات جاريهٔ هرشخص‌آنست‌كه بعدازمردن او ثواب آن اضافت معاملات صالحهٔ او گردد، وتا وقتی‌كه آن خيرات جاريه بكلی مندرس گـردد علی سبيل‌الدوام والاستمرار آن ثواب واصل شود بی‌آنك به‌موجبی‌كه درسابق گفته شدكه دردنيا اعمـال سيئه نيز با آن مختلط‌گردد بلك صفواً عفواً ثواب وخيرباشد، وآنچ حق‌تعالی درقرآن مجيدفرموده‌كه «وللآخرة خير لك من‌الاولی» مصدق اين تقرير و اشارت بدين‌معنی است، و آنچ نبی‌عليه الصلوة والسلم فرموده كی «اذامات ابن‌آدم انقطع عمله الاعن ثلث: صدقة جارية‌وعلم ينتفع به وولد صالح يدعوله» هم مصدق اين معنی واشارت بدين‌معنی است،واز فحوی اسم خيرات جاريه خود اين‌معنی‌مفهوم ومعلوم می‌شود ودلالت می‌كند برين‌تقرير ومعنی كه ذكررفت.

وبه‌نزد عموم مردم علی تباين طبقاتهم واختلاف آرائهم مقرر و معين است‌كه بعداز مرده چون جهت‌او صدقه بدهند يا دعاكنند نفس اورا فايده باشد، وادلهٔ نقلی وعقلی‌كه درين باب‌آمده‌گفته شد. لكن اين حديث نيزكه از **ابن عباس** رضی‌الله عنهما مروی‌است مصدق اين‌معنی‌است‌كه فرموده «ان‌ابا | طالب لفی‌ضحضاح من [۹]
النار ولولم تكن شفاعتی لكان فی نار جهنم.»

وچون اين قاعده مقرر شد درآن شكی نماند كه هرشخصی كه از خيرات جاريه كه‌آن وقف و سبيل و انواع خيرات است كه مردم بدان منتفع شوند بسازد، بعداز مردن ثواب‌آن اضافت معامـلات او گردد و درجهٔ او اشرف واعلی و اعظم گرداند.

و آنچ حق تعالی فرمود كـه «واما ماينفع الناس فيمكث فی‌الارض» با وجود آنك عمرآدمی در دنيا عن‌قريب درمعرض انقطاع و زوال است اورا درازعمرتر از ديگری می‌گرداند كه اين فعل ازو صادر نمی‌شود

در عقبی، کی آنجا هلاک وانقطاع و زوال اصحاب اعمال صالحه متصور نیست، بالضروره فرموده که «خالدین فیها ابداً» ـ باید که افعال اصحاب خیرات را اثری تمام مناسب آن حال باشد.

و جماعتی که ایشان خیرات جاریه کرده باشند اثر آن متفاوت باشد، هم درکم وهم درکیف. چه‌بعضی باشد که خیر آن عظیم بسیار باشد و بعضی کمتر و بعضی با وجود بسیاری وکمی خیری باشد که فایدهٔ آن زیادت‌تر و مفیدتر و عام‌تر باشد و بعضی غیر آن؛ لاجرم تفاوتی که در مقدار وکیفیت آن متصور است عظیم بسیار تواند بود.

وعلما[ی] اسلام و حکماامور واعمال را به‌اعتبار خیر و شر برپنج قسم نهاده‌اند وگفته‌که هر امری‌که باشد یاخیر محض باشد یا شر محض، یا مختلط از خیروشر و خیر غالب، و یامختلط از خیر و شر و شر غالب، و یا مختلط از خیر و شر و هردو متساوی؛ و این قسمتی پسندیده و درست است.

لکن از فحوی این معانی که شرح داده شد و **این‌ضعیف** را به‌توفیق ایزدی روی نموده شش قسم‌دیگر اضافت می‌شود بروجهی‌کی همه معقول و مشاهد است، لکن هرکس باسررشتهٔ آن نیفتاده و آن را موازنه نکرده تا آن اقسام ازآن معلوم‌کنند، و این اقسام که اضافت می‌شود مؤمنان را بشارتی وعموم را تنبیهی‌تمام
[۱۰] است، چنانچ از فحوی این مقدمات وبیان | و شرح و تفصیل‌که نوشته شده معلوم می‌گردد وآن‌مندرج است.

لکن چون‌متفرق هریک به‌موضع خود نوشته شده یحتمل کی بعضی موازنهٔ آن نتوانندکردن. جهت تسهیل و تفهیم عموم متعاقب مرتب نوشته می‌آید و همه واقع ومالاکلام است و فضل و رحمت وکرم باری‌تعالی از فحوی آن تقسیمات معلوم می‌گردد، وهرکس کی او را بصارتی باشد معلوم کند که آن تفضل و رحمت و کرم برچه وجه و چند وجه و چگونه و مقدار آن تاچه حد تواند بود و همان مقدار زیادت توقع ندارد. چه هرچیزی را حق تعالی حدی ومقداری معین فرموده و آن مقدار عظیم بسیار است. هرکس‌که زیادت از آن توقع دارد عظیم بی‌انصاف وجاهل باشد، وآیت «وکل شیء عنده‌بمقدار» اشارت بدین‌معنی است وهرچند حق‌تعالی نمودار مخلوقات به فضل وکرم و رحمت خویش اکثر برابر نظر مردم نهاده چنانچ آن صاحب‌نظر گفته که:

هرآن نقشی که برصحرا نهادیم   تو زیبا بین‌کی ما زیبا نهادیم

و حق‌تعالی فرموده که «وفی‌انفسکم‌افلا تبصرون»، و هرچند بعضی ازآن هرکس به‌حسب استعداد و مراتب ایشان فهم کرده وآموخته وایشان را تجربه افتاده‌ومشاهد ایشان گشته و در چشم ایشان موجود باشد لکن از علم تا علم ونظر تا نظر تفاوت‌عظیم بسیارباشدو هرکس آن‌را موازنه نتواند کردن الا کسانی که حق‌تعالی درون ایشان به‌نور حکمت منور گردانیده باشد، و مصدق این معنی آیت «یؤتی‌الحکمة من‌یشاء ومن‌یؤت‌الحکمة فقد اوتی‌خیراً کثیراً وما یذکر الا اولوالالباب.»

وبا وجود علم ونظر آنانک مقابله و موازنه توانند کردن ایشان را نتیجه و فواید کلی دهد و«نورعلی نور» وصف حال‌ایشان باشد، وآنانک‌موازنه ندانندکردن وازفوایدکلی آن محروم مانند ونتیجه‌وفوایدکلی‌از

فکر وذهن ایشان محجوب ماند «نؤمن ببعض ونفکر ببعض» درشأن ایشان وارد باشد ومثال | [آن چنان باشد کی[1]] [۳۲۱] بعضی متعلمان که حروف دانند و ترتیب آن ندانند...[2] و چون ترتیب آن بیاموزند و... الفاظ را دیگر باره چنانچ به همدیگر مناسب باشد ندانند ترکیب کردن، وچون آن نیز بیاموزند ترکیب عبارات پسندیده ومعانی خوب ترکیب وتلفیق ندانند کردن.

مثال دیگر آنک چون خواهند که تختی مرصع بسازند ترتیب آن ازجواهر متنوعه و از زر و نقره وآهن واز چوبها[ی] متنوعهٔ این ولایت مانند چوب شمشاد و نارنج و سرو وچنار و جوز وامثال آن ودیگر ولایات مانند صندل سفید وسرخ و بقم وآبنوس و عاج ومرجان وصدف وامثال آن بایدکردن، وچون ترتیب هرجنسی ازان بهصانعی دون صانعی دیگر تعلق دارد لاشک به حکم «کل میسر لما خلق له» هریک بهمقدار علم خود درآن رنج برد وساخته و پرداخته کند. استادی مهندس کی سرکار همه باشد وآن تخت اندیشیده باشد و بر تمامت آلات آن واقف باشد و داندکه هر قطعهای از آن بهجهت کجا و چگونه و بهجهت چه ساختهاند تا همه را بر هم ترکیب تواند کردن، چه اگر آلات متفرق که هر استادی ساخته و بعضی ازان درصندوق وبعضی درطبلها وحقها[3] وبعضی در جوالها وخریطها[4] بهوجهی که لایق هریک باشد پرداخته نهاده باشد، کسی کی بر تخت واقف نباشد یا اگر نیز واقف باشد ترکیب آن نتواند ومعلوم نداشته باشد که هریک جهت کجا و چیست و ترکیب و بند و گشای آن برچه وجه باید کردن، بیرون ازآنچ مفردات آن بیند و بر کمیت وکیفیت هریک بهقدر علم وفهم خود واقف باشد نداندکه آن هریک جهت کجا و چیست و ازتخت یا غافل باشد یا آنک ترکیب آن نداند و ازصورت تختی ووضع وهیأت اورا وقوفی وتصوری نباشد، وآنک مهندس آن تخت باشد و در فکر و ضمیر او مصور گشته تخت ناساخته و آلات آن همه داند، و چون صناع متفرق هریک عمل خود ساخته و پرداخته باشند درحال که نظر برهریک اندازند مهندس داند که هریک جهت کجا وپیوند آن چگونه است، و چون همه را درنظر آرد بداند که آلات تخت تمام است واگرچیزی | در [۳۲۲] آن ناقص یا معیوب باشد بداندکه کدام ناقص وکدام معیوب است وباوجود آنک تخت ناساخته وساخته هردو درضمیر او روشن باشد چون خواهد که دیگران بدانند و ببینند بر آن قادر باشد کههم شرح بدهد وهم همه را برابر ایشان هریک بهجای خود ترکیب کند و بدیشان بنماید تا در حال که نظر بر آن اندازند واقف گردند که هرآلتی جهت کجا بوده وهمهٔ در کار بوده و درآنچ ایشان پنداشته باشند که بعضی ناقص یا ناتمام یا معیوب است یا بهکاری نمیآید هریک بهجای خود راست ونیکو ودربایست بوده باشد. آنگاه چون ایشان را عیان شود به حکم آیت «لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم» ایشان را ایمانی تازه وعلمی نافع کرامت گشته باشد، وهرچند ایشان را این معنی درحال کی ببینند معلوم گردد و بر آن واقف وماهر شوند خصوصاً کسانی که بر مفردات آلات آن واقف بوده باشند انصاف آن باشد که گویند «الفضل للمتقدم».

۱ـ چندکلمه داخل [ ] بهعلت سائیدگی تقریباً محو شده (ضمناً حاشیهٔ۲ص۹ دیدهشود) ۲ـ نقطه چینها نشان آنکه به علت سائیدگی ومحوشدن کلماتی چندخوانده نمیشود. ۳ـ (= طبلهها وحقهها) ۴ـ(=خریطهها)

اکنون هرچند در **مقدمه** نموداربعضی ازان شرح داده شده واحوال آن تقریرکرده لکن شمه‌ای ازان معانی یادکنیم تابعضی‌از کیفیت آن فضل‌وکرم ورحمت حق تعالی معلوم‌گردد ومثال آن نیز بگوئیم، وبعداز آن در تقسیم آن شروع کنیم تاچون بر آن واقف شوند از فحوی آن بعضی‌ازاحوال مبدأ و معاد به مثال آن تخت مرصع مذکورکه ترکیب یافته باشد معلوم‌گردد ومدد روشنایی ضمایرشود، وبدان‌واسطه اطمینانی قلبی‌حاصل آید وبعضی‌از اسرارومعانی «یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی» به ظهور پیوندد، انشاءالله تعالی.

می‌گوییم چون‌شخص‌را دردنیا به‌واسطهٔ بدن‌اعمال صالحه حاصل‌شده باشدوهم دردنیا توفیق رفیق‌گشته
[۳۲۳] تاجهت عقبی‌خیرات جاریه مرتب‌کرده | نزدیک بوده وفات یافته باشند وبه‌آخرت رفته ودوشخص‌کی یکی درمرتبهٔ اعلی‌ودیگری درمرتبهٔ ادنی باشد چون‌هردو درمراتب خودتدرج کنند محال باشدکه‌مرتبهٔ ماتحت بمرتبهٔ مافوق خودرسد، مگردریک صورت وآن صورت آنست‌که تقریررفت‌که شخص دردنیا اعمال‌صالحه حاصل‌کرده باشد وجهت عقبی‌خیرات جاریه معد ومرتب‌نگردانیده، وشخصی‌دیگرکه اعمال صالحهٔ اوبه‌همان مقدار باشد که ازان شخص مذکور، وحق‌تعالی اورا توفیق داده تاخیرات جاریه بردست و زبان او رفته و گذشته وهرچندآن نیزبه واسطهٔ دنیاکرده باشد واورا به واسطهٔ آن عمل‌صالح ثوابی‌حاصل‌شده لکن تافواید آن به ظهور نپیوندد جزاء آن بتمام بدو نرسد.

مانندآنچ کسی زراعتی کند. هرچند بدان مستظهر باشد لکن تاندرود وروز به روز ازآن نخوردو نخوراند ونفروشد ودروجه معاش ننهد فواید متنوعهٔ آن به ظهور نپیوسته باشد. نفع خیرات جاریه به مردم نارسیده ودعای ناکرده‌را اثری نباشد مگرهمان اثرکه مجملاً دروقت‌کردن آن به‌حکم آیت «جزاء بماکانوا یعملون» اورا اجری حاصل شده باشد.

وفایدهٔ دیگرخیرات جاریه‌را آنست‌که صاحب‌آن سالهای بسیار بعدازوفات خودحاکم مطلق می‌باشد درآن امور بروجهی کی‌هیچ یک ازسلاطین‌وحکام هرعصری به‌هیچ وجه‌تغییرحکم اونتوانندکرد، وآن‌حاکمی او بعداز وفات به بسیار بسیار زیادت‌تر وقوی‌تر ازآن باشدکه درایام حیات، وآنچ اسم مردم باقی ماند همین معنی‌است. چه اسم نیز به زمانی اندک وبیش مرتفع شود، لکن اثرآن مخلد ماند واورا حیاتی باقی باشد، چنانک گفته‌اند:

ذکر باقی‌را حکیمان عمر ثانی گفته‌اند		این ذخیره بس ترا کالباقیات الصالحات

به موجب تقریری‌که رفت ومن‌بعد می‌رود فواید خیرات جاریهٔ شخص درعقبی به مذهب مسلمانان و اهل کتاب به‌نفس وبدن‌او وبه مذهب حکماودیگران به‌نفس مجرد اوماالاکلام واصل‌گردد، وبدان واسطه
[۳۲۴] درجات اوعالی‌تر شود وزود به مراتب درجات مافوق خود رسد | وازآن نیز بگذرد، وبه جایی‌رسدکه میان درجات ایشان هردو نیزبعدی عظیم پدیدآید تابه‌حدی‌که اگرخواهندکه تصورکنند تصورآن عظیم مشکل توانندکرد، واگربه سبیل‌امتحان سؤال‌کنند وگویندکه دوشخص‌راکه دردنیا تاوقت وفات اعمال‌صالحه متقارب

ومتناسب باشد بعدازان در عقبی درجات ایشان ازهمدیگر زیادت گردد یانه؟ وهمچنین سؤال کنندکه چون در دنیا شخصی‌را اعمال صالحه ازدیگری زیادت باشد تاهردو وفات یابند آن را اعمال صالحه کمتر باشد از آنک اورا اعمال صالحه زیادت باشد تدرج تواندکردن یانه؟ همانا حکم‌کنند بر آنچ نتواند بود، چه از عقل و قیاس دور می نماید.

وکسانی‌که **این رساله** درمطالعه نیاورده باشندهرچند اهل علم وتحقیق باشند اگر ازایشان سؤال کنند همین‌گویند وبا سررشتهٔ این معنی نیفتند. لکن اگر بعدازان این تقریر وبیان‌که **این‌ضعیف** کرده با ایشان بگویند درحال ایشان را معلوم شود وپیش ایشان محقق‌گرددکه درست و واقع است و خصوصاً متعاقب تقسیم آن به وجهی کی مناسب عقل ونقل باشد خواهیم کردن، و هرچند همواره مردم‌آن احوال را مشاهده می‌کنند واین معانی را به زفان تقریر می‌کنند واز قرآن واحادیث وکتب الهی می‌خوانند لکن هرکس به موجبی‌که گفته شد موازنه نمی‌توانندکردن وآیت «وکأین[1] من آیة فی‌السموات والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون» اشارت است بدان کسان ومانندآن احوال ومعانی.

و مثال این‌معانی‌که تقریر رفت چنان باشدکه دوطفل‌که دریک روز دروجود آمده باشند وبه تدریج هنگام آن در رسدکه به پای روند، هرچند هم‌سن یکدیگربوده باشند به واسطهٔ استعداد وفطرت اولی و قوت ولاقوت پدرومادر وپروردن ایشان به شیروغذا وانواع اسباب دیگرکه‌آن بسیار تواندبود احوال به‌پای رفتن‌آن هردو متفاوت‌گردد. لکن به نسبت بادیگران‌که به سن ازایشان هردوبزرگتر یاخردتر باشند تفاوت آن کمتر تواند بود و احوال ایشان به همدیگر[2] | نزدیکتر باشد مانند تدرج دوشخص کی در مبدأ استعداد [۱۱] ایشان متقارب بوده باشد، وآن طفلان چون بزرگترشوند ودانندکه سفری‌عظیم دور درپیش دارند و خواهند که در راه باز نمانند و به تعجیل‌تر توانند رفتن از دیگران، هردو جهت‌خود دو اسب مادیان بخرند تاهم جهت ایشان کره می‌کند و هم برمی‌نشینند تا به قوت آن مادیانان و نتاج آن اسبان آن سفر دور را قطع توانندکردن، و چون ایشان سوار باشند لاشک از دیگران که پیاده باشند زیادت وآسان‌تر بهراه توانند رفتن، و هرچند ایشان هردو نیز یحتمل که بواسطهٔ آنک طی بهتر باشد و درسیر ایشان تفاوتی باشد، لکن به‌نسبت بادیگر پیادگان به تعجیل‌تر توانند رفتن و راه زیادت رفتن. و مادیان که مرکب شخص است به‌مثابت اعمال صالحهٔ اوست و مقید کردن به‌مادیان جهت آنست که صاحب اعمال صالحه را من بعد تدرج متصور است، و این مثال همان دو مرتبهٔ اشخاص مذکور است که هردو در سعی وکسب اعمال صالحه و علم متقارب‌الاحوال باشند.

لکن چون گفتیم شاید که به‌اسباب مذکوره تفاوتی در مزاج و طبیعت وخلقت ایشان بوده باشد ویکی را ازیشان عاقبت‌اندیشی وفکری دست داده باشد در آنچ اندیشه کرده باشد و دانسته که چون راه عظیم دور

۱ـ اصل : کای ۲ـ صفحات ۳۲۱ـ۳۲۴ چون دارای ورق شمار قدیم (۱۸۱ و۱۸۲) بود در چاپ عکسی در انتها قرار داده شد. ولی مطالب مربوط است به میان‌اوراق چهارده وپانزده ورق شمار قدیم لذا اینك در اینجا به چاپ رسید.معلوم می‌شود که ورق شمار قدیم پس‌از پراکندگی اوراق نسخه نوشته شده بوده است.

است اگر اورا در هرمنزلی به‌مثابت «یام» اسبی مادیان ترتیب داده وبسته باشد و فربه‌کرده و نعل زده و زین نهاده ومرتب داشته چنانک درآن هیچ عُواق نباشد تا چون او بدانجا رسد درحال مادیان زیادتی فربه داشته باشد برنشیند و می‌دوانند تا «یام» دیگر، لاشک او از ان رفیق مذکور سبقت گیرد و چون درهر منزلی به‌همین موجب مادیان جهت خود بسته باشد و او را مرکب زیادت شود و به‌کسانی نیز که ازو به‌یک روز و چند روز درسفر سابق بوده باشند در رسد و از ایشان نیز سبقت گیرد و گوید هرچند سبقت‌شما را بوده و «السابقون السابقون اولئک‌المقربون» در شأن شما آمده لکن این رحمت و شرف به‌ما مخصوص‌تر است،
[۱۲] چه‌سبقت برسابقان می‌گیریم. پس‌ما اقرب‌المقربین باشیم وحدیث «ونحن | الاخرون‌السابقون» اشارت به‌ما تواند بود وبیت **ابوالعلا**[ء] **معری** عبارت ازین معنی است:

وانی وان کنت‌الاخیر زمانه — لات بمالم تستطعه الاوائل

و همچنین بدین وجه منزلی که مادیانی او را زیادت شود از بسیاران که ازو سابق بوده باشند می‌گذرد تا چون هزار ساله راه برود اورا هزار مادیان بانتاج هزار ساله بادید آمده باشد و حساب و شمار آن عظیم بسیار باشد و معین ومعلوم که پیش محاسبان دشخوارتر از حساب نتاج چهارپایان هیچ نباشد، چه نتاج را نتاج حساب بایدکردن وعظیم بسیار شود. خصوصاً که متصور چنان باشد که نه‌اصل سقط شود ونه نتاج.

و هرچند چنین شخصی بربسیاران سبقت گرفته باشد لکن بسیار جماعت باشندکه پیشتر ازوبه‌سالها سفر کرده باشند وایشان نیز همین ترتیب مادیان درهرمنزلی نهادن رعایت کرده. هرگز آن‌شخص‌کی پستر سفر کند درآن جماعت که پیشتر سفر کرده باشند نرسد، مگر دریک صورت و آن صورت آن باشد که این شخص که پستر سفرکند و گفتیم که درهر منزلی اسبی مادیان ترتیب کرده باشد اگر در هر منزلی دو یا سه یا چهاروپنج زیادت مادیان ترتیب‌کرده باشد از بسیاران که پیش‌ازو سفر کرده باشند و مادیان کمتر ترتیب کرده بگذرد، واگر به‌عکس این باشد قضیه نیز معکوس باشد.

و درآن شک نیست‌که هرکه خیرات جاریهٔ او امابحسب کمّ واما بحسب کیف زیادت‌تر وبهتر باشد اثرآن زیادت‌تر ازان بود وبالضروره از دیگری‌که او را خیرات جاریه کمتر باشد ثواب واجر آن‌زیادت‌و درجهٔ او اعلی بود، مانند آنچ اعمال صالحه در دنیا متصور است ومراتب وتفاوت و موازنهٔ آن به‌حسب کم و کیف عظیم بسیارباشد وازین تقریر ومثال که گفته شد مجملاً احوال درجات بحسب اعمال صالحه که در دنیا کرده باشند روشن می‌گردد تا به‌حدی که درنظر اهل محشر به‌ملایکه مشتبه گردد و باانبیا علیهم‌السلم
[۱۳] دردرجه مزاحمت نماید، بنأبرحدیث مصطفوی که «من‌بنی‌للّه‌بناءً یأوی‌الیه‌غریب | اوعابر بعثه‌الله یوم‌القیامة علی نجیبة من در ووجهه یضیءلاهل‌المحشر یقول اهل‌الجمع هذا ملک من‌الملائکة‌لم یرمثله حتی یزاحم ابرهیم علیه‌السلم فی‌قبته و یدخل الجنة بشفاعته اربعین الف رجل.»

واعمال صالحه هرچند عظیم بسیار و متنوع است لکن‌آنچ عمل‌آن از شخص منقطع نیست خیرات جاریه است بدان وجه‌که‌تقریررفت، واقسام واحوال‌آن به‌شرح مفصل من‌بعد خواهیم‌گفتن.

وآنچ گفته‌ایم‌که مادیانان‌که درهرمنزل بسته باشند به‌آلات بههم مرتب وفربه، مثال‌آنست که‌گفته شد که دردنیا هرچند شخصی عمل صالح‌کند اعمال غیرصالح نیزازو دروجودآید وباهم مختلط‌گردد مانند اسب لاغر ونامرتب، ودر عقبی‌چون دربهشت مخلد می‌گردند عقاب متصورنباشد.

واما مادیانانی‌که به هرمنزلی یکی‌اضافت‌گلهٔ اوگردد، چه ازمال اوخریده شده بانتاج[1] آن بهم عظیم بسیار شود، مثال‌آنست‌که روزبه‌روز ازخیرات جاریهٔ اوفایده‌ای به‌خلقی رسدوثـوابی‌ودعایی به‌نفس اورسدو قوتی دیگرنفس اورا بادیدآید و درجهٔ او اقوی‌واعلی واعظم گردد.

واما اگرتصورکندکه «یامات» کی‌اونهاده باشد چون سفروراه عظیم دورباشد قدرت‌اوبدان نرسیده باشد که‌به‌مواضع عظیم دورنیز«یام» بنهد، اورا همان‌قدرمیسرشده باشدکه‌چون‌چندساله‌راه را «یام» نهاده‌باشد بدان قناعت نموده وراه بسیاردیگر درپیش بوده ترک «یام» نهادن گرفته تاموضعی معین «یامات» اومنقطع گشته، مثال آنست‌که خیرات جاریـه واوقاف به مرور ایام منقطع می‌شود. لکن چـون درسابق گفتیم‌که شخصی‌کی اورا هزارمادیان بواسطهٔ آنک درهرمنزلی بسته باشد واورا حاصل شده وبانتاج هزارساله به‌هم عظیم بسیار باشد ومتصور آنک نه اصل سقط شود ونه نتاج وبعدازآن به قـرار هزار سالهٔ آن چهارپایان را علی‌التواتر والتوالی نتاج این | گلهها بی‌آنک اصل ونتاج سقط شود خواهد بودن اگرازوآن مادیانان‌که درمنازل‌مرتب [۱۴] بود منقطع گردد زیادت اورا نقصانی نباشد.

وبدین تقریرکه رفت همانا اگر همه بیتکچیان و محاسبان عالـم جمـع شوند تا حساب هـزار سالهٔ نتاج‌گلهٔ شخص‌که بدین مـوجب باشد که ذکر رفت بنویسند میسر و مقـدور ایشان نگردد، فکیف اگر دو هـزار سال وسه هزار سال باشد، و بجایی رسدکه نتاج یک سالهٔ آخـرین زیادت از هزار سالهٔ گذشته باشد، بلک یک روزه.

و به موجب بیان وتقریـری که کرده شد اعمال صالحه‌که شخص در مدت حیات کند به نسبت باآنچ حق تعالی به تفضل‌وکرم و جود خودکرامت فرموده وآنچ بعداز وفات اونتیجهٔ‌آن حاصل‌شود وبدان واسطه تدرج کند عظیم مختصرباشد، وآنچ گفتیم‌که دشخوار درحصرتوان آوردن‌آنست‌که بواسطهٔ‌کرم و جود وفضل باری تعـالی حاصل شود، چنانک می‌فـرماید که «وان تعدوا نعمةالله لاتحصوها»، وایـن معنی از تقسیمی‌که بعدازین خواهیم‌کردن مشروح ومفصل معلوم شود، واین تقریرومعانی به‌وجوه وامثلهٔ دیگرمناسب، ومطابق این مثال وتقریر در **رسالات** که درباب‌**کمال نفس بعداز مفارقت** نوشته‌ایم وبر **بالا** شرح داده شدمفصل‌گفته شده واینجا این‌مثال نیـز مقوی‌آن وآن مقوی این است واین مرتبه به جایی می‌رسد وچنان قـوی وعظیم می‌شودکه روز به روز اهل دنیا ایشان‌را دعا بیشترمی‌کنند وجهت‌ایشان صدقات می‌دهند وعمارات وخیـرات جاریه می‌کنند، وآن‌مانند احوال انبیا و اولیاکه می‌بینیم‌که شبانروزی خلایق دعاوثنا[ی]ایشان می‌گویندو جهت ایشان اوقاف وخیرات متنوعه می‌کنند، دیگرباره چون اعتبارآن خیرات وفایدهٔ آن ثـواب ومراتب‌و

1ـ اصل: نتایج هم خوانده می‌شود.

درجات‌کنند آثار یک طـرفة‌العین آن چندان باشد که هزارساله احـوال دیگر کاملان و آن به قلم وحساب هیچ‌کس راست نیاید ومثال آن در **مقدمه** نیز درصورت پادشاه واسب به‌مبارزدادن وملک‌گرفتن‌هم‌گفته‌شد.

واین مثال جهت آنست تامعلوم شودکه اصحاب اعمال صالحه‌را درعقبی بی‌تراجع ونقصان همواره ترقی
[۱۵] درکمال وتدرج هست، ولاشک چندانک اعمال‌صالحه وخیرات‌جاریه زیادت نتیجهٔ | آن بیشترواقوی واعظم باشد وهیچ یک ازاعمال‌او ودعاکه بدورسد مهمل وعاطل وبی‌نتیجه نمانـد وچندانک زیادت‌گردد مرتبهٔ او اعظم ودرجهٔ اواعلی باشد وبه وقتی‌کی خیرات جاریهٔ اومنقطع شود فـوایدی‌که ازخیرات جاریه بدو رسیده باشدباقی بود، مانندفـوایدی‌کی بواسطهٔ اعمال صالحهٔ اوکه دردنیا بدورسیده وخواهـدرسید، وچندانک‌آن اعمال ودعا وصدقه بیشترباشد درجهٔ اوزیادت‌تربودوترقی اودرکمال وتدرج به‌همان نسبت باشد، وهرچندتصور توان‌کردکه اگرآن «یامات» منقطع نشدی یادیرتر منقطع شدی‌گله ورمهٔ اوبه اضعاف اضعاف‌آن‌شدی، لکن چون راه عظیم دورباشد به‌همه مواضع «یام» نهادن تعذری داشته باشد.

واین مثال آنست‌که چون احوال دنیا همـواره در تغیر و زوال است وآن‌را زیادت ثبـاتی متصور نه لاشک خیرات جاریه نیزبه مـرور ایام چنانچ مشاهده می‌رود مندرس‌گردد. لکن بدان مقـدار زمان‌که‌آن خیرات جاریه جاری می باشد در اکثر صور اضعاف اضعاف آن‌می‌باشد که آن شخص به‌مدت عمر از اعمال صالحه حاصل کرده باشد.

چه گفتم که زمان عمر آدمی کم است و اعمال صالحهٔ او مختلط به اعمـال سیئه می باشد، واکثر مردم را اعمال سیئه بسیار می باشد و بعضی‌از اسرار وحکمت الهی‌که دربن‌معنی به خاطر **این‌ضعیف** آمده در **مقدمه** گفته شده‌در آن معنی کـه خیرات مقسوم است بـر همه‌وهمه را باید کـه ازآن حظی‌ونصیبی باشد، اینجا بـه تکرار احتیاج ندارد.

وهرچند خیرات جاریه نیـز بواسطهٔ دنیا میسرگشته‌کـه «الدنیا مزرعة‌الاخرة» ومجملاً چون در ضمن آن خیرات باشد از جملهٔ اعمال صـالحهٔ او باشد، لکن بـه‌موجبی کی گفته شده غلهٔ نادروده و به‌خورد مردم نداده به تقدمهٔ دعا توقع نتوان‌داشت، مانندآنچ آن‌شخص‌که اسبان در«یامات» بسته‌باشد تابه هرمنزلی نرسد درهر منزلی مادیانی اضافت گلهٔ او نشود واو را مادیان‌گله باتصرف‌نیاید، وچون اصل باتصرف نیـامده باشد تصرف نتاج نیز متصور نبود.

وبدین تقریر وبراهین ومقدمات معلوم ومحقق شدکه وقف‌کردن‌کـه‌آن ازخیرات جاریه است وآنک
[۱۶] خیرات جاریه آن‌را ثواب و اجر عظیم بسیاراست وهرکه درآن | طعنی زندیامنکرباشد آن‌از نادانی وغفلت باشد، وچون‌اورا دست دهدکه‌آن خیرات جاریه به‌جای‌آرد ودرآن اهمال نموده‌باشد زیانی‌که اوباخودکرده باشد، هیچ‌کس بااونتوانسته باشدکردن ودشمن حقیقی‌خـود بوده باشد.

وآنچ گفته‌اندکه شرمحض‌را وجودهست یانه **این‌ضعیف** شرمحض‌این یافته‌است‌که‌کسی باخودبدیی‌کند که درعقبی‌اورا زیان دارد، خصوصاً چنان بدیی‌خصوصاًکه بدان قادر بوده باشد، واین بیت‌کی‌گفته اند:

ولم ارمن عیوب‌الناس شیئاً　　　　کنقص‌القادرین علی‌التمام

وآنچ تصور کرده اند که خیرات جاریه عاقبةالامر منقطع می‌گردد واز آن متألم می‌شوند وآن را بنیادی نمی‌پندارند، هرچند درسابق به انواع شرح داده شدلکن اینجایگاه به مثالی دیگر بگوئیم تاروشن‌تر و واضح تر گردد.

گوئیم کسی‌که ازانقطاع آن خیرات جاریه وآثارآن ناامیدگردد بایدکه بیشتر به‌کمالی‌که به اندک زما[ن] بواسطهٔ بدن حاصل‌کرده باشدهم امید منقطع‌کند وقطعاً استوار نداردکه‌کمال اورا دردنیا به‌چندروز که عمراوبوده حاصل می‌شودآن‌را اثری یافایده‌ای بود. اگر این‌را استواردارد بالضروره آنچ آثارآن زیادت‌و طول زمان‌آن بیشتر وکم عیب‌تر باشد بایدکه قبول‌کند، و چون می‌داندکه غرض ومطلوب درچندروزهٔ عمر کمال است بایدکه بداندکه درخیرات جاریه نیزهمان کمال می‌باشد بلک بیشتر وبهتر، وبه مقتضی حدیث نبوی علیه‌الصلوة والسلم ظل صدقهٔ مرد باقی است تا به وقتی که اهل محشر از حساب فارغ گردندکه «المرء فی ظل صدقته حتی یقضی بین‌الناس.»

واین غایت کمال ونهایت فایدهٔ صدقه است به موجبی کی در سابق شرح داده شده ودر مثال گفته شد که چون نتایج وفایدهٔآن حاصل شده باشد اگر مندرس گردد غرض ومطلوب حاصل شده باشد، ومناسب این احوال بزرگی بیتی گفته :

هرجا که عمارتی نو آغاز کنند　　　　در بستن‌آن طاق خوی[1] ساز کنند
طاق جان‌را چو تن درو خو بستند　　　　چون طاق تمام گشت خو باز کنند

[۱۷] | و دیگری گفته که :

ترکیب نبات مصر در هم پیوست　　　　قناد سبک شیشهٔ شامی بشکست

ومثال این .....[2] اران باشدکه چون‌کسی خواهد که‌کهریزی جاری گرداند ازکهریزکنان وکلنگ و دلو وچرخ وروشنائی‌وترازو وزمین‌که بدان‌بسنجد[و]بدانندکه ازکجاآب برزمین‌افتدواحوال‌آن بدان قیاس کنند وچندمزدور دیگرو مایحتاج‌که بدان متعلق است چاره نباشد وچون مدتی بدان مشغول باشند چون‌آب جاری‌گردد وغرض ومطلوب کی‌آن‌آب جاری است حاصل گردد لاشک‌آن کهریزکنان وآن آلات ازآنجا منقطع شود. اگرکسی بدان متأسف‌گرددکه آن کهریزکنان وآلات منقطع شدند ونداننده ایشان جهت چه آنجا ملازم ودرکاربودند وازکهریز وفوایدآن غافل مانندهمین معنی باشدکه متأسف شوندکه خیرات جاریه که سبب حصول درجات بودمنقطع گشته باشد وهرچند به موجبی‌که درسابق نیزگفته شده اگرباوجود آنک آب چشمه روان باشد اگر بقرار کومش[3] درکار باشد و همواره کارکند بهترو آب زیادت باشد، لکن چون‌آب کهریز بسیار شده باشد ودیه وزراعت بسیار چندانک قوت شخص بدان وفاکند وبدان حاصل شود ونیز شاید

۱ـ «خو» به معنی چوب‌بست است　　۲ـ م: دراصل دوسه‌کلمه ریخته است

۳ـ کومش به‌معنی چاه‌کن و مقنی است (برهان قاطع)

که بالای آن کهریز ملک دیگری باشدکه ایشان نیز کهریزی بر آن نهاده باشندوایشان نیزخواهندکه بدان انتفاع گیرند وحصه وبخش ایشان باشد بـدان قناعت نماید و چندان ازارتفاع آن املاک اورا حاصـل شود که هرسال چند کهریز بدان تـوان ساختن، لاجرم زیادت التفاتی بدانچ البته‌آن کهریز راند نداشته باشد واو را در آن نقصانی نبود.

واین مثال‌آن معانی است‌که در**مقدمه** ذکر رفته و چون حال بدین موجب است‌که تقریر رفت بایدکه شخص بداندکه چون حق تعالی درحق‌او آن‌کرامت فرموده‌که می‌فرماید «ولقد کرمنا بنی‌آدم» وفرموده کی «خمرت طینة‌آدم بیدی اربعین صباحاً» سعی‌نماید تاخودرا درمعرض تلف‌وهلاک نیارد وخودرا دردرجهٔ آنان آردکه حق‌تعالی درحق‌ایشان می‌فرماید «تجری من | تحتهاالانهار خالدین فیها ابداً.» [۱۸]

مادام‌که شخص درحیات است باوجودآنک سعی‌نماید تااعمال صالحه‌کند لاشک بموجبی کی گفته‌شد اعمال‌سیئه نیز باآن مختلط گردد و شخص باشیطان بر نیایدکه راه‌زنی‌کند، هرچندسعی‌بایدکردن تادفع‌وساوس کندلکن علاجی‌که بهترین است وتوشهٔ آخرت‌که‌مدد نجات‌وتدرج وترقی‌اوباشد بموجبی‌کی مفصل ومشروح گفته شدو بر**عقب** نیز دراقسام اعمال خیر وشر بگوییم‌آنست‌که متصور وواضح وروشن‌است واز‌آن روشن‌تر هیچ قضیه‌ای نباشد، چه مشاهده‌می‌رودکه انبیا را علیهم‌السلم بعداز مفارقت بدن‌آثار برآن وجه است‌که عدل و عمارات وضبط عالم وعالمیان بدیشان قایم است، خصوصاً خاتم‌النبیین که بـه حـکم این‌آیت « وما ارسلناک الارحمة للعالمین »، وحدیث نبوی‌که فرموده‌که « بعثت الی‌الاحمرو الاسود » به‌حکم «انا ارسلناک کافة للناس بشیراً ونذیراً» به همهٔ عالمیان مبعوث گشته وفرموده‌که «من قال‌لا اله الاالله دخل فی حصنی ومن دخل فی حصنی امن من ناری» شفیع همه عالمیان شده.

وخیرات این معانی وفواید ودرجات‌آن به‌کدام عبارت توان‌گفتن وبه‌چه‌چیز وچگونه درحصر توان آوردن، چه‌همه خیرات جاریه وغیرجاریه به اشارت وره‌نمایی اوعلیه من‌الصلوات افضلها ومن‌التحیات اکملها است وحق‌تعالی‌درحق‌اوفرموده «لولاک لماخلقت‌الافلاک» وآنچ حق‌تعالی فرموده‌که «وما ارسلناک‌الارحمة للعالمین» ازآن‌جمله رحمت برعالمیان یکی‌اینست‌که خیرات‌جاریه فرموده تابجای‌آرند. چه ازین معظم‌تر وگزیده‌تر ارشادی نبود به‌موجبی‌کی تقریررفت ومعلوم ومحقق‌گشت که فایده وآثار آن تابه‌چه حد است.

وهرکه اورا حق‌تعالی هدایتی و توفیقی داده باشد...[۱] ازخوردن | وآشامیدن خود بازگیرد ودرخیرات [۱۹] جـاریه صرف‌کند اجر ثـواب او بیشتر متصور بـود، حق تعالی همهٔ مـؤمنان و مسلمانان را درین...[۲] بـاب سعی نمایند بروجهی‌که‌کبر و نخوت وعجب بدان واسطه در سر نگیرند و تفکر به خود راه ندهند. و این **بندهٔ ضعیف** را نیز بر همان موجب کرامت‌کناد، بمنه ولطفه.

وچون این بحث وبیان به‌تطویل انجامید و یحتمل کـه هرکس از آن تحقیق معانی چنانچ باید معلوم نکند، خواست‌که تلخیصی از آن در **ذیل** آن بنویسد وتقسیمات آن به‌موجبی‌کی در **سابق** وعـده داده شده

۱ـ در اصل جای سه چهار کلمه بیاض است ۲ـ در اصل سه چهارکلمه ریخته و سائیده شده

وضع کند، چه‌وضعی غریب ومفید وبشارتی است همهٔ مؤمنان و مسلمانان را. می‌گویدکه ازفحوی این بحث و بیان وتقریر ومقدمات چند مسئله وقضایا معلوم می‌گردد بدین موجب:

اول آنک به‌حکم‌حدیث‌نبوی‌که «اذامات‌ابن‌آدم‌انقطع عمله‌الاعن‌ثلث: صدقة جاریةوعلم‌ینتفع به و ولد صالح‌یدعوله»، معلوم می‌شودکه‌مسلمان‌را ممکن است‌که بعداز وفات‌اوبسببی ازین اسباب‌سه‌گانه[1] انواع‌خیرات در جریدهٔ اعمال اوثبت‌کندو اورا به‌سبب آن استحقاق ثواب بر آنچ درحال وفات بوده زیادت‌گردد ودرکمالات ترقی وتدرج کند.

دوم آنک چون اکثر محدثان صدقهٔ جاریه را که در لفظ حدیث نبوی آمده بروقف حمل‌کرده‌اند به‌سبب‌آنک خیرآن بعداز وفات‌واقف به سبب سعی جمیل او مدتها جاری می‌باشد، پس به‌همین تقریر علم نیزکه از وی بازماند و ازآن مردم منتفع شوند وسبب ارشادایشان گردد، و فرزند صالح‌که بعدازو دعا[ی] خیر پدرکند لاشک اثر آن نیز مدتی می‌باشد و به‌حقیقت آن نیزخیری جاری باشد، بلک غالباً مدت‌انتفاع علم زیادت از وقف و دعا[ی] فرزند تواند بود. چه علم تا مادام‌که‌اهل عالم باشند فوایدآن‌متصور است، بلک نفوس را بعداز مفارقت بدن به‌سبب انتفاعی که بدان علم گرفته باشند زیادتی فواید ممکن و متصور است و همچنان فواید وقف وهمچنان فواید فرزند، وچون محتمل است‌که‌فرزندزادگان شخص بعداز ادوار واطوار بسیار صالح باشند ودعاکنند وسبب | دعا[ی] پدر شوند امتداد زمان ایشان نیز متصوراست،ومصدق این تقریر آنک نبی‌علیه‌الصلوة والسلم این هرسه را دریک سلک‌کشیده،به‌سبب‌آنک نفع هرسه مادام‌که‌آن امورباقی [۲۰] باشد برسبیل استمرار او را خیری جاری باشد.

سیم آنک از حکم این حدیث به‌موجب تقریری‌که رفت معلوم شد که اگرکسی در حال حیات وضعی پسندیده نهاده باشدکه به سبب آن فایده و نفع به‌مردم علی‌الاستمرار رسد، چنانک قاعده[ای]که‌سبب اظهار معدلت وترفیه خلایق باشد وضع‌کند، یا قاعده[ای]که به‌سبب آن ظالمان به مردم زحمت توانندرسانید دفع کند، یا عمارتی از پول و رباط ساختن وکهریز جاری گردانیدن، یا درخت نشاندن و انواع درختها وتخمهاکه در ولایتی نباشد و از مواضع دور ونزدیک حاصل‌بایدکردن ونشاندن وکشتن و مردم را بدان ارشاد وتعلیم فرمودن وتحریص دادن تا درآن بکوشند ومستمرگردانند، وصناعات نیزکه درآن ولایات نباشد بادیدکردن و به‌مردم آموختن تا فایده که پیش ازو اهل آن ولایت‌را نبوده و ازآن محروم مانده باشند در آن وقت و بعدازو تاسالها و قرنها و عهدها[ی] بسیار مردم به‌سبب سعی‌وارشاد او بدان منتفع شوندوثوا[ب آن اورا][2] عاید گردد.

وحدیث نبوی‌که «سبع‌یجزی‌العبداجرهن وهوفی‌قبره من‌علم‌علما اوبنی مسجداً اوکری نهراً اونبط عیناً اوغرس غرسا او رث مصحفاً اوترک ولداً صالحاً یدعوله»، واگر بعدازو مردم دانند که‌آن خیرات را او بادیدکرده و در تحصیل آن‌کوشیده بعداز آنک اجر او بواسطهٔ آن عمل بوده باشد چون یاد او به‌خیرکنند

۱ـ اصل: سگانه ۲ـ حروف داخل [ ] دراصل بیاض است

ودعای اوگویند اجر او به‌آن واسطه مضاعف‌گردد، وفی‌الحقیقة چون فایدهٔ آن اعمال بعدازو تا مدتها به‌طریق استمرار به‌مردم می‌رسد هم از قسم خیرات جاریه تواند بود.

وآنچ نبی‌علیه‌الصلوة والسلم فرموده‌که «من‌سن‌سنة حسنة فله اجرها و اجرمن عمل‌بها الی‌یوم‌القیامة |

[۲۱] [1]علیهم انه هوالغفورالرحیم» اشارت است بدان‌که منقسم می‌شود به سه قسم:

اول‌آنک اعمال صالحهٔ او زیادت باشد از اعمال‌سیئه،

دوم‌آنک اعمال سیئه او زیادت باشد ازاعمال صالحه،

سوم آنک اعمال صالحه واعمال سیئه او متساوی باشد.

اما قسم اول ازاقسام مذکوره قسمت را درآن مدخل نیست وآن شخص از اهل استحقاق ثواب باشد، وچندانک اعمال صالحهٔ او بیشتر بوده باشد ثواب بیشتر و درجهٔ اوعالی‌تر باشد، واگر اورا خیرات جاریه باشد ثواب آن اضافت آن‌شود و درجهٔ او به‌غایت عالی‌گردد، «اللهم اجعلنا من جملتهم واحشرنا فی زمرتهم.»

اما قسم دوم ازین اقسام منقسم می‌شود به‌سه‌بخش:

بخش اول آنک اعمال صالحهٔ او باآنک‌کمتراست چون حق‌تعالی به‌فضل وکرم و رحمت خود جزای اعمال صالحه بعضی را ده و بعضی را هفتصد و بعضی را اضعاف آن وبعضی را بغیر حساب می‌دهد و اعمال سیئه را به‌مثل، چنانک فرموده «ومن عمل سیئةفلایجزی‌الامثلها» جزاء آن اعمال صالحهٔ‌کمترراجح آید بر جزاء اعمال سیئهٔ او که بیشتر کرده باشد، و درین قسم نیز تقسیم را مدخل نه وآن شخص از اهل استحقاق ثواب باشد.

بخش دوم آنک اعمال صالحهٔ او که گفتیم‌که‌کمتر بوده باشد از اعمال سیئهٔ او، اما چون حساب کنند وتفاوت مجازات اعمال صالحهٔ او به‌موجب مذکور اضافت‌کنند مساوی جزاءِ اعمال سیئهٔ او گردد، و این بخش منقسم می‌شود به دو وجه:

وجه اول آنک او را خیرات جاریه نباشد که بعداز وفات او به‌وی رسد واضافت اعمال صالحهٔ او گردد واو از اهل سلامت ونجات باشد. نه‌استحقاق زیادتی ثواب و نه استحقاق عقاب داشته باشد.

وجه دوم آنک آن شخص خیرات جاریه جهت آخرت خود مرتب‌کرده و اندوخته باشد وچون عمل آن ازومنقطع نمی‌گردد چنانک شرح داده شد لاشک همواره ثواب‌آن خیرات اضافت جزاء اعمال صالحهٔ اوگردد، و بدان سبب جزاء اعمال او | زیادت شود وآن شخص اگرچه در وقت وفات از اهل استحقاق ثواب

[۲۲] نبوده باشد این زمان به سبب اضافت ثواب خیرات جاریهٔ او از اهل استحقاق ثواب گردد.

بخش سوم‌آنک اعمال صالحهٔ اوکمتر باشد از اعمال سیئهٔ او، وبا وجود آنک‌گفته شدکه جزاء اعمال صالحه را بعضی ده وبعضی هفتصد واضعاف آن وبعضی را بی‌حساب می‌دهد هرچند تفاوت آن حساب کرده اضافت‌کنند هنوز مساوی جزاء اعمال سیئه او نگردد، واین‌قسم منقسم می‌شود به‌چهار وجه:

۱ــ اینجا ظاهراً یک ورق ساقط شده است.

وجه اول آنک اورا خیرات جاریه نباشدکه به‌سبب ثواب آن جزاء اعمال صالحهٔ او زیـادت گردد، و این شخص از اهل استحقاق عقاب باشد.

وجه دوم آنک او را خیرات جاریه باشد لکن چندان نباشدکه چون ثواب آن اضافت اعمـال صالحهٔ اوگردد مساوی جزاء اعمال سیئهٔ اوشود، به‌سبب آنک آن خیرات جاریـه پیشتراز آنک اجـر آن مساوی اعمال سیئهٔ اوگردد منقطع شود، و این شخص نیز از اهل استحقاق عقاب باشد اماکمتر از وجه اول.

وجه‌سوم آنک اورا خیرات‌جاریه باشد وثواب آن چندان اضافت اعمال صالحهٔ او گردد که مساوی جزاء اعمال سیئهٔ او شود و پیش‌ازآنک زاید شود خیرات جـاریهٔ او منقطع گـردد و این شخص با وجود آنک پیشتر از اهل استحقاق عقاب بوده بدان واسطه از اهل سلامت و نجات گردد.

وجه‌چهارم آنک اورا خیرات جاریه چندان بوده و استمرار یافته‌که چون ثـواب آن اضافت جزاء اعمال صالحهٔ اوگردد جزاء اعمال صالحهٔ او براعمال سیئهٔ او راجح شود، و این شخص باآنک پیشتراز اهل استحقاق عقاب بوده از اهل استحقاق صواب‌گردد.

و چون درین وجوه واقسام تأمل مـی‌رود آیت «وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملاً صالحاًوآخر سیئاًعسی‌الله‌ان‌یتوب علیهم‌ان‌الله‌غفور رحیم[۱]» که در ماقبل نیز یاد کرده شد شامل ومصدق این‌همه وجوه | و [۲۳]
اقسام مذکوره است واشارت به‌آن وبشارت بدان.

اما قسم سوم ازاقسام اولین‌که به‌وقت وفات شخص اعمال صالحهٔ او مساوی اعمـال سیئهٔ او بوده‌باشد و درین قسم تقسیم دیگررا مدخلی نیست به‌سبب آنک چون اعمال صالحه مساوی اعمال سیئه‌است وگفتیم‌که هرعمل‌صالح به‌اضعاف‌آن اجرمی‌دهد، پس جزاء اعمال‌صالحهٔ اورا به‌اضعاف اضعاف‌جزاء اعمال سیئهٔ او باشد و این‌شخص ازاهل‌استحقاق ثواب باشد، واگراین شخص‌را خیرات جاریه نیزباشد به‌اضعاف اضعاف‌آن‌گردد و درجات‌اوعظیم عالی‌شود، و قسمتی‌کی ما کرده‌ایم دران هیچ شکی نیست، لکن درباب ثواب وعقاب‌کی بعد از مفارقت بدن که به‌هر صاحب قسمتی ازین اقسام می‌رسد بـر چه وجه باشد میان علماءِ اسلام دران اختلافـی هست.

چنانچ پیش اهل سنت وجماعت‌آنست‌که اگرکسی راکه اعمال حسنه باشد واعمال سیئه، بحسب اعمال سیئه شایدکه حق‌تعالی بقدرآن سیئه اورا عقاب‌کند و شایدکـه عفوکند وبعدازان جهت اعمـال صالحه اورا ثواب دهدودرجات آن بحسب اعمال متفاوت باشد.

وپیش اصحاب احباط‌که ایشان ازاهل اعتزال‌اند آنست‌که اگر دران اعمال سیئهٔ کبیره‌ای بـاشد و او توبه ناکرده بمیرد تمامت اعمال صالحهٔ او محوشود واو در دوزخ ابداً بماند.

وپیش اصحاب موازنه‌آنست که اعمال صالحهٔ اورا با اعمال سیئه موازنه‌کنند. اگر اعمال‌صالحه راجح باشد او از اهل ثواب باشد، واگر اعمال سیئه راجح باشد ازاهل عقاب باشد، واگر هردو مساوی باشد از اهل

۱ــ اصل : انه هوالغفورالرحیم.

نجات وسلامت باشد.

ومادر تقسیم اگرچه رعایت‌شمه[ای] ازمعنی موازنه جهت تفهیم کرده‌ایم اما تاخلاف هیچ مذهبی نباشد بجای ثواب وعقاب استحقاق ثواب وعقاب گفته‌ایم، ودران ترددی نه‌که شخصی را که جزاء اعمال سیئهٔ او برجزاء اعمال صالحهٔ اوراجح باشداورا استحقاق عقاب باشد ونگفتیم که اورا عقاب کند. چه احتمال داردکه عفو ازجایزات باشد.

وازین تقریر وبیان وتقسیم معلوم می‌شود که رحمت وفضل باری‌تعالی درحق عباد عظیم بسیاراست. چه ازین یازده قسم که برشمردیم سه‌قسم آنندکه ازاهل استحقاق عقاب‌اند و دو قسم ازاهل سلامت ونجات وشش قسم از اهل استحقاق ثواب، واین معنی منـاسب | حدیث قدسی است که حق‌تعـالی فرموده «سبقت رحمتی غضبی» وهمچنین مناسب آیت «وسعت رحمتی کل‌شیء» ــ و سبب آن آنست که در عوض اعمال حسنه اورا به‌اضعاف آن اجر می‌دهند. [۲۴]

دیگر آنک بعضی‌را توفیق می‌دهد تا خیرات جاریه می‌کنند ومدد حیات ابدی ایشان‌می‌گردد به‌موجبی کی تقریر رفت، وچون این قواعد واضح وروشن شدمعلوم ومحقق گشت‌که خیرات جاریه را درتحصیل درجات اخروی آثار بسیار است، چه در بعضی ازصور شخص را ازاستحقاق عقاب به‌درجهٔ استحقاق ثواب می‌رساند ودر بعضی از صور از درجات ادنی به‌درجات علیا واصل می‌گرداند، وآن معنی موجب لذات نعیم وسعادات حقیقی اخروی شخص می‌گرددوکدام فایده در مقابله وموازات آن تواند آمدن.

وحقیقت آنست‌که هـرکه را قدرت آن باشدکـه خیرات جاریه‌کندو در ارادت واقدام او بـران معنی فتوری یا قصوری باشد سبب آن جز غفلت ازان اقسام وفوایدآن نتواندبـود. والا با قدرت درتحصیل سعادات اخروی ابدی ازان بازماندن نه برمنهاج عقل باشد، وآنچ آن بزرگ گفته‌که

ان آثارنا تدل علینا   فانظروا بعدنا الی الآثار

اگرچه اهـل ظاهر حمل‌آن بران کـرده‌اند کـه آن آثار دلیل همت شخص واقـف است کـه «ان‌المبانی تحکی‌همةالبانی»، اما اهل تحقیق دانندکه مراد ازین هردو سخن فواید آن آثار است‌که ازان آثار به‌شخص می‌رسد و او را درلذات نعیم مخلد می‌گرداند.

و ازین بیان وتقسیم که تقریر رفت معلوم ومحقق می‌گرددکه تا مادام‌که اعمال صالحهٔ شخص براعمال سیئهٔ او راجح آید خواه به‌سبب مقابله وخواه به‌سبب موازنـه، وغرض ما ازموازنه درین موضع آنک اجـر حسنات که حق‌تعالی به‌صفات‌کرم وعفو ورحمت وبه‌فضل خود یکی‌را ده وهفتصد واضعاف مضاعفه و غیرحساب فرموده، وآنک به‌سبب اجر خیرات جاریه‌که‌گفته شده‌که بعداز وفات شخص اضافت حسنات و اعمال صالحهٔ اوخواهدشد اورا متراجع ومعکوس ومنکوس‌نتواندکرد، ومصدق این‌تقریر آیت«ان‌الحسنات یذهبن‌السیئات» است، | وحدیث نبوی‌که فرموده: «اتبع‌الحسنةالسیئة یمحها». [۲۵]

اما اگر سیئات شخص چنان بسیار و وافر باشدکه اعمال صالحه با اضافت آنچ حق‌تعالی به‌صفات کرم و رحمت وعفو و به‌فضل و جود بی‌دریغ خود بدو ارزانی داشته از تفـاوت اجر حسنات واز اضافت اجرخیرات

جاریه به‌موجبی‌که تقریر رفت‌که آن بعداز وفات می‌باشد و آن مقابله و موازنه‌کنند سیئات او راجح آید بـر آن یاخود اورا زیادت‌چیزی ازاعمال‌صالحه نبوده باشد آن سیئات غالب شده غالبتر باشد وغایله ونکایت آن زیادت [شود] وروی به‌اسفل‌السافلین‌نهاده به‌طریق دوام واستمرار در درکات دوزخ نازل‌تر شود وخلود در دوزخ این‌معنی‌است واورا هیچ چاره نباشد وخلاص صورت نبندد الا بواسطهٔ کلمهٔ «لااله الاالله»کی رسول علیه‌الصلوة والسلم فـرموده که « من قـال لااله‌الاالله دخل حصنی ومن دخل حصنی امن عذابی.»

وچون کافررا باوجود کفر این معانی واحوال مذکوره نیزباشد لاجـرم درکات او متضاعف شود وعذاب زیادت وخلود اودر دوزخ برین وجوه متصورومعین‌است، وچون جهت احوال انواع‌کفار وعاصیان وفاسقان به وجهی کەمناسب‌هریک ازیشان‌است حق تعالی‌درقرآن مجیدآیتی منزل‌گردانیده وبعضی‌را، اما دربهشت وامادر دوزخ، حکم خلود فرموده وبعضی را نجات وخلاص، سبب آنک هرکس‌آن‌را مقابله وموازنه نمی‌دانندکردن بریشان مشتبه ومشکل نموده و درآن ابواب همواره ازیکدیگر سؤال وجواب‌کرده وگفته‌اند، و **این ضعیف** به‌قدر فهم خود احکام آن آیات را توفیق داده وکیفیت‌احوال‌خلود، اما دربهشت‌واما دردوزخ، گفته وبیان‌آن به‌وجوه منقول ومعقول در ذیل **کتاب سلطانیه** ودر **رسالهٔ‌فتوحات** نیزکه در**کتاب لطایف** مدرج است وآن هردوکتاب ازمصنفات **این‌ضعیف** است‌کرده. چون خواهندکه بعضی ازان معلوم‌کنند ازانجا مطالعه باید کرد.

و همچنانک حسنات شخص کـه به‌اسباب مذکوره به‌چند وجه راجح می‌آید، وهـر وجهی ازان قسمی می‌شود ازاقسام حسنـات همچنان چون قضیه | معکوس بـاشد وسیئات در مقابلهٔ هر وجهی از انچ ذکر رفته [۲۶]
راجح‌آید هروجهی ازان قسمی باشد از اقسام سیئات، وچون آن‌را نیزدر حساب اقسام آرند اضافت آن اقسام یازده‌گانه شود.

وچون ما آن را درحساب تقسیم نیاورده‌ایم اندیشه رفت‌که اگر ذکر آن نرود بعضی مـردم ازان غافل مانند وبه‌اندیشهٔ آنک عفو ورحمت‌وکرم و جود بی‌دریغ باری عز وعلا مرتب ومحقق‌است دراکتساب حسنات چنانچ باید نکوشند وبریشان پوشیده ماندکه چون هردو باهم باشد نور علی‌نور باشد، واگر ایشان بکلی میل به‌اعمال سیئات‌کنند وبعضی از اعمال صالحه باآن اعمال سیئهٔ ایشان مخالط نباشد اسباب عفو ورحمت مرتفع شود وضرورت‌گرددکه به‌صفت عدالت‌آن سیئات‌را به‌مثل مجازات فرمایند، وچون سیئات بسیارباشد مجازات آن به‌مثل هم بسیار باشد وآن عقوبت‌را کوه بر نتابد.

ونیز آنک اگر ذکراین‌معنی نکردی بعضی‌مردم‌که برین حال واقف باشند[۱] حمل بران‌کردندی‌که ما نیز ازان غافل بوده‌ایم. پس رعایت‌آن هردو قضیه‌را واجب دید این‌ذکر کردن وآنک تا بکلی نیز این معانی از اقسام‌که کرده‌ایم ساقط نبوده باشد.

دیگرآنچ حق‌تعالی درقرآن مجید ازصفات رحمت وعفو وکرم و جود خود یادکرده فرموده است که «یبدل الله سیئاتهم حسنات»، اگر بران حمل بودکه‌آن تبدل اشارت است بدانچ چون‌اعمال سیئهٔ شخص‌زیادت

۱ــ شاید «نباشند» درست باشد.

از اعمال صالحهٔ او باشد و جهت آنک اعمال حسنه‌را به‌موجبی‌کـه تقریر رفت بعضی‌را ده‌چندان وبعضی را هفتصد وبعضی‌را به‌اضعاف مضاعفه وبعضی‌را به‌غیرحساب می‌دهد وسیئات‌را به‌مثل چون موازنه رود وآن تفاوت راکه مناسب صفت رحمت وکرم وعفو و جود خویش درحق آدمی کرامت فرموده اضافت اعمال صالحهٔ اوکند اعمال صالحهٔ اوکه کمتر بوده‌باشد راجح آید براعمال سیئهٔ اوکه بیشترزیادت بوده باشد.

و همچنین اجر خیرات جاریه‌که آن بعداز وفات اضافت اعمال صالحهٔ شخص می‌گردد وآن نیز به‌فضلی و رحمتی‌وعفوی و جودی | [۲۷] عظیم‌است‌که حق‌تعالی فرموده بدان‌وسایط مذکوره‌سیئات متبدل‌می‌گردد به‌حسنات وهرچند دراول این‌شخص ازاهل استحقاق عقاب بوده‌باشد من‌بعد ازاهل استحقاق ثواب شده‌باشد واین تبدلی عظیم ظاهر وعفوی و کرمی و جودی ورحمتی بس روشن است وآثار آن‌زیادت ازانچ هرکس تصور تـواند کردن، به‌موجبی‌که درماقبل جهت احوال آثار آن‌گفته‌ایم وفواید وتدرج درکمالات‌که به‌واسطهٔ آن رحمت و جود وعفو وکرم مذکـور حاصل می‌شود شرح داده ودرمثال نتیجهٔ اسبان مادیان یاد کـرده و گفته‌که هیچ محاسبی ومهندسی نباشدکه حصر نتیجهٔ‌آن تواندکردن، وچون دران اقسام موازنه رود محقق‌گرددکه آن‌همه بواسطهٔ فضل و رحمت وکرم و جود او تعالی وتقدس میسر و واقع می‌شود.

وچون بدین‌وجه معین وظاهر و روشن‌است زیادت ازین جودوعفو ورحمت وکرم ازباری‌تعالی چگونه توقع توان‌داشتن، وآنانک زیادت ازیـن توقع دارند یا ازنادانی یا از بی‌انصافی یا از هردو باشد.

اکنون به‌موجبی‌که شرح داده شد اگر حکم آیت مذکور برین معانی وتبدل برین وجه حمل‌کنندکه تقریر رفت پس بواسطهٔ حکم‌آیت مذکورقسمی‌دیگر برتقسیمی‌که رفته اضافت رود، واگربرآن‌حمل‌نکنند آن‌نیز قسمی باشد وآن قسم‌را مگردریک قسم‌که آن‌آنست کی‌شخص‌را همه اعمال حسنه‌باشد واعمال سیئه باآن مختلط نه درده‌قسم دیگر آن‌را مدخل باشد، وبدین تقریر ده‌قسم دیگر متصور بود ـ چنانک مجموع آن بیست ویک قسم باشد، والله اعلم.

وهرچند علما وحکما[ی] راسخ‌اولوالالباب احوال‌کیفیت‌خلود، امادربهشت واما دردوزخ، مجملا ازین بحث وبیان وتقریر و مقدمات قیاس کرده معلوم‌کنند، اگرجهت تفهیم مبتدیان **این ضعیف** به‌طریق معقول و منقول درآخر **کتاب سلطانیه** که ازمصنفات **این ضعیف**است به‌تـوفیق ایزدی واضح وروشن‌گردانیده چون خواهندکه بعضی‌ازان معلوم‌کنند ازانجا مطالعه کنند تا به‌حکم آیت «لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم» ایشان را ایمانی دیگر تازهٔ قلبی حاصل شود، چه اعتقاد قلبی درین باب وقتی بادید آیدکه آن‌را به‌ادله وبراهین نقلی‌و عقلی بروجهی‌که هردو را | [۲۸] مطابق ومرافق‌گردانیده باشند مبین ومثبت‌کنند ومؤمنان ومسلمانان را ضرورت‌تر ازان‌چه تواند بودکه چنین امری معظم را به‌موجبی‌که به‌اعتقاد ونقل‌قبول کرده‌اند به‌طریق عقل نیز بدانند تا معتقدترگردند و بدان قطع زفـان طاعنان‌کنند و بدان واسطه بی‌تردد از سر اطمینان تمام در ادخار زاد آخرت کوشندکه‌آن اعمال صالحه وخیرات جاریه‌است.

و این **رساله** مشتمل‌است برآن چه‌کسانی‌که دران اهمال می‌نمایند سبب‌آن تردد است، والاچگونه‌کسی

درآن اهمال جایز داشتی، وچون آن‌را بدانند اهمال جایز نشمرند ودران باب سعی‌نمایند مرتبهٔ ایشان عالیتر گردد وبه‌درجات عالیهٔ بهشت برسند وشاید که بواسطهٔ صدق دران باب از درجات بهشت تدرج‌کرده به‌مرتبه و درجهٔ فردوس برسند. حق‌تعالی به‌فضل بی‌دریغ خـود همهٔ مؤمنـان و مسلمانان‌را مانند این مراتب ودرجات کرامت کناد و **این‌ضعیف** را با ایشان حشرکناد، بحق حقه و سعة جوده.

وچون ازین تقسیم وشرح وبیان خیرات فارغ شدیم که غرض ازان شرح فواید احوال خیرات جاریه و وقف‌کردن بودآمـدیم با سر **احوال‌خود** وگوئیم چون حق جل‌وعلا خواسته بود کـه بعضی از اسرار کیفیت احوال خیرات جاریه برضمیر **این‌بندهٔ‌ضعیف** روشن‌گرداند تا بموجبی‌کی تقریر رفت درقلم آرد می‌نمـاید که ازمبدأ عهد صبی الی یومنا هذا بواسطهٔ موهبتی‌که حق‌تعالی در ازل تقدیر فرموده بود وخواسته‌که بظهور پیوندد بموجبی‌کی در**مقدمه** یاد کرده شد اکثر اوقات به اندک عمارتی مشغول و مایل می‌بودو دران شروعی می‌نمود و ازاهالی‌آن صناعات استفـاده می‌کرد وبقدر وسع بهر وقت عمـارتی درعمل می‌آورد وبه‌اندیشه و فکرآن مشغول می‌شدکه آن عمارت بایدکه مبنی ومشتمل باشد برخیرات، وهمچنین همواره بقدر استطاعت ومقدار طاقت به‌اندازهٔ فکر وفهم‌خویش دربعضی معانی دقیق وحقایق اشیاء مهوس بودکه هم فـکری کند ودرآن شیوه بحسب قدرت شروعی نماید وبه‌خدمت علما ومشایخ واصحاب قلوب وارباب عرفان تقـربی جوید و ملازمتی نماید، وبا وجود استغراق به‌اموری | که ازحضرت بارگاه‌سلطنت بدو مفوض بود به‌اوقـات فرصت از [۲۹] خدمت‌آن‌بزرگان استفادتی‌کند تا باشدکه ازبحر بی‌کرانهٔ حقایق معانی چیزی دریابد. باخود اندیشید وگفت:

کاندرین بحربی‌کرانه چوغوک دست وپایی بزن، چه دانی‌بوک

وهمواره از اندیشیدن‌آن معانی بکل‌غافل نماند واز حضرت ربوبیت موهبتی چنانک تقدیر او تعالی و تقدس بـوده ودرحق **این‌ضعیف** کرامت فرموده وزیادت جهدی ازخود نیافته،

چه در عنفوان جوانی و زمـان تحصیل علوم واوقـات عمارات انفاق چنان افتادکـه بملازمت بندگی حضرت مشغول بود وملازمت‌آن بزرگان وکاملان نتوانست نمود و به‌نفس خود برسر عمارات نتوانست بودن الا به نادر وهمان مقدار توانست‌کردن‌که به‌هروقت‌که آنجا رسد باصناع بزبان تقریری‌کند وشرحی دهد یا رسمی وطرحی ازان عمارات برکاغذی کشد وبدیشان نماید، وچون ازان زمان تااکنون به‌تـدریج حق‌تعالی توفیق رفیق گردانید تا بی‌زیادت سعیی وجهدی‌کـه کرده باشد یا خودرا درمیانه دیده، یا به‌سعی وجهد خود نسبت کرده، کلمه [ای] برقلم اوجاری تواندگشت تاکتب و رسالات درهرعلم تصنیف‌کند، یا تقریری درمعانی ومصالح مانند این مبانی وخیرات برزفان او جاری تواندشد، یانوشتن مانند **این وقفنامهٔ** مشروح ومبسوط ومشروط به‌فکروکفایت وضمیر او راه توانددیافت ودران شروع تواند نمود وبه اتمام آن مشغول تواندگشت.

وچون به‌فضل ایزدی آن مجموع‌که ذکر رفت واقـع و میسر گشت موروار پای ملخی‌گرفته خـودرا متوجه حضرت ربوبیت یافت. دران حال تأمل‌کرد وتعجب نمود و خودرا بمثال آن طاؤس درچرم دوخته‌که در**مقدمه** گفته شد نـاگاه از چـرم بیرون‌آمده جلوه زنان یافت وگفت: «ذلک فضل‌الله یـؤتیه من یشاء والله

[۳۰] ذوالفضل‌العظیم»، وبرخود واجب دانست‌که اندیشه‌کند تا درادای شکر بعضی ازان آلاء ونعماء او | تعالی و تقدس به‌چه وسیلت شروع تواند نمود وبه‌کدام عبارت وچه‌گستاخی ازان حضرت طلب مغفرت تواندکرد.

دران دهشت وحیرت هم فضل وکرم او عز شانه دستگیر شد و توفیق کرامت کرده به‌نور هدایت ذاکر خاطر ومنبه دل و درون او شد، وآیتی‌که مناسب این حالات ومطالب **این بندهٔ ضعیف** بود برزفان او جاری گردانید تا همواره ورد خود ساخته به‌حضرت بی‌نیاز بدان تضرع نماید وبران ختم‌کرده همواره گوید: «رب قدآتیتنی من‌الملک وعلمتنی‌من تأویل الاحادیث فاطرالسموات والارض انت ولّیی فی‌الدنیا والاخـرة توفنی مسلماً والحقنی بالصالحین.»

-۲-

[سجلات]

وما توفیقی الا بالله

الحمدلله علی نعمائه والشکر له علی آلائه والصلـوة علی رسوله محمد وآله. اما بعد فقد ثبت مضمون هـذه الوقفیة المبارکـة بالانهـاء الصادر عن مخدومی اخـی‌مد ظله وانی بعد رعایة الـوظایف الشریعة (کذا) الغراوالملة الحنیفة الزهراء، حـکمت بصحة الوقفیة من اولها الی آخرها و نفذتهـا وقضیتها مسؤلا مشهداً علیه العدول. کتبه **ابن فضل الله مسعود العبیدی** فی الثامن من رمضان سنة خمس وثمانین وسبعمائة.

*

...هذه الوقفیة... ثابت عندی.... المولی الائمة والحکام **قطب** الملة **والدین العبیدی** ادام الله فضائله و انی اجریت مرامه کما اجراه وحکمت بصحته .....[1] (دنباله سائیده و محو شده است)

*

مضمون الوقفیة المبارکة هذه وفق ماحرره طبق ما زبر فی مطاویها من اوله الی آخره ثابت عندی بطریق شرعی **موثوق** به شرعاً وانی ابر رعا[یة] الوظایف الشرعیة حکمت بصحته مسؤلا. حرره **اسلم بن محمد بن علی الخراسانی** ..... رمضان لسنة..... ثمانمائة.

*

بعد حمدالله علی آلائه والصلوة علی سیدنا محمد و آله، فقد ثبت عندی وصح لدی مضمون هذه الوقفیة المشروحة المب[ارکة]... المولی الاعظم الحاکم العادل **قطب** الملة **والدین** جلال الاسلام و المسلمین **مسعود العبیدی** یدیم الله معالیه بماهوطریق[موثوقمة]بول وحدوث حدود واجریت [للأمر].... [علی بن عبدالملک محمد بن عبدالملک الحدادی] (دنباله سائیده و محو شده است)

*

مضمون هذه الوقفیة المبارکة الشریفة. وفق المحرر المزبور فی مطاویها وطبق المقرر المذکور فی فحاویها [ثا]بت عندی واضح لدی..... من المولی الاعظم الاعدل الانسب الاقضی **قوام** الملة و **الدین الحدادی** (دنباله سائیده ومحو شده است) [۳۱]

*

|[2] الیه سمعاً جمیع ما احتوت علیه الوقفیة الرشیدیة بخط الواقف فی بیان شرائط امور الوقف والمصارف التی نقلت **خمس نسخ** منها وقوبلت بها وهی المؤسسة علی الصدق قواعدها و مبانیها الناطقة بالحق الفاظها و معانیها ودلت علیه فحاویها من مطالعها الی مقاطعها، اما المضاف الی منشئها و مؤسسها وکاتبها المولی المخدوم

---

۱ ـ نقیصه در همهٔ موارد نقطه‌چین به‌علت سائیدگی مرکب حروف و یا بریدگی لب کاغذست.

۲ـ اینجا افتادگی دارد.

الاعظم،الفایق بالخیرات علی‌اهل‌العالم، سلطان‌الوزرا، بـرهان الحکما، مؤسس قواعدالخیـر والعدل، ممهد مراسم‌العلم والفضل،واضع قوانین‌الانصاف، ماحی آثارالجـور والاعتساف، **رشیدالحق والدین**، مرشدالخواقین [۳۲] والسلاطین | اعزالله‌انصاره وضاعف اقتداره فباعترافه الفصیح به‌واغرائه الصریح عنه بمحضرمنی، واما ماعداذلک فبالمشافهة الـصادرة عن‌الحاکم العادل و القاضی‌الفاضل ملک‌القضاة و الحکام قدوة علماء الانـام مبین‌الشرایع والاحکام **مجدالملة والدین** امام‌الاسلام والمسلمین‌الحاکم بمدینةائمةالدین **تبریز** دامت میامن ایامه‌الشریفة قبل‌تاریخ هذه‌الاحرف وانی ابرالتفصی عن‌عهدة ماوجبت علی‌الحکام فی‌فصل‌القضایا والاحکام‌انفذته وامضیته و حکمت بصحته وقضیت بمشروعیة مانها(؟) المولی المقرالواقف عزنصره و مد عصره موجب ماصدرعنه مجریا الامرعلی مااجراه الحاکم المسا.... واشهدت‌للعدول مسؤلا. تحریراً فی‌الثانی والعشرین من الشهر المبارک جمادی‌الاولی سنة احدی‌عشرة وسبع‌مائة هلالیة بدارالملک **سلطانیة**.

*

هوالمستعان. ثبت مضمون هذه [الوقفیة] الشرعیة المبارکة عند[ی] بالانهاءالمعت[د]شرعاً وانی بع[د] رعایة مـایج[ب‌رعایته]، حکمت بصحة جمیع ذلک و امضیته مشهد[أ] علیه عـدولا، ک[تبه] الواثق بالصمد **محمدبن‌اسلام** حامداًلله.

*

[۳۳] | هوالمستعان، ثبت مضمون هـذه‌الوقفیة من‌اوله الی آخره [وصح‌لدی]و واضـح بین‌یدی بشهادة جمع من‌العدول‌الثقات‌وانی‌بعد رعایةمایجب رعایته شرعاً حکمت‌بصحته‌مسؤلا. حرره‌العبدالمذنب الراجی الی‌عفوالله وغفرانه **عبدالله‌بن محمدبن‌علی‌العمری** احسن‌الله احواله فی‌العاشر من‌ربیع‌الثانی لسنة خمسین وسبعمائة.

*

بسم‌الله الرحمن [الرحیم]... علی توفیقه‌لاعدادالـزاد... والسلام علی‌النبی ابـی‌القاسم محمد امام ائمة البلاد [وعلی آله] المفضلین عـلی‌العباد، و بعد فقد وضح لدی و صح بین ید[ی] المضمر فی متون ذی ـ الوقفیةالمبارکةالمزبور بعضها بخط الواقف.... وبعضها بخط مشرف‌صدرها اطاب‌الله‌تعالی مضجع‌الواقف‌الموقف وبرد مثوی‌المسجـل الشریف المشرف بانهاء المولی الاعظم الافضـل الاکـرم [**قوام**الحق] والملة **والدین عبدالرحیم‌الخراسانی** لاسلب‌الله حیوته ومد الی اطو[ل] الاعمار مدته فاقتفیت اثر.... وحکمت بصحةالوقف والشروط الصادرة عن‌الواقف‌المومی‌الیه‌اجری‌الله‌تعالی‌فی‌الدنیا وقفه وجعل‌فی‌اللاحقةمراده وفقه‌مسؤلا مشهداً علیه عدو[لا]. کتبه‌الفقیر **ابوالفضائل‌شیخ‌الاسلام عبداللطیف [بن] عبدالملک‌المحوی** فی‌اول‌العشر.... لسنةتسع وثما[نمائة].

*

حسبی‌الله.... الوثیقة .... الشرعیة .... ثابت‌عندی .... وجه‌معهود .... بصحة‌وقفیة.... والاملاک‌والاشقاص الاقباض فیهامسؤلا مشهداً عدولاً، کتبه [الوا]ثق بالصمداللطیف .... **موسی‌الشریف**، متوکلاً علی ربه.

٭

| الله غالب على امره . الحمدلله‌الذى ليس ملكه منتقلاً عنه الى سالف ولامتحولاً عنه الى خالف، [۳۴]
والصلوة والسلم على رسوله محمد وآله اجمعين. [ا]ما بعد فقد وضح عندى وصح لدى [م]ضمون هذه‌الوقفية
الشريفة اعلى‌الله تعالى درجة‌الواقف بأنهاءِالمولى الاعظم.... القضاة .... ام **قوام**الملة [والش]ريعة والتقوى
والدين [عب]دالرحيم الخراسانى [مدا]لله تعالى ظلاله واجريت‌الامركما اجراه مسؤلا. [حرره] الفقير
الى‌الله‌الغنى .... **محمدبن‌رضاالنقيب‌الحسنى** .... صفرلسنة احدى عشر[و] ثمانمائة.

٭

| من‌كان‌لله كان الله له .... ان الهم اخلص عباده انشاء .... ولله الشكر على‌ان‌وقفية .... ابواب المبرات [۳۵]
وافضل التحيات ... على اشرف‌المخلوقات محمد وآله ... لداعين للخلايق الى ادخال المثوبات. [قد] ثبت
عندى ما هوالمحكى فى هذه [الوقفية] الشرعية بانهاء المولى الاعظم [الا] عدل اقضى‌القضاة و الحكام
نظامالملة.... الغالب على اسمه الشريف قاضى ... لام اسبغ‌الله ظله على كافة‌المسلمين نعمة وانى قبلت‌انهاءه...
حكمت بصحة ماكتبه فى[هذه‌الوقفية]الشريفة مسؤلامشهداًعلى ... الله‌الوفى **ابوالحامد**... **الحنفى** فى‌الثانى
والعشرين.... [لسنة] تسع و ثمانمائه هجرية ... لله‌تعالى.[۱]

٭

| بسم‌الله الرحمن‌الرحيم . الحمدلله المبدىءالمعيد . هذا ما اشهد عليه قاضى‌القضاة شرقاً وغرباً وبعداً [۳۴]
وقرباً **ابوالظفرالحسن بن قاسم‌النيلى** من حضره من‌الشهود فى مجلس حكمه وقضائه بمدينة‌السلم يوم
الاحدالخامس‌عشرمن‌شوال‌من‌سنة‌عشروسبعمئة،اشهدهم‌انه‌ثبت‌عنده‌بشهادة**محمدبن‌عبدالسلام‌بن‌عبدالمجيدبن**
عبدالحميد الجربادقانى و محمود بن محمد بن يوسف المعروف بفخرالهمدانى و مسعودبن سعدبن
محمداليزدى | وقد عرفهم بماراًى معه قبول شهادتهم بمحضر من خصمين مدع ومدعاً عليه حان استماع [۳۵]
الدعوى وقبول‌البينة من احدهما على‌الاخر انفاذ **القاضى مجدالدين عبدالله‌بن عمربن محمد** قاضى
تبريز وحكمه وامضاؤه المذكور ذلك فى‌الكتاب‌المنسوب اليه‌الذى يأتى فيما بعد من هذاالاسجال الذى
اشار اليه **القاضى مجدالدين** المذكور فى‌جمدى‌الاخر من‌سنة عشر وسبعمئة حسبما اثبت‌الشهود المذكورون
خطهم به فى‌الكتاب‌المذكور احضر قاضى‌القضاة شرقاً وغرباً وبعداً و قرباً **ابا الظفرالحسن بن قاسم‌النيلى**
الخصم | المدعى الذى حضره‌الكتاب المذكوروادعى‌الواجب بما ذكرفيه من حق وان قاضى‌القضاة شرقاً و غرباً [۳۶]
وبعداً وقرباً **ابا الظفرالحسن بن قاسم‌النيلى** انفذ ما ذكر هوعنده فى‌هذا الاسجال وحكم‌بجميع ماحكم به
القاضى مجدالدين عبدالله المذكور وامضاه بعد .... ذلك والاشهاد به الخصم المدعى‌الذى حضره ولم
يدفعه الخصم‌المدعا عليه‌الحاضر معه بحجة و جعل‌كل ذى‌حجة فى‌ذلك على‌حجته واشهد قاضى‌القضاة شرقاً
وغرباً وبعداً وقرباً **ابوالظفرالحسن‌بن قاسم** | **النيلى** على انفاذه وحكمه و امضائه‌المذكور ذلك فى‌هذا [۳۷]

---

۱ ـ اين سجل از حاشيهٔ صفحهٔ ۳۵ است.

الاسجال من حضره من الشهود في اليوم المورخ به وامر بكتب هذا الاسجال حجة اووثيقة فيما انفذه فيه، الحمدلله وحده وصلوته على سيدنا محمد النبي و آله الطاهرين و سلامه. ست لجمادی . صح .

❋

اشهدنی قاضی القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً **ابوالظفر الحسن بن قاسم النيلی** علی انفاذه وحکمه وامضائه المذکور ذلک فی هذا الاسجال فی تاریخ الانفاذ. کتبه **محمد بن محمد بن محمد البخاری الحنفی**، حامداً ومصلیاً.

❋

اشهدنی قاضی القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً **ابوالظفر الحسن بن قاسم النيلی** علی انفاذه وحکمه و امضائه المذکور ذلک فی هذا الاسجال فی شهر الانفاذ. کتبه **عبدالله بن محمد بن ابی بکر الرررانی**(؟) حامداً ومصلیاً.

❋

اشهدنی قاضی القضاة شرقاً وغرباً وبعداً و[قرباً] **ابوالظفر الحسن بن قاسم النيلی** علی انفاذه وحکمه وامضائه المذکور [ذلک فی] هـذا الاسجال فی تاریخ الانفاذ . کتبه **علی بن الحاکم بن عبدالله السا (؟) الح[نفی]** حامداً مصلیاً .

❋

[۳۸] | اشهدنی قاضی القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً **ابـوالظفر الحسن بن قاسم النيلی** علی انفاذه وحکمه وامضائه المذکور ذلک فی هذا الاسجال فی تاریخ الانفاذ، وکتب **محمد بن عبدالله الشافعی** .

❋

اشهدنی قاضی القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً **ابوالظفر الحسن بـن قاسم النيلی** علی انفاذه وحکمـه وامضائه المذکور ذلک فی هـذا الاسجال فـی تاریـخ الانفـاذ ، کـتبه **عبدالله بن ابراهيم بن زيد الايوانی**[1] حامداً لله تعالی.

❋

اشهدنی قاضی القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً **ابوالظفر الحسن بـن قاسم النيلی** علی انفاذه وحکمـه وامضائه المذکور ذلک فی هذا الاسجال فی تاریخ الانفاذ، وکتب **احمد بن علی بن جعفر** حامداً ومصليا .

❋

اشهدنی قاضی القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً **ابوالظفر الحسن بـن قاسم النيلی** علی انفاذه وحکمه وامضائه المذکور ذلک فی هذا الاسجال فی تاریخ الانفاذ، وکتب **احمد بـن ابی حامد** حامداً لله تعالی .

❋

اشهـدنی قاضی القضـاة شرقاً وغرباً وبعداً وقر[باً] **ابوالظفر الحسن بن القاسم النيلی** علی انفـاذه وحکمه وامضائه المذکور ذلک فی هـذا الاسجال فی تاریـخ الانفـاذ، وکـتب **محمد بن مزروع الحنفی**

۱ــ اصل، الاىوانى (بى‌نقطه) ولى در صفحهٔ ۲۸ (۴۰ عکسى) ايوانى است.

حامداًلله تعالى .

*

و كـذا قـول **على بـن‌الحسن بـن قاسم بـن احمد بن محمد الصوى (؟)** فـى تاريـخ الانفـاذ ، [٣٩]
شاكراً لله تعالى.

*

اشهدنى قاضى‌القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً **ابوالظفرالحسن بن قاسم النيلى** على انفاذه وحكمه وامضائه المذكور ذلك فى‌هذا الاسجال فى تاريخ الانفاذ، وكتب **محمدبن سعيدالـكاتب** حامداًلله على نعمه ومصلياً على نبيه ومسلماً .

*

كذا قول **رجب بـن على بن احمدالساباطى** شاكراً لله تعالى.

*

اشهدنـى قـاضى‌القضاة شرقـاً وغـرباً وبعـداً وقـرباً **ابوالظفرالحسن بن قاسم النيلى** على انفاذه وحكمه وامضائه المـذكور ذلـك فـى هـذا الاسجال فـى تـاريخ الانفاذ، وكتب **محمدبن‌احمدبن‌صاعد** حامداًلله تعالى.

*

كذا قول **محمدبن محمدبن الكوفى الهاشمى** فى تاريخ الانفاذ حامداً لله تعالى .

*

وكذلك يقول **ابرهيم الكلينى** فى تاريخ الانفاذ حامداً ومصليا .

*

كذلك يقول **احمد(؟) بن داودبن ابى نصرالمقرى** فى شهر الانفاذ .

*

وكذا قول **محمدبن حيدر** فى تاريخ الانفاذ حامداً لله تعالى .

*

كتب فى شهر الانفاذ حامداً لله تعالى و مصلياً على رسوله.

*

اشهدنى قاضى‌القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً **ابوالظفر الحسن بن قاسم‌النيلى** على انفاذه وحكمه [٤٠]
وامضائه‌المذكور ذلك فى‌هذا الاسجال‌فى‌تاريخ الانفاذ ، كتبه **عبدالصمد بـن يوسف بـن الحسين الحنفى** حامداً لله تعالى .

*

کذا قول **محمدبن الکواز**[۱] **المالکی البصری** (؟)[۲]فی تاریخ الانفاذ حامداً ومصلیا .

*

وکذا قول **محمدبن عبدالعزیز بن‌محمد بن‌علی‌بن‌الکوازالنطنزی** فی‌شهرالانفاذ حامداً ومصلیا .

*

اشهدنی قاضی‌القض[اة] شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً **ابوالظ[فر] الحسن بن قاسم‌النیلی** علی انفاذ[ه] وحکمه وامضائه‌المذکور ذلک‌فی‌هذاالاسجال فی تاریخ الانفاذ،کتبه**عبدالمنعم بن النوری** شاکراًلله تعالی.

*

کذا قول **ابرهیم بن عبدالله بن ابرهیم الایوانی** فی تاریخ‌الانفاذ، حامداً لله تعالی

*

و کذی قول **محمدبن محمودبن قاسم‌البرربی** (؟)فی شهرالانفاذ، حامداً لله تعالی.

*

[۴۱] |اشهدنی قاضی‌القضاة شرقاً و غرباً و بعداً وقرباً **ابوالظفرالحسن بن قاسم‌النیلی** علی انفاذه وحکمه وامضائه‌المذکور ذلک فی هذا الاسجال فی‌شهرالانفاذ، وکتب **الحسین‌بن‌محمدبن‌الدامغانی** حامداً [و]مصلیاً.

*

کذا قول **محمدبن عبدالجباربن عکبر** فی شهرالانفاذ حامداً لله تعالی.

*

اشهدنی قاضی‌القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً **ابوالظفرالحسن بن قاسم‌النیلی** علی انفاذه وحکمه وامضائه المذکور ذلک فی‌هذاالاسجال فی شهرالانفاذ، وکتبه **احمدبن عبدالسلم‌بن تمیم بن عکبر** حامداً ومصلیاً و مسلماً.

*

اشهدنی‌قاضی‌القضاة شرقاً وغرباً وبعد[اً] وقرباً**ابوالظفرالحسن بن قاسم‌النیلی** علی‌انفاذ[ه] وحکمه وامضائه‌المذکورذلک‌فی‌هذاالاسجال[فی]شهر الانفاذ،وکتب **محمدبن‌ابی‌المعالی‌المالکی** تجاوزالله‌عن‌سیئاته.

*

اشهدنی قاضی‌القضاة شرقاًوغرباًوبعداًوقرباً **ابوالظفر الحسن‌بن قاسم‌النیلی**علی‌انفاذه‌وحکمه‌وامضائه المذکور ذلک[فی]هذاالاسجال فی‌شهرالانفاذ، وکتب **محمدبن احمدبن عثمن النصیبینی** حامداًلله تعالی.

*

کذا قول **عبدالمحسن بن‌محمدبن عبدالمحسن‌الواعظ** فی شهرالانفاذ حامداً [لله تعالی].

۱ــ این نام در مورد بعد «کواز» آمده

۲ــ آیا نسبت این شخص و نسبت شخصی‌که در مورد بعد نامش آمده یکی نبوده است؟

*

وکذا قول **محمدبن علی بن جعفر** فی شهر الانفا[ذ] حامداً لله تعالی.

*

اشهدنی قاضی القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً **ابوالظفر الحسن بن قاسم النیلی** علی انفاذه وحکمه وامضائه المذکور ذلک فی هذا الاسجال فی شهر الانفاذ، وکتب **محمدبن جعفر بن نما الاسدی** حامداً لله تعالی. [۴۲]

*

اشهدنی قاضی القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً **ابوالظفر الحسن بن قاسم النیلی** علی انفاذه وحکمه وامضائه المذکور ذلک فی هذا الاسجال فی شهر الانفاذ، وکتب **محمدبن الحسن بن ابی... الحمی**[۱] حامداً لله تعالی.

*

کذا قول **علی بن تامر بن علی بن حصین** فی شهر الانفاذ حامداً ومصلیاً ومسلماً.

*

اشهدنی قاضی القضاة شرقاً و غرباً وبعداً وقرباً **ابوالظفر الحسن[بن]قاسم النیلی** علی انفاذه وحکمه وامضائه المذکور ذلک فی هذا الاسجال فی شهر الانفاذ، وکتب **یحیی بن علی بن منعه** حامداً لله تعالی ومصلیا.

*

کذلک یقول **عمر بن یوسف بن... الحصینی** (؟) فی شهر الانفاذ حامداً ومصلیا.

*

اشهدنی قاضی القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً **ابوالظفر الحسن بن قاسم النیلی** علی انفاذه وحکمه وامضائه المذکور ذلک فی هذا الاسجال فی تاریخ هو شهر الانفاذ. کتبه **محمدبن محمودبن محمدالجیل** حامداً ومصلیاً.

*

اشهدنی قاضی القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً **ابوالظفر الحسن بن قاسم النیلی** علی انفاذه وحکمه وامضائه المذکور ذلک فی هذا الاسجال فی شهر الانفاذ، وکتب **الحسن بن احمدبن محمود السرری**[۲] حامداً لله تعالی.

*

اشهدنی قاضی القضاة شرقاً وغرباً وبعداً و قرباً **ا[بوالظفر]الحسن بن قاسم النیلی** علی انفاذه وحکمه وامضا[ئه] المذکور ذلک فی هذا الاسجال فی شهر الانفاذ حام[داً لله] تعالی. کتبه **احمدبن علی بن ابی البدر.**

*

اشهدنی قاضی القضاة شرقاً وغرباً و بعداً و قرباً **ابوالظفر الحسن بن قاسم النیلی** علی انفاذه وحکمه [۴۳]

۱ـ شاید : الحنفی   ۲ـ شاید : التبریزی

وامضائه‌المذکور ذلک فی‌هذا الاسجال فی شهر الانفاذ، و کتب **عبدالعزیز بن ابی‌طالب بن خلید** حامداً و مصلیاً ومسلماً.

*

الله احکم‌الحاکمین. [الح]مدلله علی ما اولانا من‌النوال والصلوة علی رسوله محمد وعلی آله وصحبه [خیر] صحب وآل، وبعد فقد ثبت عندی ما ادرج فی هذه الوقفیة المبارکة [بانها]ئها الصادر عن‌المولی الاعظم‌الحاکم‌العالم الاحسب‌الانسب اقضی‌القضاة و الحکام مبین مناهج‌الحلال والحرام **علا**[ء] الملة **و الدین محمدبن عبدالوهاب** [فی] سجل‌حذو سجلی‌یدیم الله میامن افضاله بشهادة عدلین مقبولی‌الشهادة... و قبلت انهاءه الشریف و حکمت بصحة ماکتبه فی هذه الوقفیة الشریفة حکماً جزماً [وقضیت بمشر] وعیته قضاء حتماً، کتبه **ابن فضل‌الله‌عبدالملک‌العبیدی**... خمس وثمانین و سبعمائة بالله معتصماً .

*

اشهدنی‌قاضی‌القضاة شرقاً وغرباً وبعد[اً وقرباً] **ابوالظفر الحسن بن قاسم‌النیلی** علی‌انفاذه وحکـ[مه] وامضائه‌المذکور ذلک‌فی‌هذه‌الاسجال فی‌شهر الانفا[ذ]،وکتب **احمدبن عبدالرحمن‌بن...** شاکراً لله تع[الی].

*

من اقتدی بالحق اهتدی. الحمدلله‌البادی بالایجاد والتمکین، الهادی عن‌الالحاد و سایر‌الضلالات بالتديين والتمکین، والصلوة علی سیدالانبیاء والمرسل[ین] وعلی آله وصحبه‌الهادین‌المهتدین. اما بعد فان مضمون هذاالکتاب الوقفیة من‌اولها الی آخرها الصادر عن‌المولی‌الاعظم‌المخدوم علی‌الاطلاق والافضل والاکمل بالاطباق من‌الائمة والاتفاق،مرجع‌الفضلاءالآفاق واستاد من‌استظلت[الیه]...الطباق، قامع‌اهل‌الالحاد والشقاق، مربی متبعی اهل‌الاجماع والوفاق، **رشید** الحق‌والدنیا والشریعة **والدین** عمادالاسلام وضیاءالمسلمین انارالله برهانه وثقل بالحسنات میزانه ویرحم‌الله‌عبداً قال‌آمینا وجزاه عن... القربة والزلفی فی‌اعلی علیین لدی اکرم الاکرمین وارحم‌الراحمین. ثابت‌عندی‌صحیح لدی بطریق شرعی موثوق به‌معتمد علیه جمیع ما اضیف‌واسند الی نفسه‌الشریفة فی‌مطاوی هذا الکتاب وانی... محافظة شرعاً قضیت بصحة ما فیه وقررت‌الاوقاف فی مصاب الاستحقاق بالشرائط‌المزبورة واشهدت علی... الصادر عنی جمعاً من‌الائمة العدول‌المنعوتین فی‌الشریعة بکمال التقوی والقنوت،والله‌المستعان‌وعلیه‌التکلا[ن]حرره احوج خلق‌الله تعالی‌الیه **ابوالثنا محمدبن‌عبدالوهاب بن‌محمد** اصلح الله شانه وصانه عما شانه بحق من... وسبعمائة هجریة، حامداً لله تعالی.

*

[۴۴] | الله ولی الاعانة

مضمون این وقفیه‌کی منبی است از بعضی خیرات ومبرات مخدوم جهانیان پشت وپناه اهل ایمان، دافع ظلم وطغیان، ناشر برو احسان، ناصر دین یزدان، باسط بساط عدل وامتنان، افضل واکمل خلق جهان، کاشف مشکلات اهل‌زمان، صاحب‌اعظم، دستور معظم، ملک ملوک وزراءالعرب والعجم، قدوة طوایف‌الامم، مجمع

مکارم‌الاخـلاق والشیم، **رشید** الدنیا والحق **والدین** ، عمادالاسلام و مغیث‌المسلمین، مبین مشکـلات‌الاولـین والآخرین ومفسر کلام اکرم‌الاکرمین، شارح احادیث رسول رب‌العالمین، **فضل‌الله بن ابی‌الخیر بـن‌العـالی الطبیب‌الهمدانی** زادالله فی حسناته وتقبل بلطفه مبراته،واکثر آن مشرف‌است به **خط‌مبارک‌وی**وذکراوقاف آن‌در **میانهٔ وقفیه** مکتوب‌است به‌خط **ابن ضعیف** به‌اذن واجازت وی|وبرهر ورقی به‌خط ابن‌ضعیف نبشته [۴۵]
است‌که از وقفیه‌است نزد ابن‌ضعیف واضح ولایح شد و روشن ومبین‌گشت جمله به‌اعتراف صریح وبیان فصیح وکلمات منیف وتقریرات شریف‌که به‌حضور ابن‌ضعیف ازخدمت‌آن مخدوم اعظم‌که بانی وواقف این اصول و فروع‌است‌که درین **وقفیهٔ** مبارک مفصل ومشروح است صادر شدوکلمه‌کلمه وحرف حرف استماع رفت و بر کلیات وجزویات آن وقوف تمام یافت و **ابن ضعیف** بعدازتقدیم وظایف شرع وتتمیم مراسم سمع‌که تفصی‌از آن بر ذمت قضاة اسلام وحکام ایام وولاة احکام واجب ولازم‌باشد شرعاً به‌صحت اعتراف واقف مذکور|وفقه‌الله [۴۶]
لمراضیه وجعل غابره خیراً من ماضیه وبه‌صحت مضمون این وقفیه حکم‌کرده‌آمد وهمچنان به‌صحت مضمون **جزوآخری‌کی به‌خط اشرف خود نبشته و به‌آخر وقفیه الحاق فرموده** ناطق به‌ذکـر آنک **مصنفاتی** که وی‌فرموده ازحاصل این اوقاف استکتاب کنند بران وجـه‌که به‌قلم اشرف شرح فـرموده است حـکم کرده آمد واعتراضات فاسده وشبه‌غیر وارده کـه عادت طاعنان ومعاندان باشد ازان جمله دورکـرده‌آمد به‌سؤالی شرعی، وجمعی از امنا وعدول وائمهٔ فحول برآن **گواه**گرفته شد، والله‌الموفق.

کتبه العبدالضعیف **عبدالله‌بن عمربن محمدالتبریزی‌الحسینی،الحاکم** بمدینة **تبریز** بتاریخ هذه الوقفیة‌المبارکة، غرة ربیع‌الاول سنة تسع وسبعمائة.

*

اشهدنی مولانا الامام‌العالم الفاضل‌الکامل افضل‌اهل زمانه اوحد دهره **مجدالملة والدین(؟)عبدالله‌بن عمربن محمد التبریزی‌الحسینی** کاتب خطه‌الشریف علی نفسه بمضمون مـا انهـاه مشافهة الـی وحکمه وقضائه وامضائه واخبرنی بذلک کلـه، وکتب **حسن بن مطهر** فـی رابـع جمدی‌الاخـر سنة عشر وسبعمائة والحمدلله وحده وصلی‌الله علی سیدنا محمد...

*

کذی قول **محمدبن عبدالسلام بن عبدالمجیدبن عبدالحمید الجربادقانی .....** حـامداً لله تعالی ومصلیاً علی نبیه . شهدعندی‌بذلک.

*

کـذلک یقول اضعف عبـادالله تعالـی **محمودبن محمدبن یوسف** علی اشهاد مـولانا المعظ[م] اعدل‌القضاة والحکا[م] الکاتب خطه اماما ... **مسعودبن سعد [بن محمد] الیزدی** فی ...

*

|الله حسبی، ماهوالمزبور فی‌طی‌الکتاب، واضح عندی علی نهج‌الصواب،الفقیر الی‌الله الاحدی **ابن احمد** [۴۵]

علی‌الانصاری، م.

*

هوالله سبحانـه . مضمون مسطور بیان واقـع است و هیـچ آفـریده را در آن دخل نیست و نـزد حضرات قضاة اسلام واضح‌وثابت شده وبرین وجه نوشته .... جمیع‌سادات وقضاة واکابرواشراف وحوالی‌واهالی و هیچ خلافی ندارد و نزد کمترین ثابت شده، چون نزد قضاة برند خط خود قلم[ی] فرما[یند] که‌واضح است ... العبد **بشار بن‌شاکر بن اصلان**[۱] .

*

[۴۷] | والصلوة علی نبینا ... وصحبه خیرصحب وآل . اما بعد... وجه صحیح معتبر فی‌الشریعة اجراء ... ی والدی‌تغمده‌الله بغفرانه واسکنه ..... بمنه واحسانه حکم الحاکم ..... الاعلم اقضی قضاة ایامه ..... [**قط**]**ب** الملة **والـدین مسعودالعبیدی** طیب‌الله ...[هذه]الوقفیة المبارکةهذه‌المکتوبة... بالشهادات علی‌مائة ورق وستة... الکاغذ البغدادی ابتعت...م مثلما اجراه نورالله ضریحه، حرره... الی عفوالملک الغنی الهادی **ابن‌محمد** ... **الشیبانی** غفرالله ذنوبه وستر... مضت من ذی‌قعدةالحرام لسنة [تس]ع وسبعمائة هجریة نبویة... مصطفویة.

*

(مطالب سه تسجیل دیگر که درهامش صفحهٔ ۴۷ بوده به‌علت بـریدگی لبهٔ کاغذ، به‌نحوی ازبین رفته است‌که از هرسطر جزیکی دوسه‌کلمه باقی نیست وفایدتی از نقل‌آنها به‌دست نمی‌آید).

*

[اینک نقل از صفحهٔ ۲۹۷]

اشهدنی مولائی والدی[ال]حاکم‌العادل‌المشارالیه حرس‌الله‌ظلاله... مقاطر اقلامه‌الشریفة، و انا الراجی عفوالله... وغفرانه **احمدبن عبدالله‌بن عمر بن محمد الشریف**... طی فی‌تاریخه حامداً لله تعـالی.

*

اشهدنی مولائی والدی‌الحاکم‌العادل‌المشارالیه مدالله ظله علی‌ما حـرره بخطه‌الاشرف‌زید شرفاً، و انا الراجی‌عفوالملک‌الصمد **طاهر بن عبدالله‌بن عمر بن محمدالشریف** ، حررته‌بیدی حـامداً لله‌تعالی ومصلیاً علی نبیه محمداً وآله.

*

اشهدنی مولائی والدی‌الحاکم‌العالم‌العادل... المتبحرالمشارالیه لازال بین‌الانام مشاراًالیه علی ما حرره بخطه‌الاشرف زید شرفاً، والعبدالضعیف‌الراجی عفوالله تعالی وغفرانه **محمدبن عبدالله‌بن عمـر بن محمـد الشریف** احسن‌الله عواقب اموره، حررته بیدی... حامداً لله تعالی.

*

۱ ــ این شش سطر اخیر ازحاشیهٔ صفحهٔ ۴۵ است.

اشهدنی المولی الاعظم الاحکم الحاکم الاعدل الافخم... اوقاته الشریفة فی مهام الامم حسبة لله وذخر الیوم الندم، **قوام** الحق والملة **والدین عبدالرحیم الخراسانی** ...... وانا العبد (دنباله سائیده شده است)

*

اشهدنی المولی الحاکم العالم الفاضل الکامل الحسیب النسیب اقضی القضاة والحکام مبین الشرایع والاحکام **قوام** الحق والملة والشریعة **والدین عبدالرحیم الخراسانی** اسبغ الله تعالی ظله علی کافة المسلمین و انا العبد **ابراهیم بن محسن بن محمود**...المعترف معرف اصلح الله تعالی شانه فی سابع شهر...

*

اشهد المولی الاعظم الحاکم الاحسب الانسب المسجل بالانها **قوام** الحق **والدین** رکن الاسلام و صدر المسلمین **محمد الحدادی الشیبانی** ضاعف الله تعالی جلاله علی محرره الشریفة **محمد** ....فی الثامن من شهر الله رمضان سنة خمس وثمانین وسبعمائه .

*

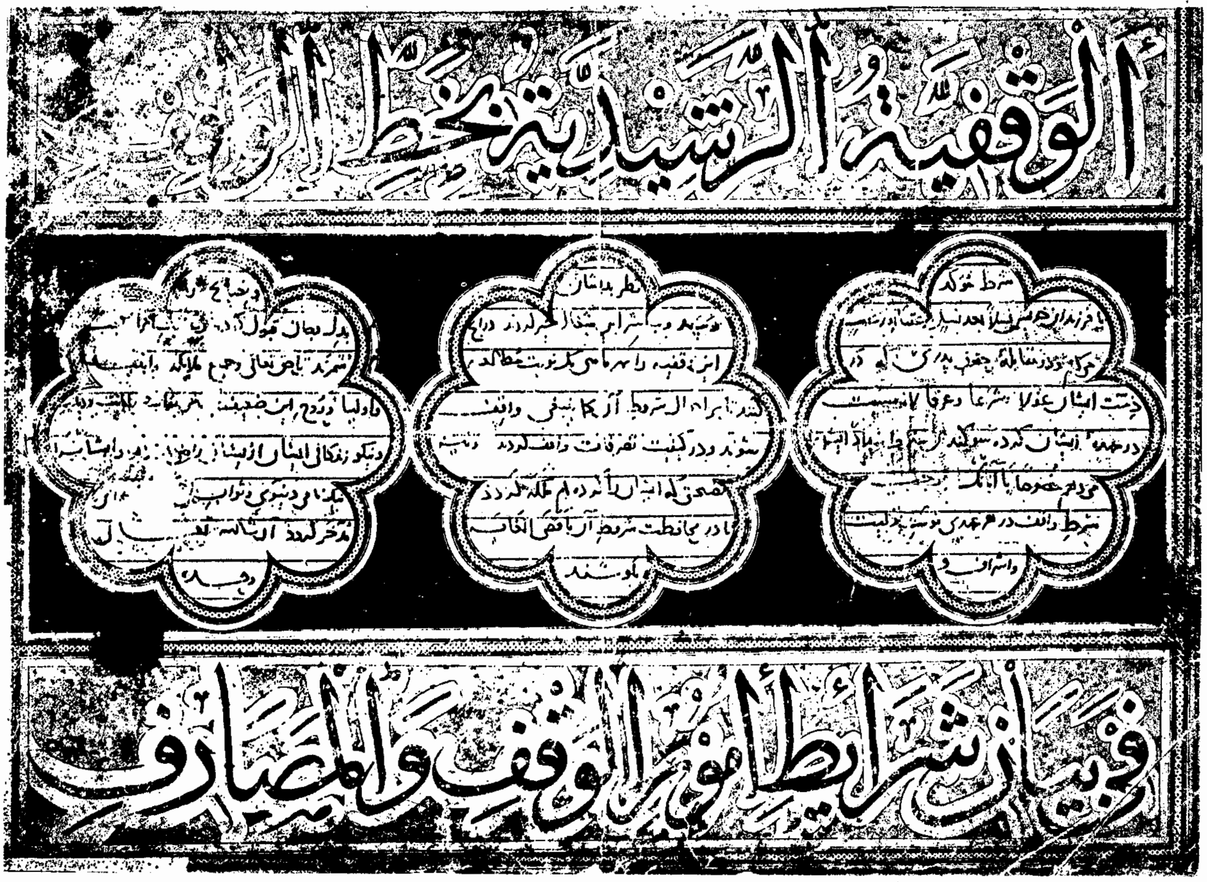
علی الحکم الصادر عن المولی المخدوم الاعظم الحاکم العادل قاضی القضاة والحکام **قوام** الملة **والدین محمد الحدادی الشیبانی** دام ظله،شهد العبد الضعیف **محمود بن عبداللطیف بن محمود الحدادی الشیبانی** فی مورخه.

*

علی ما صدر عن المولی الحاکم الاعظم الاورع الاحسب الانسب فلذة کبد القضاة العادلین .... لسان الحکام الدین...زائر بیت الله الحرام و ... ... والمشعر الحرام **قوام** الحق [**والدین**] رکن الاسلام والمسلمین **محمد الحدادی الشیبانی** دام ظله شهد العبد الواثق بالمحمود الاحد **محسن بن احمد الفصیحی(؟)** احسن الله عواقبه[1].

*

۱ـ سه سطر نیمه محو هم در ذیل این صفحه دیده می‌شود


الوقفية الرشيدية بخط الواقف

في بيان شرائط امور الوقف والمصارف

شرط مؤكد

با فرزندان خویش نسلاً بعد نسل وعقباً بعد عقب می‌کنم ودر مقابلهٔ حقوق پدری کـه در ذمت ایشان عقلا وشرعاًوعرفاًلازم است درعهدهٔ ایشان‌کرده سوگندان غلاظ شداد ایشان را می‌دهم، خصوصاً باآنان که به‌موحب شـرط واقف در هر عهدی نوبت تولیت و اشراف و

نظر بدیشان

رسد ومباشر این‌اشغال‌خیر گردند درآنچ **این‌وقفیه** را به‌هرماهی یک نوبت مطالعه‌کنندتا براحوال شروط آن کمـا ینبغی واقف شوند و درکیفیت تصرفات واقف‌گـردند و نیز نصیحتی‌که ایشان‌را کرده‌ام ملکه‌گردد تا در محافظت شروط آن به‌اقصی‌الغایة بکوشند

و نصایح را

به دل وجان قبـول کـرده رعایت آن را واجب شمرند تا حق‌تعالی وجمیع مـلایکه‌وانبیا واولیاء و روح‌**این‌ضعیف**‌نیز به‌واسطهٔ‌امانت و دیـانت ونیکو زندگانی ایشان ازیشان راضی بـاشند و ایشان را نیکنامی دنیوی و ثواب اخروی مدخر گردد،ان‌شاءالله‌تعالی وحده.

-۳-

[متن وقفیه]

| بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم [۴۸]

حمد وثنا[ء] ورای اعداد حصی وشکر وسپاس فزون ازحصر واحصا سزاوار حضرت عزت پروردگاری تواند بود که ذات پاك او بموجب آیت «لاتدرکه‌الابصار و هویدرك‌الابصار» از نطاق ادراك بصایر و ابصار بیرون‌است، وصفات بی‌نظیر اوبه‌حکم « لااحصی ثناء علیك انت[اثنیت]علی نفسك » ازفهم ووهم ضمایر و افکار مستور ومکنون ومکنونات عالم وبنین وبنات آدم مسخرمشیت وارادت اوکه «انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول‌له‌کن فیکون» وخیرات مؤمنان به‌لطف وبنده‌نوازی باوجودبی‌نیازی درحضرت اوبه‌شرف قبول مقرون، «فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوایعملون».

وصلات صلوات نامیه ونخبات تحیات زاکیه ازحضرت احدیت خق جل‌وعلاو مقیمان سماوات علی و مجاوران‌اجرام سفلی به‌جناب‌جنات مآب آن خاتم‌رسل وهادی سبل قدوهٔ‌انبیا وصفوهٔ اصفیامحمدمصطفی ورسول مجتبی وآل واصحاب وخاندان اوفزون ازاعداد قطرات باران وذرات ریگ بیابان باد، وسلم تسلیماً کثیرا...

امـا بعـد چنین می‌گوید اضعف عبادالله تعالی واحوجهـم الی رحمة ربه **فضل‌الله بن ابی‌الخیر ابن عالی‌الهمدانی المشتهر برشیدالطبیب**امتن‌الله علیه بایتا آماله واعطا افضاله‌که چون خواست‌که‌به‌خط و عبارت وفکر واندیشهٔ خود از سر ایقان واعتقاد ونیت تمام **وقفیه** نویسد مشتمل برشروط مـرتبه تا من‌بعد متولیان بدان کارکنند و ازو یادگار ماند بیشتر اسباب داعیهٔ او بدان وبعضی از احوال‌آن و ایـراد واعتراض مردم‌بروقف وخاصیت وفایدهٔ وقف‌بیان‌کرد، **وفصلی مشبع درآن باب** درتا(؟)آورد تاآن نیزازو یادگارمانده سبب تحریض مردم شود برخیرات وبدان منتفع گردند.

و چون آن فصل اطنابی داشت | مناسب ندیدکه آن‌را با این **وقفیه** ضم‌کند. **پس آن‌را علی‌حده بر بالای این‌وقفیه نهاده دریک‌جلد ثبت‌کرد،** تا آن‌را علی‌حده مطالعه کنند. [۴۹]

و دریـن موضع این‌مختصر دیباجه‌می‌نویسد ومی‌گوید که چون حق جل جلالـه وعم نواله به‌موجب آیت « ما یفتح‌الله للناس من رحمة فلاممسك لها »مفتح ابواب جوامع خیرات است و مسبب اسباب لوامع مبرات، و به‌مقتضی آیت « کشجرة طیبة اصلهـا ثابت وفرعهـا فی‌السماء » قواعـد مقاعد دیـن و دولت تحت الثری استوار او گرداند ومدارج معارج کار هرکس به‌اعلی‌علیین او رساند وخلعت تعظیم «وفضلنا هم علی‌کثیر ممن خلقنا تفضیلا» در تن هر نیـك بخت او پوشاند و به‌تاج تکریم «ولقدکرمنا» سر هر سردار را مشرف و مزین او گرداند، لاجرم ازجملهٔ بنده‌نوازیهـای حضرت یـکی‌آنـک جذبه‌ای از جذبـات عنایتش کـه اعمال ثقلین را موازی وآیتی ازآیات مرحمت وبی‌نیازی است درحق این‌بندهٔ ضعیف کرامت فـرموده بصر بصیرت این‌ضعیف را درمیان‌آن انعام عام واکرام[م]دام به‌مقتضی «یهدی‌الله لنوره من یشاء» روز به‌روز ایمانی تـازه

کرامت‌فرمود و ازنعمتهای ظاهروباطن‌که «و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة» آن‌مقدار که زبان او برشکر آن قادر نتواند بود ارزانی داشت، وازعلوم انسانی وفواضل نفسانی بقدر استعداد او رهنمونی فرمود، وجهت اکتساب فواید مثوبات ابدی و ادخار عواید مکرمات سرمدی توفیق رحمانی و اسعاد ربانی رفیق روزگار و قرین لیل ونهار این‌ضعیف‌گردانید، وبعضی از غفلتها که برو غالب‌گشته مرتفع‌گشت، و اورا بر بعضی عواقب امور متنبه گردانید، و به‌موجب حدیث مصطفوی‌که «اغتنم خمساً قبل خمس، شبابک‌قبل هرمک وصحتک قبل سقمک وفراغک بعد شغلک وحیوتک قبل‌موتک وغناءک قبل فقرک»الحدیث_ فرصت غنیمت‌شمردو فحوی‌این حدیث را که «من‌جاوزالاربعین و لم یغلب خیره‌شره فلیتجهزالی‌النار» به‌گوش هوش‌استماع‌کرد، و هرچند که به‌فیض فضل الهی و آلاء ونعمای نامتناهی برخی‌ازجملهٔ معلومات نقلی| وعقلی برین ضعیف فایض گشته وازان زیب و زینت فزوده، لکن یقین دانسته‌که از نور علم‌که خکم‌آتش داشته بی‌مجاورت عمل که به [۵۵] مثابت فتیله بوده به‌موجبی‌که بشرح در **دیباجهٔ سابق** یاد کرده هیچ روشنائی نتابد، وصاحب معرفت طریق را وصول به‌مقصد بی‌سلوک طریق میسر نگردد، وپایهٔ رجا وامل بی‌مایهٔ علم وعمل ثبات نپذیرد.

قال‌الله تعالی: «فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولایشرک بعبادة ربه احداً»،

وقال ایضاً: «وان لیس للانسان الا ماسعی و ان سعیه سوف یری»،

و قال تعالی ایضاً: «ان رحمةالله قریب‌من‌المحسنین»،

وقال النبی علیه‌الصلوة والسلام: «حاسبوا قبل ان تحاسبوا، وزنوا قبل ان توزنوا»،

و **حسن بصری** می‌گوید که: «طلب‌الجنة بلاعمل ذنب من‌الذنوب»،

وبزرگی دیگر می‌گوید که: «الحقیقة ترک ملاحظةالعمل لاترک‌العمل»،

و **مصطفی** علیه‌الصلوة والسلم خوبتر ازین می‌فرماید که: «الکیس من دأب نفسه وعمل لما بعدالموت والاحمق من اتبع نفسه هواها و تمنی علی‌الله»،

و شاعر محقق می‌گوید: «این‌راه به‌علم بی‌عمل نتوان رفت»،

و هر چند که به‌هروقت به‌توفیق حق جل‌وعلااز اعمال صالحه دست‌داده ولکن معلوم است‌که در مدت چنین‌عمری قصیر جزعملی یسیرصورت نبندد ومثوبات عمل یسیر در سفر طویل‌توشهٔ کامل نشود وبه‌منزلگاه ابد نرساند، به‌خلاف اعمار طویلهٔامم سالفه، و لهذا[۱] **مصطفی** علیه‌افضل الصلوات برین دقیقه تنبیه فرموده و ازسر رأفت و رحمتی که وی‌را درحق امت خود بوده تدارکی وافی ومداواتی شافی‌نموده وگفته که: «اذامات ابن آدم انقطع عمله الاعن ثلاث: صدقة جاریة، و علم ینتفع به و ولد صالح یدعو له بالخیر.»

هرچندکه در شرح آن در **دیباجه‌ای که در بالای این وقفیه** مدرج گشته فصلی مشبع گفته شده اینجا نیز می‌گویدکه ایمهٔ حدیث تفسیرصدقهٔ جاریه به‌وقف‌کرده‌اند، واما **این‌ضعیف** آنرا بر وجهی عام‌تر حمل کرده‌است، چنانک هر چیزی‌که به‌واسطهٔ شخص بعدازو ازان خیری ونفعی به‌دیگری‌رسد به‌هرنوع

۱ـ اصل: +که.

که باشد، | از انواعی که در **رسالهٔ خیرات جاریه** مفصل نویشته‌است داخل صدقهٔ جاریه‌تواند بود، و لاشک [۵۱] وقف نیز ازان جملت باشد.

ووقف به‌موجب حدیث نبوی آنست که اصل موقوف را محبوس گردانند و ثمرهٔ آن‌را سبیل، و چون شرعاً اصل موقوف محبوس باشد وقابل تغییر وتبدیل و ابطال و تحویل نه، لاجرم تا آن روزکه موقوف بلک تمامت خیرات جاری ومستمر باشدثواب آن به‌روح واقف وهرکس‌که سبب سایر خیرات‌بوده باشدواصل‌گردد.

بنابرین مقدمات تمسک به‌فضل حق عز شأنه و توکل برانعام جسیم اوکرده و آثار نبوی‌را مقتدی گشته، نقدریزهای‌مال خود در بنای ابواب‌البر **ربع رشیدی** وسایر ابواب‌البر که به‌هر موضع بنیادکرده صرف‌کرد، و املاکی‌که پیش ازین داشته اکثر آن برمصالح **ربع رشیدی** وقف‌کرده وباقیات که بوده برسایر خیرات همچون **مسجد جامع رشیدی** به **محلهٔ شش گیلهٔ تبریز** ودیگر بقاع خیرکه به **تبریز** است، و ابواب‌البر **همدان** و **یزد** وقف‌کرده‌وجهت هریک **وقفیهٔ شرعی مسجل** نویشته و بعضی ازانچ حق‌تعالی بعد ازین وقفها از املاک روزی‌کرده‌هم اضافت‌آن املاک‌گذشته‌کرده‌وهرچ ازین‌جمله حصه وخاصهٔ **ربع‌رشیدی** بوده از اوقاف قدیم وحدیث به‌تعیین و تفصیل **درین وقفیه که مخصوص است به ربع رشیدی** و توابع و لواحق‌آن مذکور خواهد شدن، ان‌شاءالله تعالی.

واین‌وقفیه معروف است **بالوقفیة‌الرشیدیة بخط‌الواقف فی بیان شرایط امورالوقف والمصارف**.

بدان‌که ترتیب این وقفیه جهت سهولت ضبط و سرعت اطلاع برتفاصیل‌آن بر **سه باب و یک خاتمه** نهاده آمد، و قسمت عقلی نیز هم اقتضا[ی] این سه‌باب می‌کرد،جهت آنک‌هرکه‌که وقفی‌کنندبرجهات مختلفهٔ آن‌وقف بضرورت منفک نباشد ازچیزی‌که وقف‌کنند و ازچیزی‌که موقوف‌علیه باشد وشرایطی که منبی‌باشند از کیفیت | ایصال آن موقوف بدان موقوف علیه وکمیت مقدار حصهٔ هریک. [۵۲]

و آن ابواب این است :

باب اول و دوم

اول
دربیان موقوف علیه‌وآن مشتمل‌است بردوفصل

فصل اول
دربیان بقاع خیرکه به‌ابواب‌البر **ربع‌رشیدی** نام‌نهاده‌آمدوسایرجهات همچون چشمها[ی] سبیل و صد نفر ارامل

فصل دوم
دربیان‌اولاداعزهٔ‌کرام متع‌الله‌البعض بالبعض والواقف بهم.

دوم
در ذکر موقوفات و آن مشتمل بر دو فصل

فصل اول
آنچ در تاریخ سابق وقف‌کرده‌ام وحکم قضاة اسلام به‌صحت آن، هم در آن تاریخ متصل شده و وقفیهٔ مشروع مسجل

فصل دوم
آنچ بعد ازان وقف کرده‌ام وآن بردوحرف است:
حرف اول عقارات است واملاک

وغیرهما	بدان ناطق شده	حرف دوم منقولاتست و غلمان و جواری

باب سوم

در شرایط وقف و آن مشتمل است بر دو قسم

قسم اول

در شروط که شامل مجموع موارد وقف تواند بود و آن تعیین متولی و مشرف و ناظرست و شروط استحقاق ایشان و وظایف ایشان و بیان مرسوم ایشان به حق التولیه والاشراف والنظر و حصهٔ ایشان از حاصل این اوقاف، و آن مشتمل است بر چهار فصل:

فصل اول	فصل دوم	فصل سیم	فصل چهارم
در تعیین متولی و مشرف و ناظر[1]	در شرایط این عمال[2]	در وظایف ایشان از عمارات و عقود معاملات از اجارات و مساقات و تحصیل ریوع و صرف آن بر اهل استحقاق	در بیان مرسوم ایشان به حق تولیت و اشراف و نظر و بیان حصهٔ ایشان و دیگر اولاد به حکم آنکه از این اوقاف بعضی متقدم[3] وقف است بر ایشان.[4]

قسم دوم

در شرایطی که مخصوص است به هریک از این بقاع موقوف علیها و ازین جهات خیر که ذکر رفت و بیان کیفیت قسمت یک نیمه که حق اهالی آنست بعد از عمارت موقوف و موقوف علیه و بعد از اخراج مرسوم تولیت و اشراف و نظر، و آن مشتمل است بر فصول متعدد

فصل اول	فصل دوم	فصل سوم	فصل چهارم
در تفصیل مصالح مسجد صیفی که عبارت است از صفهٔ صدر روضه و آن مسجد جامع تبریز است	در تفصیل امور درس تفسیر و حدیث و سایر علوم که درین دو مسجد صیفی و شتوی تعیین شده است.[4]	در تفصیل امور دارالمصاحف و کتب ـ الحدیث که در جوار مسجد شتوی است.[4]	در تفصیل مصالح بیت التعلیم که در روضه است و اهل آن از معلم و متعلمان یتیم و اتابک ایشان

۱ ـ درینجا چند سطر مطلب به خط بدی بعداً الحاق شده است.

۲ـ درینجا چند سطر مطلب به خط بد بعداً الحاق شده است.

۳ـ نسخهٔ دیگر: معلم.

۴ـ درینجا سه سطر مطلب به خط بد بعداً الحاق شده است.

۵ـ درینجا چند سطر درباب تعداد و مرسوم آنها به خط بد بعداً الحاق شده است.

و **شهرستان رشیدی** و دیهها که در حدود آن است و مصالح مسجد شتوی که عبارت است از قبه که متصل این مسجد صیفی است

فصل پنجم
در تفصیل و ترتیب امور دارالحفاظ که عبارت است از قبه که در تحت آن سردابه است که موضع آخرت این ضعیف خواهد بود.[۱]

فصل ششم
در تفصیل امور خانقاه و توابع آن که مشتمل است از[۲]

فصل هفتم
در تفصیل امور دارالضیافه با توابع از مطبخ و بیت‌الحوایج وغیر آن ومخصوص شده است از این بقعه[۲] جانب ایمن جانب ایسر به‌مجاوران به مسافران

[فصل هشتم]
در تفصیل امور دیگر مسکینان که در موضعی معین از **بازار ربع رشیدی** شرط رفته است که دران موضع ترتیب کنند و به‌فقرا ومساکین دهند و نام آن موضع دارالمساکین کرده شده

[فصل نهم]
در تفصیل امور دارالشفاء و شرابخانه و مخزن ادویه و شرایط آن

[فصل دهم]
در تفصیل امور بیت‌الکتب که در سرای متولی است

[فصل یازدهم]
در تفصیل امور غلامان وکنیزکان و مصالح و مایحتاج وشغل ایشان

[فصل دوازدهم]
در بیان کیفیت نان دادن با هالی **ربع رشیدی**

فصل سیزدهم
در بیان انواع روشناییها

فصل چهاردهم
در بیان تعیین مساکین[۳]

فصل پانزدهم
در بیان آنک جهت اضافت عیدین وعید ایام بیض وعید ششه بعد از عید فطر و ایام عاشورا و نوروز و وصول واقف به عالم باقی و هر روزی که مثل آن روز باشد، ازهر

فصل شانزدهم
در ترتیب مصالح پنج چشمه که جهت اهل **شهرستان ربع رشیدی** وسقایهای **مسجد رشیدی** **شش گیله** و اهل **تبریز** از مبادی **دروازهٔ ری** تا منتهیات شهر که **دروازهٔ**

۱ـ اینجا تعداد و مرسوم هر یک بخط بد بعداً الحاق شده است.
۲ـ اینجا عباراتی درباب تعداد آنها بعداً بخط بد الحاق شده است.
۳ اینجا سه سطر به‌خط بد بعداً الحاق شده است.

سال، و وجه سماع جهت اهل خانقاه وصادر ووارد ووجه ملابس فقرا که وارد خانقاه باشند و زیاده‌ای که اضافهٔ مایحتاج صادر و وارد کرده ازین نیمه معین شده است.

ویجویهٔ ودروازهٔ سرد است ودیگر دروازه‌هاکه بدان دو دروازه پیوسته است سبیل کـردەام تـا انتفاع گیرند وبه حمامات نیز برند، ان‌شاءالله تعالی

فصل هفدهم

دربیان مصالح صدنفر ارامل

خاتمه

دربیان مجمل مصارفی کـه در فصول این وقفیه مذکورست وآن راجهت سهـولت ضبط و سرعت فهم نویشته[۱] شد واگرچه مـکرر می‌نماید، ودیـگر فواید و مهمات ضروری.

---

۱ - نسخهٔ دیگر: نبشته

باب اول [56]

در تفصیل موقوف علیه از رقبات و اولاد و غیرهم و شروطی که بدان متعلق است و آن مشتمل است بر دو فصل.

فصل اول

در تفصیل رقبات بقاع ابواب البر **ربع رشیدی** که این **ربع رشیدی** عبارت از دو موضع است که یکی پیشتر بنیاد رفته بود و باروی آن کشیده و آن را درگاهی ساخته که منارها متصل آن درگاه است، و یکی دیگر پستر بارو کشیده و اضافهٔ آن باروی اولین کرده و متصل آن گردانیده و دروازهٔ دیگر بیرون آن ساخته و همه بهم یکی کرده و آن مجموع را **ربع رشیدی** نام نهاده‌ایم.

و بقاع خیر و توابع آن که در داخل آن ساخته بعد از گنبد که آن به‌موجب معهود زیرزمینی دارد جهت مدفن واقف و بعد از ما جهت اولادی که ایشان متولی باشند در هر عصری، و غیر ایشان را در انجا دفن نکنند، و چون روزگار متمادی گردد و در انجا جای دفن نماند متولیان را نیز در آنجا دفن نکنند.

و بالای این زیرزمین گنبد است که آن را بیت الحفاظ گردانیده، تا آن صفهٔ کوچک که متصل گنبد است و پیش آن به شبکهٔ چوبین برآورده تا در بعضی احیان در گنبد خوانند و بعضی احیان دران صفهٔ مذکور به‌موجبی که در فصل حفاظ به‌شرح یاد می‌کنیم.

و هرچ غیر آن گنبد مذکور است از ابواب البر ربع **رشیدی** منقسم می‌شود به‌دو قسم: **قسم اول** در اصول موقوف علیه، و**قسم دوم** در توابع و مرافق آن بدین موجب که یاد کرده می‌شود.

قسم اول

در بیان اصول موقوف علیه

[[1] بقاع خیر که اصول اند و آن چهار موضع است و نظر بر آن بوده که اشخاص انسانی تکمیل نفوس خود به‌حسب قو[ا]ی نفسانی کنند یا به‌حسب قو[ا]ی بدنی،

1ـ قسمت داخل [ ] نقل است از نسخه دیگر (ص ۳۴۷ عکسی). مطلب در نسخهٔ اصل محو شده بوده و به خط جدیدی در ذیل صفحه الحاق شده است.

[۵۷] و بر] | تقدیر اول یا به‌حسب استفادت‌علوم ومباحثات باشد که طریقهٔ علماست و بعضی از روضه جهت آن معین شده، یا به‌حسب سلوک و سیر که طریقهٔ متصوفه است و خانقاه جهت آن معین گشته.

و بر تقدیر دوم آن اشخاص اگر صحیح‌المزاج باشند وبه‌بدل‌مایتحلل محتاج دارالضیافه جهت آن متعین، و اگر مریض باشند جهت معالجه و رد صحت ایشان دارالشفا مقرر، تامستکملان درانجا ساکن‌باشند به‌هر وجه که خواهند آنجا ایشان‌را شاید بودن واستکمال کردن، و آن چهار موضع مذکور این است، بدین تفصیل:

روضه

که حوض آب درمیان صحن آن‌است و آن مشتمل‌است بر دومسجد:

یکی مسجد صیفی که آن صفهٔ صدر است. نماز جمعه وعیدین همانجاگزارند واگر کثرت مردم باشد در صحن روضه و بر تمامت صفه‌ها[ی] آن نیزمردم بایستند واقتدا کنند، ودرتابستان درسها[ی] علوم که شرح آن خواهدآمدن هم در انجا گویند.

ویکی‌دیگر مسجد شتوی و آن گنبدی است‌که متصل صفهٔ‌صدر است و به زمستان نماز درآنجاگزارند و درسها[ی] علوم از تفسیروحدیث و غیرهما هم درانجا گویند.

و همچنان مشتمل است بر دارالمصاحف و کتب‌الحدیث و آن درجوار مسجد شتوی است.

و بر بیت‌التعلیم ایتام، وبردیگرحجرها وسراچها[۱] ومرافق ولواحق که جهت‌مساکن هرکس معین ــ به موجبی‌که درفصل مساکن مشروح ومفصل می‌گردد.

خانقاه

با توابع، و مرافق بهم، به‌موجبی‌که درفصل مساکن مشروح ومفصل می‌آید.

[۵۸] ### | دارالضیافه

جهت مجاوران و مسافران با مطبخ وحوایج خانه و توابع‌آن ازتحتانی و فوقانی ــ جانب ایمن جهت مجاوران، و جانب‌ایسر جهت مسافران.

دارالشفا

و شرابخانه ومخزن ادویه با رواق‌المرتبین که مطبخ وگلاب‌خانه و مسکن بعضی عمله درانجا باشد، و سرای طبیب که‌آن نیزبدان متصل‌است، وشرح وتفصیل وشروط‌آن من‌بعد درفصل مشروح می‌آید.

قسم دوم

توابع ومرافق که به‌سبب آن انتفاعات به‌اصول بقاع علی‌اتم‌الوجوه میسر ومحصل تواند بود:

۱ــ (= سراچه‌ها)

سرای متولی

که متصل روضه است و در آن متصل است به در سر **ربع رشیدی** و آن سرائی و حجره‌ای است متصل به‌هم و دارالکتب ومخزن هر دو آنجاست.

سرای مشرف

و آن متصل است به دارالشفاء و یک جانب آن با کوچهٔ سرای متولی وحد دیگر با بارو وحد دیگر با کوچه‌ای که به روضه می‌رود.

سرای ناظر

که او مانند نایب متولی است و آن بر سر درگاه روضه است از جانب ایسر.

حجرها

که نزدیک درخانقاه است جهت مساکن حفاظ وغیرهم و آن معروف است به حجرهای ساباط و بعضی حجرها که بربالای دارالشفا است.

[۵۹]

حمام

با مرافق آن بهم و این حمام وقف است بر مصالح اصول بقاع ومقرر چنان است که عمارت آن بر نسبت سایر موقوفات می‌کنند و آنرا به‌اجارت می‌دهند و هر که به‌حمام می‌رود اجرت می‌دهد و آن اجرت درمصالح آن مواضع صرف می‌کنند. چه اگر مقرر شود که اجرت ندهند احوال آن مختبط شود.

حوض خانه

که آب ازان بر می گیرند.

سقایها

به‌چند موضع جهت مبرز.

سرابستان

در پشت گنبد مسجد که داخل روضه است.

دوسراچه

ودیگر حجرها[ی] متصل به‌هم بربالای درگاه **ربع رشیدی** بیرونی

انبارها

وبعضی عمارات که در دور بیرونی که گفتم که پستر ساخته شده.

دهلیز بزرگ

که آنرا ممر بزرگ می‌گوئیم واز بازار که می گذرند بر آنجا به‌بالامی رسد تا به **دروازهٔ ربع رشیدی** می‌رسد و متصل است به دروازهٔ مذکور. آن را از عداد **ربع رشیدی** نهادیم وگفته‌ایم وشرط کرده که عمارت آن با عمارت آن رقبات در یک سلک باشد و ازان جدا ننهند.

خزانه

جهت...[1] و قماش نهادن داخل دارالمتولی است.

این بقاع خیر که ذکر هریک مجملاً نوشته شد هریک ازان مشتمل است بر خانها وحجرها از تحتانی و فوقانی وصفها ومیان سرای وزیرزمین وغیره وشرح و | تفصیل آن و آنکه هریک جهت مسکن کدام وجهت چه [۶۰]
چیز معین رفته درفصل مساکن آمده وشروطی که بدان تعلق دارد مشروح نوشته تا بدان موجب پیش گیرند و

۱ـ یک کلمه محو شده و ناخواناست

ازان تجاوز ننمایند، واصول بقاع وقف‌کرده است برخیراتی‌که‌اهم‌آن ازان منبی است وتفصیل ذکر قاطنان و ساکنان هریک و وظیفهٔ استحقاق ایشان و کمیت مرسومات و مساکن بعضی ازان جماعت که خارج **ربع رشیدی** خواهند بودمی‌آید.

و سایر توابع ومرافق هم وقف‌است برجهاتی‌که معین‌گشته واز اسامی‌آن معلوم می‌گردد و به‌تصریح و تفصیل فیمابعد می‌آید.

وآنچ خارج **ربع رشیدی** است اضافهٔ‌آن‌گشته از مساکن و غیرها وقف‌است بر مصالح آنجا وجهت سکنی مرتزفهٔ‌آن بقاع ازقاطنان وحواشی معین گشته، چنانک به‌تفصیل خواهدآمد درفصل بیان مساکن.

فصل دوم

در بیان اولادکه موقوف‌علیه‌اند به‌موجب مذکور

فرزند اعز **علی** ابقاه‌الله فرزند اعز **جلال** ابقاه‌الله‌تعالی **فرزند** اعز **ابرهیم** ابقاه‌الله‌تعالی فرزند اعز **مجد** ابقاه‌الله‌تعالی فرزند اعز **عبداللطیف** ابقاه‌الله‌تعالی فرزند اعز **محمد** ابقاه‌الله‌تعالی فرزند اعز **احمد** ابقاه‌الله‌تعالی فرزند اعز **محمود** ابقاه‌الله‌تعالی فرزند اعز **شهاب** ابقاه‌الله‌تعالی

و هرپسری دیگرکه من‌بعد حق‌تعالی ارزانی دارد ومتولدشود اونیز موقوف علیه است واورا نصیب با این فرزندان مذکورمتساوی‌است، چنانک من‌بعدشرط‌کرده مفصل خواهم نویشتن، وبعد ازان اولاد ایشان‌هم موقوف‌علیه‌اند به‌موجبی[که] درفصلی‌مخصوص‌است به‌شرح‌اولاد واعقاب که ترتیب(؟) ایشان ومن‌بعد می‌آید نویشته شده وشرحی‌که داده شده وشروطی‌که نویشته آمده.

باب دوم

[۶۱] در ذکر موقوفات وتفصیل آن وآن مشتمل‌است بر دو فصل

فصل اول

آنچ در **تاریخ سابق** وقف‌کرده‌ام وحکم قضات اسلام به‌صحت‌آن‌دران تاریخ بدان متصل شده وتفصیل آن برین وجه است:

املاک بلدهٔ **یزد** و نواحی‌آن	املاک بلدهٔ **همدان** و **شراه**	املاک بلدهٔ **تبریز** و نواحی‌آن صینت عن‌الآفات

امــــــــــــا

املاك بلدهٔ یزد
و نواحی آن صینت عن الافات

[۱] تمامت

قریهٔ بفرویه ازدیها[ی] بلدهٔ میبد[1] از توابع یزد

و این قریه از غایت شهرتی که بدین اسم دارد مستغنی است از ذکر حدود، با تمامت املاکی که بدین ضعیف معروف است بدین قریه از باغات واراضی واقرحه و تلال و جبال وعیون وقنوات و انهار و طواحین ودور واصاطب و غیر آن غربیه از املاکی معین که به‌دیگر ملاك تعلق دارد

[۲] باتمامت

مزرعه[ای] که معروف است به شهرآباد که متصل است به‌اراضی این قریهٔ بفرویه وازتوابع آنست

[۳] و با تمامت

چهار سهم از پنجاه و دو سهم کـه آن اصل سهام جمله کاریـز عضدابادست ازکاریزها[ی] قریهٔ بفرویهٔ مذکوره است از قـر[ا]ی میبد ازتوابع بلدهٔ یزد و این کاریز معروف است ومشهور درین موضع بدین اسم و مستغنی است از ذکر حدود

[۴] تمامت

کاریز قطب آبادکه واقع است در رستاق بلدهٔ یـزد، منابـع آن نزدیـك دیه مذویراباد، وابرند آبادست ومجاری آن درجوار قریهٔ زارچ و قریهٔ مجومرد ومظهـر و فـوههٔ آن در دیـه خیاره است.

[۵] تمامت

مجری یـك شبانه‌روز از جملهٔ پنج شبانروز کـه مستزادست بر اصل شبانروزاتی که مدار قنوات بلدهٔ یزدند و قنوات قری و نواحی آن واین آن پنج شبانروزست که ملاك وارباب درسنهٔ **سبع وسبعین وستمائه** بردور ایـن قنوات زیاده کـرده بودند وبدان جهت اتابك یوسفشاه کـه آن را بذین ضعیف فروخته‌است اعتراف کرده وحجت شرعی داده

[۶] تمامت

خانی کـه داخل بلدهٔ یزدست نزدیك مدرسهٔ صفوی قطبی

[۷] تمامت

دو مقسمه از جملهٔ نه مقسمه که آن هردو معروفند به‌دو تغار، وآن دوتسع است ازجملهٔ عیون و ینابیعی کـه جاری است از جبل مـذوار از جبال مـهریـجرد از نواحـی یـزد باجملهٔ مجاری و انهاری که تـابع‌اند ازان این دو مقسمه، وآن ممتدست از جبـل مذکور تاقصبه ودیهها‌ی آن وقریهٔ سریزد و قریـهٔ فهرج و قـریهٔ خویدك و تا دسکرهٔ مرتاباد[2]

* در نسخهٔ اصل، رقبات اوقاف در چهار ستون ضبط شده است ومطالب هر ستون دراوراق بعد دنبال می‌شود تا انتهای مطلب، وبه‌همین سبب آوردن شمارهٔ صفحات چاپ‌عکسی موجب اشکال است. شماره‌های داخل [ ] الحاقی ماست تاتعداد رقبات معلوم‌شود .

۱ ـ بسیاری ازاسامی دیه‌ها درنسخه‌بدون نقطه ضبط شده است. اگر می‌خواستیم‌هر مورد را درحاشیه بیاوریم فایدتی‌از آن کارعاید نمی‌شد. لذا درمواردی که جای شبهه در شناختن اسماء نبود ازآوردن صورت مذکوردرنسخه خودداری شد مثل: مىىد(=میبد)، مدوار(=مذوار)، سرىرد (=سریزد)، برسوباد(=نرسوباد)، رارح(=زارچ) حویدك (=خویدك) ودرمواردی‌که اسمی شناخته نبود علامت سؤال درکنار آن گذاشته شد.

۲ ـ ظاهرأمریاباد(= مریم‌آباد)است‌به دلیل آنکه هم‌اکنون هم‌آبادی‌مریاباد در ردیف فهرج‌وخویدك قرار دارد ودر تواریخ یزد «مرتاباد» دیده نشده.

[۸] تمامت
چهار دانگ مشاع از خانی که معروف است به دارالبیع و آن داخل بلدهٔ یزد است

[۹] تمامت
مجری چهارشبانروز از جملهٔ شبانروزات مدار کاریز جلیلاباذ

[۱۰] تمامت
مجری چهارشبانروز از جملهٔ شبانروزات مدار کاریز عالیاباذ

[۱۱] تمامت
مجری چهارشبانروز از جملهٔ شبانروزات مدار کاریز نرسواباد

[۱۲] تمامت
مجری چهار شبانروز ازجملهٔ شبانروزات مدار کاریز ابر[1]

[۱۳] تمامت
مجری چهار شبانروز ازجملهٔ شبانروزات مدار کاریز مبارکه و آب این قنوات مذکوره به زمینها[ی] بلدهٔ یزد و باغات آن می‌رود، و آنچه بعد ازین ذکر خواهیم کردن از قنوات آب آن به‌دیگر مواضع می‌رود

[۱۴] تمامت
مجرای چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریهٔ مجومرد که آن کاریز معروف است به قنات عتیقة

[۱۵] تمامت
مجری چهار شبانروز ازجملهٔ شبانروزات مدار کاریز قریهٔ اسفنجرد که معروف است به کاریز محدث

[۱۶] تمامت
مجری چهار شبانروز ازجملهٔ شبانروزات مدار کاریز قریهٔ زارج

[۱۷] تمامت
مجری چهار شبانروز از مدار کاریز قریهٔ اشکذر

[۱۸] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریهٔ جدیده

[۱۹] تمامت
مجری چهار شبانروز از ازشبانروزات مدار کاریز قریهٔ صفوت آباد

[۲۰] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریهٔ اردکان

[۲۱] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریهٔ شیرین

[۲۲] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریهٔ هفتاذر[2]

[۲۳] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریهٔ ندوشن[3]

---

۱ ـ اصل، ابرو، ولی «ابر» درست است و درکتب تاریخ یزد ذکرش مکرر آمده و درصفحهٔ ۱۰۶ عکسی وقفنامه هم به‌صورت «ابر» مذکورست. نام «ابر» برچند آبادی دیگر در ایران نیز گذاشته شده.
۲ ـ اکنون هفتاذر Haftâdor تلفظ میشود.
۳ـ اصل، بدوشن.

[۲۴] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریهٔ فراشاه

[۲۵] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریهٔ خوار

[۲۶] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریهٔ تورانپشت

[۲۷] تمامت
سیصد سهم از جمله سهام مدار قنات جلیلاباد قلعه و آن از قنوات بلدهٔ یزدست

[۲۸] تمامت
سیصد سهم از جمله سهام مدار قنات سخناباد(؟) نصیریه از قنوات بلدهٔ یزد

[۲۹] تمامت
سیصد سهم از جمله سهام مدار قنات علائیه از قنوات بلدهٔ یزد

[۳۰] تمامت
صدو پنج سهم از جمله سهام پنج کاریز به‌حومهٔ قریهٔ فهرج از قر[ا]ی بلدهٔ یزد: یکی ازین پنج کاریز مشهور است به‌سورنجان، و دوم به بهنام، و سوم به‌مشکویان، و چهارم به‌جشنکاباد و هر سهمی ازین سهام مشهورست به طشتی[1] شربی و هر طشتی شربی چهار طشت میضاوی[2] باشد.

[۳۱] تمامت
دو مقسمهٔ مشاع از اصل نه مقسمه که آن در صحرای قصبهٔ مهریجردست از نواحی بلدهٔ یزد با جمله حقوق و مرافق از عیون و غیر آن

[۳۲] تمامت
قطعه زمین که موضع آن در صحرای قصبهٔ مهریجرد است از نواحی بلدهٔ یزد درموضعی که معروف است به حفرهٔ قاضی، حدودش متصل است به‌زمین محمد ابن حسین بن رمشار و به‌زمین محمد ابن احمد بن بیژن و به‌زمین محمد بن محمود بن ابی نصر و به‌زمین محمد ابن عثمان کوشیار و به‌راه و این قطعه مبذر دو قفیزست

[۳۳] تمامت
چهارسهم که معروف است به‌چهار جریب ازسهام چهار کاریز که آب آن به زمینها[ی] قصبهٔ مذکوره می‌رود، یکی معروف است به‌بغدادآباد، و دوم به کاریز مذویر آباد، وسیم به کاریز ارزنداذان[3]، وچهارم به‌کاریز مهرپاذین[4]، وازین چهار جریب دو جریب مشهورست به‌شربی و دو جریب دیگر به میضاوی[2]، و میان این دوعبارت تفاوتی هست که‌آن را اهالی این بقعه معلوم دارند

[۳۴] تمامت
قطعه زمین در صحرا[ی] مهریجرد درموضع سرباغ نو متصل به‌شارع و به‌زمین شرف الدین‌علی و به‌زمین ورثهٔ بها[ء]الدین ایبک قطبی و به زمین ورثهٔ نصرةالدین ابی‌العشایر بن حیدر بن ابی‌العشایر حسینی و به‌راه والیه‌الممر و این زمین مبذر پنج قفیزست و سه‌کف یزدی.

۱- اصل درسه مورد طستی‌وطست.
۲- اصل: بیضاوی.
۳- اصل: ارزندادان.
۴- (= مهرپادین).

[۳۵] تمامت

باغی‌که موضع آن به قصبهٔ مهریجردست در محلهٔ شرانیوک متصل زمین سنقریه و نهر وراه از سه‌جانب و آن مبذر یک قفیزست و دوکف

[۳۶] تمامت

باغی‌که به قصبهٔ مهریجردست درمحلهٔ شرانیوک محاد شارع و باغی‌که معروف‌است به صدرالدین احمد صاحب دیوان و زمینی‌که معروف است به ملک سعید امام‌الدین یحیی افتخاری وزمین ورثهٔ مقدم‌الدین محمدبن احمدبن‌علی خوزی[1] و باغ مولانا معزالدین ابومحمدبن ابی‌القسم و باغ بهاءالدین محمود رکنابادی و راه والیه‌الممر و آن مبذرشش قفیزست

[۳۷] تمامت

باغی در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در محلهٔ توذوک[2] و آن مشهورست به‌باغ اشتو محاد راه و باغ این ضعیف واقف از دوجانب و باغ ورثهٔ جمال‌الدوله ارکاون‌بن منصور و به راه والیه الممر و آن مبذر چهار قفیزست

[۳۸] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع رأس‌القریه محاد زمین سلطانی و نهرمیضا از دو جانب و راه والیه الممر وآن مبذر دو قفیزست به‌مساحت یزد

[۳۹] تمامت

یک نیمهٔ مشاع از خانه و فضا[ی] متلاصق که داخل این قصبه است درطرف خندق محاد باغچهٔ کرزالدین ایزدیاربن محمدبن ابی‌بکر وخانهٔ محمدبن حاجی و خانهٔ محمدبن ابی‌القسم دلّوک[3] وراه والیه‌الممر

[۴۰] تمامت

باغ وزرب متلاصق درصحرای قصبهٔ مهریجرد در موضع هور- مزدقان محاد باغ ورثهٔ بهاءالدین ایبک رویدشتی و باغ ورثهٔ صدر شرف‌الدین مختاربن سعدبن محمد قطه(؟) وراه والیه‌الممر هماو آن‌مبذر چهار قفیزست و یک‌کف یزدی

[۴۱] تمامت

باغی‌که در قصبهٔ مهریجرد در باب مسجد سلیمن محاد باغ حسام‌الدین اسفاوندابن خسروشاه دیلمی ومقبره وزمین‌وقف وشارع والیه الممر

[۴۲] تمامت

باغی‌که درین قصبه است در موضع استرگلو[4] محاد باغ امیر سیدصدرالدین مجتبی‌بن محمدابن ابی‌عبدالله حسینی و باغ سید عمادالدین مرتضی‌بن ابی‌الحسن العلوی و باغ سید قطب‌الدین مهدی‌بن حیدربن ابی‌العشایر حسینی و نهرمیضاوراه والیه الممر والمدخل و آن مبذرهشت‌قفیزست ودوکف ونیم

[۴۳] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ

۱ـ کذا ـ در اصل، ولی خوری (منسوب به‌خور بیابانک) یاخواری (منسوب به‌خوار یزد، ذیل شمارهٔ ۲۵) مناسب‌ترست که در موارد دیگر هم (ص۸۴ عکسی) دیده می‌شود.

۲ـ (ظ= تودوک Tudok یعنی توت کوچک)

۳ـ طبق ضبط صفحهٔ ۸۳ عکسی‌که با تشدید کتابت شده بود ضبط شد.

۴ـ ظاهراً «اشترگلو» (شترگلو) است و مراد ازآن جائی است‌که آب داخل ممرگودی می‌گردد و از سوی دیگر به همان بلندی برمی‌آید، یعنی مثل گردن شتر است.

مهریجرد در موضعی که آن را کزن‌زبر[1] می‌خوانند محاد زمین سلطانی از دو جانب وزمین این ضعیف از دوجانب و آن مبذر سه جریب است

[۴۴] تمامت

باغی که موضع آن در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجردست در موضعی‌که ازپس باغ امیری است وآن باغ معروف است به باغ نودردرمحادباغ سیف‌الدین محمد ابن‌بها[ء]الدین ایبک‌قطبی وباغ این ضعیف وباغ وقف وراه والیه الممرو آن مبذر پنج قفیزست

[۴۵] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرددرموضع‌مهربهٔزیرمحاد نهرمیضا وزمین این ضعیف از دو جانب و زمین بهاءالدین محمدبن مسعودبن محمد و راه وآن مبذر سه قفیزست

[۴۶] تمامت

زمینی‌که مشهورست‌به‌فروند، موضع‌آن به‌قصبهٔ مهریجرد محاد زمین بهاءالدین محمدبن سرخاب و زمین محمودبن شادکام و زمین سلطانی وراه‌والیه‌الممروآن مبذر چهارقفیزست

[۴۷] تمامت

یک نیمهٔ مشاع از جملهٔ خانه[ای] که داخل قصبهٔ مهریجردست درطرف‌خندق‌محاد باغچه کرزالدین[2] ایزدیاربن محمدبن ابی‌بکربن ابی‌نصروخانهٔ محمدبن حاجی و خانهٔ محمدبن ابی‌القسم‌دلّوک‌وراه‌والیه‌المدخل والممر

[۴۸] تمامت

باغ که موضع آن در قصبهٔ مهریجردست در محلهٔ چناروک[3] محاد شارع و باغ شرف‌الدین مختاربن فضل‌الله و زمین احمدبن فهرجی‌وراه‌والیه الممروآن مبذر یک قفیزست

[۴۹] تمامت

قطعه زمین در صحرا[ی] این قصبه در موضع چناروک محاد ملک ورثهٔ علی‌بن محمدکاری و باغ‌محمدشاه وراسی(؟)وراه ازدو جانب‌والیه‌الممر وآن مبذر یک قفیزست ودوکف

[۵۰] تمامت

قطعه زمین، هم‌درین صحرا در موضع دردمه[4] محاد زمینی که در دست حسن‌بن محمدخوری وزمین این‌ضعیف واقف ازسه جانب وآن مبذر هشت قفیزست

[۵۱] تمامت

خرمه(؟) که داخل ....[5] محاد خانهٔ شیرسواربن‌محمدبن سرخاب وسور و خانهٔ دیلمشاه‌بن کیخسرو وراه والیه الممر

[۵۲] تمامت

قطعه زمین‌که موضع آن در صحرای قریهٔ سریزدست در موضع موربند[6] محاد زمین ورثهٔ شمس‌الدین ایدکرترکی و ورثهٔ عزالدین اسعدبن نجیب غوری و نهرمیضا وراه از دو جانب وآن

۱ـ ظاهراً، زیر. در شمارهٔ ۱۰۱ نام «جزن‌میان» آمده و صورت معرف‌آن است.

۲ـ در صریح‌الملک شیخ‌صفی جرزالدین باجیم مضموم (صریحاً) هست واحتمالاً معرب «گرزالدین» است.

۳ـ Chenârok یعنی‌چنار کوچک.

۴ـ ممکن‌است همان محل باشد که امروز «پوزهٔ دمه» گویند و «دمه» نام کوهی است.

۵ـ در اصل سفید مانده است.

۶ـ آیاهمان«وربند» (ص۹۰عکسی) نیست‌یابالعکس؛ ظاهراً موربند درست است. مور mowr درلغت یزدی به‌معنی‌مرغ margh (چمن بیابانی) است. به‌شمارهٔ ۶۲ مراجعه شود.

مبذر یک جریب است وچهارقفیز

[۵۳] تمامت

قطعه زمین در صحرای قریهٔ سریزددرموضع‌زادانخواری محاد زمین احمدبن‌حسین بشری وزمین ضیاءالدین‌محمدبن‌علی‌بن نجیب‌و نهرمیضا وزمین‌محمدبن محفوظ‌بن محمدبن‌نجیب وراه والیه‌الممر و آن مبذر شش قفیزست

[۵۴] تمامت

قطعه زمین در صحرای قریهٔ سریزد درموضع باب زرب‌ابرهیم محاد زمین رکن‌الدین محمدبن علاءالدین علوی وزمین‌علاءالدین سنجر نائنی[1] و زمین ورثهٔ شمس‌الدین سعدبن محمدبن نجیب و زمین ورثهٔ جمال‌الدین قتلغ تمر ترکی وراه وآن مبذر دو قفیزست ودوکف به مساحت یزد

[۵۵] تمامت

چهل وپنج سهم ازجمله سهام قنات فرخان و مثل آن از جمله سهام قنات رمجان (؟) و این دو کاریز ازکاریزهای‌قریهٔ‌سریزدست‌و هرسهمی‌از هریکی ازین دوکاریز

معروف‌است به یک طشت

[۵۶] تمامت

قطعه‌ای زمین از صحرا[ی] قریهٔ سریزد در موضعی‌که آن را شب[2] خوارانی (؟) می‌خوانند بر جادهٔ‌کرمان محاد بستان‌عضدالدین علا[ء]الدوله و زمین ورثهٔ سعدبن محمدبن نجیب و زمین محمدبن صاعد وراه وآن مبذرسه قفیزست

[۵۷] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع ربه محاد زمین این ضعیف از سه جانب و نهرمیضا وراه وآن مبذرسه جریب است

[۵۸] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قریهٔ خورمیز ازدیهها[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع طریق مهریجرد و این زمین مشهورست به‌پاره‌کو توالی محاد زمین‌محمودو زمین ورثهٔ جمال‌الدین عبدالله‌بن محمود خواری و زمینی دیگرهم ازان‌محمود ونهر میضا وراه والیه الممر وآن مبذر نه قفیزست به

مساحت یزد

[۵۹] تمامت

دوباغ متلاصق در صحرا[ی] قریهٔ خورمیز در موضع پاشکران متصل‌باغ‌امیربها[ء]الدین عثمان اتابکی وباغ ورثهٔ قیصربن عبدالله ترکی وراه والیه الممر

[۶۰] تمامت

دوبستان دیگر متلاصق در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در محلهٔ نرمستان متصل باغ سیف‌الدین محمدبن ایبک قطبی از جانبین و باغ ورثهٔ محمودبن محمدبن محمود بقال و باغ ورثهٔ قیماز رومی وباغ ورثهٔ فخرالدین ابی‌محمدبن محمدبن‌رضی و باغ امیرسیف‌الدین محمدبن ایبک‌و راه والیه الممر

[۶۱] تمامت

شصت و شش سهم مشاع در هزار و پانصد و شصت سهم‌که آن مجموع سهام مزرعهٔ منکا بادست وکاریزآن،واین مزرعه از مزارع قصبهٔ مهریجردست و مستغنی از ذکرحدود، باآنچه‌حصهٔ آنست از

1 ـ(= نائینی)　2ـ ظاهراً، پشت.

اراضی و باغات ودور وسایر مضافات

[۶۲] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قریهٔ سریزد از دیههای بلدهٔ یزد در موضع وربند[1] محاد زمین این ضعیف واقف و نهرمیضا وزمین ورثهٔ رضی‌الدین محمد وراه و آن مبذر شش قفیزست و سه کف

[۶۳] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ سریزد در موضع زیر آسیا محاد زمین‌مسافر بن‌عزیز نصرانی وزمین مولانا رکن‌الدین محمد بن علاءالدین علوی و زمین محمدبن محفوظ بن محمدبن نجیب و زمین ورثهٔ رضی‌الدین محمد وراه، مبذر یک جریب و یک قفیز

[۶۴] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ سریزد درموضع منشیان محاد زمین ورثهٔ محمدبن رئیس اباروشریک ایشان و زمین سلطانی و زمین علا[ء] الدین سنجر و راه والیه الممر و آن مبذر دو قفیزست و دو کف

[۶۵] تمامت

قطعه زمین که موضع آن به حومهٔ خیاره‌است درموضع باب‌الدرب متصل نهر و زمین ورثهٔ جمال‌الدوله نصرانی وزمینی دیگر ازان ایشان وزمین سیدشرف‌الدین حسنشاه بن علی بن ابی طالب علوی و زمین ورثهٔ جمال‌الدوله نصرانی و راه والیه‌الممر و آن مبذر پنج قفیزست

[۶۶] تمامت

قطعه‌زمین در صحرا[ی] قریهٔ خیاره در موضع اغیران تغرسر[2] محاد زمین ورثهٔ سدیدالدین بزاز و زمین ورثهٔ ظهیرالدین‌شاه و راه از دوجانب و آن مبذر شش قفیز است

[۶۷] تمامت

دو بستان متلاصق درصحرا[ی] قریهٔ فهرج یکی معروف به باغ کلوکان و آن دیگر به باغ نیدلوک[3] حدودشان متصل است به ملک شمس‌الدین سعدبن کریم و بستان مسعودبن محمودبن‌المقدم وزمین احمدبن محفوظ وبستان احمدبن کیا ابرهیم و بستان شیخ محمدبن حسین و زمین مولانا رکن‌الدین محمدبن‌علا[ء]الدین‌حسن واین هردو بستان مبذر ده‌قفیزست و یک کف

[۶۸] تمامت

باغی که موضع آن درصحرا[ی] قریهٔ بنداراباد است در موضعی کی معروف است به کاه‌کاه محاد زمین ورثهٔ مسعودبن کاه‌کاه از دو جانب و باغ دادا محمدبن محمودبن مهیار وراه والیه‌الممر و آن مبذر یک قفیزست و یک کف

[۶۹] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ بنداراباد در موضع باغ زیرمحاد زمین ورثهٔ علی بن احمد فارسی و زمین شهاب‌الدین فضل‌الله بن جمال‌الدین یحیی و زمین سهامیه و نهر میضا وراه و آن مبذر پنج قفیزست

۱ـ آیا همان «موربند» (ص ۸۵ عکسی) نیست یابالعکس؛ به‌شمارهٔ ۵۲ مراجعه شود.

۲ـ «اغیران» درص ۹۷ عکسی به‌صورت «غیران». آمده است. «تغر» در شمارهٔ ۷۶ نیز استعمال شده.

۳ـ کذا (شاید بیدلوک = بید + لوک بوده باشد. لوک نوعی شترست).

[۷۰] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ خیاره‌درموضع پشت‌باغ‌محادزمین ورثهٔ بهاءالدین ایبک قطبی و زمین ابوبکربن عمر وزمین ورثهٔ رضی‌الدین اسعدبن محمدبن علی خیارقی مبذر پنج قفیز

[۷۱] تمامت

پنج قفیر تخم‌زمین مشاع در زمینی که آن مبذرپنج‌جریب‌است، موضع آن در صحرا[ی] قریهٔ خیاره درموضع استنکین(؟) محاد زمین ورثهٔ‌جمال‌الدوله وظهر قنات جیلان وراه وآن مشهورست به جوی طالبی

[۷۲] تمامت

قطعه‌زمین‌که‌آن مبذر دوقفیز است و دو کف، موضع آن در صحرا[ی] قریهٔ خیاره درموضع پشت‌گز متصل نهر وباغ شیخ علی ابن محمد وباغ ورثهٔ جمال‌الدین عبدالله خواری وزمین‌دیوانی وراه والیه‌الممر والمدخل

[۷۳] تمامت

باغ بنویه درصحرا[ی] قریهٔ خیاره از دیها[ی] یزد درموضع تغرسر متصل‌زمین‌ورثهٔ فخرالدین مکسی(؟)قطبی وزمین‌ورثهٔ جمال‌الدین عبدالله‌خواری و زمین سید جمال‌الدین‌ابی هاشم‌بن‌ابی‌المعالی العلوی و زمین ورثهٔ محمدبن محمودبن ابی‌الفرج[۱] و راه‌والیه الممر، مبذر سه قفیزست

[۷۴] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی]قریهٔ خیاره‌درموضع‌غیران[۲] ملاصق‌زمین نظام‌الدین محمد و زمین زین‌الدین علی‌بن ابی‌بکر خواری و زمین ورثهٔ جمال‌الدین عبدالله خواری‌ونهروالیه‌الممر وآن‌مبذر سه قفیز است

[۷۵] تمامت

باغ درصحرا[ی] قریهٔ‌خیاره نزدیک خان قدیم مشهور به‌باغ سذکوکان محاد باغ مهتران وباغ احمد مندلی وبستان سلیمن بن رمضان وشارع

[۷۶] تمامت

قطعه‌زمین‌کی‌آن مبذر ده‌قفیز است، موضع‌آن‌درصحرا[ی]قریهٔ خیاره در موضع تغر[۳] علی بدوک محاد زمین ورثهٔ جمال‌الدوله نصرانی وزمین مسعودبن ابی‌بکر ازدوجانب‌وزمین‌ورثهٔ‌بها[ء]الدین ایبک قطبی و زمین ورثهٔ جمال‌الدین عبدالله خواری

[۷۷] تمامت

باغی که آن مبذر یک قفیز است و دو کف، موضع آن در صحرا[ی] قریهٔ خیاره در موضع همدحینی (؟) با بنائی که متصل این‌باغ‌است محاد باغی‌کی‌معروف است به‌علی‌بن مندله و زمین سید حسن‌بن امیران‌العلوی وباغ ابوجعفربن محمد و راه

[۷۸] تمامت

خانه‌وباغچه وحجره واصطبل که‌ملاصق یکدیگراند،موضع‌آن داخل‌قریهٔ خسرو بربر(؟)[۴] و آن مشهورست به چهاردیه در سکهٔ فیضان، حدودشان متصل است به شارع وبه‌خانهٔ احمدبن‌علی بدوک

۱ـ اصل: الفرج ۲ـ در شمارهٔ ۶۶ : «اغیران»

۳ـ «تغر» ظاهراً اصطلاحی است‌برای قسمتی‌اززمین، مانند«تغرسر»(ش۶۶)، «تغرعلی»(ش۷۶). ۴ـ به‌فقرهٔ ۱۶۲ مراجعه‌شود.

و به‌خانهٔ محمدبن ابی‌القسم و به‌خانهٔ ورثهٔ شهاب‌الدین ابوالقسم و به بستان علی‌بن ابی جعفر و به‌بستان ورثهٔ شرف‌الدین مظفربن صفی‌الملك و راه والیه‌الممار

[۷۹] تمامت

بستانی کوچك به صحرا[ی] قریهٔ ابرندآباد از قرای یزد در موضع باغ بابیل(؟) و آن مشهورست به‌باغوك[1] عمرصفار محاد طریق از جوانب و آن مبذر پنج‌کف است

[۸۰] تمامت

بستانی که‌موضع آن در صحرای قریهٔ ابرندابادست از قر[ا]ی یزد و آن مشهورست به باغ اسحاقی محاد بستان امیرقدون آقا و بستان سعدالدوله مسعود و باغ شرف‌الدین مظفربن ایللدی (؟) و نهر و راه والیه‌الممر

[۸۱] تمامت

قطعه [زمین] درصحرای قریهٔ بدراباددر موضع سرراه محاد زمین ورثهٔ حکیم فخرالدین ابومحمد و زمین ورثهٔ ابوبکربن زنگ وراه وزمین علیشاه علوی و آن مبذر پنج قفیزست

[۸۲] تمامت

قطعه‌زمین در موضع سرراه‌شهر محاد زمین محمدبن محمود بن جعفر و زمین جمال‌الدین اقسنقر و زمین ورثهٔ حکیم فخرالدین ابومحمد وراه والیه‌الممر و آن مبذر یك جریب است

[۸۳] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ بدراباد در موضع سرراه و آن مشهورست به‌باغ بارحسنان (؟) محاد بستان قطبی وراه بلدهٔ یزد و زمین ورثهٔ جمال‌الدوله و حریم قنات قریهٔ بارجین و راه و آن مبذر یك جریب و پنج قفیزست

[۸۴] تمامت

حصنی که‌داخل این قریهٔ بدرآبادست وجهت تفرد حصن درین دیه مستغنی‌است از ذکر حدود

[۸۵] تمامت

حصنی[2] که داخل این قریه است وجهت آنك خان درین قریه همین یکی‌است مستغنی است از ذکر حدود

[۸۶] تمامت

طاحونهٔ خراب که موضع آن داخل این قریه است

[۸۷] تمامت

بستان کی به صحرا[ی] این دیه‌است در محلهٔ جوی بالا محاد بستان علیشاه علوی و بستان ابوبکر ابن زنگ و خان و تل و این بستان معروف است به باغ وزوان و آن مبذر هفت‌قفیزست

[۸۸] تمامت

بستان به‌صحرا[ی] این دیه‌در محلهٔ حسناباذ و آن معروف است به‌کشخوان حسن‌آباد محاد نهر و تل وکشخوان مزرعهٔ حسناباذ و بساتین قریهٔ بارجین و آن مبذر پانزده جریب‌است.

[۸۹] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قریهٔ بدراباددرموضع زیر گورستان‌محاد

۱ـ Baghok، یعنی باغ کوچك.

۲ـ ظاهراً اشتباه است و «خان» درست است، به‌دلیل آنکه در دنبالهٔ عبارت از «خان» اسم می‌برد. جز آن حصن قریهٔ بدرآباد را در رقم پیش برشمرده وگفته است که متفردست.

شارع وزمین ورثهٔ حسام الدین حسن آقا و راه دیه بارجین ومقبره وآن مبذر یک جریب است و پنج قفیز

[۹۰] تمامت

حمامی که داخل این قریهٔ بدرآبادست وآن مستغنی است از ذکر حدود لتفرده

[۹۱] تمامت

شصت وپنج سهم از جمله سهام قنات قریهٔ شمس آباد و پانصد وهشتاد و پنج سهم از جمله سهام قنات خورمیز، وشصت وپنج سهم از جمله سهام قنات دهوک، وسی ودوسهم ونیم از جمله سهام قنات یزداباد و این جمله از قنوات بلدهٔ یزدست وهر سهمی ازان معروف است به یک جر

[۹۲] تمامت

دویست وچهل ودوسهم معروف به دویست و چهل و دوطسوج، و بیست ودوسهم معروف به بیست و دوطشت از جمله چهارصد طسوج و شانزده طشت که آن اصل سهام قنات قریهٔ بدراباد است از قر[ا]ی میبد از نواحی یزد

[۹۳] تمامت

ده سهم ازجمله سهام دوکاریز که موضع هردو بقریهٔ بیذه[1] است ازقر[ا]ی میبد از ناحیهٔ بلدهٔ یزد، یکی ازین دو کاریز معروف به شاذاباذ و یکی به رتش وهر سهمی معروف است به طشتی

[۹۴] تمامت

چهارصد وسی و پنج سهم از جمله سهام قنات ابر، و مثل آن از جمله سهام قنات مبارکه، وپانصد و هفتاد وپنج سهم ازجمله سهام قنات دهوک، و دویست وهشتاد وهفت سهم ونیم از جمله سهام قنات یزدآباد، و هشتاد وهشت سهم وثلثان سهمی از جمله سهام قنات یعقوبی، وچهل ودوسهم از جمله سهام قنات جلیلی، وپنجاه سهم ازجمله سهام قنات نرسوباد و هشتاد سهام از جمله سهام قنات باذین الجدیده و تمامت این قنوات ازقنوات بلدهٔ یزد اند و مشرب جمله صحرا[ی] این بلده است و سهام دورجمله معلوم است وهر سهمی از آن معروف است به یک جر

[۹۵] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قریهٔ بنداراباد درموضع پس خانی محاد نهر میضا و زمین تختهٔ فخرالدینی و زمین منتجب الدین اسعدبن ابی‌بکر بن سرهنگ وزمین ورثهٔ ابی‌الحسن بن محمدبن حسین المطبری[2] وزمین جمال الدین عبدالمعز وخان محمد عمری وراه وآن مبذر یک جریب است

[۹۶] تمامت

هزارودویست وپنج سهم و نیم دانگ سهمی ازجمله سهام کاریز مرتاباذ[3]

[۹۷] تمامت

دوهزاروچهارصدوده سهم و دانگی از سهمی از جمله سهام کاریز شمس[4] ازکاریزها[ی] یزد

[۹۸] تمامت

صد سهم ازجمله سهام کاریز کثنویه[5] از توابع یزد

[۹۹] تمامت

چهارصد سهم و دوازده سهم و

۱ـ (= بیده در تلفظ کنونی)

۲ـ نطنزی؟ نظیری؟

۳ـ ظاهراً: مریاباد (به‌حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ۴۵ مراجعه شود).

۴ـ ظاهراً : شمس‌آباد

۵ـ اصل: کینویه ومسلماً کثنویه است.

نیم ازجمله سهام قنات باذین الجدیده از قنوات بلدهٔ یزد و هرسهمی از آن عبارت است از یک جر

[۱۰۰] تمامت

نودوپنج سهم از جملهٔ سهام قنات وری ونود وپنج سهم قنات کران و آب این هردو کاریز فایض می‌شود به اراضی قریهٔ تفت و هر سهمی ازین جمله معروف است به یک جر

[۱۰۱] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع جزن میان[1] و آن مبذر سه جریب است محاد زمین حسام الدین اسفاو ندا الدیلمی و زمین ورثهٔ ناصرالدین عمر اسفراینی وزمین ورثهٔ صدرخطیر-الدین محمدبن الظهیر ابی المحاسن وخانه وزمینی که به‌دست اکرهٔ سلطان است و نهر و زمین سلطانی و راه والیه الممر

[۱۰۲] تمامت

قطعه زمین در موضع فرخی[2] مبذر شش قفیز

[۱۰۳] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع فرخی[2] محاد زمین سید قوام الدین حسن وزمین علی بن محمدبن علی و زمین سید شمس الدین و راه والیه ممرها

[۱۰۴] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع فرخی[2] محاد زمین احمدبن علی بن احمدطحان و زمین واقف این بقاع وزمین سید قوام الدین حسن و بستان واقف این املاک و راه والیه الممر

[۱۰۵] تمامت

بستانی دیگر هم درصحرای این قصبهٔ مهریجرد در موضع نرمستان[3] محاد بستان محمدبن ابی طالب سراج و نهر وراه وبستان ورثهٔ صاحب ازدمرکنی و بستان ورثهٔ قیرایه (؟) ابن محمد وراه والیه الممر مبذر چهار قفیز و دو کف

[۱۰۶] تمامت

کاریزی که مشهورست به کاریز کشوادرصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد از ناحیهٔ بلدهٔ یزد، فوههٔ این کاریز درصحرای این قصبه است ومنبع آن دراعلی قصبه به فرسخی تمام، و این کاریز مستغنی است از زیادتی تعریف و توضیح

[۱۰۷] تمامت

هجده سهم مشهور به هجده طسوج وهشت سهم مشهور به هشت طشت از جمله سهام دوکاریز که موضع هردو بقریهٔ بیذه[4] است از قر[ا]ی میبد از ناحیهٔ یزد. یکی ازین دوکاریز مشهورست به بشناباد و دیگری به رتش و این سهام از جمله سهام مستزادهٔ شهور سنهٔ **اربع و ثمانین وستمائه** است

[۱۰۸] تمامت

سیصد سهم از جمله سهام قنات دهاباد، و صدوپنجاه سهم ازجمله سهام قنات یزداباد، ودویست وپانزده سهم ازجمله سهام قنات کثنویه که مشارب جمله اراضی وباغات مدینهٔ یزد[5] ست و هر سهمی ازان عبارت است از یک جر

۱ـ به شمارهٔ ۴۳ (صفحهٔ ۴۹) مراجعه شود. ۲ـ دراغلب موارد بی نقطه است و بر اساس ضبط ستون دوم صفحهٔ ۱۱۱ عکسی درهمه موارد اصلاح شد.
۳ـ این نام در فقرهٔ ۱۴۳ ندمستان آمده ولی ظاهراً همین شکل مذکور در فوق صحیح است.
۴ـ (=بیده در تلفظ کنونی). ۵ـ اصل: بزند (؟)

[۱۰۹] تمامت

باغی که واقع است درصحرای بلدهٔ یزد[1] دردسکرهٔ آب قنات نصیریه درمحلهٔ دریخدان باخانه که متصل است بدان محادراه وباغ حسن بن سرکز(؟) حسامی و روضهٔ محمده و راه والیه الممر

[۱۱۰] تمامت

بستانی که موضع آن در دسکرهٔ آب کاریز مرتاباد[2] و یعقوبی است از صحرا...[3] وآن مشهورست به باغ بلوک در محلهٔ پای طاق محاد باغ سیف الدین محمدبن ایبک و باغ جمال الدین محمدبن شمس الدین ابی بکربن علی سان (؟) و نهر و راه، مبذر نه‌قفیز

[۱۱۱] تمامت

باغی درصحرا[ی] قریهٔ فیروز آباد در موضع نوغد محاد باغ هبةالله بن محمدبن محمود وباغ محمدبن محمودبن علی وباغ ورثهٔ محمودبن محمد طوسی و شارع والیه الممر

[۱۱۲] تمامت

دوقفیز تخم زمین مشجر در صحرا[ی] قریهٔ بنداراباد درباب فهلق محاد نهر وباغ صدرشمس‌ـ الدین محمد دامغانی و زمینی که ازین قطعه مقسوم است ازان فاطمه بنت[4] محمدبن سلیمن و نهر و راه

[۱۱۳] تمامت

یک نیمهٔ مشاع از باغی که موضع آن به صحرا[ی] قریهٔ بنداراباد دست در موضع باغ بالا محاد بستان واقف این املاک و بستان صدر شمس الدین محمدبن ابی المعالی دامغانی وبستان واقف این املاک وراه و نهر میضا

[۱۱۴] تمامت

بستانی که به صحرا[ی] قریهٔ فهرج است از قر[ا]ی بلدهٔ یزد ملاصق بستان علی و بستان صاحب معظم جلال الدین محمودبن علی بن صفی الملک و زمین نجم الدین محمودبن نجیب الغوری و بستان ورثهٔ فخرالدین ابو محمدبن محمدبن رضی اسعد وراه والیه الممر، مبذر دو قفیز وسه کف

[۱۱۵] تمامت

بستانی که به صحرای بلدهٔ یزدست دردسکرهٔ آب کاریز مریاباد[5] درموضع کوی پس اهر وک محاد بستان نجم الدین محمودبن محمدبن ابی المجد و بستانی که در دست محمودبن احمد پذکوک است و بستان ابوبکربن محمدبن اسعد بنا و بستان واقف این املاک و بستان ورثهٔ محمدبن احمد مطبخی و بستانی که در دست احمدبن عثمان فهمویه است وراه والیه الممر وآن مبذر هفت قفیزست و چهار کف و هجده پشیز

[۱۱۶] تمامت

بستانی که هم در صحرا[ی] قریهٔ فهرج است مشهور به باغ کوشک درمحلهٔ سورنجان ملاصق بستان ورثهٔ علی بن الحاج الفهرجی و بستان سیدجلال الدین محمدبن غیاث الحسینی و بستان محمودبن اسعدبن نجیب و راه والیه الممر وآن مبذر سه قفیزست وچهار کف

۱ــ اصل برتر (؟) ۲ــ درست مریابادست بخصوص که با یعقوبی معاً ذکر شده است و این‌دو ده مجاورند.
۳ــ یک کلمه محو شده که شبیه است به‌بریز. ۴ــ اصل: ابنت.
۵ــ درین مورد بدون نقطه (حرف سوم) کتابت شده.

[۱۱۷] تمامت

باغی که موضع آن در صحرا[ی] قریهٔ فهرج است از قر[ا]ی یزد در سکهٔ طاحونه ملاصق شارع و زمین وقف و باغ احمدبن محمدبن علی بن عمر خواجه و زمین محمدبن اسعدبن نجیب غوری و شارع و راه والیه الممر و آن مبذر پنج قفیز ست

[۱۱۸] تمامت

باغ و زرب که بدان متصل است در صحرا[ی] قریهٔ فهرج در کشخوان اسفلدیه در موضع باب حوض عبدالله ملاصق نهر و زمین ورثهٔ مسعودبن محمود بن المقدم و باغ محمدبن احمدبن ابی بکر غوری و زمین ورثهٔ مسعودبن محمود وزمین رکن الدین محمدبن علا[ء] الدین العلوی و راه والیه الممر

[۱۱۹] تمامت

هشت قفیز تخم زمین مشاع در پنجاه وسه قفیز که آن مبلغ اقفزه تمامت باغی است که معروف است به عزی، موضع آن در صحرا[ی] قریهٔ فهرج است و آن مستغنی است ازذکر حدود.

[۱۲۰] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قریهٔ فهرج درمحلهٔ تورو کی و این زمین مشهورست به حفرهٔ باب سروستان ملاصق راه وزمین واقف این املاک از دو جانب و بستان ابوبکر بن علی بن المقدم وراه والیه الممر و آن مبذر پنج کف است وشش عشر

[۱۲۱] تمامت

پانصد و بیست سهم از جملهٔ سهام کاریزخورمیز و این کاریز معروف است بدین قریه وهر سهمی از سهام آن معروف است به یک جر

[۱۲۲] تمامت

بیست سهم معروف به بیست جریب میضاوی[1] ازجمله سهام چهار کاریز که آب جمله منصب می‌شود بر زمینها[ی] قصبهٔ مهریجرد: یکی ازین جمله بغداداباد و دوم مذویراباد و سوم ارزنداذان[2] و چهارم مهرپادین ــ با جمله حقوق این جمله ومرافق آن

[۱۲۳] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] این قصبه درمحلهٔ مذکوره واین قطعه مشهورست به‌فروند با احمدی محاد زمین علی بن حسین بن رمشاد و زمین ابوبکربن حسینوک و زمین احمدبن حسین رمشاد وزمین شیخ فضل‌الله بن علی بن محمدبن سعید ونهر و شارع و آن مبذر سه قفیز ست

[۱۲۴] تمامت

بستانی کی به صحرای قصبهٔ مذکوره است و مشهورست به‌باغ محمود عفیف ملاصق زمین ورثهٔ صاحب‌سعید صفی الملک و نهر و بستانی که در دست نظام‌الدین محمدبن عبدالرشیدبن فضل‌الله است وبستان مولانا غیاث‌الدین محمدبن ابی‌القسم علوی و بستان عزیزالدین محمدبن حماد و آن مبذر یک جریب است

[۱۲۵] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در محلهٔ مهربه[3] ملاصق زمین ورثهٔ جمال‌الدوله نصرانی و اراضی این ضعیف که واقف این

۱ـ اصل : بیضاوی ۲ـدر تواریخ‌یزد: ارزندازان، ولی درین وقفیه بادال (ش۳۳) هم ضبط شده.

۳ـ این اسم درفقرات ۱۳۰، ۱۳۱ و۱۳۲ به‌کسر اول وسکون‌دوم وکسر سوم ضبط شده است.

املاک است از سه جانب، مبذر هفت قفیز

[۱۲۶] تمامت
قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع مهربهٔ[1] زیر و کرک اشکوک ملاصق زمین سید قوام‌الدین بافقی وزمین ستی بنت خسروشاه وزمین ورثهٔ جمال‌الدوله نصرانی ونهروراه وآن مبذر یک قفیزست

[۱۲۷] تمامت
قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع مهربهٔ[1] بالا ملاصق باغ همایونی[2] ازان واقف این املاک و زمین علی‌بن محمد کاری‌وزمینی که‌دردست مجدالدین ابوالمکارم بن رضی‌الدین است و نهروراه وآن مبذر سه قفیزست

[۱۲۸] تمامت
یک نیمهٔ مشاع از زمینی‌که موضع آن به قصبهٔ مهریجردست ملاصق زمین عزیزالدین محمدبن حماد وزمینی که دردست حسین‌بن محمدبن کاری است وزمین وقف و زمین جمال‌الدوله نصرانی و زمین ستی‌بنت خسروشاه وراه و تمامت این زمین مبذر نه قفیزست

[۱۲۹] تمامت
قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع مهربهٔ[1] بالا و آن مبذر شش قفیزست وسه کف، محاد زمین سیف‌الدین محمدبن ایبک از دو جانب وزمین علی‌بن محمدکاری وراه ونهرمیضا

[۱۳۰] تمامت
قطعه زمین در صحرای قصبهٔ مهریجرد در موضع مهربه وآن معروف است به زمین کانزهٔ(؟) زیر محاد نهرمیضا و زمین ورثهٔ شمس‌الدین ازبک‌بن ایبک و زمینی که در دست مالک آن است و زمینی که در دست سراح (؟) قیماز[3] رومی است وراه و ممر وآن‌مبذر سه قفیزست و چهار کف

[۱۳۱] تمامت
قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع مهربه ملاصق زمین واقف این املاک و زمین ستی‌بنت خسرو شاه وزمین ورثهٔ جمال‌الدوله نصرانی و نهر میضا و آن مبذر دو قفیزست

[۱۳۲] تمامت
قطعه زمین در صحرای قصبهٔ مهریجرد در موضع مهربه و آن مشهورست به‌فروند قراوطاق محاد زمین ورثهٔ سید قوام‌الدین حسن وزمین‌محمدبن الزعیم علی ونهرو زمین سیف‌الدین محمدبن ایبک قطبی و باغ همایون[4] ازان واقف این‌املاک و راه و ممروآن مبذر دوجریب است ودو قفیز

[۱۳۳] تمامت
قطعه زمین در صحرای قصبهٔ مهریجرد درموضع مهربه[1] درباب محمده محاد زمین سیف‌الدین محمد وباغ وزمین‌واقف‌این‌املاک و زمین سید قوام‌الدین وراه وآن مبذر دوقفیزست ودوکف

[۱۳۴] تمامت
قطعه زمین در موضع مهربهٔ[1] زیر محاد زمینها[ی] واقف این املاک‌ازجمله جوانب،وآن مبذر

۱ــ به‌حاشیهٔ ۳ صفحهٔ‌قبل مراجعه شود. ۲ــ در شمارهٔ ۱۳۲ باغ همایون ضبط شده.
۳ــ اصل : قمماز. تصحیح براساس ضبط آن در فقرهٔ ۶۰ است.
۴ــ در شمارهٔ ۱۲۷ باغ همایونی ضبط شده.

نه قفیزست

[۱۳۵] تمامت
قطعه زمین به صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع ریبه ملاصق نهروزمین واقف این املاک ازدو جانب و راه وآن مبذر دو جریب ونه قفیزست

[۱۳۶] تمامت
باغی که موضع آن به صحرای قصبهٔ مهریجردست در محلهٔ هور- مزدقان ملاصق باغ کافور عتیق عمر اسفراینی وباغ سحر(؟) و وادی و راه

[۱۳۷] تمامت
قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع مهربهٔ بالا محاد زمین وقف وزمین واقف این املاک وزمین ورثهٔ سید قوام‌الدین حسن علوی بافقی وزمین ستی‌بنت خسروشاه و راه و آن مبذر هفت قفیزست وسه‌کف

[۱۳۸] تمامت
قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع مهربهٔ زیر متصل به زمینها[ی] واقف این املاک ازجوانب وآن مبذرچهار قفیزست وچهارکف

[۱۳۹] تمامت
دو قطعه زمین متلاصق در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد یکی معروف به فروند گودرزی و آن دیگر به فروند کنجی ملاصق نهرمیضا وتودستان ورثهٔ یوسف‌بن علی‌بن بنجیر[1] ونهرمیضا و فروند حیدربن ابرهیم‌بن علی بنجیر[1] و فروند حسام‌الدین اسفاوندا و فروندی دیگر که دردست وی‌است و راه والیه‌الممر

[۱۴۰] تمامت
باغی که موضع آن در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجردست در پس باغ امیری و آن مشهورست به‌باغ عزالدینی ملاصق نهرمیضا و باغی‌که معروف است به کریم خاکی[2] ونهر وراه وآن مبذر شش قفیزست وسه‌کف

[۱۴۱] تمامت
قطعه زمین در صحرای قصبهٔ مهریجرد درموضع رمشادی ملاصق نهرازدوجانب وزمین ورثهٔ جمال‌الدوله نصرانی وراه

[۱۴۲] تمامت
باغی که در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجردست ملاصق راه ونهرمیضا و باغ ورثهٔ مولانا عمادالدین محمودبن محمدبن ابی عمران و باغ ورثهٔ نظام‌الدین حیدر علوی و راه والیه‌الممر

[۱۴۳] تمامت
قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد مذکوره در موضع ندمستان[3] متصل‌باغ محمود وباغ ورثهٔ امیر سید جمال‌الدین ابومحمدبن محمدبن ابی‌طالب حسینی و زمین محمدبن حسین‌بن زنگل و نهرمیضا وراه وآن مبذر یک قفیزست

[۱۴۴] تمامت
قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع نی‌استان[4]

۱ـ در اصل بکلی بی‌نقطه است و ظاهراً «بنجیر»ست.
۲ـ در فقرهٔ ۱۸۷ کریم‌الدین احمد خاکی آمده است.
۳ـ ظاهراً : «نرمستان» که در فقرهٔ ۶۰ و ۱۰۵ نیز آمده است.
۴ـ (= نیستان)

ملاصق بستان محمدبن‌حسن‌قصاب و بستان احمد بولی و زمین وقف و نهرمیضا و زمین ورثهٔ محمدبن منصوربن نادر وزمین وپاکاهی[1] که منسوبند به صدر مجدالدین محمدبن محمدبن ابی‌عمران وراه والیه‌الممر و آن مبذرشش قفیزست

[۱۴۵] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد محاد زمینی که ازان مقدم‌الدین محمدبن . . . .[2]

[۱۴۶] تمامت

قریهٔ نصرت‌آباد از قر[ا]ی بلدهٔ میبد از توابع بلدهٔیزدحدود اراضی آن متصل است به‌کشخوان دیه افزدمافی(؟) که مشهورست به ذروک و به کشخوان مزرعهٔ ظفراباد و به‌کشخوان مزرعهٔ ترکاباد و بمقبرهٔ مجوس و به کشخوان قریهٔ بفرویه با تمامت حقوق و توابع از قنوات واراضی عامر و غامر و باغات و حومه و حصار و دوُر وحجرات واصطبلات و غیر آن

[۱۴۷ تمامت]

چهاردانگ ونیم از طاحونه که واقع است در صحرای بلدهٔ یزد و دایرست به آب دوکاریز جلیلابادقلعه‌وسخناباد(؟)[3] نصیریه متصل به باغ استاد نجیب‌الدین محمدبن علی‌بن محمود خباز و به بستان ملک بهاءالدین عثمان خواجه وبه‌باغ محمد طحان و به صحرا و راه

[۱۴۸] تمامت

هزاروششصد سهم میضاوی[4] از جمله سهام چهار کاریز که یکی مشهورست به‌سورنجان و دوم به بهنام و سوم به‌مشکریان و چهارم به جشنکاباد[5]، موضع جمله به حومهٔ قریهٔ فهرج از دیهها[ی] بلدهٔ یزد، و هر سهمی ازین سهام معروف است به طشتی و هر چهار طسوج میضاوی[4] یک طشت‌شربی باشد به‌اصطلاح‌اهالی آن.پس‌این سهام مذکوره چهارصدطشت شربی باشد

[۱۴۹] تمامت

باغی که دردسکرهٔ جلیلاباد قلعه‌است ازدسکره‌های یزد و آن معروف است به باغ کوشک اژدرهائی

[۱۵۰] تمامت

باغی که‌موضع آن‌هم‌دردسکرهٔ جلیلاباد قلعه‌است و آن‌مشهورست به‌باغ سیرجانی

[۱۵۱] تمامت

ششصد سهم که مشهورست به ششصد جره از سهام هریکی‌ازین دوکاریز وری‌وکران‌ازکاریزها[ی] قصبهٔ تفت وآن از دیهها[ی] بلدهٔ یزدست

[۱۵۲] تمامت

باغی‌که واقع است در قریهٔ خورمیز از دیهها[ی] قصبهٔ [مهریجرد] وآن معروف است‌به باغ پای‌دیه

[۱۵۳] تمامت

مجری چهارشبانروز از جملهٔ

۱ـ شاید : پاگاهی

۲ـ اینجا در رقبات مربوط به یزد سه‌ورق (۷۷ و۷۸ و۷۹) افتاده است.

۳ـ در فقرهٔ ۲۳۵ به‌صورت «سختاباد» و در فقرهٔ ۲۸ و۱۵۳ «سحناباد» ضبط است.

۵ـ بی‌نقطه بود (بجز شین). از روی ضبط صفحهٔ ۶۸ عکسی ستون ۳ تکمیل شد.

۴ـ اصل: بیضاوی.

شبانـروزات کاریز سحناباد (؟)[1]

نصیریه

[۱۵۴] تمامت

مجری چهار شبانروز ازجمله شبانروزات کاریز علائیه

[۱۵۵] تمامت

مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات مرتاباد[2]

[۱۵۶] تمامت

مجری چهار شبانروز ازچهار کاریز کـه موضع جمله بهقصبهٔ مهریجرد دست: یکی معروف به بغداداباد، دوم مذویراباذ، سوم مهرپاذین، چهارم ارزنداذان[3]

[۱۵۷] تمامت

مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریهٔ خورمیز از دیهها[ی] قصبهٔ [مهریجرد]

[۱۵۸] تمامت

مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریهٔ

وراورق

[۱۵۹] تمامت

مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریهٔ بنداراباذ

[۱۶۰] تمامت

مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز ملکتاباذ موضع آنهم بهقریهٔ بنداراباد

[۱۶۱] تمامت

مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارکاریز قریهٔ خیارق

[۱۶۲] تمامت

مجری چهار شبانروز از شبانروزات کاریز قریهٔ چهاردیه که معروف است بهکاریز خسرو نرنر(؟)[4]

[۱۶۳] تمامت

[۱۶۴] تمامت

مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریهٔ

سورابه[5]

[۱۶۵] تمامت

مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارکاریز درشکانه(؟)

[۱۶۶] تمامت

مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قناة قریهٔ افرد مافی (؟)

[۱۶۷] تمامت

مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارقنات قریهٔ بارجین و دستجرد

[۱۶۸] تمامت

مجری چهارشبانروز از شبانروزات مدار قنوات بیده که معروفند بهبشناباذو بهرتش

[۱۶۹] تمامت

مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریهٔ سخوید[6]

۱ـ به فقرات ۲۸ و ۱۴۷ و ۲۳۵ نگاه شود. ۲ـ ظاهراً: مریاباد که درحواشی ماقبل علتش بیان شد.
۳ـ اصل: ارزنداذان، در مآخذ دیگر: ارزنداذان ۴ـ بهفقرهٔ ۷۸ مراجعهشود.
۵ـ ظاهراً: شورابه ۶ـ اصل: سخوند

[۱۷۰] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارقنوات قریهٔهدش

[۱۷۱] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریهٔ بخ

[۱۷۲] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریهٔ جوناباذ[1]

[۱۷۳] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارقنات قریهٔرشکوه

[۱۷۴] تمامت
شصت وهشت سهم ازجملهسهام قناتمریاباد[2] از قنوات بلدهٔ یزد

[۱۷۵] تمامت
صدوسی و شش سهم از جمله سهام قناتسمن از قنوات بلدهٔ یزد

[۱۷۶] تمامت
قطعه زمین که معروف است به زمین توروکی، موضع آن در صحرای قریهٔ فهرج از قر[ا]ی بلدهٔیزدمتصل به زمینها[ی] این ضعیف از سهجانب و بهزمین وقف

[۱۷۷] تمامت
قطعهزمینکی واقع است در صحرای قریهٔ فهرج از قر[ا]ی بلدهٔ یزد در موضعی که معروف است به قاسماباد متصل به زمین حسین و به زمین کریم الدین محمدبن محمود و بهزمین وقف و بهراه وآن مبذر شش قفیزست به مساحت یزد

[۱۷۸] تمامت
یک نیمهٔ مشاع ازجملهٔباغی که معروف است بهباغ عزالدینی و آن مشتمل است بر مبذر پنجاه و سه قفیز، موضع آن درصحرای قریهٔ فهرج از قر[ا]ی بلدهٔ یزد، حدودش متصل است بهباغ ورثهٔ صاحبسعیدمنتجب[3] الدیناسعدبن محمدبن احمد و بهزمین مرتضی معظم رکنالدین محمدبن علاء ـ الدین العلوی و به زمین ورثهٔ مرتضی سعید عزالدین فضلالله حسینی و بهزمینورثهٔمهذبالدین احمد و بهصحرا و بهزمین ورثهٔ رئیسالدین احمدبن مقدمالدین الغوری و بهراه والیهالممر

[۱۷۹] تمامت
یک قطعهزمین که مشهورست به باغ مبارکی، موضع آن در صحرای قصبهٔ مهریجرد از نواحی یزد در موضعی که معروف است بهکرستانوک متصل به زمین ورثهٔ فخرالدین ابومحمد و بهزمین ورثهٔ حسامالدین حسناقا وباغ حسنبن شردبّه(؟)[4] وبهزمین ابوالقاسمبن محمد بن ابیالقسم رشین و بهراه والیهالممر وآن مبذر دو قفیزست وچهارکفونیم به مساحت یزد

۱ـ این آبادی از آبادیهای پشتکوه یزد بوده است که اکنون نام آن باقی نیست. من سنگ قبری از ان شیخ زینالدین علیبن شیخنجمالدین محمود الجونابادی بهتاریخ ۸۵۸ در «بخ» دیدهام و شرح آن را در «یادگارهای یزد» (جلد اول صفحهٔ ۲۹۹) دادهام.

۲ـ در اصل بینقطه تحریر شده،موارد دیگر: مرتاباد

۳ـ اصل بکلی بینقطه است و لذا ممکن است منتخبالدین باشد.

۴ـ در فقرهٔ ۱۸۵ واضحاً «شیردبه» ضبط شده.

[۱۸۰] تمامت

قطعه زمین که موضع آن هم درصحرای این‌قصبه است‌درموضع کرستانوک‌متصل‌به‌زمین‌ورثهٔ‌فخر الدین [ا]بو محمدبن ضیاءالدین محمدبن‌الرضی و زمین ابوالقسم رشین و راه‌جبل‌مذوار والیه‌الممر وآن مبذر شش قفیزست وسه‌کف

[۱۸۱] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع باغ انارستان محـاد زمـین شرف‌الدین علی‌بن اسفاوندا و راه و بـاغ شرف‌الدین علی والیه‌الممر و این قطعه مبذر هفت قفیزست و سه‌کف

[۱۸۲] تمامت

باغی دریـن قصبه در مـوضع باغ شبانی محاد باغ وقف و باغ این ضعیف و شارع به‌حدین وآن مبذر سه قفیزست

[۱۸۳] تمامت

قطعـه زمین در صحـرا[ی] قصبهٔ مهـریجرد درموضع کرکک[1] محاد زمین ورثهٔ محمدبن یوسف راعی وزمین ورثهٔ‌علی‌بن محمدبن علی وزمین این‌ضعیف‌واقف‌وزمین ورثهٔ یوسف بن علی و راه والیه‌ـ الممر، مبذر یک قفیزویک کف

[۱۸۴] تمامت

زمین که واقع است درموضع کرکک[1] محاد زمین ورثهٔ حسین‌بن ابی‌بکر دوپر وزمین ورثهٔ‌بازبر بن منوچهر و نهـر میضا وراه والیه الممر و آن مبذر یک قفیزست و سه‌کف به‌مساحت یزد

[۱۸۵] تمامت

زمینی‌که مشهورست به‌فروند در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع کرستانوک‌محاد باغ سید جمال‌الدین محمدبن ابی‌الحسن علوی وزمینی‌که منسوب است به جمال‌الدین اقسنقربن ابی‌بکربن اقسنقر و باغ احمدبن شیردبه و نهر میضاو راه‌والیه الممر و آن مبذر چهار قفیزست

[۱۸۶] تمامت

زمینی‌که همچنان مشهورست به‌فروند درصحرای‌قصبهٔ‌مهریجرد درموضع کرکک[1] محاد نهر میضاو زمین سلطانی و زمـین محمدبن ابی‌بکربن حسین‌وزمین‌صدرکبیر شرف‌الدین علی‌بن رضی‌الطبیب و راه‌والیه‌الممر

[۱۸۷] تمامت

باغی که معروف است به باغ خطیری[2] در مـوضوع کهتول در صحر[ا]ی این قصبه محاد بستان سیدعلاءالدین‌شرفشاه‌بن‌بها[ء]ـ الدین ابی‌الحسن محمد حسینی و بستان ورثهٔ کریم‌الدین احمد خاکی[3] و وادی و زمین وقف و راه والیه‌الممر

[۱۸۸] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] این قصبه در موضع فروند با احمدی محاد زمین ابوبکربن‌حسینوک‌و زمین این ضعیف و زمین محمدبن حسن‌بن رمشاد و راه والیه‌الممرو آن مبذر چهار قفیز یزدی است

[۱۸۹] تمامت

قطعهٔ زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در مـوضع مهربه[4] زیر

۱ـ شایدگرگ، کمااینکه بیابان گرگ در راه بم به زاهدان هم وجود دارد. شمارهٔ ۱۹۰ و۱۹۲ وغیره نیز دیده شود.

۲ـ اصل، خطری،کوچهٔ‌خطیر درتواریخ یزدمذکورست.

۳ـ در فقرهٔ ۱۴۰ کریم‌خاکی.

۴ـ به‌فقرات ۱۲۵ و۱۳۰ و۱۳۱ و۱۳۲ مراجعه شود.

محاد زمین این‌ضعیف ازسه‌جانب و زمین سلطانی و راه وآن مبذر یک جریب‌است‌وشش قفیز وکفی

[۱۹۰] تمامت

بستانی که موضع آن در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد دست در محلهٔ کرک‌درموضع‌سرخانی‌محاد نهرمیضاوحفره[ای]که‌آن‌راخانی می‌خوانندوزمین محمدبن یوسف و راه چکاذوک والیه‌الممر

[۱۹۱] تمامت

قطعه زمین در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درمحلهٔ چناروک محاد نهر میضا وباغ سیدعلوی و زمین ورثهٔ جمال‌الدین عبدالله خواری و باغ ورثهٔ جمال‌الدوله ارکاون نصرانی وزمین این ضعیف و راه والیه الممر و آن مبذر سه قفیزست

[۱۹۲] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع کرک متصل نهر میضا و زمین این ضعیف از جانبین و زمین صدر جلال‌الدین حیدر و نهر و زمین ابوبکربن محمدبن محمود بقال و راه والیه الممر وآن‌مبذر سه قفیزست و دو کف

[۱۹۳] تمامت

دو بستان ملاصق مشجر در صحرا[ی] این قصبه در محلهٔ هرزه‌گاه محاد راه دیه فرافتر و بستان ورثهٔ حسین‌بن رمشاد و بستان نظام‌الدین‌زراره ونهر میضا و راه و آن مبذر سه‌قفیزست

[۱۹۴] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] این قصبه در موضع هورمزدقان محاد زمین جمال‌الدین غلبک وزمین ابراهیم‌بن‌علی‌وزمین‌ورثهٔ حسن‌بن حسین فرانه و نهر و زمین ورثهٔ کریم‌الدین‌خاکی وراه وآن مبذر یک قفیزست

[۱۹۵] تمامت

بستانی که واقع است درین صحراوآن‌مشهورست‌به‌باغ‌اولشی محاد نهرازجانبین‌وزمین سنقریه‌و راه و آن مبذر سه‌قفیزست ویک کف

[۱۹۶] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ سریزد درموضع درآسیا محاد زمین ابرهیم‌بن محمد ونهرمیضاو زمین ورثهٔ ابوبکر عارف و زمین ورثهٔ محمدبن علی سیسنبر و راه والیه‌الممر، مبذر شش قفیزست

[۱۹۷] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ سریزد درموضع اصل بیذ وحفرهٔ سواران محاد نهر میضا و زمین بها[ء]الدین محمدبن محمودبن نجیب وراه والیه‌الممر وآن مبذر پنج قفیزست

[۱۹۸] تمامت

قطعه‌زمین هم درین صحرا در باب زرب ابرهیم‌مذکور محاد زمین ورثهٔ ظهیرالدین‌شاه و زمین ورثهٔ شمس‌الدین سعد و زمین فخرالدین ابوبکربن محمدبن اوجی ونهر میضا و راه وآن مبذر دو قفیزست

[۱۹۹] تمامت

باغی که‌هم درین صحراست در موضع‌الحان(؟) به‌حد خانه و بستان عضدالدین علا[ء]الدوله و زمین‌وقف وزمین مولانارکن‌الدین محمد علوی و زمین ورثهٔ جمال-

الدولهٔ نصرانی و بستان ورثهٔ محمد و بستان ورثهٔ یحیی و راه و آن مبذر چهارقفیزست به‌مساحت یزد

[۲۰۰] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ سریزد درموضع نوبیراز(؟) محاد زمین بها[ء]الدین ایبک ترکمان و زمین محمودبن محمدبن نجیب و راه والیه‌الممر و آن مبذر دو قفیز است

[۲۰۱] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ سریزد در باب نوبیراز(؟) متصل صحرا وزمین ایبک و نهر و راه والیه‌الممر و آن مبذر نه قفیزست

[۲۰۲] تمامت

باغی که به صحرا[ی] قریهٔ خورمیزست از دیهها[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع طریق آسیا، محاد باغ این ضعیف وباغ تاج الدین مسعود معزی و باغ ورثهٔ جمال الدین عبدالله بن محمود خواری و راه والیه‌الممر و آن مبذر یک قفیزست

[۲۰۳] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ خورمیز از دیهها[ی] بلدهٔ یزد درموضع بیکاباذ (؟)[1] محاد زمین ورثهٔ امدکر(؟) و زمین ورثهٔ سیف الدین محمدبن آغوش وزمین شیخ محمدبن ابی بکر اسکاف و نهر میضاو زمینی که منسوب است به محمد ابن آغوش وراه والیه‌الممر

[۲۰۴] تمامت

بستانی که موضع آن به‌قصبهٔ خورمیزست از دیههای قصبهٔ مهریجرد درموضع سرستون متصل باغات این ضعیف ازسه جانب وزمین ورثهٔ جمال الدین عبدالله خواری و راه والیه‌الممر واین بستان مشجر است ومبذر چهارکف

[۲۰۵] تمامت

هجده سهم از اصول خلاف در صحرا[ی] قریهٔ خورمیز درکنار جوی کی آب کاریز این دیه درانجا می‌رود، درموضعی که انزنای(؟) و سرجوی می‌خوانند متصل زمینی که‌وقف رباط ابوحرب است داخل قصبهٔ مذکوره

[۲۰۶] تمامت

قطعه زمین داخل صحرا[ی] قریهٔ سریزد در موضع خلف الطاحونه محاد نهرمیضا و زمین ورثهٔ محفوظ بن محمدبن نجیب و راه و آن مبذر یک جریب وسه‌قفیز و سه کف

[۲۰۷] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ سریزد از قر[ا]ی یزد در موضع زاذانخواری(؟) محاد زمین ابوالقسم رزبن(؟) وزمین این ضعیف و راه و آن مبذر چهارقفیزست وچهارکف

[۲۰۸] تمامت

قطعه زمین در صحرای قریهٔ سریزد در موضع کیاریتق[2] محاد زمین بها[ء]الدین ایبک کرجی[3] و زمین احمدبن موت و زمین وقف و نهر وراه و باغ که دردست محمد ابن علی است وراه والیه‌الممر و آن مبذر دوقفیزست وسه کف

[۲۰۹] تمامت

قطعه‌زمین در صحرا[ی] این دیه در موضع هرونی متصل زمین

۱ـ شاید: بیکاباد   ۲ـ شاید، کناربیق   ۳ـ شاید، گرجی

ورثهٔ جمال‌الدولهٔ نصرانی و زمین ورثـهٔ محمد بن ابی‌بکر ابـار و زمینی دیگر ازان ایشان و زمین شرف‌الـدین علی بن ظهیرالدین احمدبن نجیب وراه والیه‌الممر و آن مبذریک جریب است

[۲۱۰] تمامت

قطعه زمین هم در صحرا[ی] قریهٔ خیاره و آن مشهورست بـه زمین‌حسولی[1] و توره‌دان[2] محادنهر میضا و زمین ورثـهٔ جمال‌الـدین عبدالله خـواری و آن مبذر هشت قفیزست

[۲۱۱] تمامت

قطعه‌زمین‌درصحرا[ی]خیاره در موضع بـاب‌الثلمه محـاد زمین ورثهٔ ظهیرالدین‌شاه از دوجانب و حفرهٔ محمدبن ،دوکی(؟) و زمین ورثهٔ جمال عبدالله خـواری، مبذر شش قفیز

[۲۱۲ تمامت]

قطعه زمین هم در صحرا[ی] قریهٔفهرج‌درموضع بواز(؟)دیلمان محاد زمین دیوانی از سه‌جانب و نهر میضا والیه‌الممر و آن مبذر دو جریب است

[۲۱۳] تمامت

قطعه زمین‌واقع درصحرا[ی] قریهٔفهرج درموضع ارض مطهری محاد راه وزمین ملک‌السادة‌رکـن الدین محمد و بستان محفوظ بـن علی‌بن ابی‌بکر ونهر میضا وزمین ورثـهٔ صدر منتجب‌الدین اسعد بن محمدبن احمـد وشریـک ایشان سعدبن‌محمدبن نجیب ونهر وراه وآن مبذر نه قفیز است

[۲۱۴] تمامت

باغی‌که‌واقع‌است‌درصحرا[ی] این قریه درموضع اغران[3] و آن مشهورست‌به‌باغ قاسمی، حدودش متصل‌است به‌نهر میضا و راه ازدو طرف‌وباغ سیدشرف‌الدین علی‌بن مرتضی‌وبه‌باغ‌ورثهٔ قجغر بن‌عبدالله قطبی وراه والیه‌الممر واین بـاغ مبذر هفت قفیزست

[۲۱۵] تمامت

دویست‌وچهل ویـک سهم‌ونیم ازجملهٔ‌سهام قنات بنداراباد ومثل آن ازجملهٔ سهام‌قنات ملکتاباذ و مشرب این هردواراضی بنداراباد است

[۲۱۶] تمامت

قطعه‌زمین کـه آن‌مبذر شش قفیزست، موضع‌آن درصحرا[ی] قریهٔ خیاره از دیهها[ی] یزد در موضع‌باب‌الذرب[4] متصل‌زمین‌ورثهٔ احمدبن عمر و زمینی‌که دردست ورثهٔ جمال‌الدوله نصرانی و زمین ورثـهٔ جمال‌الدین عبدالله خواری ازدوجانب وبه‌زمین فقیـه محمدبن یوسف اشـکذری[5]

[۲۱۷] تمامت

قطعهٔ زمین کـه آن مبــذر دوقفیزست‌درصحرا[ی]این‌دیه‌در موضع پشت باغ رز متصل زمین نجم‌الدین‌محمودبن‌ابی‌بکر طراز وزمین ورثهٔ‌عمربن بـکران وزمین ورثهٔ‌شیخ احمدبن عمر وبه‌زمینی که‌معروف است به‌تختهٔ‌اشکذری[6] ازان ورثهٔ ظهیرالدین‌شاه

[۲۱۸] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ

۱ـ درشمارهٔ ۲۱۹ و۳۵۹ باتشدید سین ودر شمارهٔ ۳۴۷ به‌صورت «حسوله»

۲ـ توره درزبان مردم آن صفحات حیوانی شبیه شغال است ۳ـ درشمارهٔ ۶۶ «اغیران» آمده است

۴ـ کذا، شاید: باب‌الزرب(؟) ۵ـ اصل: اشکدزی ۶ـ اصل : اشکدری

خیاره در موضع مهرابادیان محاد نهروزمین ابوبکربن عمرو زمینی که منسوب‌است به‌حاجی ابرهیم و به‌حریم قنات‌شمس‌آباذ و به‌زمین محمدبن حسن‌بن کیاوشریک وی ونهر میضا وراه والیه‌الممر، مبذر جریبین

[۲۱۹] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ خیاره درمحلهٔ حسولی[1] وآن‌زمین معروف‌است به‌زمین سابق محاد زمین سابق وزمین ابرهیم حمامی و زمین ورثهٔ صدر جمال‌الدین عبدالله خواری و زمین نظام‌الدین محمد و زمین شرف‌الدین علی و آن مبذر شش قفیز است

[۲۲۰] تمامت

قطعه‌زمین که آن مبذر یک قفیزست ویک کف درصحرا[ی] قریهٔ خیاره در موضع حفرهٔ سنگستان محاد زمین‌ورثهٔ جمال الدوله ارکاون نصرانی ازسه‌جانب[2] و زمین ابن‌ضعیف واقف

[۲۲۱] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی]قریهٔ خیاره در موضع پشت باغ وآن مشهورست به‌زمین علی هلو وباغ عبوکان، حدودش‌متصل‌است به‌نهر میضا و باغ احمدزنکله[3] از ان عبدالله‌بن سدید بزاز وزمین ورثهٔ ظهیرالدین‌شاه‌وزمین ورثهٔ جمال‌الدین عبدالله خواری وزمین تختهٔ عبوکان

[۲۲۲] تمامت

قطعه‌زمین به‌ظاهر قریهٔ خیاره درجوار باغ دله‌محاد زمین نظام الدین محمدابن عبدالرشید بن فضل‌وزمین سابق‌وزمین ورثهٔ علی ابن‌الزعیم و زمین ابوجعفر بن الزعیم‌وراه وآن مبذریک جریب است و یک قفیز و موضع آن در اسفل طاحونه‌است

[۲۲۳] تمامت

بستانی که موضع آن به صحرا[ی] قریهٔابرندابادست در موضع بیق[4] محادبستان محمود ابن‌محمدبن‌ابی‌طاهر وبستان علی ابن کمال وصحرا و راه

[۲۲۴] تمامت

بستانی که موضع آن در صحرا[ی] قریهٔ ابرندابادست در موضع باغ پلوک[5] محادبستان ابو طاهربن‌محمد وبستان شرف‌الدین مختاربن‌کافی وبستان ورثهٔ حسام الدین حسن‌آقا و بستان محمدبن ابی سعد وبستان ابوبکربن اسعد و راه والیه‌الممر

[۲۲۵] تمامت

بستانی که موضع آن در صحرا[ی] قریهٔ ابرندابادست در موضع جوی میان محاد بستان محمودبن ابی بکرالمعیر ونهر و راه وبستان ورثهٔ سعیدبن محمود البزاز و راه والیه‌المدخل

[۲۲۶] تمامت

بستانی که واقع است در صحرا[ی] قریهٔ بدراباد درموضع پشت‌آسیا وآن مشهورست به باغ محمدبن عثمان کریمی، حدودش متصل است به باغ ورثهٔ حکیم فخرالدین ابومحمدبن محمدبن الرضی‌وباغ‌محمدبن‌علی‌بن‌زنگک[6] وباغ ورثهٔ علی‌بن‌داماد وراه وآن

۱ـ درشمارهٔ ۲۱۰ بدون تشدید ودر شمارهٔ ۳۴۷ به‌صورت (حسوله)   ۲ـ اصل، حالت   ۳ـ شاید، زنگله

۴ـ کذا. شاید، بیق   ۵ـ شاید مصغر«پل» باشد   ۶ـ اصل، ربك (تصحیح قیاسی‌است)

مبذر دو قفیزست

[۲۲۷] تمامت

دو قطعه زمین در صحرا[ی] قریهٔ بدراباذ یکی مشهور به کشخوان کوروک[1]، آن دیگر به کورهٔ ریگ، حدودشان علی التلاصق متصل‌است به‌حریم قنات حسن‌آباذ وبه‌حریم قنات فیروز آباذ وبه‌کشخوان‌پای‌گزو به‌حریم قنات نو و این هر دومبذر پانزده جریب است

[۲۲۸] تمامت

قطعه‌زمین در صحرای قریهٔ بدراباد در موضع‌کشخوان باغ زیر[2] محاد جادهٔ بلدو زمین ورثهٔ جمال‌الدوله و بستان احمد داماد و طریق‌بلده‌وآن مبذر ده جریب است

[۲۲۹] تمامت

خانه وباغچه وساباط متلاصق موضع آن داخل بلدهٔ بدراباد و این‌خانه معروف‌است به‌خانهٔ ایاز درمحلهٔ سفلی محاد شارع وبستان ورثهٔ حسام‌الدین حسن‌آقا وشارع ومسجد جامع وموضعی که مدخل و ممر با آنجاست

[۲۳۰] تمامت

بستانی در صحرای این دیه بدراباد در محلهٔ جوی بالا و آن مشهورست به‌باغ‌اسفست محادباغ ورثهٔ عمران وباغ‌محمودبن‌عمربن احمد وزمین‌ظهیرشاهی وباغ‌کل[3] وراه والیه الممر و آن مبذر پنج قفیزست

[۲۳۱] تمامت

بستانی که موضع آن در صحرا[ی] قریهٔ بدرابادست مشهور به‌باغ ابوبکرعمرانی‌محاد زمین محمودبن احمدبن الحسن و نهرمیضا و باغ عمرانی‌المحدود قبل و راه والیه الممر وآن مبذر دو قفیزست

[۲۳۲] تمامت

خانه که موضع آن در محلهٔ علیاست وآن مشهورست به خانهٔ کریم متصل باغچهٔ محمدبن‌احمد داماد و حسین‌بن احمد داماد وراه ازدو جانب

[۲۳۳] تمامت

خانه‌که‌داخل قریهٔ بدرابادست و آن مشهورست به‌خانهٔ کریم در محلهٔ سفلی محاد دوباغچه ازان ورثهٔ ابوبکربن احمدبن عثمان وراه ازدو جانب

[۲۳۴] تمامت

خانهٔ دیگر داخل این دیه همچنان در محلهٔ سفلی‌مشهور به خانهٔ عمرانیه محاد خانهٔ محمود ابن عمربن احمد و باغچهٔ ورثهٔ عمران و خانهٔ محمودبن حسن و راه

[۲۳۵] تمامت

شصت وپنج سهم ازجمله سهام قنات قریهٔ‌حاجباباد[4] ازقرای بلدهٔ یزدواین‌قنات مشهورست به‌اضافت با این قریه ومستغنی است ازذکر حدود و هر سهمی ازان معروف است به یک جر

[۲۳۶] تمامت

وضوجای که موضع‌آن داخل بلدهٔ یزدست نزدیک در کیا در موضعی که آن را در سرای کیا خوانند محاد سرای کیا وراه از

۱ـ ظاهراً به‌تلفظ یزدی Gowrok (= گبرک)   ۲ـ اصل‌نقطهٔ «یاء» ندارد   ۳ـ شاید، گل   ۴ـ اصل، حاجباباد

سه جانب

[۲۳۷] تمامت

بستانی که واقع است در صحرا[ی] بلدهٔ یزد در دسکرهٔ ماء قنات مریاباد[1] درموضع هرزمه آب محاد طریق ونهر میضاو بستانی که در دست عمر بن محمود کهان است و بستانی که در دست ابو بکر ابن محمدبن ابرهیم است و شریک او عمر بن محمود کهان و راه ونهر میضا والیه المدخل والممر

[۲۳۸] تمامت

دویست سهم و نود و نه سهم و پنج دانگ وسه‌تسو ازسهمی از جملهٔ سهام کاریز جلیلاباد قلعه

[۲۳۹] تمامت

دویست سهم و نود و نه سهم و پنج دانگ وسه‌تسو ازسهمی از جمله سهام کاریز عالیاباد

[۲۴۰] تمامت

صد وهفتاد وهشت سهم وچهار دانگ وسه‌تسو از سهمی ازجملهٔ سهام قنات سسختاباد(؟) نصیریه

[۲۴۱] تمامت

پنجاه وپنج سهم ازجملهٔ سهام قنات قریهٔ اردکان ازقرا[ی] میبد و هر سهمی ازان معروف است به یک طست

[۲۴۲] تمامت

دویست و چهل سهم از جملهٔ سهام چهار کاریز که موضعشان به قصبهٔ مهریجرد است از ناحیهٔ بلدهٔ یزد: یکی ازان جمله مشهورست به بغداذ اباد و دوم به‌مذویر اباد و سوم به ارزنداذان[2] و چهارم به مهرپادین، و هرسهمی ازین سهام معروف است به‌یک جر

[۲۴۳] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع فرخی[3] محاد فروند ازان محمدبن احمد قلعی و بستانی که در دست حسین بن محمدبن حسین است و زمین این ضعیف واقف وراه والیه‌الممر

[۲۴۴] تمامت

بستانی که به‌صحرای این‌قصبه است‌درموضع فرخی[3] محاد زمین حسام‌الدین اسفاوند[4] دیلمی و بستان جمال‌الدین غلبک بن بها[ء]الدین ایبک قطبی و بستان سید شمس الدین محمد و بستان علی بن محمد ابن علی و راه

[۲۴۵] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع فرجوی ملاصق زمین حسن بن ابی‌بکر بن حسن و زمین سید شمس‌الدین محمدبن محمد بن ابی‌طالب و زمین سید قوام‌الدین حسن بافقی وزمین ورثهٔ ابوبکر بن احمد بلند وراه والیه‌الممر

[۲۴۶] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع فرخی[3] متصل به زمینهای واقف این بقاع از جوانب

[۲۴۷] تمامت

قطعه زمین درموضع فرخی و آن مبذر دوجریب است ومستغنی است از ذکر حدود

۱ـ اصل : مرتاباد ۲ـ اصل: ارزنداذان ۳ـ اصل: فرحی (تصحیح طبق شمارهٔ ۲۴۷و۲۴۸ و۲۴۹)

۴ـ درموارد دیگر «اسفازندا» آمده ازجمله شمارهٔ ۲۸۵ و۲۸۸ و۳۴۴

[۲۴۸] تمامت

قطعه‌زمین‌هم درموضع فرخی و آن مبذر نه‌قفیزست ومستغنی از ذکر حدود

[۲۴۹] تمامت

قطعه‌زمین‌هم درموضع فرخی مبذر یک جریب و پنج قفیز و مستغنی از ذکرحدود و عد حقوق

[۲۵۰] تمامت

بیست سهم‌ازجملهٔ سهام قنات ابر و مثل‌آن از جملهٔ سهام قنات مبارکه واین هر دوازقنوات بلدهٔ یزدند و هرسهمی عبارت‌است از یک‌جر و این هردوکاریز دریک جوی مجتمع شده به مشارب می‌رود

[۲۵۱] تمامت

ده سهم ازجملهٔ سهام قنات یعقوبیه ومثل آن ازجملهٔ سهام قنات جلیلیه واین هردو ازقنوات بلدهٔ یزدند و هر سهمی ازان معروف‌است به جری

[۲۵۲] تمامت

قطعه باغ که مفروز[1] است از باغ‌عزی وموضع‌آن به‌صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد، حدود این قطعه متصل‌است به‌باقی باغ‌ازان دیوان اتابکی از دو جانب و بستان باغ سرو از دو جانب والیه الممر و این قطعه مبذر شش قفیزست

[۲۵۳] تمامت

زمینی کی موضع آن به صحرا[ی] قصبهٔ مهریجردست در موضع بند گریوه[2] و ر بر کابره(؟) و آن مشهورست به زمین راکا(؟) ...[3][مب]ذر هفت جریب است

[۲۵۴] تمامت

اراضی که ....[4] ازقر[ا]ی‌یزد درموضع.....[5] زمین واقف این املاک و شریک وی وبستانی‌که دردست ابوبکربن محمدبن یوسف است و بستان احمدبن ابی‌سعدبن ابرهیم وراه والیه‌الممر،مبذر....[6] جریب است

[۲۵۵] تمامت

بستانی که در صحرای بلدهٔ یزدست در دسکرهٔ آب کاریز جلیلاباد قلعه ، در موضع پشت جوی‌کثنویه و آن مشهورست به باغ دره محاد حریم قنات کثنویه و بستان حسین‌بن علی‌بن نجیب و ظهر قنات قریهٔ گردفرامرز و راه و شارع

[۲۵۶] تمامت

باغی‌مشجردر صحرا[ی]قریهٔ فیروزاباد درموضع ز برمهیری(؟) محاد طریق وباغ سرو وباغ ورثهٔ محمودبن محمد طوسی

[۲۵۷] تمامت

باغی هم در صحرای قریهٔ فیروزاباددرموضع‌باغ‌هست[7] واین باغ مشهورست به‌ور ترک محاد باغ ورثهٔ عمادالدین‌عبدالجلیل‌بن عبدالوهاب الکسای و باغ محمد ابن مسعودبن محمد و راه از دو جانب والیه‌الممر

۱ـ اصل : مفرر ۲ـ اصل: بندکریوه

۳ـ جای یکی دوکلمه بیاض‌است ۴ـ محل‌چهار پنج‌کلمه سفیدست

۵ـ جای دو کلمه بیاض است ۶ـ به خط دست‌خورده «یکصد» الحاق کرده‌اند

۷ـ شاید صورتی از«هس» (لهجهٔ یزدی) به‌معنی طویله باشد (نیز شمارهٔ ۳۳۱)

[۲۵۸] تمامت
قطعه زمین که آن مبذر سه قفیرست و سه کف در صحرا[ی] قریهٔ فیروزاباد در موضع مهمینی ملاصق باغ ورثهٔ جمال‌الدولهٔ نصرانی وباغی که دردست جمال الدین عبدالله خواری است و باغ اشت(؟) وزمین علا[ء]الدین عبد الصمد ابن محمدبن عبدالرشید

[۲۵۹] تمامت
یک سهم که عبارت است از یک طسوج میضاوی[1] از جملهٔ سهام قنات دسکرهٔ‌هذرستان(؟) از دسکره‌های قریهٔ بارجین از قرای میبد و این کاریز معروف است و مشهور و مستغنی از زیاده‌تعریف

[۲۶۰] تمامت
خانه که موضع آن داخل بلدهٔ یزدست درمحلهٔ باب‌ساده ملاصق خانهٔ ورثهٔ شیخ فضل‌الله ابرقوهی و خانهٔ عزالدین اسحق‌بن علی بن نجیب رازی‌و خانهٔ سیدفخرالدین ابو عبدالله بن محمد بن‌المرتضی حسینی و خانهٔ ملک‌السادة عماد الدین مرتضی بن ابی‌الحسن ابن ابی‌العشائر حسینی‌وراه والیه‌الممر

[۲۶۱] تمامت
بستانی که واقع است در صحرای قریهٔ فهرج محاد بستان مولانا رکن‌الدین محمد بن علا[ء]الدین العلوی ازدوجانب و زمینی که در دست ظهیرالدین غوری است وپسرش نظام الدین سعدو بستان بها[ء]الدین محمود و راه والیه الممر و آن مبذریک جریب وپنج‌قفیزست

[۲۶۲] تمامت
باغی که‌درصحرای قریهٔ‌فهرج است از قر[ا]ی یزد در موضع آسیابن‌ملاصق قطعه[ای]که ازان مقسوم‌است‌به‌نام‌احمدبن‌محمودبن المقدم و بستان فخرالدین ابو عبدالله وباغ قاضی عفیف‌الدین محمود بن عبدالله و سکه و نهر امیری[2] والیه‌المدخل

[۲۶۳] تمامت
باغی که‌موضع آن به‌صحرا[ی] قریهٔ فهرج‌است درموضع اصل‌تاؤ وآن مشهورست به‌باغ کیخسروی ملاصق شارع و بستان مولانا رکن‌الدین محمدبن علا[ء]الدین العلوی وباغ ورثهٔ ابو جعفر بن علی کلوک و باغ شهریار بنت علی‌بن محمدعلوک وباغ‌محمدبن علی‌بن‌داود وراو و آن‌مبذرسه قفیز وچهارکف است

[۲۶۴] تمامت
باغی که موضع آن داخل قریهٔ فهرج است معروف به باغ موسی ملاصق طریق و باغ صدر ضیا[ء]الدین محمدبن محمدبن ابی طاهر موشاده و بستان وخانهٔ محمودبن‌علی‌ماهوک‌وسکه‌والیها المدخل‌با یک‌درخت فرصادکه‌در آنجاست

[۲۶۵] تمامت
هشت سهم میضاوی[3] که‌مشهور است‌به‌هشت جریب ازجملهٔ سهام قنوات قصبهٔ مهریجردکه‌مذکورند

[۲۶۶] تمامت
یک سهم که مشهور است به یک‌جریب شربی از جملهٔ سهام قنوات چهارگانهٔ مهریجرد

[۲۶۷] تمامت
شش سهم مشهور به شش قفیز از جملهٔ سهام‌این‌قنوات چهارگانهٔ

۱ـ اصل : بیضاوی   ۲ـ اصل : بدون نقطه   ۳ـ اصل : بیضاوی

مهریجرد

[۲۶۸] تمامت

قطعه زمین مشهور به فروند غوری درصحرا[ی]قصبهٔمهریجرد در محلهٔ مهراباد محاد زمین دیلمشاه‌بن‌کیخسرو و راه و زمین سید محمدبن ابی‌الحسن‌العلوی و راه ونهر وزمین محمدشاه‌بن فرخ‌و زمین حسن‌بن محمد وشریک او وراه، مبذر هفت‌قفیز

[۲۶۹] تمامت

باغی وزربی که متصل آنست‌در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در محلهٔ مهراباذ در موضع جوی فرئین محاد زمین هزبر[1] الدین کامرو ابن محمدبن منصور و باغ مقدم‌الدین محمد بن احمدبن رمشاد ونهر میضا و راه و آن مبذر دوجریب است و یک کف

[۲۷۰] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ [مهریجرد در] محلهٔ مهربهٔ زیر محادزمین واقف‌این املاک از سه جانب ونهر وآن مبذر چهارکف و نیم است

[۲۷۱] تمامت

قطعه زمین در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در محلهٔ مهربه محادزمین ابن‌ضعیف وزمین‌شرف الدین علی‌بن بنگیر[2] و زمین این ابن‌ضعیف واقف ونهر وراه، مبذر یک‌قفیز وچهارکف ونیم

[۲۷۲] تمامت

قطعه‌زمین در صحرای قصبهٔ مهریجرد درمحلهٔ ربیه(؟) ملاصق نهر میضا و راه و زمین واقف این املاک و راه وآن مبذر سه‌جریب است

[۲۷۳] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] این قصبه در موضع مهربهٔ بالا ملاصق زمین ورثهٔ جمال‌الدین مسعود بن محمدبن ابی عمران وزمین واقف این املاک ونهر وراه و این زمین مبذر یک جریب است

[۲۷۴] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرددرموضع کرک‌اشکوک‌و مهربهٔ زیر محاد زمینی کی پیش ازین ازان ابوبکر صیدلانی بود و اکنون از ان واقف این املاک است و زمین ورثهٔ سیدعزالدین محمدبن علا[ء]الدین علی بن فضل‌الله‌الحسینی وزمین سنقریه و نهر وراه وآن مبذر یک جریب است‌وپنج قفیز و سه‌کف

[۲۷۵] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع مهربهٔ زیر ملاصق زمین وقف و زمین قاضی جمال‌الدین‌مسعودبن‌محمدبن ابی عمران و زمین محمدبن ابی‌بکر ابن‌بلند وزمینی‌که ازان ابوبکر ابن ابرهیم صیدلانی بود واکنون ازان‌واقف این املاک است ونهر و ممر وآن مبذر دوقفیزست وسه کف

[۲۷۶] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع خلف باغ همایون و باب زرب رضی ملاصق زمین اتابکیه[3] و زمین عزیزالدین محمدبن حمادبن ابی‌طاهروزمین ستی بنت خسروشاه و زمین ورثهٔ سیدقوام‌الدین حسن علوی بافقی‌و راه وآن مبذرپنج قفیزست

۱ـ اصل : هربر ۲ـ اصل : سکیر (شاید صورتی از «بنجیر» باشد) ۳ـ اصل، ابابکیه

[۲۷۷] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع مهربهٔ بالا ملاصق اراضی‌واقف این املاك و راه ومدخل و آن‌مبذر یک‌جریب است

[۲۷۸] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع‌مهربهٔزیر محاد زمین‌شرف‌الدین مظفر بن‌المؤیدو زمین شیخ‌حسن‌بن مسته وزمین حسین‌بن محمدکاری وزمین‌واقف این املاك و راه وممر

[۲۷۹] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع مهربهٔ زیر مشهور به زمین حفرهٔ بتان(؟) محاد زمین علی‌بن‌محمد کاری[۱] و نهرو زمین علی مذکور وزمین پسر او محمد وزمین ورثهٔ سید قوام‌الدین وراه مهرپادین وزمینی که منسوب است به‌نورالدین ایاز سلطانی وراه والیه‌الممر

[۲۸۰] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در محلهٔ مهربهٔ زیر و آن مشهورست به زمین حسن سنقری محاد زمین محمد بن‌ابی بکر باخرزی وزمین علا[ء]الدین شرفشاه‌بن بها[ء] الدین‌العلوی و زمین سراج‌الدین قیماز رومی و نهر میضا وراه، مبذر هفت قفیز

[۲۸۱] تمامت

قطعه زمین در صحرای قصبهٔ مهریجرد در موضع کرک[۱] محاد زمین‌ورثهٔ علی‌بن محمدبن بنجیر و زمینی که منسوب است به کریم‌الدین خاکی وزمین ورثهٔ ابوالقاسم‌بن زکری (؟) و راه...[۳] و آن مبذر سه‌قفیز است

[۲۸۲] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرددرموضع‌کرک[۲] وآن‌مبذر چهارقفیزست‌ویک‌کف‌محادزمینی که منسوب‌است به‌علی‌بن‌محمدبن بنجیر و زمین ورثهٔ مقدم‌الدین محمدبن احمدوزمین ورثهٔ محمد ابن حسن ونهرمیضا و راه

[۲۸۳] تمامت

باغ‌که‌موضع آن به‌صحرا[ی] قصبهٔ مهریجردست در موضع اصطهریزك[۴] وآن مشهورست به باغ دردمیموك ملاصق‌زمین‌ورثهٔ غیاث‌الدین ابوالقاسم بن محمد علوی وباغ حسین‌بن علی‌سقطان و زمین بها[ء]الدین محمدبن سرخاب وزمینی دیگر هم ازان او وزمین‌واقف‌این‌املاك‌و راه...[۵] وآن مبذر چهارقفیزست

[۲۸۴] تمامت

قطعه زمین‌درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع‌پس‌حوض‌محاد زمین بدرالدین التون بوقابن التونپه وزمینی که منسوبست به احمدبن حسین سولی (؟) وزمین وقف وباغ ورثهٔ مولانا جمال‌الدین مسعودبن محمدبن ابی عمران ونهرمیضا وراه وآن مبذر دو قفیزست وچهارکف

[۲۸۵] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در محلهٔ‌کرک[۲] ملاصق زمین‌حسام‌الدین‌اسفاوندا[۵] وزمین

۱ـ درشمارهٔ ۳۸۸ ، نرکاری(؟)　۲ـ ظاهراً ، گرگ　۳ـ محل یك اسم بیاض است
۴ـ همان «استربج» در تلفظ امروزی است. در شمارهٔ ۴۱۶ به‌صورت «اصطهریشک» آمده‌است
۵ـ جای یك اسم بیاض است　۵ـ درشمارهٔ ۲۴۴ ، اسفاوند

محمدعارف وزمین ابرهیم و نهر وراه وآن مبذر دو قفیزست و سه کف

[۲۸۶] تمامت

قطعهٔزمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درمحلهٔ مخلدین بر سر کاریز مهرپادین محاد زرب مولانا مجدالدین محمودبن محمدبن ابی عمران وباغ شمس‌الدین محمدبن علی سبزواری ونهروزمین وقف و زمین ورثهٔ علا[ء]الدین محمدبن ابی‌احمدبن تحتکین(؟) و زمینی که‌منسوب‌است به‌مولانا قوام‌الدین محمدبن ابی‌عبدالله‌بن النظام الحسینی وراه وآن مبذر پنج‌قفیز است

[۲۷۸] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع در یخدان ملاصق باغ مولانا جلال‌الدین ابویعلی معن حسینی وباغ واقف این‌املاک وباغ همایون هم ازان وی وزمینی دیگر هم ازان وی، مبذر سه‌جریب

[۲۸۸] تمامت

باغی‌که در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجردست درمحلهٔ هورمزدقان محادزمین‌موات وزمین‌حسام‌الدین اسفاوندا وزمینها که‌منسوبست به قطب‌الدین مرتضی‌بن‌بها[ء]الدین ابی‌الحسن وزمین موات ایضاً...[1] وآن مبذر دوجریب است[2]

[۲۸۹] تمامت

قریهٔ میمونه از رستاق بلدهٔ یزد متصل حریم قنات اسحق‌آباد وکشخوان قریهٔ بنداراباد واراضی آن وبه‌حصار خراب وزمین موات با تمامت باغی‌که معروف‌است به بها[ء]الدینی وزمینی که معروف است به‌کشخوانوک‌متصل کشخوان بنداراباد مذکوره و با یک نیمه مشاع از باغی‌که معروفست به‌باغ کوبر[3] همچنان به جنب کشخوان بنداراباد

[۲۹۰] تمامت

بیست وسه‌سهم و ثلثان سهمی از اصل بیست وچهار سهم‌که آن مجموع سهام قریهٔ حاجباباد‌ست ازدیهها[ی] بلدهٔ‌میبد از بلادیزد و آن مشهورست بدین‌اسم ومستغنی است از ذکرحدود با یازده سهم‌از اصل بیست‌و چهارسهم از طاحونهٔ میان ریگ

[۲۹۱] تمامت

بستانی‌که واقع‌است‌درین‌قریهٔ حاجباباد و آن مستغنی است از ذکر حدود

[۲۹۲] تمامت

کاریزی‌که به‌قدیم معروف‌بوده است به امیریوک[4] و اکنون معروف‌است‌به‌رکن‌آباد، موضع‌آن به‌ظاهر قصبهٔ مهریجرد از نواحی یزد با تمامت اراضی‌که مخصوص است بدین‌کاریز وتحت‌آن‌است و آن‌اراضی معروف‌است به‌کشخوان جزن از اراضی قریهٔ سریزد با تمامت ممرآب این قنات‌که آن ممرممتدست ازقصبهٔ‌مهریجرد در مسافت‌ده‌فرسنگ‌تامحلهٔ مریاباد[5] ازمحلات بلدهٔ یزد بادیگرمرافق

[۲۹۳] تمامت

خانهٔ‌بزرگ‌وبستانی‌وباغچه‌که متلاصق‌اند موضع‌آن داخل قریهٔ تفت واین‌خانه مشهورست به‌خانهٔ اتابک

۱ـ جای یک‌کلمه‌بیاض است ۲ـ محل‌سه‌ورق افتادگی ۳ـ شاید، کویر ۴ـ اصل، بوک (شمارهٔ ۳۷۲) ۵ـ اصل بی‌نقطه

[۲۹۴] تمامت
باغی که درقریهٔ تفت‌است و آن معروف است به‌باغ کور[1]

[۲۹۵] تمامت
باغی که مشهورست به‌باغ آتش هم درین‌قریهٔ تفت

[۲۹۶] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات قناة سمن

[۲۹۷] تمامت
مجری چهارشبانروز ازجملهٔ شبانروزات کاریز یعقوبیه

[۲۹۸] تمامت
مجری چهارشبانروز ازجملهٔ شبانروزات کاریز جلیلیه

[۲۹۹] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات کشنویه

[۳۰۰] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارقنات قریهٔ‌سریزد

[۳۰۱] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات چهار کاریز: یکی مشکویان، دوم‌بهنام، سوم‌سورنجان وچهارم جشنکاباد،موضع‌این جمله به‌قریهٔ فهرج

[۳۰۲] تمامت
مجری چهار شبانروز از چهار شبانروزات مدار شش‌کاریز که موضع جمله به‌قریهٔ خویدک

[۳۰۳] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارکاریز قریهٔ‌شمس آباد

[۳۰۴] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز حاجباباذ

[۳۰۵] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارکاریزقریهٔ‌جیلان

[۳۰۶] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارکاریزقریهٔ‌رکناباذ و همچنان مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز بدراباد

[۳۰۷] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز نو از دو کاریز که به‌قریهٔ فیروزاباد است

[۳۰۸] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات کاریز محمودیه از دو کاریز قریهٔ فیروزاباد

[۳۰۹] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریهٔ احمداباد

[۳۱۰] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارکاریزقریهٔ محمد آباد

[۳۱۱] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز مزرعهٔ بجارین

[۳۱۲] تمامت
مجری چهار شبانروز از

۱ــ شاید،گور (به‌معنی‌گبر ویاگورخر)

شبانروزات مدار قنات قریهٔ کهنویه[1]

[۳۱۳] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریهٔ بناذک و طزرجان[2]

[۳۱۴] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریهٔ نیر

[۳۱۵] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریهٔ روذبزان

[۳۱۶] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریهٔ ابرندان

[۳۱۷] تمامت
دویست سهم از جملهٔ سهام قنات یعقوبیه ازقنوات بلدهٔ یزد

[۳۱۸] تمامت
چهارصد سهم از جملهٔ سهام قنات کثنویه ازقنوات بلدهٔ یزد

[۳۱۹] تمامت
دوازده سهم که مشاع است در پنجاه وسه سهم که آن اصل سهام تمامت بستانی است که مشهورست به باغ عزی، موضع آن درصحرای قریهٔ فهرج از قر[ا]ی بلدهٔ یزد متصل بهصحرا و بهزمین ورثهٔ عزیزالدین سعدبن المقدم و بهزمین ورثهٔ علا[ء] الدین ابومحمد حسین بن علی بن فضل‌الله حسینی و ورثهٔ منتجب‌الدین اسعدبن محمدبن احمد اشکوذه[3] و بهزمین ورثهٔ مهذب‌الدین احمد و ورثهٔ محمودبن دهچشمه و بهراه و الیه‌الممر و تمامت آن بستان مبذر پنجاه‌وسه قفیزست بهمساحت یزد

[۳۲۰] تمامت
یک قطعه زمین که واقع است درصحرا[ی] قریهٔ فهرج از دیههای بلدهٔ یزد درموضع قاسماباد متصل بهزمین عمادالدین محمدبن اسعد ابن المقدم و بهزمین ضیا[ء]الدین محمدبن علی بن نجیب و بهزمینی دیگر که دردست وی است و بهزمین سیدرکن‌الدین محمدبن علا[ء] الدین العلوی و به باغ عمادالدین محمدبن اسعدبن المقدم مذکور و به راه و الیه‌الممر والمدخل و آن مبذر سه قفیزست وسه کف بهمساحت یزد

[۳۲۱] تمامت
قطعه زمین که درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد است از نواحی یزد در موضعی که آن را مهربهٔ بالا می‌خوانند متصل بهزمین سلطانی و به زمین ورثهٔ سید قوام‌الدین حسن بن حسین العلوی و به زمین ورثهٔ شرف‌الدین مظفربن فخرالدین [ا]حمدبن ابی‌المکارم و به راه و الیه‌الممر و این قطعه مبذر چهار قفیزست به مساحت یزد

[۳۲۲] تمامت
باغی که موضع آن به قصبهٔ مهریجرد است از توابع یزد در موضع باب دمه متصل بهزمین و باغ ابن‌ضعیف وشارع و باغ ورثهٔ ظهیرالدین فریومذی و راه و آن مبذر یک قفیزست و پنج کف و نیم

[۳۲۳] تمامت
توذستان و حجره و زرب کی متلاصقند در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع هورمزدقان محاذ باغ ابن‌ضعیف و باغی که در دست شیخ حسن بن ابی‌بکر بن حسن

۱ـ کذا، باید «کهدویهٔ» فعلی باشد ۲ـ اصل، مناذك وطرزجان ۳ـ درشمارهٔ ۳۶۱ : اسکوذه

مسته‌است‌وبه‌باغ احمدبن محمود فهرجی و بهزربی که در دست وی است و به‌راه والیه‌المار

[۳۲۴] تمامت

قطعه زمین درموضع زیاداباد[1] در صحـرا[ی] مهریجـرد محاد طریق‌جزن‌ونهر میضا وزمین‌محمد ابن علی وزمین وقف‌وزمین محمد ابن منصور و به‌راه وآن مبذرپنج قفیزست

[۳۲۵] تمامت

باغـی در صحـرا[ی] قصبهٔ مهریجـرد در محلهٔ هورمزدقان متصل باغ زعیم حسین‌بن محمدبن حسین و باغ مقدم‌الدین محمدبن حسن و باغ سیدقطب‌الدین‌مرتضی ابن بها[ء]الدیـن ابی‌الحسن‌بـن محمدعلوی‌ونهر میضا وراه والیـه الممر وآن مبـذر یک قفیزست وچهارکف

[۳۲۶] تمامت

باغی‌که هم درین قصبه ومحله است متصل باغ قطب‌الدین‌مرتضی و باغ عمـادالدین عبدالرشیدبن محمدبن عبدالرشید و نهرمیضا و راه‌والیه‌الممر وآن‌هم مبذر یک قفیزست [و] چهار کف

[۳۲۷] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع جوی‌که محاد زمین این‌ضعیف ونهر میضا وزمین شرف‌الدین علی و راه والیه‌الممر وآن‌مبذر دوقفیزست

[۳۲۸] تمامت

قطعـه زمین در صحـرا[ی] قصبهٔ‌مذکوره درموضع آسیای بالا محاد زمین‌محمودبن‌الصفی وزمین ورثهٔ محمدبن ابی‌بکر باخرزی و زمین‌بها[ء]الدین محمدبـن جنید ابن‌راشد وزمـین صـدر زین‌الدین علی‌بن ابی‌المعالی دامغـانی وراه والیه الممـر وآن مبـذر چهـار قفیزست ودوکف

[۳۲۹] تمامت

قطعـه زمـین در صحـرا[ی] این‌قصبه درموضع زیاداباذ محـاد زمین‌کریم‌الدین‌خاکی‌وزمین‌محمد ابن‌ابی‌بکر بن حسین‌رمشاد وزمین شرف‌الدین علی‌بن‌الرضی و زمین این ضعیف وباغ‌فهادی وزمینی‌که وقف‌جامع یزدست ونهروراه والیه الممروآن مبذر یک جریب‌است و هشت قفیز

[۳۳۰] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع مهر به محـاد زمین‌وقف وزمین این‌ضعیف وزمین زکی‌الدین ابوبکـر بن ابرهیم‌بن یوسف صیدلانی [و زمـین] این ضعیف وراه والیه‌الممر وآن‌مبذر پنج قفیزست وچهارکف

[۳۳۱] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع خلف هست[2] سوساری(؟) وآن‌مبذر دو قفیزست محاد زمین ورثهٔ ابوبکر بن علی و زمین ورثهٔ‌کریم‌الدین‌خاکی وزمین علویـان و زمین ورثهٔ سوساری و راه

[۳۳۲] تمامت

بستانی‌که مشهورست به بـاغ کردوک درصحرای‌قصبهٔ‌مهریجرد محادبستان علی‌بن‌یوسف‌بن‌بنجیر وبستان برادرش محمدبن یوسف‌و بستـان محمدبن احمدبن علی بن

۱ــ اصل بی‌نقطه ، طبق‌شمارهٔ ۳۲۹

۲ــ ممکن است «هس» باشدکه درلهجهٔ یزدی به‌معنی «طویله» است (نیزشمارهٔ ۲۵۷)

بنجیر ازسه‌جانب‌وراه‌والیه‌الممر
وآن مبذر چهار قفیزست

[۳۳۳] تمامت

یک ثلث مشاع ازجملهٔ باغی که درصحرای این‌قصبه‌است در موضع باغ فهادی محاد باغ ورثهٔ جمال‌الدین عبدالله خواری وزمین سیدشرف‌الدین علی بن اشرف علوی وزمین این‌ضعیف و وادی و الیه‌الممر و آن مبذر دو قفیزست

[۳۳۴] تمامت

قطعه‌زمین در صحرای قصبهٔ مهریجرددرموضع‌کرک[1] محادباغ صدربها[ء]الدین‌محمود رکناباذی و باغ اسدالدین مبارکشاه بن اسفاوندا ابن خسروشاه و باغ پدر وی اسفاوندا و زمین رکن‌الشرف بنت‌کرزالدین محمدبن‌سرخاب و زمین محمدبن غلبرز (؟) وراه وآن مبذر چهار قفیزست

[۳۳۵] تمامت

تونستانی که در صحرای این قصبه‌است درموضع‌حوض بالامحاد باغ ورثهٔ‌صاحب سعید ظهیرالدین شاه فریومذی ومسجد از دوجانب و راه از دوجانب و آن مبذر پنج کف‌است

[۳۳۶] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] این قصبهٔ مهریجرد در موضع مهر به محاد زمین حسام‌الدین کیقباد و زمین این ضعیف وزمین ورثهٔ صفی الملک ونهروراه والیه‌الممر وآن مبذر هفت قفیزست

[۳۳۷] تمامت

خان‌وحجره واصطبل‌بابستانی که متصل است بدین جمله‌هم در قصبهٔ مذکوره در محلهٔ مهراباد محاد طریق بلده و خانه و باغچهٔ کیادیلمشاه‌بن کیخسرو‌بن محمدو راه از دو جانب والیه‌الممر الی الکل

[۳۳۸] تمامت

قطعه‌زمین در صحرا[ی] قریهٔ سریزد در محلهٔ حفرهٔ سواران در موضع اریغان(؟) محاد زمین‌ورثهٔ شیخ‌علی‌بن محمدبن ابی‌جعفر و نهر و زمین ورثهٔ جمال‌الدولهٔ نصرانی و ورثهٔ صاحب ظهیرالدین شاه و زمین سیف‌الدین محمدبن ایبک وراه وآن مبذر چهار قفیز است

[۳۳۹] تمامت

قطعه‌زمین هم درصحرای قریهٔ سریزد درموضع‌خان‌عالوک محاد نهر وزمین‌ورثهٔ احمدبن محمدبن علی ونهر میضا وزمین ورثهٔ احمد ابن‌المقدم وراه، مبذریک قفیز

[۳۴۰] تمامت

قطعه زمین در صحرا[ی] این قریه درموضع حفرهٔ لاستان محاد زمین مولانا رکن‌الدین محمدبن علا[ء]الدین‌العلوی وزمین محمد ابن محفوظ‌بن محمدبن نجیب و زمین ورثهٔ احمدبن‌المقدم و بها[ء]الدین ایبک‌الترکمان و زمین محمدبن محمودبن نجیب و راه وآن مبذر سه قفیزست

[۳۴۱] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع چناروک[2] طریق مدوله(؟) محاد زمین سید صدرالدین مجتبی‌بن محمدبن عبداللطیف‌حسینی وزمینی دیگر ازان اووزمین محیی‌الدین محمد

۱ـ شاید : گرگ   ۲ـ اصل : بی‌نقطه

ابن فخرالدین ابوالقسم بن محمد حسینی و بستان ورثهٔ سید جمال الدین ابومحمد بن محمد بن ابی طالب حسینی وراه والیه الممر و آن مبذر چهار قفیزست و یک کف

[۳۴۲] تمامت
بستانی که موضع آن به صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد است در موضع خلف رباط کیا فولاد ستون محاد رباط و زمین وقف و زمین محمد بن محمود قوطا وراه والیه الممر و آن مبذر سه قفیزست و دو کف

[۳۴۳] تمامت
قطعه زمین در صحرا[ی] قریهٔ خورمیز از دیههای قصبهٔ مهریجرد از نواحی یزد در موضع سالاری محاد نهر میضا و زمینی که معروف است به صدرالنسب و زمین زین الدین علی طستی و بستان این ضعیف وراه والیه الممر و آن مبذر دو قفیزست

[۳۴۴] تمامت
چهار بستان متلاصق در صحرا[ی] قریهٔ خورمیز از دیهها[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع سرستون متصل باغ ورثهٔ غیاث الدین محمد بن ابی القسم علوی و زمین ورثهٔ جمال الدین عبدالله بن محمود خواری و باغ عمر بن محمود بن ابی نصر و زمینی که در دست زین الدین علی طستی است و خانهٔ محمد بن الشیخ و راه والیه الممر

[۳۴۵] تمامت
شانزده سهم از جملهٔ سهام کاریز خورمیز از دیهها[ی] قصبهٔ مذکوره و هر سهمی ازین سهام معروف است به یک جره

[۳۴۶] تمامت
قطعه زمین در صحرا[ی] قریهٔ سریزد در موضع وذاریوک(؟) محاد زمین ورثهٔ محمد بن رئیس ابار از جانبین و راه و نهر، مبذر چهار قفیز

[۳۴۷] تمامت
قطعه زمینی که واقع است درین صحرا در موضع حفرهٔ سواران و کهذیسار(؟) محاد زمین ورثهٔ محمود ابن المقدم و زمین ورثهٔ عبدالجبار میبذی و زمین صاحبی بهائی و زمین ورثهٔ عمادالدین محمود بن محمد بن ابی عمران و نهر میضا و راه و آن مبذر یک جریب است

[۳۴۸] تمامت
زمین برزحسوله[1] که آن مبذر ده جریب تخم زمین است موضع آن در صحرا[ی] قریهٔ خیاره از دیهها[ی] بلدهٔ یزد در موضع اسفل طاحونه، حدود آن متصل است به حفرهٔ باغوک و حفره[ای] که منسوب است به شحنه و نهری که مشهوست به نهر خلف الرمل و زمین ورثهٔ جمال الدین عبدالله بن محمود خواری و زمین ورثهٔ جمال الدوله ارکاون نصرانی و زمین این ضعیف واقف از دو جانب

[۳۴۹] تمامت
خانی که موضع آن داخل قریهٔ خیاره است بر طرف خندق در جوار جامع این قریه با سه خانه که در آنجا مبنی و با مزبله که در جوار آن است و با فضا که در حوالی آن است، حدود جمله متصل است به شارع و خانهٔ خراب از آن ورثهٔ علی از طرفین و راه والیه الممر

۱ــ شاید همان «حسولی» مذکور در شماره‌های ۲۱۰ و ۲۱۹ و ۳۵۹ باشد

[۳۵۰] تمامت
یک‌جریب‌وپنج‌قفیز تخم‌زمین مشاع در زمینی که آن مبذر پنج جریب است، موضع آن در صحرا[ی] قریهٔ خیاره و آن مشهورست به باغ مهراباذیان محاد زمین دیوانی وزمین ورثهٔ جمال‌الدولهٔ نصرانی[1] وزمین ورثهٔ جمال‌الدین عبدالله خواری و ورثهٔ فخرالدین بکسی (؟) وراه والیه الممر

[۳۵۱] تمامت
قطعه زمین هم درصحرا[ی] قریهٔ فهرج‌درموضع باغ‌عزالدینی که این زمین از ان باغ مقسوم است محاد زمین سلطانی و زمین ورثهٔ منتجب‌الدین اسعدبن محمدبن احمد و زمین محمدبن عثمان‌بن احمدوراه والیه‌الممر وآن مبذر هشت قفیزست

[۳۵۲] تمامت
قطعه‌زمین درصحرا[ی]قریهٔ بنداراباد در موضع باغ زیرمحاد زمین‌اکد ارسلان‌بن شمس‌الدین ازبک وزمین محمدبن اسفندیار وزمین ورثهٔ فخرالدین بکسی[2] قطبی‌وراه وآن مبذر یک‌قفیزست و دوکف

[۳۵۳] تمامت
باغی‌که موضع آن به‌صحرای قریهٔ بنداراباذست در موضع اصل‌دخمه وآن‌مشهورست به‌باغ مجدالدینی محاد باغ عمادالدین ابی‌سعدبن‌السدید و باغ عیسی‌بن ابی‌الحسن نصرانی وزمین مبارک هندی و زمین علاکوز(؟) الرکنی وزمین منتجب‌الدین اسعدبن عبد المعزبن‌الحسن‌بن‌احمد ونهرمیضا و راه والیه المدخل و آن مبذر یک جریب است و پنج قفیز

[۳۵۴] تمامت
قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ خیاره در موضع هرزه‌گاه پای تاوک(؟) محاد زمین این‌ضعیف و زمینی که معروف است به‌جمال الدین‌خواری و زمین ورثهٔ بها[ء] الدین ایبک قطبی و زمین ورثهٔ عزالدین بزرجمهر و راه والیه الممر وآن مبذر شش قفیزست

[۳۵۵] تمامت
قطعه زمین که آن مبذر دو قفیزست و دوکف

[۴۵۶] تمامت
قطعه‌زمین درصحرا[ی]قریهٔ خیاره‌ودرموضع تغرعلی مدول (؟) خلف باغ‌القاضی ملاصق زمین این‌ضعیف واقف [ا]ز دوجانب و زمینی‌که این ضعیف آن‌را احیا کرده است و زمین ورثهٔ جمال الدین عبدالله خواری و آن مبذر شش قفیزتخم زمین است

[۳۵۷] تمامت
قطعه زمین درصحرا[ی]قریهٔ خیاره در موضع حفرهٔ برزمتصل به‌زمین این ضعیف واقف از دو جانب و زمینی که معروف است به‌حفرهٔ پارگین وراه والیه‌الممر و آن مبذر هشت قفیزست

[۳۵۸] تمامت
قطعه زمین که آن مبذر دو قفیزست و سه کف در صحرا[ی] قریهٔ خیاره در موضع پشت گز محاد زمین مسعود و زمین ورثهٔ علی‌بن‌الرغیم‌و زمین شیخ ابوبکر طراز ونهر میضا ومدخل

۱ـ دنباله ازورق بعدآورده‌شد
۲ـ اصل : بی‌نقطه (شمارهٔ ۳۵۰ و ۴۰۱)

[۳۵۹] تمامت

دو قطعه زمین متلاصق در صحرا[ی] قریهٔ خیاره در موضع برزحسولی محاد زمین این ضعیف واقف ازسه جانب وراه قریهٔ عزاباد و این هردو مبذر هشت قفیز تخم زمین اند

[۳۶۰] تمامت

باغی که موضع آن درصحرای بلدهٔ یزد دست دردسکرهٔ آب کاریز نرسوباد وآن مبذرچهارقفیزست، حدودش متصل است به باغ جلال الدین طیب حسینی و باغ محمود ابن ابی الحسن ولید و برادر اوعلی و باغ شمس الدین مختاربن ابی محمدکوفویه و راه والیه المعر و المدخل

[۳۶۱] تمامت

بستانی که موضع آن به صحرا[ی] بلدهٔ یزد دست درموضع برزه در دسکرهٔ دهاباذ محاد راه و بستان علی بن عثمان سرخ کلاه و بستان و زمین ورثهٔ ضیا[ء]الدین محمدبن الرضی و زمین ورثهٔ منتجب الدین اسعدبن محمدبن احمد اسکوذه[1] وراه والیه المعر

[۳۶۲] تمامت

بستانی که موضع آن در صحرا[ی] قریهٔ بدرابادست در موضع باغ لره محاد حصاردیه و زمین ورثهٔ جمال الدولهٔ نصرانی و شارع ازدوجانب وآن مبذرپانزده قفیزست

[۳۶۳] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قریهٔ ابرنداباذ در موضع حفرهٔ حطپر[2] محاد زمین احمدبن بیویه وزمین عبدالصمدبن محمدبن احمد و بستان مسعود نصرانی و نهر وراه وآن مبذر دوقفیزست

[۳۶۴] تمامت

بستانی که در وسط قریهٔ بدرابادست وآن مشهورست به باغ بدله(؟) با خانه که متصل آن است محاد بستان احمدبن عمر و باغ محمدبن ابی بکر و بستان ورثهٔ جمال الدوله وراه وآن مبذر یک قفیزست

[۳۶۵] تمامت

قطعه زمین هم در صحرا[ی] قریهٔ بدراباد در محلهٔ جوی بالا و آن مشهورست به زمین پای چکاذ محادصحرا وحریم قنات حسن آباذ وحریم قنات دری (؟) وآن مبذر پانزده جریب است

[۳۶۶] تمامت

قطعه زمین در صحرای قریهٔ بدراباذ در موضع پای گز محاد بستانی که مشهورست به باغ کل[3] و زمین ورثهٔ جمال الدولهٔ نصرانی و زمین کشخوان کوروک[4] و صحرا و آن مبذر دوازده جریب است

[۳۶۷] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] این دیه در موضع گورستان بارجین[5] وآن مشهورست به کشخوان کودنان (؟) محاد مقبره وطریق قریهٔ فضلاباد وزمین ورثهٔ نظام الدین محمدبن فخرالدین احمدبن ابی المکارم وبستانی که معروف است به باغ کاره و بستان ورثهٔ عبدالجلیل و باغ شیخ احمدو باغ سمیلوک(؟) وراه وآن مبذر هشت جریب است

۱- درشمارهٔ ۳۱۹: اشکوده   ۲- کذا، شاید: خطیرکه درتواریخ یزد آمده است   ۳- شاید: گل

۴- شاید گوروک (شمارهٔ ۲۲۷)   ۵- اصل: بارحین

[۳۶۸] تمامت

قطعه زمین در صحرا[ی] این دیه در موضع پشت‌کاریز دیه و آن مشهوراست به‌کشخوان کلکان(؟) محاد وادی‌وحریم قنات دستجرد و حریم قنات کردیان و راه قریهٔ رکناباد، مبذر هفت قفیز

[۳۶۹] تمامت

باغ که درحومهٔ قریهٔ بدراباد است و آن مشهورست به باغ عمرانی محاد راه و باغی که‌منسوب است به‌ظهیرالدین‌شاه و نهرمیضا و راه و باغ ورثهٔ حسین‌بن احمدبن داماذ و باغ صدرمعظم‌ضیا[ء]الدین محمدبن صفی بن سدید و راه و آن مبذر چهار قفیز است

[۳۷۰] تمامت

دو بستان‌متلاصق یکی‌مشهور به باغوک‌خندق و آن‌دیگر به‌باغوک عمرانی متصل به‌باغ سید علیشاه ابن‌المرتضی و باغ ورثهٔ علی‌بن الکریم و خندق و باغ ورثهٔ محمد بن سرمه‌دان و راه و این هر دو مبذر چهارکف‌اند

[۳۷۱] تمامت

خانه‌که موضع‌آن داخل قریهٔ بدرابادست در محلهٔ علیاو آن منسوب است به‌مسعودبن جعفر محادبستان ورثهٔ محمودبن جعفر و بستان محمدسایس وخانهٔ حسین ابن‌احمد داماد و راه والیه‌الممر

[۳۷۲] تمامت

کاریزی که جاری است در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد از نواحی یزد و آن کاریز مشهور بوده است در قدیم‌الزمان به‌امیر یوک[1] کوچک واکنون معروف است به رکناباد و فوههٔ آن منفجرست در میان‌معمورات قصبه و در قدیم‌الزمان آب آن باآب کاریزمریاباد[2] مجتمع‌شده‌به‌اراضی مریاباد[3] جاری‌بوده است باتمامت اراضی وکشخوانات که‌موضع‌جمله در صحرا[ی] قریهٔ سریزدست و آن‌جمله مشهورند به‌کشخوان کزن[4] وغیرآن ازاراضیی که‌قدیماً و حدیثاً جهت مشارب این قناة مقررست و معین وموسوم

[۳۷۳] تمامت

دوسهم از بیست‌وچهارسهم که آن اصل سهام دیه‌شیرست از دیهها[ی] تورانپشت از نواحی بلدهٔ یزد و این دیه واقع است در مبدأ مفازه ومستغنی است از ذکر حدود

[۳۷۴] تمامت

هزاروهشتصدو سه‌سهم‌ازجملهٔ سهام چهار کاریزکه به‌حومهٔ قریه فهرج است‌از قر[ا]ی یزد: یکی ازین چهار کاریز معروف‌است به سورنجان، دوم به بهنام، سوم به مشکویان، چهارم به‌جشنکاباد[5] و هرسهمی ازجمله معروف است به طشتی واین سهام به‌بیست دفعه در ملک این‌ضعیف درآمده است

[۳۷۵] تمامت

صدوهفتاد و هشت سهم و پنج دانگ و سه‌تسو ازسهمی ازجملهٔ سهام قنات علائیه

[۳۷۶] تمامت

دویست و هشتاد و نه سهم از جملهٔ سهام قنات یعقوبی ازقنوات

۱- درشمارهٔ ۲۹۲، امیربوک ۲- اصل: مرتاباد ۳- اصل: مرداباد
۴- چون درموارد دیگر ازجمله شمارهٔ ۳۲۴ «جزن» آمده است باید گزن باشد ۵- اصل، حسینکاباد

بلدهٔ یزد و هر سهمی ازان عبارت است از یک جر

[۳۷۷] تمامت

دویست‌وپنجاه سهم از جملهٔ سهام کاریز جلیلی از قنوات یزد که هرسهمی ازان معروف است به یک جر

[۳۷۸] تمامت

بستاتی که معروف است به کوراباد[1] در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد محاد نهر میضا و زمین ورثهٔ‌محمودبن‌محمدبن‌ابرهویه(؟) و زمینی دیگر که در دست ایشان است و زمین‌ورثهٔ قاضی‌عمادالدین محمودبن محمدبن ابی‌عمران و زمینی‌که‌دردست ابوبکربن‌محمد میبدی است و بستان صدرمعظم نظام‌الدین‌سعدبن محمدبن‌الرضی اسعد و راه‌وآن‌مبذر چهار جریب است

[۳۷۹] تمامت

هشتصدونودودوسهم‌ودودانگ ونیم سهمی از جملهٔ سهام کاریز نرسوباد ازکاریزها[ی] بلدهٔ یزد و هر سهمی از ان معروف است به یک جر

[۳۸۰] تمامت

فراحی(؟) که موضع آن در قصبهٔ‌مهریجر دست‌در بقعهٔ‌افنده(؟) وآن مبذر پنج جریب است محاد نهرمیضا وزمین ورثهٔ بها[ء] الدین ایبک قطبی و نهر و زمین سلطانی و راه

[۳۸۱] تمامت

باغی‌که‌به‌صحرای‌بلدهٔ‌یزدست در دسکرهٔ آب کاریز مریاباد[2] در موضع‌کشخوان زیر وآن مشهور است به باغ ظهیری محاد باغ حسام‌الدین حسن‌آقا اصفهانی و باغ محمودبن برمش وباغ‌ورثهٔ سبی[3] سلقم و باغ سیدعزالدین فضل‌الله حسینی و راه

[۳۸۲] تمامت

قطعه زمین‌درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع کشخوان فرخی[4] وآن مبذر دوجریب‌است متصل نهرمیضا وزمین جمال‌الدین اقسنقربن ابی‌بکر اماخانی (؟) و زمین‌محمدبن‌محمودکوتاه وزمین سید قوام‌الدین حسن‌بن حسین بافقی و زمین‌ورثهٔ‌ابوبکربن‌احمد بلند وزمین سلطانی وراه والیه‌الممر

[۳۸۳] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع فرخی[4] ملاصق زمین ورثهٔ ابوبکربن احمد و زمین سید شمس‌الدین محمد و الاغران(؟) وبستان واقف این املاک و راه والیه‌الممر

[۳۸۴] تمامت

بستانی‌هم درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع خلف باغ امیری وآن مشهورست به‌باغ بمن محادبستان سید محمدبن ابی‌طالب وبستان باغ سروو بستان ورثهٔ صدرتاج‌الدین محمد وراه‌از دوجانب والیه‌الممر

[۳۸۵] تمامت

ششصد و هفتادوشش سهم از جملهٔ سهام قنوات چهارگانه که موضع جمله به‌حومهٔ قریهٔ فهرج است از قر[ا]ی یزد و این سهام از سهام میضاوی است و هرسهمی معروف است به‌طستی

۱ــ شاید، گورآباد ۲ــ اصل: مرتاباد ۳ــ شاید، بیبی ۴ــ اصل: فرحی

[۳۸۶] تمامت

سیزده سهم ازجملهٔ سهام قنات قریهٔ خسروترِبر(؟) از قر[ا]ی یزد واکنون این قریه مشهورست بهچهاردیه و هر سهمی معروف است بهیک جر

[۳۸۷] تمامت

صدوبیست سهم از جملهٔ سهام قنات فرخان و مثل آن از جملهٔ سهام قنات رمجان(؟)کی آب این هردو بهاراضی قریهٔ سریزدمیرود واین سهام از سهام شربیه است کی هرسهمی دوسهم میضاوی[1] ملکی باشد و هرسهمی ازان طستی

[۳۸۸] تمامت

قطعهزمین درصحر[ا]ی قصبهٔ مهریجرد درموضع باداموک وآن مبذر ده جریب است وقطعهٔدیگر هم در صحرای این قصبه وآن مشهوراست بهزمین سروادی وآن مبذر ده جریب است وقطعه[ای] هم درین صحرا درموضع مهربهٔ بالا وآن مبذر سهجریب است حدوداین سهمع التلاصق متصل است به نهر میضاو راه ووادی و زمینی که دردست جمالالدین اقسنقرست و بهزمین علیبنمحمد ترکاری[2] و بهزمینی دیگر که در دست اوست و بهزمینی کهدردست بدرالدینملح (؟) بن اربک[3] است و بهزمین صدرمعظم مجدالدین ابوالمکارم وبهبستان علا[ء]الدین سنجر نائنی و بهراه

[۳۸۹] تمامت

شصتویک سهم از جملهٔسهام قنات قریهٔ خیاره از قر[ا]ی یزد و هر سهمی معروف است به یک جر[4]

و بهدفعهٔدیگر ازقریهٔشمساباد مذکوره شصتوچهار سهمودانگی از سهمی ازجملهٔ سهام قنات قریهٔ شمساباد مذکوره و این سهام از سهام مستزاده است و هر سهمی عبارت است از یک جر

[۳۹۰] تمامت

دوخانه و دوباغچه متصل آن داخل قریهٔ فیروزاباد از قر[ا]ی مدینهٔ میبداز نواحی یزد، ملاصق شارع و سکهٔ منسدةالاسفل و فضا[ی] محمدبنالتونتکین و باغ فقیه عمادالدین عبدالرشیدبن محمدبن عبدالرشید و خانهٔ ورثهٔ حسامالدین حسناقا وخان ورثهٔ صاحب ضیا[ء]الدین علی بن صفیالملک

[۳۹۱] تمامت

باغی که موضع آن به صحرا[ی] قریهٔ مهریجردست از قر[ا]ی میبد در موضع ترسای و این باغ مشهورست به باغ سرخ ملاصق باغسیفالدینایلدقترکی و شریک او ابوطالببن الحاج محمود وباغ وقفی وباغی که در دست محمدبن علی عبدویهاست و راه والیهالممر

[۳۹۲] تمامت

قطعه زمین کی آن مبذر دو قفیزست موضع آن درصحرا[ی] قریهٔ مهرجرد از قر[ا]ی مدینهٔ میبد درموضع مسلمه محاد زمین مظفربن محمودبن عمر کر و زمین عبدالجلیل و زمین شجاع الدین مطهر وراه والیه[الممر]

۱ـ اصل: بیضاوی ۲ـ در شمارهٔ ۲۷۹: کاری ۳ـ شاید: ازبک

۴ـ اتصال مطلب بیتناسب است

[۳۹۳] تمامت

بستانی که موضع آن به صحرا[ی] بلدهٔ یزدست دردسکرهٔ آب کاریز مریاباد[1] و تمامت خانه که متصل است بدین باغ در موضعی که آن را سرکوچهٔ پس آهوک می‌خوانند محاد راه و خانه که در دست عثمان بن نورالدین است و بستان وقف وراه والیه الممر

[۳۹۴] تمامت

بستانی که درموضع سرکوچهٔ پس آهروک مذکوراست محاد بستان احمدبن عثمان و بستان محمدبن عثمان بن علی خویذکی[2] وبستانی دیگر که به‌دست اوست و بستان ابوبکر بن محمدبن ابی‌سعد بنا و بستان علی بن سقمه(؟) وراه، مبذر یک قفیز و یک کف ونیم

[۳۹۵] تمامت

فروندی که موضع آن به صحرا[ی] قریهٔ فهرج است و معروف است به‌فروند توروکی ملاصق باغ فخرالدین ابی‌بکر بن علی بن المقدم و زمین مولانا رکن الدین محمدبن علا[ء] الدین العلوی و سکه و زمین فخرالدین ابوبکر وراه والیه‌الممر و آن مبذر نه قفیزست وسه کف

[۳۹۶] تمامت

بستانی که موضع آن به صحرا[ی] قریهٔ فهرج است و آن مشهورست به‌باغ تغرمحاد صحرا و باغ ورثهٔ مهذب‌الدین احمدبن محمدبن‌احمدوزمین‌سر آسیا[ی] ابوالحسن و بستان ورثهٔ منتجب الدین[3] اسعدبن محمدبن احمد و راه والیه‌الممر

[۳۹۷] تمامت

بستان و زرب اغنام وبنا[ی] متلاصق در صحرا[ی] قریهٔ خورمیز ازقر[ا]ی‌قصبهٔ مهریجرد از نواحی یزد در موضع بن باغ ملاصق‌راه ووادی وزمین محمدبن آغوش کمالی و زمین حسن‌بن عمربن‌احمد و زمین سیف‌الدین محمدبن ایبک قطبی و راه والیه الممار

[۳۹۸] تمامت

چهارسهم مشهور به‌چهار قفیز از جملهٔ سهام قنوات چهارگانه‌که ذکر آن جمله در ماتقدم رفته است موضع جمله در قصبهٔ مهریجرد

[۳۹۹] تمامت

چهارسهم دیگر مشهور به‌چهار قفیز از جملهٔ سهام قنوات اربع مذکوره که به قصبهٔ مهریجردند

[۴۰۰] تمامت

چهار سهم مشهور به‌چهار قفیز ازجملهٔ سهام قنوات اربع‌مذکوره که آب جمله را مشرب قصبهٔ مهریجردست از نواحی بلدهٔ یزد

[۴۰۱] تمامت

بستانی‌که موضع آن در قصبهٔ مهریجردست و آن مشهورست به‌کهن‌باو(؟)درمحلهٔ نرمستان‌محاد بستان ورثهٔ فخرالدین بکسی[4] قطبی و بستان واقف این املاک‌و بستان مغولتای ترکی ونهر و راه، مبذر شش قفیزوسه‌کف

[۴۰۲] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد ازنواحی یزد در محلهٔ مهرآباد در موضع سردابوک محاد زمین محمدبن حسین‌بن رمشاد و شارع و بستان کیاشهر

۱ــ اصل: مرتاباد ۲ــ اصل: خونذکی ۳ــ درینجا نقطهٔ جیم مصرح است ۴ــ اصل: «کسی»؛ درشمارهٔ ۳۵۰ «بکسی» آمده

نلیال(؟) بن‌محمدبن سرخاب و راه وآن مبذر دوقفیزست

[۴۰۳] تمامت

خانه وفضا[ی] متلاصق داخل قصبهٔ مهریجرد در موضع باب خوشینان محاد فضا[ی] جمال الدین محمدبن قراچه و باغچهٔ مظفربن‌المؤید و خانهٔ احمدبن محمدبن عمرمانیل وراه وممر

[۴۰۴] تمامت

قطعه‌زمین‌هم درین‌صحرا وآن مبذر سه قفیزست ملاصق نهر و زمینی که در دست مقدم‌الدین محمد است و زمین سیف‌الدین محمدبن ایبک قطبی از دوجانب

[۴۰۵] تمامت

قطعه زمین درصحر[ی] قصبهٔ مهریجرددرموضع کرک‌اشکوک باحجره و زرب که در آنجا مبنی است ملاصق نهر وراه وزمین ورثهٔ عزالدین فضل‌الله بن علا[ء]الدین العلوی و این زمین معروف است بفروندابوبکر بلندی وآن مبذر یک جریب است و چهارکف

[۴۰۶] تمامت

یک نیمهٔ مشاع اززمینی که موضع آن به صحرا[ی] قصبهٔ مهریجردست در محلهٔ مهربه ملاصق زمین عزیزالدین محمدبن حمادوزمین وقف‌وزمین‌ورثهٔ امیر شمس‌الدین محمدبن‌کیقباد و راه وتمامت‌این‌زمین‌مبذر نه قفیزست

[۴۰۷] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع کرک‌اشکوک ومهربهٔ زیرمحاد نهروزمین مقدم‌الدین احمدبن‌علی وزمین سنقریه و زمین بها[ء]الدین محمدبن قوام‌الدین مسعود وراه وآن مبذر شش قفیزست

[۴۰۸] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع مهربهٔ زیر متصل زمین سراج‌الدین قیماز رومی‌وزمین‌واقف‌این‌املاک‌ونهرو زمین‌سیف‌الدین محمدبن‌ایبک‌و راه‌وممر وآن مبذر یک‌جریب‌و پنج قفیزست

[۴۰۹] تمامت

قطعه‌زمین درصحر[ا]ی قصبهٔ مهریجرد در موضع خلف باغ همایون ملاصق زمین واقف این املاک ازدوجانب‌وزمین‌ورثهٔ‌سید قوام‌الدین‌حسن علوی ونهروزمین واقف این املاک و باغ همایون هم ازان وی و باغ ورثهٔ احمدبن محمد بلوک‌وراه وممروآن مبذر سه جریب‌است و یک قفیز

[۴۱۰] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع مهربه محاد نهروزمین مظفربن‌المؤید وزمین حسن‌بن علی عبدی[1] و زمین ورثهٔ جمال‌الدولهٔ نصرانی ونهرمیضا و زمین محمدبن علی کاری[2] و راه وممر

[۴۱۱] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع مهربه محاد زمین مظفربن المؤید و زمین سلطانی‌وزمین ستی‌بنت خسروشاه ازدوجانب وراه وممر

۱ـ اصل: عبدی   ۲ـ درشمارهٔ ۳۸۸: نرکاری(؟)

[۴۱۲] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرددرموضع مهربهٔبالامحاد صحرا و زمینی کـه معروف بوده است بـه حسین‌بـن حسن مسته و اکنون ملک‌واقف‌این‌املاک‌است و زمینی دیگر هـم ازان وی وراه وصحرا مبذریک‌جریب‌وپنج‌قفیز

[۴۱۳] تمامت

باغ کـه به صحـرا[ی] قصبهٔ مهریجردست در موضـع آسیای بالامحاد وادی وبـاغ ورثهٔ علا[ء] الدین محمدبن ابی‌الفخر العلوی و باغ مقدم‌الدین محمدبن احمد فرانه وراه، مبذر سه قفیز

[۴۱۴] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد از نواحی یزد در موضع بوزی‌ملاصق زمین‌حبش بنت سیف الدین محمدبن [آ]غوش وبستان وقفی و باغ صدرالـدین مظفربن مختار بن‌سعد وراه وآن مبذرچهار قفیزست .

[۴۱۵] تمامت

باغ هم درین قصبه ازپس باغ امیری ملاصق باغی کـه معروف است به‌ملک امـام‌الـدین یحیی افتخاری[1] و باغی‌که منسوب است به دیوان اتابکی و بـاغ صاحب ظهیر الـدین شاه‌بن‌محمود وراه، مبذر دو قفیز

[۴۱۶] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی]قصبهٔ مهریجرد درموضع‌اصطهریشک[2] برسرکاریز مهرپادین[3] متصل‌زمین وقف و زمین واقف این املاک و زمین وقف و راه و آن مبـذر دو قفیز

[۴۱۷] تمامت

قطعه زمین دریـن صحـرا در موضع کرک[4] مشهور به‌زمین‌گل زردمحادزمین...[5] وزمین محمدبن عمرالعارف و بـاغ ورثهٔ علی‌بـن محمدبن حسن فهرجی وراه وآن مبذر سه قفیزست.

[۴۱۸] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجـرد در محلهٔ‌کرک[4] و آن مشهورست بـه زمین بـاب زرب ابراهیم‌بن بنجیر ملاصـق زمین ورثهٔ یوسف‌بـن علـی‌بن بنجیر و زمین مبارکشاه و نهرمیضا وراه و آن مبذرشش قفیزست و دوکف

[۴۱۹] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی]قصبهٔ مهریجـرد از پس بـاغ امیری ملاصق باغی کـه منسوب است به قطب‌الدین‌مرتضی‌بن بها[ء]الدین ابی‌المحاسن علوی و نهرمیضا و زمین احمد نائنی و راه ...[6] وآن مبذر نه‌قفیزست

[۴۲۰] تمامت

باغ که درحومهٔ قـریهٔ فهرج است درمحلهٔ‌پرد وآن مشهورست به‌باغ‌گوشک‌محادباغ‌فخرالدین ابوبکـربن علی‌بن‌المقدم و بـاغ بها[ء]الـدین محمدبـن یحیی و بستان ورثهٔ محمد ده چشمه وباغ ضیا[ء]الـدین محمدبن‌محمدبن اسعدبن الخطیب ونهرمیضا وراه و آن‌مبذریک قفیزست

۱ـ اصل: امخاری ۲ـ این موضع اکنون درتداول عامه «استریج» تلفظ می‌شود ودر شمارهٔ ۲۸۳ به‌صورت «اصطهریژک» آمده است ۳ـ در اصل بی‌نقطه است ۴ـ شاید: گرگ ۵ـ یک کلمه محو شده است
۶ـ جای یک کلمه بیاض‌است

[۴۲۱] تمامت
قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع سرقهستان و ظهر باغ علی کیا و این زمین مشهور است به زمین سپذن ملاصق زمین صدر جمال الدین عبدالله خواری و زمین محمدبن علی بن حسین رنکل(؟) و زمین سید عربشاه بن محمدبن ابی طالب ونهر و آن مبذر دوقفیز است

[۴۲۲] تمامت
قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع مخلدین محاد حریم قنات وزمین وقف و باغ ظهیر الدین و راه وآن مبذر چهارقفیز است و سه کف[1]

[۴۲۳] تمامت
کاروانسرای برازی داخل بلدهٔ یزد در وسط سوق کبیر متصل به حانوت علیشاه میبدی و به خانهٔ محمدبن محمد عصار و به خانهٔ نجیب الدین محمدبن محمود صلواتی و آن مشهورست به سالوک(؟) صلاح و به خانهٔ زین الدین علی بن محمودبن محمدبن ابی بکر بن اسحق وبه شارع وبه حوانیت ملاک و این خان دو در دارد با توابع ولواحق

[۴۲۴] تمامت
هفتصدو هشتاد سهم از اصل سهام کاریز قریهٔ حاجباباد ازقرای بلدهٔ میبد وهرسهمی ازین سهام به اصطلاح اهالی این قریه معروف است به یک طست ومستغنی است از ذکر حدود

[۴۲۵] تمامت
یک نیمهٔ مشاع ازجملهٔ اراضیی که معروف است به کشخوان زحرد آباد(؟) در صحرا[ی] قریهٔ فهرج محاد مقبرهٔ سوئجان(؟) و جشنکاباد وجبل سراذوک وطریق ناحیهٔ بافق بهاباد وجبل حفته(؟)[2] وکشخوان...[3] وکشخوان مروک(؟) وکشخوان تخته کروک...[4] وبه وادی وکشخوان باغ مرزبان

[۴۲۶] تمامت
باغی که مشهورست به باغ علوی وآن واقع است درمط[5] بلدهٔ یزد

[۴۲۷] تمامت
باغی که معروف است به باغ حجرهٔ زرد به تفت

[۴۲۸] تمامت
کاریزسور، موضع آن دررستاق بلدهٔ یزد ومنابع آن نزدیک قریهٔ ابرنداباد ومجاری آن میان قریهٔ زارج[6] و مجومرد

[۴۲۹] تمامت
باغی که معروف است به باغ خاتونی دربقعهٔ قصبهٔ مهریجرد

[۴۳۰] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات کاریز پاذین[7] الجدیده

[۴۳۱] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات کاریز دهاباد

[۴۳۲] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات کاریز یزداباد

۱ـ اینجا سه ورق افتاده است ۲ـ ظاهراً: جفته یاجفته ۳ـ یك کلمهٔ ناخوانا ۴ـ سه کلمهٔ ناخوانا
۵ـ یك کلمهٔ ناخوانا ۶ـ اصل: زارح ۷ـ اصل: داذن

[۴۳۳] تمامت
مجری چهار شبانروز از جملهٔ شبانروزات کاریز دهوک

[۴۳۴] تمامت
مجری چهار شبانروز از جملهٔ شبانروزات کاریز وری و کاریز کران که به قریهٔ تفت اندو آن را قریة القلعه نیز خوانند

[۴۳۵] تمامت
مجری چهار شبانروز از از شبانروزات مدار قنات قریهٔ مذویراباذ[1]

[۴۳۶] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارقنات قریهٔ ابرند آباذ

[۴۳۷] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریهٔ گرد فرامرز

[۴۳۸] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارکاریز فضلاباد

[۴۳۹] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار چهار کاریز که موضع جمله به بلدهٔ میبدست یکی معروف به کثنویه، دوم به خارجار، سوم به تجرید، چهارم به فیروزاباذ

[۴۴۰] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریهٔ مهرجرد

[۴۴۱] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارکاریز قریهٔ دهاباد

[۴۴۲] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریهٔ بفرویه و کاریز عضداباد

[۴۴۳] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز مزرعهٔ ترکاباد

[۴۴۴] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز مزرعهٔ مبارکه

[۴۴۵] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز مزرعهٔ ظفراباد

[۴۴۶] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات قنوات قریهٔ عقدا

[۴۴۷] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریهٔ منشاد

[۴۴۸] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارقنوات قریهٔ نصرة آباد

[۴۴۹] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریهٔ سانیج[2]

۱- اصل: مدویراباد

۲- اصل: سانیخ (در تلفظ عمومی محل سونیچ Sonich شنیده می‌شود)

[۴۵۰] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریهٔ شیر[1]

[۴۵۱] تمامت
مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریهٔ خرائق

[۴۵۲] تمامت
صدوهشتاد سهم از جملهٔ سهام قنات مبارکه و این کاریز ازجملهٔ کاریزها[ی] نفس بلدهٔ یزدست و آب آن به‌باغها وزمینها[ی] یزد می‌رود

[۴۵۳] تمامت
صدوهشتاد سهم از جملهٔ سهام قنات ابر وآن ازقنوات بلدهٔ یزد است

[۴۵۴] تمامت
دویست سهم ازجملهٔ سهام‌قنات نرسوباد ازقنوات بلدهٔ یزد

[۴۵۵] تمامت
چهارصد سهم از جملهٔ سهام قنات‌قریهٔ دهاباد‌مع‌نصیبها من‌سهام قنات یزداباد از قنوات یزد

[۴۵۶] تمامت
صدوهفتاد سهم از جملهٔ سهام قنات‌دهوک‌مع‌نصیبهامن‌قنات‌یزد-آباذ ازقنوات بلدهٔ یزد وهرسهمی ازسهام این‌قنوات بلدهٔ‌یزد معروف است به‌یک جره

[۴۵۷] تمامت
سیصد سهم ازجملهٔ سهام قنات قریهٔ ابرنداباد ازقنوات‌دیهها[ی] یزد وهرسهمی‌معروف‌است به‌یک طست

[۴۵۸] تمامت
بستانی‌که‌واقع‌است دردسکرهٔ مریاباذ[2] از دساکر یزد وآن مشهورست به‌باغ زاهدی، حدودش متصل است به باغچهٔ ابوجعفربن علوک و به باغ محمدبن مؤید خویذکی و به‌باغ ورثهٔ مصلح چابک‌و...[3] او به‌صحرا وبه راهی که ممتدست به‌قریهٔ خویذک وبه باغ محمدبن علی‌طویل خویذکی وبه‌راه والیه‌الممر وهومبذر ثمانیة اقفزة یزدیة

[۴۵۹] تمامت
بستانی‌که در صحرا[ی] بلدهٔ یزدست در دسکرهٔ مریاباد[4] وآن معروف‌است به‌باغ‌ظهیری‌منصوری وباغ گورستان نیزخوانند، محاد صحرا وجادهٔ خویذک و فضا[ی] ورثهٔ عزیزالدین محمد و مقبره و باغ محمدبن عمروراه وآن مبذر شش قفیزست

[۴۶۰] تمامت
باغی‌که به قصبهٔ مهریجردست از نواحی‌یزد درمحلهٔ هورمزدقان وآن مشهورست به باغ سابقی متصل به‌موات‌وباغ‌لیوش(؟) ترک‌و به‌باغ محمدبن‌حسین‌حداد وبه‌باغ ورثهٔ فخرالدین بکسی[5] وبه راه والیه‌الممر و آن مبذر یک‌قفیز است و سه کف یزدی

[۴۶۱] تمامت
بستانی که موضع آن به‌قصبهٔ مهریجردست در موضع درآسیای بالامحاد شارع‌ونهرمیضاوباغ‌ورثهٔ فخرالدین زکی بن‌سلقی و راه

۱ـ مراد همان‌آبادی «ده شیر» کنونی است برسرراه یزد به‌ابرقو.
۲ـ اصل: مرباباذ
۳ـ یك کلمه ناخوانا
۴ـ اصل : مرباباد
۵ـ طبق ضبط شمارهٔ ۳۵۰ «بکسی» (در ۴۰۱ : مکسی)

وآن مبذر یک‌قفیزست‌ویک‌کف

[۴۶۲] تمامت

قطعه زمین در صحرا[ی] مهریجرد در موضع سرباغ نو متصل شارع و زمین شرف‌الدین علی و زمین ورثهٔ بها[ء]الدین ایبک قطبی و زمین ورثهٔ سید نصرةالدین ابی‌العشایر بن‌حیدربن ابی‌العشایر حسینی‌وراه والیه‌الممر و این‌زمین مبذرپنج قفیزست وسه کف

[۴۶۳] تمامت

بستانی‌که در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجردست از نواحی یزد در موضع باب دمهٔ هورمزدقان محاد زمین سلطانی وزمین ابن‌ضعیف از دوجانب و راه والیه‌الممر و آن مبذر پنج کف‌است به‌مساحت یزد

[۴۶۴] تمامت

قطعه زمین در صحرا[ی] این قصبهٔ مهریجرد محاد نهر میضا و زمین ورثهٔ محمد بن شاورا وزمین مولانا قوام‌الدین محمد بن ابی عبدالله‌بن‌النظام وزمین‌سنقر[یه‌و] راه والیه‌الممر و آن مبذر سه قفیزست

[۴۶۵] تمامت

یک‌نیمهٔ مشاع ازجملهٔ خانه وفضا[ی] متلاصق داخل این‌قصبه درسکهٔ جدیده محاد خانهٔ ورثهٔ محمدبن احمد تفتی و خانهٔ ورثهٔ شیخ‌ابوبکر کرمانی وباغ وقفی و راه والیه‌الممر

[۴۶۶] تمامت

باغ محوط که واقع است در صحرای قصبهٔ مهریجرددرموضعی که معروفست ....[1] محاد...[1] و بستان ابن ضعیف واقف و بستان ورثهٔ مولانا...[1] بن محمودبن محمدبن محمد و راه والیه‌الممر

[۴۶۷] تمامت

بستان که در صحرای قریهٔ مهریجردست‌درموضع‌هورمزدقان محادوادی ونهرمیضا وشارع‌وباغ محمدبن ابی‌بکر بن احمد یزدی و باغ احمدبن احمدبن محمود فهرجی وحجره وزرب شیخ عفیف الدین‌حسن مسته[2] وراه والیه‌الممر وآن مبذر چهار قفیزست و چهار کف ونیم

[۴۶۸] تمامت

یک قطعه زمین در صحرای قصبهٔ مهریجرد درموضع ریبهٔ بالا محاد زمین ابن‌ضعیف ازجانبین و زمین موات وراه والیه‌الممر وآن مبذر دوجریب است و چهار قفیز

[۴۶۹] تمامت

قطعه زمین که واقع است در قصبهٔ مهریجرد درموضع بانویان محاد باغ‌محمودبن محمدبن‌کوتاه و باغ امیر جمال‌الدین اقسنقر بن ابی‌بکر و راه از دو جانب و الیه الممر وآن مبذر چهارقفیزست و چهارکف

[۴۷۰] تمامت

خان‌وحجره‌وفضاکه متلاصقند در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد علی‌آس‌لقریة محاد شارع و باغ بها[ء]الدین محمدبن زیار وباغ ورثهٔ کریم‌الدین خاکی و فضای جمال‌الدین اقسنقرابن‌ابی‌بکربن اقسنقر وراه والیه‌الممر با درخت چنارکه پیش‌درآنست

[۴۷۱] تمامت

قطعه زمین‌که در صحرا[ی]

---

۱ ـ یک کلمه سائیده ومحو شده

۲ ـ به‌ضم اول مصرحاً درنسخه.

قصبهٔ مهریجردست درموضع کرک[1] محادظهر کاریز منگاباد وراه ونهر میضا و زمین ایـن ضعیف و زمین صدر جلال‌الدین حیدر وراه والیه الممر وآن مبذرشش قفیزست ویک کف ونیم

[۴۷۲] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع باغ ظهرفهادی و آن مشهورست به زمین کرک[1] محاد زمین ایـن ضعیف و زمین شرف‌الـدین علی‌بن رضی‌الطبیب ونهرمیضا وزمین وقف وزمین این ضعیف وراه والیه‌الممر وآن مبذر هشت قفیزست و چهارکف

[۴۷۳] تمامت

قطعه زمین در صحـرای قصبهٔ مهریجرد در موضع باغ فوطا(؟) محاد زمین بها[ء]الدین دیلمشاه ابن‌کیخسرو و زمین فرخشاه‌بـن افریدون ونهر وراه والیه الممرو آن مبذر شش قفیزست

[۴۷۴] تمامت

باغی‌که واقع است درصحرای این‌قصبه درموضع‌باغی‌کی معروف است به یوسف اسحاقی محاد باغ محمدبن بریمق وراه و باغ ورثهٔ علی‌طستی‌وزمین ورثهٔ ظهیرالدین شاه‌بن محمود و زمین محمود بن العماد و راه والیـه الممر و آن مبـذر چهارقفیزست

[۴۷۵] تمامت

بستانی‌که درین قصبه است در موضع ساق(؟)[2] محادزمین این‌ضعیف وزمین‌حسن‌قصاب وزمین محمدبن عمربـن ابی‌الحسن و زمین ورثـهٔ صاحب ضیا[ء]الـدین علـی‌بـن صفی‌الملک و راه و الیه الممرو آن مبذر چهارقفیزست

[۴۷۶] تمامت

حجره‌ای‌که مبنی‌است بر بالای دوخانه داخل‌حصار قصبهٔ مذکوره متصل راه و خـانـهٔ دیلمشاه‌بـن کیخسرو وخانهٔ مقدم‌الدین وخانهٔ ورثهٔ علی‌بن کاری

[۴۷۷] تمامت

دو سهم کـه معروفند بـه دو جـریب و پنج سهم کـه معروفند به‌پنج‌قفیز ازجملهٔ سهام پنج‌کاریز که‌موضع آن به‌قصبهٔ مهریجرد است، یـکـی ازان جمله معـروف است به بغداداباد و دوم به مذویراباد و سوم به ارزنـداذان و چهـارم به مهر[پاد]ین وپنجم...[3] واین‌سهام ازجملهٔ سهام میضاوی[4] است

[۴۷۸] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ سریزد در محلهٔ حفرهٔ سواران و آن مشهورست به زمین گـودرزی محاد زمین ورثهٔ عزالدین اسعدبن نجیب و زمین ورثهٔ ظهیرالدین شـاه و زمین ورثـهٔ رضی‌الـدین محمد و زمین ورثـهٔ عمـادالـدین محمود ونهرمیضا وراه والیه‌الممر وآن مبذرچهار قفیزست

[۴۷۹] تمامت

تودستانی‌که هم به صحرا[ی] قریهٔ سریزدست محاد نهرمیضا و بستان مسافربن‌العزیزالنصرانی و راه از دو جـانب وآن مبذر یک قفیزست

۱ـ شاید، گرگ
۲ـ شاید، بیاق به‌قیاس اسم مسجد بیاقخان که هم‌اکنون در یزدست
۳ـ جای دوسه‌کلمه بیاض است
۴ـ اصل، بیضاوی

[۴۸۰] تمامت

خانه و حجره و اصطبل که موضع آن داخل حصن قدیم است هم درین دیه متصل خانهٔ احمدبن حسین بشری(؟) و زمین مسعودبن احمدبن نجیب و راه از دو جانب والیه‌الممر

[۴۸۱] تمامت

باغی که موضع آن به قصبهٔ مهریجردست از نواحی یزد در موضع آسیای بالا محاد زمین محمدبن عمرباد و زمین بها[ء] الدین محمد بن سرخاب و باغ این ضعیف واقف وراه والیه‌الممر وآن مبذردوقفیزست و چهارکف[1]

[۴۸۲] تمامت

باغ که در صحرا[ی] قریهٔ خورمیز مذکوره است در موضع پشت باغ...[2] وآن مشهورست به باغ امیرانی محاد زمین ورثهٔ جمال الدین عبدالله خواری و راه و باغها[ی] این ضعیف از دو جانب

[۴۸۳] تمامت

باغ که واقع است درصحرا[ی] قریهٔ خورمیز درموضع باشکران(؟) و آن مشهورست به باغ خواجه امام‌الدین محاد باغ ورثهٔ ازبک دواق ازجانبین وراه از جانبین والیه‌الممر

[۴۸۴] تمامت

دوبستان متلاصق درصحرا[ی] قریهٔ خورمیز در موضع طریق آسیا محادطریق طاحونه‌ازجانبین و باغ مسعودبن سلطان و نهرمیضا و خانهٔ ورثهٔ حسن بن عمر و راه والیه‌الممر و این هر دو بستان مبذر هفت قفیزست

[۴۸۵] تمامت

قطعه زمین درصحر[ای] قریهٔ خورمیز در موضع طریق آسیا متصل حفره و زمین شیخ‌محمدبن شیراسوار و زمین ورثهٔ‌شیخ‌عبدالله خواری‌وطریق‌طاحونه‌والیه‌الممر وآن مبذر شش قفیزست

[۴۸۶] تمامت

قطعه زمین در صحرای قریهٔ سریزد از دیها[ی] یزد در محلهٔ بست‌خوارانی و آن مشهورست به فروند محمدبن عبدالله محادزمینی که در دست ابوبکربن عبیدوک است و زمین ورثهٔ اسعدبن محمود ابن‌المقدم و زمین نجیب الدین ابوبکربن محمودبن نجیب و راه و آن مبذر سه قفیزست

[۴۸۷] تمامت

قطعه‌زمین‌درصحرای‌این[قریه درموضع‌منشبان[3] وآن مشهورست به‌فروندشت(؟)[4] محاد زمین امین الدین محمد رصدی و زمین علا[ء]الدین سنجرنائنی و زمین محمدبن‌الحاج و راه و آن مبذر سه قفیز است و چهارکف

[۴۸۸] تمامت

قطعه زمین که آن مبذر سه جریب‌است وسه‌قفیزدرصحرا[ی] قریهٔ خیاره درموضع باغستانوک محادباغ‌فخرالدین‌محمدبن‌زین‌الدین علی خواری و زمین ورثهٔ رئیس مجدالدین ...[5] ارم‌بن اسعد ابن‌علی‌وباغ مسجدعزاباد وزمین برز حسوله که [دوجریب نیم] زمین است

۱ـ درینجا نصف ازستون بیاض است و دوبار نوشته شده، «صح‌البیاض»
۲ـ جای یك‌کلمه بیاض
۳ـ در یك مورد دیگر«منشیان»
۴ـ در نسخه حرف اول بی‌نقطه است ومضموم.
۵ـ یك کلمه محو شده است وخوانده نمی‌شود. شاید، ابی‌المکارم.

[۴۸۹] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ خیاره‌درموضع باغ‌محمدبن‌جمال الدین و آن‌مبذر پنج‌قفیزست‌محاد زمین روضهٔ عزاباذیان و زمین این ضعیف و نهر میضا وراه والیه الممر

[۴۹۰] تمامت

هفت قفیز تخم‌زمین مشاع‌در زمینی‌که آن‌مبذر دوجریب است وپنج‌قفیز،موضع آن‌درصحرا[ی] قریهٔ خیاره در موضع‌کوش باغ رستم محادزمین ورثهٔ جمال‌الدین نصرانی و حریم قنات جیلان[1] و طریق‌قریهٔ شمساباد وحفرهٔ فخر الدینی

[۴۹۱] تمامت

یک جریب و پنج قفیز تخم زمین مشاع در زمینی‌که آن‌مبذر پنج جریب است، موضع‌آن در صحرا[ی] قریهٔ خیاره در موضع پس کاریز جیلان محاد راه قریهٔ شمساباد و حفرهٔ فخرالدینی ازان ورثهٔ جمال‌الدین خواری و حفرهٔ ورثهٔ ضیا[ء]الدین علی‌بن صفی الملک و زمین ورثهٔ جمال‌الدوله ارکاون نصرانی[2]

[۴۹۲] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ بنداراباد در موضع دزوک درباب چهارطاق محاد زمین جمال‌الدین غلبک‌وسیف‌الدین پسران‌بها[ء] الدین ایبک قطبی و زمین شوره که موات است از دو جانب و راه و آن مبذر دو جریب است و پنج قفیز

[۴۹۳] تمامت

قریهٔ ملکاباد موضع آن در رستاق بلدهٔ یزد و اول حدود اراضی آن‌متصل است به‌دیه‌خسرو بر بر[3] و دیه خیاره و ظهرقنات قریهٔ شمسی، و دوم به دیه گیلان وناحیهٔ میبد، وسوم به‌کاریز قریهٔ رکناباد، و چهارم به کشخوان دزوک از کشخوانات دیه‌بنداراباد وراه قریهٔ ندوشن[4] باقنوات‌وعیون و اراضی وکشخوانات و محوطات و حقوق وغیر آن

[۴۹۴] تمامت

دوسهم و نیم دانگ سهمی از قریهٔ بنداراباد از قرا[ی] یزد و ازین‌جمله یک سهم و دو دانگ ونیم‌سهمی‌مشاع‌است‌درهفتادوشش سهم وچهار دانگ سهمی که آن اصل سهام آن قریهٔ بنداراباد‌ست و باقی چهار دانگ سهمی مشاع است دراصل پنجاه سهم، چه در بعضی اوقات اصل سهام این قریه پنجاه سهم می‌گیرند در بعضی[5]

[۴۹۵] تمامت

هشت‌قفیز تخم‌زمین‌درصحرای قریهٔ خیاره در موضع سنگستان متصل‌زمین‌ورثهٔ‌جمال‌الدین‌عبدالله خواری وزمین‌قوام‌الدین اسمعیل ابن عزالدین‌بزرجمهروزمین‌ورثهٔ جمال‌الدولهٔ نصرانی و زمین نجم الدین ابوبکربن‌عمر وزمین‌ورثهٔ علی‌بن‌ابی‌بکرزعیم

[۴۹۶] تمامت

قطعه زمین‌درصحرا[ی]قریهٔ خیاره‌درموضع‌حسولی[6] محادزمین تاج‌الدین حسن‌بن علی بن احمد

۱ـ اصل: بی‌نقطه (طبق ضبط شمارهٔ ۴۹۱: جیلان)
۲ـ دنبالهٔ عبارت ازصفحهٔ ۹۵ عکسی‌آورده شده.
۳ـ کذا بی‌نقطه   ۴ـ اصل: بذوشن (؟)
۵ـ اتصال مطلب نامناسب است. عبارت بعد دنبالهٔ شمارهٔ ۴۹۱ است.
۶ـ باتشدید روی سین

دامغانی و زمین این ضعیف و نهر و زمین ورثهٔ[1]

[۴۹۷] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی]قریهٔ خیاره در موضع پای ثاؤک (کذا) محادزمین این ضعیف و زمین ورثهٔ جمال الدولهٔ نصرانی و زمین ورثهٔ فخرالدین بکسی[2] قطبی و نهر میضاو آن مبذر چهارقفیز و نیم است

[۴۹۸] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی]قریهٔ خیاره در موضع اصل باغوک در سکهٔ هرزه گاه محاد زمین ورثهٔ جمال الدین عبدالله خواری و نهر و زمین نظام الدین محمدبن عبدالرشید و زمین حسین بن الزعیم و زمین سلطانهٔ معظمه وراه و آن مبذر دو جریب است

[۴۹۹] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قریهٔ خیاره در موضعی که آن را حفرهٔ پس باغ قاضی می‌خوانند محاد زمین این ضعیف واقف وزمین ورثهٔ محمدبن حسن بن شیر و زمینی که ممتدست تا قریهٔ بنداراباد وزمین بعضی اولاد رضی الدین اسعدبن علی بن محمد و آن مبذر چهار قفیزست و سه کف

[۵۰۰] تمامت

نه درخت از اصول اشجار فرصاد[3] درصحرا[ی] قریهٔ خیاره و آن مغروس است براطراف نهر قنات این قریه و آن معروف است به رئیس کمال الدین محمودبن رضی الدین اسعدبن علی

[۵۰۱] تمامت

خانه و باکاه[4] و اصطبل که ملاصق یکدیگرند داخل بلدهٔ یزد در محلهٔ باب درب مهریجرد نزدیک مدرسهٔ رکنیه، حدودشان متصل است به مسجد و به خان بیاع‌ـ خانه و به دکان ورثهٔ ابوبکربن علی نائب و به دکان محمودبن منصور و شریک او و به حجرهٔ محمدبن یحیی جمّال و به حجرهٔ زین الدین علی تفتی و به شارع

[۵۰۲] تمامت

خانه وحجرهٔ فوقانی و مطبخ و بستان که متلاصقند، موضع آن داخل قریهٔ بنداراباد ازقر[ا]ی یزد درسکهٔ رو ننا(؟)[5] محادخانه و بستان رئیس نجم الدین محمود وخانه و باغچهٔ ورثهٔ محمودبن المنتجب[6] وحجرهٔ ورثهٔ نورالدین آباخانی و راه

[۵۰۳] تمامت

چهارده سهم که مشهورست به چهارده تسو از جملهٔ سهام قنات محمودیه که آب آن به زمینها[ی] دیه فیروزاباد می‌رود از دیهها[ی] میبذ

[۵۰۴] تمامت

بستانی که موضع آن در صحرا[ی] قریهٔ بدراباد ست در موضع سر راه شهر یزد و آن مشهورست به باغ قطب الدین، حدودش متصل است به کشخوان

۱ـ کذا ناقص مانده است

۲ـ براساس ضبط شمارهٔ ۳۵۰ (درشماره‌های ۴۰۱، ۴۶۰ بی‌نقطه)

۳ـ اصل، فصجاد(؟) ولی قاعدة و بطور متعارف «فرصاد» مرادست

۴ـ ظاهراً، پاگاه

۵ـ کلمه‌ای است شبیه کلمهٔ بالا، شکل حروف درست مشخص نیست.

۶ـ بدون نقطهٔ جیم

قریهٔ رکناباذ و زمین ورثهٔ جمال الدولهٔ نصرانی وزمینی‌که معروف است بظهیرالدین شاه و به‌حریم کاریزقریهٔ بارجین وآن مبذرهفت جریب است

[۵۰۵] تمامت

باغی که موضع آن هم در صحرا[ی] قریهٔ بدرابادست و مشهور است به‌باغ تف(؟) درمحلهٔ علیا محاد بستان ورثهٔ ابوبکربن جعفروبستان ابوبکربن عمروباغ محمودبن‌جعفروراه ازجانبین وآن مبذر هفت قفیزست

[۵۰۶] تمامت

باغی که هم درصحرا[ی] قریهٔ بدرابادست در محلهٔ جوی بالا معروف‌باغ‌کل[1] محادخان وبستانی که مدعوست باغ....[2] و زمین این ضعیف واقف وبه شارع وآن مبذر سه‌جریب است

[۵۰۷] تمامت

بستان وخانه واصطبل وساباط که متلاصق‌اند وموضع آن دروسط قریه است و این خانه مشهورست به‌خانهٔ عزالدینی محاد طریق و نهرمیضا وبستان عثمان‌بن‌محمدبن عثمان وراه والیه‌الممر

[۵۰۸] تمامت

بستانی‌که هم در صحرای این قریه است وآن مشهورست به‌باغ میدان برسرراه مدینهٔ میبد محاد حریم قنات حسن‌آباد و زمینی‌که ازان این ضعیف واقف است از جانبین وبه‌راه بلدهٔ یزدوالیه‌الممر وآن مبذر چهارجریب است

[۵۰۹] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ بدراباد در موضع سر راه دیه بارجین‌محادجادهٔ‌یزد وحریم‌قنات دستجرد و کشخوان کودنان(؟) و حریم‌قنات‌قریهٔ بارجین وآن‌مبذر یازده جریب است

[۲۱۰] تمامت

قطعه زمین در صحرا[ی] بدراباد در موضع سر راه میبد محاد زمین ورثهٔ حسام‌الدین‌حسن اقا[3] وزمین جمال الدین‌اقسنقرو زمین احمدبن عمربن احمد وراه وآن مبذر سه‌جریب وسه‌قفیزست

[۵۱۱] تمامت

قطعه زمین در صحرای قریهٔ بدراباد در موضع پشت‌آسیا محاد زمین ابوبکربن‌احمدبن‌قاسم وراه دیه‌بارجین و زمین ورثهٔ حسن‌بن احمد داماد و نهرمیضا و راه وآن مبذر پنج قفیزست

[۵۱۲] تمامت

قطعه‌زمین درصحرا[ی] قریهٔ بدراباد در موضع پای توت سیاه محاد زمین‌ابوبکربن‌زنک(؟)[4] و زمین ورثهٔ حسام‌الدین حسن اقا و زمین‌احمدبن عمربن احمد وراه و آن‌مبذر یک‌جریب وپنج‌قفیزست

[۵۱۳] تمامت

چهارده سهم ازاصول فرصادکه آن ثابت است درصحرا[ی] قریهٔ بدراباد، ازین جمله چهار اصل نزدیک در حمام و چهار اصل نزدیک بستان‌باغوک ستی وچهار اصل درمحلهٔ پشت‌آسیا و دواصل به‌جنب باغ ابوبکربن جعفرواین جمله برکنارجوی‌کاریز این قریه

۱ـ شاید، گل
۲ـ نام باغ سیاه و سائیده شده و ناخواناست
۳ـ در اصل بی‌نقطه   ۴ـ شاید، زنک

است

[۵۱۴] تمامت

خانه وحجره و باغچه ومطبخ ونهر که محفورست تاآنجا که آب کاریز سوا[1] است، موضع جمله داخل بلدهٔ یزد در موضع رأس سکهٔ کوشک ودرها[ی]این جمله برابر مدرسهٔ رکنیه است. حدودشان متصل است به‌خانهٔ ورثهٔ سید قوام‌الشرف بن عبادالعلوی از دو طرف و به خانهٔ نجم‌الدین ابوبکربن عمربن‌مقبل طبسی وبه خانهٔ علی‌قصار وبه مسجد و شارع و این جمله مبذر صد فشیز[2] و سیزده فشیزست

[۵۱۵] تمامت

قریهٔ بفرویه ازدیهها[ی] مدینهٔ میبد ازنواحی‌بلدهٔ یزد با تمامت دو مزرعه که تابع این قریه‌اند: یکی شهراباد و یکی خاتوناباد وباتمامت طاحونه‌ای‌که دایرست بر آب‌کاریز این قریه و تمامت این املاک مشهورند و مستغنی‌از ذکرحدود

[۵۱۶] تمامت

بستانی که موضع آن به صحرا[ی] قریهٔ فهرج است در موضع‌پردوک محاد راه ونهرمیضا و بستان مقدم الدین محمدبن علی‌بن‌المقدم و شریکان او و باغ ورثهٔ امیرشمس‌الدین محمدبن کیقبادوراه وآن مبذرپنج‌قفیزست

[۵۱۷] تمامت

باغ‌که‌در... قریهٔ‌فهرج‌است در موضع شهریاری واین‌باغ مشهور است به‌باغ حاجی‌محاد زمین ورثهٔ زین‌الدین‌علی‌بن‌مقدم سموری(؟) وباغ ورثهٔ سید جلال‌الدین محمد حسینی‌وباغ‌ورثهٔ‌حکیم‌فخرالدین ابی‌محمدبن محمدبن‌الرضی و راه والیه‌الممر وآن‌مبذر یک‌جریب است ودو قفیز

[۵۱۸] تمامت

...[3] هفتاد وشش سهم و چهار دانگ سهمی‌می‌گیرند یعنی یک سهم‌ودودانگ‌ونیم سهمی‌ازان‌اصل تاول(؟) خریده شده است و چهار دانگ سهمی‌ازین اصل دیه(؟)که پنجاه سهم است خریده شده است باجمله حقوق ومرافق این‌دوحصه ازقنوات واراضی وباغات واقرحه وبیادر و غیر آن

[۵۱۹] تمامت

سیصدوهفتاد وهفت‌سهم وچهار دا[نگ] ونیم سهمی معروف به سهامیه ازجملهٔ سهام‌کاریزخورزن که‌آب‌آن فایض‌می‌شود براراضی قریهٔ اشکذر[4] و باغات آن و این دیه از قر[ا]ی یزدست

[۵۲۰] تمامت

سیصد وهفتاد سهم وربع سهمی از جملهٔ سهام قنات ابرنداباد از قر[ا]ی بلدهٔ یزد وهرسهمی ازان معروف است به‌یک طست

[۵۲۱] تمامت

شصت و دو سهم ازجملهٔ سهام قنات قریهٔ نصرت‌آباد ازقر[ا]ی میبد و هر سهمی معروف است به طستی

۱ـ ظاهراً همان است که در تواریخ یزد به‌نام قنات «صواب» از آن ذکر می‌رود
۲ـ (=پشیز)
۳ـ یک کلمه محو شده و ناخواناست،
۴ـ اصل: اسکدز

[۵۲۲] تمامت

صدوسی‌سهم ازجمله‌سهام‌قنات دولتابادکه مشرب‌آن اراضی قریهٔ عزابادست از قر[ا]ی یزد و هر سهمی ازان معروف است به‌یک جر و ایـن سهام از سهام مستزادهٔ قدیم است

[۵۲۳] تمامت

فراحی(؟)[1] که واقع است در صحرا[ی] قصبهٔ مهـریجـرد در موضع اریقان(؟) وآن مبذرچهار جریب است، حدودش متصل است به زمین خطیرالـدین محمدبـن ظهیرالصائغ‌وزمین‌ورثهٔ ابوبکربن حسین‌ابن‌شاده و زمین ورثهٔ قاضی عمادالدین محمود مذکور وزمین ورثهٔ ظهیرالدین محمودبن‌محمد ابن‌احمد وزمین ورثهٔ تاج‌الـدین امیران

[۵۲۴] تمامت

یک سهم کـه معـروف است به طسوجی از جملهٔ سهام قنات دستجرد بارجین ازقر[ا]ی‌مدینهٔ میبد از ناحیهٔ بلدهٔ یزد

[۵۲۵] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضـع زیر دیـوار محادکشخوان باغ دهوک وطریق کورهٔ کرمان ووادی وزمین‌سلطانی وزمین ورثهٔ خطیرالدین محمدبن ظهیرالدین‌ابی‌المحاسن وراه وآن مبذر پنج قفیزست

[۵۲۶] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع‌سرکهن[2] مهر- پادین وآن مبذر چهارجریب است محاد راه [و] بـاغ استاد و زمین جمال‌الدین اقسنقروزمین‌سلطانی وظهر قنات‌مهرپادین و زمینی که منسوب است به نورالـدین ایاز سلطانی وراه والیه‌الممر

[۵۲۷] تمامت

قطعه‌زمین در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع فرخی ملاصق بستان واقف این املاک ازجانبین وبستان ورثهٔ بها[ء]الدین ایبک القطبی و بستان ورثهٔ شمس‌الدین ازبک بن ایبک و بستان ورثـهٔ جمال‌الدولهٔ نصرانی و بستانی کی در دست سابق‌الـدین عنبرحبشی است وراه والیه‌الممر

[۵۲۸] تمامت

بستانی کـه در صحـرای قصبهٔ مهریجردست در محلهٔ مهرپادین وآن مشهورست به‌باغ سرو محاد باغ‌عزی ازان دیوان اعلی وبستان محمدبن‌زیار[3] بازدار[4] وبستان ورثهٔ تاج‌الدین محمدبن جمال‌الـدین یحیی سفاونـدا بـن[5] خسروشاه و بستان ...[6] ابن‌ابی‌طالب‌بن عربشاه حسینی و بستان ورثهٔ شمس‌الدین عمربن ابی‌بکراسفرائنی و بستان ورثـهٔ شیخ احمدبن بکـروک و بستان جمال‌الدین‌التون ایه‌ترکی و راه والیه‌الممر و آن مبـذر دو جریب است و دو قفیز

[۵۲۹] تمامت

بستانی کـی معروف است به باغ همایون با زرب و عمارت و فضا کـه متصل آن است، موضع جمله‌درصحرا[ی] قصبهٔ‌مهریجرد از ناحیهٔ بلـدهٔ یـزد در مـوضع

۱ـ شاید، قراحی

۲ـ ظاهراً همان کهن به‌معنی چاه است

۳ـ اصل بی‌نقطه

۴ـ چون سائیدگی حروف دارد «بازیار»هم می‌تواند خوانده شود

۵ـ بصورت «اسفاوندا» و «اسفاوند» هم ضبط شده است (شماره‌های ۲۴۴ و ۲۸۵ و۲۸۸ و۳۳۴)

۶ـ جای یک کلمه بیاض است

نرمستان و باب‌دمهٔ بغداداباد محاد باغ امیر علا[ء] الدین سنجر تاریکویی[1] وباغ مهتر[2] محمدبن منصور طستی و بستان محمدبن احمدبلوک وبستان علی‌بن‌محمد کاری وزمینی دیگر که در دست اوست وزمین سیدقوام‌الدین‌محمد ابن‌ابی‌عبدالله الحسینی [وزمین] سیف‌الدین محمدبن‌ایبک قطبی و زمین جمال الدین اقسنقربن ابی‌بکربن اقسنقر و باغ مولانا مجدالدین ابوالمکارم بن‌الرضی الطبیب و باغ ورثهٔ جمال الدوله ارکاون وبستان صاحب سعید سدید الدین حواجله(؟)[3] بن عربشاه‌الا-بهری وبستان ایبک‌ترکمان وراه والیه الممر و این مجموع مبذر یازده جریب است و نه قف[یز]

[۵۳۰] تمامت

پنجاه و شش حبهٔ مشاع در اصل نود و شش حبه‌که‌تمامت این اصل عبارت است از سهمی وثلث سهمی از اصل سی و شش سهم که آن اصل سهام جملهٔ قریهٔ ...[4] و هر سهمی ازین سهام که قریه بر آن منقسم است مشتمل است بر هشتاد و شش جره و چهار دانگ جره از کاریز این دیه‌واز زمین‌ها[ی] معلومهٔ معینهٔ آن باسایر مرافق

[۵۳۱] تمامت

باغی که در صحرا[ی] بلدهٔ یزدست در دسکرهٔ آب کاریز مریاباد[5] و یعقوبی در محلهٔ پشت گنبد در سکهٔ واذربند[6] و آن مشهورست به‌باغ شیخان ملاصق باغی‌که‌تعلق‌به‌دیوان‌ضیاع‌عصمی(؟) دارد و باغ محمد بن ابی‌بکربن احمدبن موت و باغ ورثهٔ صاحب سعید ضیا[ء] الدین‌علی‌بن‌صفی الملک و راه ، مبذر شش قفیز

[۵۳۲] تمامت

پنج سهم مشاع در سیزده‌سهم که آن اصل‌سهام تمامت‌باغی‌است که موضع آن درسکهٔ واذربند[7] مذکوره است‌محادباغ‌پسران‌شمس الدین محمدبن‌کیقباد وباغ‌محمد ابن‌محمد قصار وباغ سیدعزالدین فضل‌الله‌بن علا[ء] الدین محمد علوی و راه‌وتمامت این باغ‌مبذر سیزده قفیزست، پس این حصهٔ وقف مبذر پنج قفیز باشد

[۵۳۳] تمامت

سی جریب تخم زمین مشاع از جملهٔ دویست جریب تخم زمین که آن اراضی قریهٔ ملکاباذست‌از قر[ا]ی یزدمحادصحرا[ی]قریهٔ خسرونرنر(؟) و زمین موات و کاریزقریهٔ جیلان[8] ومزرعهٔ دزوک از مزارع بنداراباد و راه والیه الممر

[۵۳۴] تمامت

خانه وحجره وبستان‌که‌ازپس این خانه است وموضع‌آن داخل

۱ـ کذا، ظاهراً: تازیکوئی (آیا همان نسبت یا لقبی نیست که در شمس‌الدین تازیکوی مذکور در تواریخ یزد و کلیات سعدی و تاریخ وصاف هست ومرحوم قزوینی در باب آن بحث مستوفائی کرده است؟)

۲ـ مهتر از عناوین مربوط به‌دسته‌ای ازطبقات اجتماعی است. مثل صدر، زعیم، رئیس درآن عصر.

۳ـ کذا در اصل

۴ـ جای چهار پنج‌کلمه بیاض است

۵ـ «مرتاباد» در اصل، اما دراین مورد که مخصوصاً بانام یعقوبی یعنی آبادی وصل به‌آن‌ذکرشده قرینه است براینکه «مریاباد» درست است.

۶ـ به شمارهٔ ۵۳۲ و ۵۳۸ مراجعه شود

۷ـ درین جا نقطهٔ ب و ن ندارد به شماره ۵۳۱ مراجعه شود.

۸ـ بی‌نقطه در اصل (به‌شمارهٔ ۴۹۱مراجعه شود)

قریهٔ بنداراباد از قر[ا]ی یزد به دروازهٔ درب نزدیک مقبرهٔ قدیمه ملاصق خانه[ای] که در دست محمدبن علی سرخه و منکوحه‌اش عفیفه نام است و بستانی که وقف رباط قاضی است و بستان ورثهٔ محمودبن منتجب‌الدین اسعد ابن محمود سرهنگ و خانه و باغچهٔ ورثهٔ محمدبن یوسف و راه

[۵۳۵] تمامت

بستانی که موضع آن به صحرا[ی] بلدهٔ یزد دست در دسکرهٔ مریاباد[1] محاد بستان ابوالمحاسن ابن وجیه و بستان سنجر نائنی و راه از دوجانب

[۵۳۶] تمامت

بستانی که به صحرا[ی] این بلده است در دسکرهٔ مریاباد[1] در محلهٔ کشخوان بالا محاد بستان محمدبن ابی‌بکر و بستان عفیف محمدبن ابی‌بکربن اسحق و راه و بستان فضل‌الله‌بن الظهیر منصور و شریک او و بستان ابوبکربن محمدبن ابی‌بکر فسکوک(؟)[2] و راه و آن مبذر سه قفیز است و دو کف

[۵۳۷] تمامت

باغی که واقع است به صحرا[ی] بلدهٔ یزد در دسکرهٔ آب کاریز مریاباد[1] در دسکرهٔ دسوک[3] محاد باغ وقفی که معروف است به باغ حسینی از دو جانب و صحرا از دو جانب و این باغ مشهورست به باغ هراسویه

[۵۳۸] تمامت

سه قفیز تخم زمین مشاع در مبذر سیزده قفیز که آن اصل جمله باغی است که به صحرا[ی] بلدهٔ یزد دست در دسکرهٔ آب دو کاریز مریاباد[4] و یعقوبی در موضع واذربند[5] و آن مشهورست به باغ پشت گنبد یعقوبی محاد بستان...[6] امیر شمس‌الدین محمدبن کیقباد و بستانی دیگر از آن سید عزالدین فضل‌الله حسینی و راه والیه‌الممر

[۵۳۹] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع خلف باغ همایون محاد زمین اتابکیه و زمین بدرالدین مکح(؟)[7] بن ازبک بن ایبک و زمین علی بن حسن بن موت و به زربهای مولانا مجدالدین ابوالمکارم بن رضی‌الدین محمد و راه و آن مبذر سه جریب است

[۵۴۰] تمامت

قطعه زمین در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع مهربهٔ بالا با زربی که درجنب آن است محاد زمین حسین بن[8] کاری و نهر و زمین صاحب معظم ظهیرالدین شاه و زمین جمال‌الدین اقسنقر و این هر دو مبذر دوجریب و هشت قفیزند

[۵۴۱] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع انارستان متصل نهر و زمین وقف و زمین واقف این املاک و زمین شمس‌الدین اغلمرز(؟) و زرب شهاب‌الدین

۱ـ اصل: مرتاباد
۲ـ کذا بدون نقطهٔ حرف دوم
۳ـ شاید: دشتوک
۴ـ اصل: مرتاباد، چون این نام با یعقوبی معاً ذکر شده قرینه‌است براینکه «مریاباد» درست است
۵ـ اصل تقریباً سائیده ومحو شده است، طبق ضبط ۵۳۱ و ۵۳۲ اصلاح شد.
۶ـ یک کلمه محو شده است
۷ـ کذا بی‌نقطه، در یک‌جای دیگر «ملح» ضبط شده (شمارهٔ ۵۵۳)
۸ـ ظاهراً نامی درینجا ساقط شده‌است به‌قرینهٔ شمارهٔ ۵۴۸ و ۵۵۰

شهر ملیال(؟) و راه وآن مبذر سه قفیزست و سه‌کف

[۵۴۲] تمامت

قطعه زمین در صحرا[ی] مهریجرد در محلهٔ مهراباد در حفرهٔ قاضی محاد زمین ستی بنت خسروشاه بن شهرستان [و ز]مین محمدبن عمر بن کفیه[1] وزمین محمد ابن ابی بکر بن حسین مشاد[2] و نهر میضا و راه و آن مبذر...[3] قفیز و سه‌کف است

[۵۴۳] تمامت

قطعه زمین در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در محلهٔ کرک[4] ملاصق زمین این ضعیف واقف و زمین ورثهٔ علی بن محمدبن حسن فهرجی و زمین مبارزالدین محمد ونهر میضا مبذردوقفیز ویک‌کف

[۵۴۴] تمامت

[قطعه] زمین در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع کرک[4] محادزمینها[ی] این ضعیف واقف از جملهٔ جوائب وآن مبذر نه قفیزست

[۵۴۵] تمامت

بستانی که معروف است به باغ علی احمدی در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد ملاصق بستان محمدبن احمد ملوک[5] و زمین وقف و بستان سیف‌الدین محمدبن ایبک قطبی [و] بستان جمال‌الدین غلبک و زمین ارسلان بن ازبک وراه وآن مبذر یک جریب است و دوقفیز

[۵۴۶] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع مهربهٔ زیر و آن مشهورست به کرک اشکوک محاد زمین عمادالدین عبدالرشید و زمین مقدم احمدبن علی وزمین علا[ء]الدین علی بن رکن‌الدین العلوی و زمین محمدبن ابی بکر باخرزی، مبذر هشت قفیز

[۵۴۷] تمامت

قطعهٔ زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع مهربهٔ زیر ملاصق نهر میضاو زمین بدرالدین ...[6] بن ازبک و زمین واقف این املاک و نهر وآن مبذر سه قفیزست

[۵۴۸] تمامت

قطعه زمین در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع کرک اشکوک و مهربهٔ زیر و آن مبذر یک جریب است و یک قفیز و چهارکف، ملاصق زمین محمدبن حسین کاری وزمین محمدبن حماد و زمین زین‌الدین[7] وزمین زین‌الدین علی بن منصور طستی وزمین مقدم احمدبن علی و نهر و راه

[۵۴۹] تمامت

بستانی که درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجردست در موضع نرمستان محادنهر یعنا(؟) و بستان واقف این املاک و باغ مولانا غیاث‌الدین محمدبن ابی‌القسم علوی و باغ علی بن محمد کاری و باغ ورثهٔ بلبان شرای(؟) و راه و ممر و آن مبذر پنج قفیزست

۱- در شمارهٔ ۵۶۳: کفشه
۲- شاید: رمشاد(؟)
۳- در اصل یک‌کلمه بیاض
۴- شاید: گرگ
۵- کذا بی‌نقطه با ضمه برروی حرف اول
۶- جای یک نام بیاض است
۷- «وزمین زین‌الدین» مکرر به‌نظر می‌رسد

[۵۵۰] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی]قصبهٔ مهریجرددرموضع هورمزدقان ملاصق زمین صاحب معظم ظهیرالدین شاه و زمین شهر بفیل[1] بن گودرز وزمین علی بن محمدکاری وزمین ابرهیم ابن ابی بکر صیدلانی و وادی و راه وممر و آن مبذر دوقفیزست و دوکف

[۵۵۱] تمامت

باغی که موضع آن در قصبهٔ مهریجردست درموضع مهربهٔ زیر محاد نهرو زمین واقف این املاک ازدوجانب و نهروزمینی که بعدازین مذکورست وزمین وقف وراه، مبذر چهار قفیز

[۵۵۲] تمامت

قطعه زمین هم درین صحرا و موضع محادزمین بکحی(؟) ازان واقف این املاک وزمین وقف وزمین واقف وزمین اکدارسلان وباغی که پیش ازین محدودست و راه، مبذر نه قفیز

[۵۵۳] تمامت

قطعه زمین در صحرا[ی] این قصبه در موضع خوراباد مشهور بەزمین باغ محمودشر ابی ملاصق راه و زمین ورثهٔ بکیج بن ازبک[1] وزمین علی کاری وزمین حسن ابن محمدقصاب وباغ محمد بن [ابی]بکر[2] باخرزی و راه و آن مبذر دوقفیزست

[۵۵۴] تمامت

قطعه زمین در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در موضع مهربه ملاصق زمین سیف الدین محمدبن ایبک قطبی و نهروزمین واقف این املاک وزمین جمال الدین اقسنقر ابن ابی بکر وراه وآن مبذر سه قفیزست

[۵۵۵] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد دوآن مشهورست بەفروند عبدی ملاصق زمین مولانامجدالدین محمودبن محمدابن ابی عمران از دوجانب ووادی و راه، وآن مبذر پنج قفیزست

[۵۵۶] تمامت

قطعه زمین هم درین صحرا درمحلهٔ کرک[3] وآن مشهورست به زمین سرخابی ملاصق زمین محمود ابن محمدبن بنجیر و زمین مولانا رکن الدین محمدبن علا[ء]الدین العلوی وزمین ورثهٔ ابوسعد و راه وآن مبذر چهار قفیزست

[۵۵۷] تمامت

باغی که موضع آن در صحرا [ی] قصبهٔ مهریجردست درموضع کرک[4] محاد زمین ورثهٔ علی بن یوسف بن بنجیروباغ شرف الدین مظفر و زمین محمدبن یوسف بن بنجیر وزمین محمد بن حسن ماتیل[5] وراه والیه الممر وآن مبذر چهار قفیز وسه کف است

[۵۵۸] تمامت

قطعه زمین درصحرا[ی]قصبهٔ مهریجرد در موضع مهرپادین در باب باغ یوزداران ملاصق نهرمیضا وباغ لالای وبستان زهرائی ووادی ونهر وراه وآن مبذر دوقفیزست

۱ـ درشمارهٔ ۵۶۳: سهردمیل

۲ـ تصحیح براساس ضبط شمارهٔ ۵۴۶.

۳ـ درین مورد روی حرف اول ضمه وحروف دوم علامت سکون دارد واحتمال «گرگ» بودن را تأیید می‌کند.

۴ـ شاید: گرگ

۵ـ این کلمه که ظاهراً نام طایفه‌ای است در شمارهٔ ۵۵۹ نیز آمده است.

[۵۵۹] تمامت
بستانی که موضع آن در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد دست درمحلهٔ مهرپادین و آن مشهورست به باغ آهروک محاد زمین وقف و بستان عمر بن محمد بن عمر ماتیل[1] و بستان عین الشرف بنت محمد بن احمد مدوک(؟) وراه ازدوجانب و آن مبذر چهار قفیزست و پنج کف

[۵۶۰] تمامت
باغی که به صحرا[ی] این قصبه است در محلهٔ باغ یوزداران نزدیک وادی ملاصق زمین علی بن منصور طستی و باغ سیف الدین محمد بن ایبک قطبی و زمینی که منسوب است به امین الدین خاکی و راه والیه الممر

[۵۶۱] تمامت
باغی کی واقعست درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درمحلهٔ سرباغ نو مشهور به باغ حسولی محادطریق و نهر میضا وباغ محمدبن ابی بکر[باخرزی][2] وراه والیه الممر و آن مبذر دو قفیزست و چهار کف

[۵۶۲] تمامت
قطعه زمین در صحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد درموضع سرکاریز مهرپاذین و آن مشهورست به زمین وادوک محاد حفرهٔ فخاران وراه دیه خورمیز و نهر میضا و زمین این ضعیف و زمین التون بوقا و راه، مبذر یک جریب و یک قفیز

[۵۶۳] تمامت
قطعه زمین درصحرا[ی] قصبهٔ مهریجرد در محلهٔ مهراباد در موضع باغ انارستان محاد زمین وقف وزمین ورثهٔ عمر بن کفشه[3] و نهر میضا وزمین ستی بنت خسرو شاه و نهر و زمین شهر بعیل[4] بن گودرز وزمین ستی مذکوره و زمین ایران خسرو بن پهلوان بن اسفهسلار و راه و آن مبذر پنج قفیزست و سه کف

[۵۶۴] تمامت
بستان درصحرا [ی] قص[بهٔ] مهریجرد از پس باغ امیری محاد بستان باغ قراوطافی (؟) و بستان محمود بن محمد بن بنجیر وراه و آن مبذر چهار قفیزست و سه کف[5]

۱ـ به حاشیهٔ ۴ صفحهٔ قبل مربوط به شمارهٔ ۵۵۷ مراجعه شود.
۲ـ یك نام سائیده وتقریباً محو شده است وازآنچه مشهودست به استناد شمارهٔ ۵۴۶ تکمیل شد.
۳ـ در شمارهٔ ۵۴۲: کفیه
۴ در شمارهٔ ۵۶۳: شهر بفیل
۵ـ اینجا نسخه چهار ورق افتادگی دارد.

[امـــــا

املاك بلدهٔ تبریز]✿

[ازینجا چهار ورق طبق‌اعداد ورق‌شمار قدیم نسخه افتاده است. یعنی ورقهای ۷۷ تا ۷۹] ✿✿

[۱] تمامت
دوحقل‌متلاصق، یکی‌معروف به اوندر(؟)[1] ودوم معروف به‌برنج خید[2]، حدودشان متصل است به لوشه خید و به‌زمین‌تاجیه و به‌حقل برنج[3] خید که ذکر آن بعدازین می‌آید و به راه و آن مبذر دو جریب است وشش قفیز

[۲] تمامت
دوحقل متلاصق، یکی پشته‌و آن دیگر دره، حدودشان متصل است به‌قطعه زمین‌که معروف‌است به‌دبه‌لیته(؟)[4] و به‌حقل‌دره‌و به‌مسیل و به حقل برنج‌خید و این هردو مبذر شش قفیزند

[۳] تمامت
حقلی که آن را سته (؟)[5] می‌خوانند ملاصق حقل‌ناربن(؟)[6] معروف به‌کشور خاتون و حقل ناوبر معروف به سعدالدین علی خالدی ومسیل وحقل خطاب دره، وآن مبذر دو قفیز است

[۴] تمامت
دوقطعه زمین متلاصق، یکی معروف به‌دشتهٔ اس[7](؟) ودوم به حورزم[8](؟) خید، ملاصق حقل خطیب‌خید وپشتهٔ امیرعلی‌وناوبر احمدبن‌دبله(؟)بن‌المقرب راهله و لردهٔ[9] فراشان وآن‌مبذر هشت قفیزست

[۵] تمامت
دوقطعه زمین معروف به‌زیر-جو(؟)[10] درموضع‌ناواوان(؟)، یکی متصل به‌زمین نوحی و به ساقیه و به‌زمین مکیان خید و به قطعهٔ محمدشاه بن‌المقرب راهله و آن مبذر پنج قفیزست

✿ تصحیح این‌قسمت ازدوست دانشمند عبدالعلی‌کارنگ خواسته شد. ایشان درنقل متن، رعایت بندها را بنحوی که بطورافقی در یك‌صفحهٔ اصل نوشته‌شده استکرده بودند،ولی‌چون ربط رقبات بطور عمودی است لذا ترتیب نوشته ازافقی به‌عمودی برگردانیده شد. اصلاحات استحسانی جناب کارنگ درحاشیه به‌نام خود ایشان قید شد. در مواردی که ضبط متن نسبت به‌تصحیح ایشان مرجح نبود شکل اصلی متن درحاشیه آورده شد.

✿✿ بیش از چهار ورق (پس از ذکر رقبات یزد) نیفتاده است. وچون طبق ذکرخواجه درصفحهٔ ۴۴ پس‌از املاك یزد صورت املاك همدان می‌آمده است پس مقداری ازقسمت افتاده مربوط به‌رقبات همدان بوده است.

۱ــ کارنگ: اوندررود.

۲ــ «خید» ظاهراً بمعنی گاه ومحل استودر وقفنامهٔ مسجد کبود مزارع وقطعات متعددی نیز ازمحال خسروشاه ودهخوارقان به‌نام‌گلشن‌خید وغیره وجود دارد. (کارنگ)

۳ــ درنسخه به ضم اول کتابت شده

۴ــ ممکن است دیه‌لیته باشد (ا. ا.)

۵ــ کارنگ: پشته

۶ــ شاید: نارین یا ناربن (ا. ا.)

۷ــ کارنگ: الش.

۸ــ شاید: جورزم (ا. ا.)

۹ــ کارنگ: «کرده»، ولی به‌استناد لردق فراشان (شمارهٔ ۱۴) «لرده» ضبط شد. ظاهراً صورتی است از«لرد» که دراصطلاح یزد به‌معنی میدان است. (ا. ا.)

۱۰ــ کارنگ: زیرجو

[۶] تمامت
حقل سطرخور متصل جوی و حقل کده‌خید وزمینی که منسوب است به بیمارستان وحقل سعدالدین علی خالدی، مبذر دو قفیز

[۷] تمامت
حقل شینه[1] خید ملاصق حقل شینه‌خید معروف به سعدالدین علی و راه وجوی، و آن مبذر هشت قفیزست

[۸] تمامت
دوقطعه زمین متلاصق، یکی دمدول ودوم حاره‌بر(؟)، حدودشان متصل است به‌شسته ازان ورثهٔ دهخدا حجی و به طاحونهٔ چپار و به‌راهی که فاصل است میان این محدود ومیان باغ علیان، و آن مبذر هشت قفیزست

[۹] تمامت
دو قطعهٔ زمین نزدیک باغ عدلان‌ناو[2] محاد جوی و زمینی که معروف است به سعدالدین علی خالدی...[3]

[۱۰] تمامت
دوقطعه زمین متلاصق محاد مقبره و زمین مسکونان‌خید(؟) و زمین ورثهٔ صدیق و زمین مقبره و آن مبذر شش قفیزست

[۱۱] تمامت
قطعه زمین معروف به بوخید و آن مبذر هشت قفیزست، حدودش متصل است به‌زمین اوزم و به زمین اسمعیل و زمین مسکونان(؟)[4] وزمین مقبره

[۱۲] تمامت
زمین معروف به شعبان‌خید ملاصق زمین اوزم و زمین شسته ومسکونان(؟)خید وزمین اسمعیل و مسیل‌لو و آن مبذر شش قفیز است

[۱۳] تمامت
قطعهٔ ناوبر ملاصق زمین خطیب و زمین کشورخاتون و زمین درق و زمین ناوبر ازان محمد شاه و آن مبذر سه قفیزست

[۱۴] تمامت
دوقطعه زمین متلاصق، مبذر دو جریب و دوقفیز، یکی مشهور به لردقفراشان[5] ویکی به عثمانان محاد زمین اسفندیار وزمین ورثهٔ تاج‌الدین قبرتو[6] [و] بادام ناو و زمین علی‌شیر باریک...[7]

[۱۵] تمامت
.... [واقف این املاک] و به زمین شبانهٔ[8] اول (؟) مبذر یک جریب و دو قفیزست

[۱۶] تمامت
قطعه زمین هم معروف به شبانه، به ظاهر این قریهٔ سیجان متصل به ساقیهٔ سفلی و به زمینی که معروف است به سعدالدین

۱ـ شینه نوعی «نی» است (کارنگ)
۲ـ اصل: ناو (ا. ا.)
۳ـ اینجا نسخه‌افتادگی دارد (ا. ا.)
۴ـ در شمارهٔ ۱۰ و ۱۲ مسکونان است (ا. ا.)
۵ـ در شمارهٔ ۴ «لردهٔ فراشان» آمده است (...)
۶ـ اصل «قبر» وپشت‌سرش بیاض است. به‌استناد ضبط «قبرتو» درشمارهٔ ۳۵ «قبرتو» نقل شد. (کارنگ)
۷ـ اینجا نسخه‌افتادگی دارد. (ا. ا.)
۸ـ در شمارهٔ ۳۶ نیز «شبانه» آمده است.

ملهجامی(؟) ازان واقف این املاک و به دو زمین که معروفند به‌حاجی‌فارس هم ازان واقف‌ازدو جانب و آن مبذر پنج قفیزونیم است

[۱۷] تمامت
یک نیمهٔ مشاع از زمین عبدالکافی بریما (؟) در صحرای قریهٔ سیجان محاد زمین تلخن(؟) وراه عقبهٔ پایان‌وزمینی‌که معروف است به‌حاجی‌فارس ازان [واقف] این املاک و این یک جریب [و] پنج قفیزاست[1]

[۱۸] تمامت
زمین ننکه‌کری (؟) بزرگ متصل‌ساقیهٔ شاهجو وزمین‌یونس و زمین ایوب وزمین کوخید

[۱۹] تمامت
زمین ثورکخید[2] بزرگ‌ملاصق زمین‌محمدبن‌ایوب وزمین‌کشتی‌و زمین دوماره(؟) وزمین‌جوی‌کوشن

[۲۰] تمامت
زمین کردلهٔ بزرگ محاد شارع وزمین بوبله(؟) وزمین باغ اخله و زمین خواجه یاقوت صاحبی

[۲۱] تمامت
زمین برشتخید(؟)[3] ملاصق باغچهٔ خواجه‌یاقوت‌وشارع وقالب عثمان و زمین بردران(؟) معروف به‌موسی

[۲۲] تمامت
زمین البردان ملاصق زمین کردله‌وشارع وزمین‌برحه‌خید(؟) و زمین البردان محمد کوسه

[۲۳ تمامت]
...[4] و.دوم معروف به‌خانهٔ عرب مرابع، حدودش متصل‌است به‌خانهٔ ورثهٔ محمدبن عمر و به راه خانهٔ بوریه(؟) و به عرصه‌ای‌که معروف است به‌کشورخاتون و به کوچه والیه‌الممر، وسوم معروف است به قالب خانهٔ علی‌بن‌معمر حدودش متصل است به‌خانه سله[5] بنت‌نصر وبه‌تل‌دزه وبه‌راه خانهٔ حلان(؟)[6] و به‌کوچه والیه‌الممر، و چهارم معروف‌است به قالب خانهٔ محمد کرده حدودش متصل است به‌عرصهٔ خانهٔ محمد شاه‌بن‌المقرب راهله وبه‌تل‌دزه وبه‌خانهٔ سبله[5] بنت‌نصر وبه‌راه‌والیه‌الممر، وپنجم معروف است به‌قالب خانهٔ هوله محاد کاهدان وخانهٔ حسین و خانهٔ ورثهٔ محمدبن عمر وکوچه والیه‌الممر

[۲۴] تمامت
حقل ماستله‌خید ملاصق‌حقل ماستله خید ازان عبدل کوتاه و حقل نوامر[7] وحقل حسین‌وحقل سته[8] ازان محمد شاه‌بن المقرب راهله و آن مبذر چهار قفیزست

[۲۵] تمامت
حقل حسینان ملاصق حقل موله(؟) وحقل اندله‌خید و حقل کردول‌خید و حقل سیوبنه و آن

۱ـ قسمتی‌ازمطالب این‌بند ازکلمهٔ سیجان ببعد درصفحهٔ ۱۴۰ آمده‌است. امااکثرقسمتهای این‌صفحه را پاک وضایع‌کرده‌اند ودر عبارتهای باقی‌مانده‌هم به‌خط بدی دستکاری وتصرفات شده است. (ا. ا.)
۲ـ در شمارهٔ ۸۴ «تورکخید» آمده است. (ا.ا.)
۳ـ شاید، ترشتخید، ترشت+خید (ا. ا.)
۴ـ به‌علت‌افتادگی ورق قبل مطلب ناقص است. (ا. ا.)
۵ـ کارنگ، نبیله
۶ـ کارنگ ، جیلان
۷ـ کارنگ، نوامیر ۸ـ کارنگ، پشته

مبذر دوازده قفیزست

[۲۶] تمامت
حقل اندله‌خید متصل جوی و زمین...[۱]

[۲۷] تمامت
...[۱] مـــااون خیـد و زمین...[۲] مذکور وحقل کردوله خیذ و آن مبذر چهار قفیزست

[۲۸] تمامت
حقل‌حلکوره(؟)خید، ملاصق موضعی‌که معروف است به فرنام حـادمان(؟) و راه و حقـل کشور خاتون و حقل خطاب وآن مبـذر دو قفیزست

[۲۹] تمامت
قطعه‌زمین معروف‌به‌شینه‌خید متصل حقل عثمان‌بن حجی از دو جانب و زمینی‌که‌معروف است به سعدالدین‌علی خالدی از دوجانب و آن مبذر دو قفیزست

[۳۰] تمامت
دوقطعه متلاصق یکی بارنکـ‌زار و دوم شینـه[۳] متصـل زمـین بالسان(؟) وزمین‌کوزه‌بنه[۴] و زمین آنه‌خید[۵] و نهر وآن مبذرهفت قفیزست

[۳۱] تمامت
قطعه زمین‌معروف به‌بارنکـ‌زار ملاصق حقل نغلهٔ مرج[۶] از آن احمدبن‌المقرب راهله وزمین علی‌بن حسن وحقل بارنکـ‌زارکه منسوب است به کشورخـاتون و نهر، مبذر سه‌قفیز[۷]

[۳۲] تمامت
قطعه زمین معروف به کـوسه خید مبذر یک جریب و دوقفیز و حـدودش متصل است به زمـین لمبن ازان ورثهٔ دهخـدا حسین و زمین خرمنگـاه ازان ورثهٔ تاج الدین و زمین تاجیه

[۳۳] تمامت
دو قطعه زمین متلاصق یکـی معروف بهسیوبنه[۸] و دوم به قطعهٔ ابوالعباس وهر دومبذر یک جریب اند وهشت قفیز محادنهر قریه و زمین حسینان[۹] و زمین کردولق و زمین لـردق دهخـدا محمدشاه و زمین‌داربن باجملهٔ حقوق و مرافق

[۳۴] تمامت
قطعه زمـین معروف به لردق مبذر پنج قفیز ملاصق زمین لردق ازان دهخـدا محمد شاه و زمین دزان‌خید(؟) ازان ورثهٔ تاج‌الدین علی قبرتو و زمین لردق هم ازان ایشان وزمین‌ورثهٔ‌علی‌شیر باریک

[۳۵] تمامت
قطعه‌زمین‌معروف به‌ایوسترق مبذر پنج قفیز، متصل به‌راه دیه کـریج و زمین ایـوسترق ازان

۱ـ اینجا چون نسخه افتادگی داشته است مطلب ناقص است. (ا.ا.)
۲ـ چندکلمه سائیده و محو شده است. (ا.ا.)
۳ـ اصل: شبمه (ا.ا.)
۴ـ اصل: کوزه بمه (ا.ا.)
۵ـ کارنگ: آینه‌خید.
۶ـ اصل: نعله مرح (تصحیح به‌استناد ذکر آن درشمارهٔ ۵۵) (کارنگ)
۷ـ اینجا نسخه افتادگی دارد.
۸ـ اصل: سوبنه درشمارهٔ ۲۵ هم آمده‌است (ا.ا.)
۹ـ اصل: حسنان (باستناد ضبط شمارهٔ ۲۵) (کارنگ)

ورثهٔ تاج‌الدین قبرتو وموضع‌لو[1]

[۳۶] تمامت

قفاع متلاصق جمله معروف به‌شبانه، موضع آن در صحرای قریهٔ سیجان، حدود جمله مع ـ التلاصق متصل است به‌زمینی که وقف است برمصالح مسجد قریه وبه‌زمینی کی‌معروف است‌به‌حاجی فارس ازان واقف این املاك وبه ساقیهٔ سفلی ازان قریه و به زمین ابوبکربن ابرهیم و به زمینی که وقف است برمصالح مسجد قریه، وآن مبذر شش قفیزونیم است

[۳۷] تمامت

پالیزخی که آن را فالیز بطاخی(؟) خوانند، موضع آن داخل قریهٔ معرناب از قرای سرندرود، این‌اراضی معروف‌است به‌انشاء شعبان‌بن ایوب معرنابی و مستغنی است ازذکر حدود[2]

[۳۸] تمامت

زمین‌تسکه‌کری‌کوچك‌متصل زمین‌کومان سر[3] و راه وزمین ورثهٔ ابوطالب وزمین اخله

[۳۹] تمامت

زمین خرمنگاه ملاصق بیوت قریه وشارع وباغچهٔ‌عثمان وباغچهٔ صدرکریم‌الدین

[۴۰] تمامت

زمین ساریم(؟) ملاصق زمین یونس مرابع وساقیهٔ این اراضی و ساقیهٔ این دیه و زمین ابرهیم‌بن جبرئیل

[۴۱] تمامت

زمین درمره متصل به زمین اخله وزمین ابوطالب از دوجانب و زمین‌یونس

[۴۲] تمامت

زمین کردلهٔ کوچك متصل شارع وزمین البردان فقیه وزمین جمال پروانچی و زمین‌البردان محدود

[۴۳] تمامت

....[4] و به‌مقبره وآن مبذر دو قفیز است و دوم متصل است به گوزستان خید[5] کی معروف است به امیرعلی خالدی و به گوزستان خید[5] ازان صدیق و به‌گوزستان و به مایکان‌خید حسین و این نیز مبذر دو قفیزست

[۴۴] تمامت

قطعه زمین معروف است به خرمنگاه محاد راه وحقل‌کولانه خید و حقل کوشه‌خید و حقل محمدبن‌اسفندیار، مبذرهشت‌قفیز

[۴۵] تمامت

دو حقل که معروفند به نفله ملاصق حقل داراربن (؟) و حقل نفله ازان محمد چابك[6] و راه از دوجانب وآن مبذر سه‌قفیز است

[۴۶] تمامت

حقل ایوستره ملاصق حقل ایوستره معروف به‌کشورخاتون و

۱ـ اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا ا)

۲ـ قسمتی ازمطالب این‌بند درصفحهٔ ۱۴۰ مندرج است. ولی‌قسمت اعظم مطالب این‌صفحه را پاك‌کرده‌اند ودرنوشته‌های موجودهم دست‌بردگی وجود دارد. (ا. ا.)

۳ـ کارنگ؛کرمانسر، درشماره ۶۰ مصرحاً«کومان‌سر» آمده‌است (ا.ا.)

۴ـمطلب به‌علت‌افتادگی‌ورق قبل‌ناتمام‌است. (ا. ا.)

۵ـ کارنگ، گورستان، به‌استناد ضبط صریح در شمارهٔ ۷۳ گوزستان ضبط شد (ا. ا.)

۶ـ در اصل بی‌نقطه است. (ا.ا.)

مسیل و ساقیه وراه و آن مبذر دو قفیزست

[۴۷] تمامت

حقل ایوسترهٔ بزرگ ملاصق جوی و مسیل فرازهٔ حسینان و مسیلی دیگر و حقل ایوستره معروف به سعدالدین علی خالدی و آن مبذر پانزده قفیزست

[۴۸] تمامت

قطعه زمین معروف به کبود کلاه‌خید، در موضع کورنان‌لو، متصل به جوی و به قطعهٔ کبود کلاه‌خید کشورخاتون و مسیل از دوجانب و آن مبذر دو قفیز است

[۴۹] تمامت

حقلی‌که معروف است به‌زیر راهان ملاصق ساقیهٔ طاحونهٔ چپار و نهر و راه، و آن مبذر دو قفیز است

[۵۰] تمامت

حقل آسیاب بردزناب[1]، متصل به حقل رشه ازان محمودبن‌المقرب راهله و طاحونهٔ دزناب[1] وحقلی‌که معروف است به سعدالدین‌علی‌خالدی‌وحقل‌سنجدیار[2]، مبذر دوقفیز به‌اقفزهٔ شهر تبریز.

[۵۱] تمامت

حقل‌نغله‌مرج[3] متصل به‌جوی که فاصل است میان این حقل و میان‌شینهٔ[4] ملکدادوحقل‌هرموونه و به نغله[5] که‌معروف است به سعدالدین‌علی‌خالدی و به‌حقل مسجد خید، مبذر پنج قفیز

[۵۲] تمامت

حقلی‌که معروف است به باغ کمال متصل راه ان....[6]

[۵۳] تمامت

[6].... وهر دومبذریک جریب اندو چهار قفیز. حدودشان متصل است به زمین پشته و به زمین دزان خید(؟) و به زمین لردان خید

[۵۴] تمامت

قطعه زمین که معروف است به‌کردولق، مبذر پنج قفیز، محاد زمین کردولق منسوب به کشور خاتون و زمینی دیگرهم معروف به‌کردولق وزمینی‌که مشهور است به‌پشته وزمین دزان‌خید(؟) که ملک واقف این املاک است

[۵۵] تمامت

دو قطعه زمین‌متلاصق معروف به‌نغله مرج هر دو مبذر هشت قفیز، ملاصق زمینی که وقف دارالشفاء است و کوه هروموونق و دشت و زمین خاتون مذکوره باتمام(؟) وزمین‌واقف این املاک

[۵۶] تمامت

باغ اوادله ملاصق باغ اوادله متصل راه دیه‌شاذاباد وجبل هروموونق مذکور وزمین ورثهٔ دهخدا حسین و نهرمهرانرود

[۵۷] تمامت

دوقطعه‌زمین متلاصق معروف به‌کلوله مرج، مبذر....[7]

۱ـ اصل، درباب (ا. ا.)
۲ـ «یار» پسوند محل، تغییر یافتهٔ شکل زار وژارست. و درآذربایجان نظایر دارد مانند روسـ ای بادامیار (کارنگ)
۳ـ اصل، نعله‌مرج به‌استناد ضبط شمارهٔ ۵۵ (کارنگ) ۴ـ اصل، سنه (ا. ا.) ۵ ـ اصل، نعله (ا.ا.)
۶ـ اینجا نسخه افتادگی دارد (ا. ا.) ۷ـ مطلب بعلت افتادگی‌نسخه ناقص‌است. (ا.ا.)

[۵۸] تمامت
.... و راه عقبهٔ پایان و زمینی که معروف است به حاجی فارس هم ازان واقف این املاک و آن مبذر یک جریب است و هفت قفیز

[۵۹] تمامت
قریهٔ سنقراباد ازقرای ناحیت سرندرود ازنواحی تبریز، حدود اراضی آن متصل است به جبل زردکوه و این حد ممتد است تا آبی که جاری است در جبل تشنه کوه و به کوه کرده پشته[۱] و به موضعی که آن را باذاب می‌خوانند و به آب زرسلان(؟) و به موضع کبودکمر[و] به‌جبل کلومبر

[۶۰] تمامت
زمین کومانسر[۲] بزرگ ملاصق زمین محمد اویانی و زمین اوتی و زمین نوبله و زمین کومانسر[۲] کوچک.

[۶۱] تمامت
میان‌لوان[۳] محاد زمین ایوب و زمین‌اوتی وزمین یونس وساقیه[۴]

[۶۲] تمامت
زمین داود محاد زمین نوبله و زمین یونس وزمین محمد اوتی و شارع

[۶۳] تمامت
زمین‌شینه‌خیدمتصل‌زمین‌فقیه وزمین محمدبن‌هدبه[۵] (؟) وزمین حسن‌بن‌باباکرسب(؟) به‌حدین

[۶۴] تمامت
زمین سردول متصل زمین سردول یونس و زمین منکور[۶] شمس‌الدین روذباری و سردول صالح و پشتهٔ بهمن‌سر(؟)[۷]

[۶۵] تمامت
[۸]... معروف‌است‌به‌تای‌لنته (؟) و بهمایکان‌خید حسین، وآن‌مبذر سیزده قفیزست

[۶۶] تمامت
یک نیمهٔ مشاع از حقلی که معروف‌است‌به‌نفله، حدودش‌متصل است به حقل دارارین(؟) ازان حسین‌بن‌حجی و به‌حقل‌ارده ازان محمد شاه‌بن‌المقرب راهله و به حقل‌عثمان‌خید و به‌حقل نفله‌ازان محمدجولاه و آن مبذر یک‌جریب است و دو قفیز

[۶۷] تمامت
حقلی‌که معروف است به‌پشتهٔ بوبکران ملاصق‌حقلی‌که‌معروف است به‌کشورخاتون وحقل ناوبر ازان احمدبن‌المقرب راهله و به حقل پشتهٔ حسین و به‌حقل لردهٔ فراشان[۹] و آن مبذر سه جریب است

[۶۸] تمامت
دو قطعهٔ متلاصق معروف به سیرکو(؟) ملاصق‌جوی و مسیل و حقل‌ورثهٔ‌کشورخاتون و راه و آن مبذر چهار قفیزست

۱- کارنگ، کروه پشته، شاید، گرده پشته (ا. ا.)
۲- کارنگ، کرمانسر
۳- اصل، میان‌لوان (ا، ا)
۴- درینجا یکی دو کلمه محو شده است. (ا. ا.)
۵- کارنگ، هدیه
۶- کارنگ، منکور، شاید، تنکوز (ا. ا.)
۷- کذا در اصل، کارنگ، بهین سر.　　۸- اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا.ا.)
۹- درین مورد «کرده‌فراشان» نوشته است ولی چون در موارد دیگر «لرده» است لردهٔ فراشان ضبط شد (ا. ا.)

[۶۹] تمامت

قطعهٔ سطرخ کوشه[1] محادحقل زیرجو[2] که ذکر آن خواهد آمد وحقل امیرعلی وحقلی که منسوب است به بیمارستان و آن مبذر سه قفیزست

[۷۰] تمامت

حقل زیرجو ملاصق حقل مکیلان خیدوجوی وحقل سطرخ کوشه[1] وحقل صدیق و آن مبذر شش قفیزست

[۷۱] تمامت

حقل لاوه خید، ملاصق جوی و حقل خاتون و شینهٔ سلیمن و حقل ورثهٔ سلیمن و آن مبذر دو قفیزست

[۷۲] تمامت

حقلی که معروف است بهشینهٔ سلیمن ملاصق لسروه(؟) ونهر وحقل شینهٔ محمود وحقل لاوه خید، که پیش ازین ذکر حدود آن رفته است وآن مبذر دوجریب است

[۷۳] تمامت

قطعه‌زمین معروف به‌تای‌لته[3] ملاصق قطعهٔ دیگر که آن‌راهم‌تای لته[3] می‌خوانند معروف به‌کشور خاتون و به‌حقل گوزستان[4] خید و حقل شسته، مبذر چهار قفیز

[۷۴] تمامت

قطعه‌زمین برراه طاحونهٔ چپار متصل به‌جوی و به‌قطعهٔ لاواور به حقل شینه خید و به حقل کشور خاتون که پیش‌ازین مذکور است[5]

[۷۵] تمامت

[6]... قطعه‌ای که معروف است به‌بوبه مبذر دوقفیز، حدودش متصل است به‌راه وبه‌مسیل‌لو از جوانب

[۷۶] تمامت

قطعه‌زمین که منسوب است به بلله مبذر دوقفیز، حدودش متصل است به‌زمین زکی وبه‌زمین‌میولق و به‌مسیل‌لو

[۷۷] تمامت

قطعه زمین معروف به‌کیهٔ هر واند مبذر چهار قفیز، حدودش متصل است به‌راه وبه‌نهر این‌قریه و به‌زمین ورثهٔ دهخداحسین

[۷۸] تمامت

سه‌قطعه زمین متلاصق‌معروف به‌کلوله مرج مبذر نه‌قفیز، ملاصق زمینی‌که معروف است به‌ممی جومندی و به‌نهر قریه و به‌طریق طاحونهٔ چپار و زمین واقف این املاک

[۷۹] تمامت

دوقطعه زمین، یکی سنجدیار ویکی زمین زمرین[7]، و این‌هردو یک‌جریب ودوقفیز تخم‌زمین‌اند متصل‌به‌زمین‌ورثهٔ علی‌شیر باریک و زمین واقف‌این املاک وموضع طاحونهٔ خراب معروف به‌دزناو و زمین شنبق[8] ازان محمدشاه‌بن المقرب راهله[9]

[۸۰] تمامت

چهارقطعه زمین متلاصق به ظاهر قریهٔ سیجان متصل به‌ساقیهٔ سفلی ازان قریه و به‌زمینی که

۱ـ شاید، سطرخ گوشه (ا. ا.)
۲ـ اصل، بی‌نقطه (به‌شمارهٔ ۷۰ مراجعه شود)
۳ـ کذادراصل، کارنگ، تای‌لته
۴ـ به‌حاشیه ۵ صفحهٔ ۱۰۸ مراجعه شود (ا. ا.)
۵ـ اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا.ا.)
۶ـ به‌علت افتادگی نسخه، مطلب ناقص است (. ا.)
۷ـ اصل، زمرین (ا. ا.)
۸ـ اصل شبق (ا. ا.)
۹ـ اینجا نسخه افتادگی دارد (ا. ا.)

معروف‌است به‌سعدالدین بلهجانی و به‌محمدبن احمد سیجانی ازان واقف‌این‌املاک و به‌ساقیهٔ‌بالائین[1] ازان قریه و به‌راهی که مسلوک است به‌عقبهٔ پایان

[۸۱] تمامت

چهار عدد غار کـه آن منقور است و محفور به نزدیک مـزرعهٔ کادوانه معروف به‌امارناو و چهار غار دیگـر نزدیک قصیره‌ایشی که معروفند به دیـه‌دره و تمامت مستغنی‌انداز ذکر حدود

[۸۲] تمامت

کاریزی جدیدکه معروف‌است به انشاء صاحب معظم خـواجه شمس‌الدیـن احمـد لاکـوشی با مواضعی معین‌که ازحریم وتوابع آب‌ده‌این‌کاریز‌است‌وجهت‌زیادتی خیرآبار دراین کاریـز موسوم و معدگردانیده شده است، واقعه در قریهٔ شبستر

[۸۳] تمامت

زمین کـومانسر[2] کـوچک ملاصق زمین عثمان و زمین کـوه خید و زمین ابـوطـالب و زمین کومانسر[2] بزرگ

[۸۴] تمامت

زمین تورکخید[3] محاد زمین یونس‌وزمین‌بوتله(؟)وزمین‌دوماره

[۸۵] تمامت

زمین برساو بـزرگ مـلاصق زمین اخلەوزمین‌بوبله (؟)وزمین محمدبن ابی‌طالب و شارع

[۸۶] تمامت

زمین کوه‌خید متصـل زمین سه... رر(؟)[4] و زمین‌فقیه و زمین اوتی وزمین یونس وشارع

[ا]ین جمله املاک‌که در این دوورق‌تقریباً ذکرکرده‌آمدآن است‌که‌ازمبایعهٔ **شمس‌الدولهٔ طبیب** در ملک منشی این وقف مبارک در آمد و تمامت مورد این وقف شده با جمله مجاری شروب که مرسوم ایـن املاک است از ساقیه‌که از رودخانهٔ **مهران روذ** برگرفته‌اند.

وامـــــــــــــــــــــا

[۱۴۲] سایرالاملاک المذکورة وبعد فهی‌منتقلة الی الواقف‌المذکور من غیرانتقال‌**شمس‌الدولة**المذکور قبل* |

۱ـ کارنگ: بالابین
۲ـ کارنگ: کرمانسر (به توضیح در حاشیهٔ شمارهٔ ۳ صفحهٔ ۱۰۸ مراجعه شود، ا. ا.)
۳ـ در شمارهٔ ۱۹ «ئورکخید» آمده (ا. ا.)
۴ـ کذا وجای یك‌کلمه دروسط بیاض است (ا.ا.)
* درین صفحه در مواضع سفید صفحه چهاربار عبارت «صح البیاض» به خط درشت نوشته شده‌است. (ا. ا.)

وامـــــــــا[۱]

املاک بلدهٔ مراغه از کورهٔ اذربیجان

تمامت قریهٔ **خلجان**[۲] نزدیک قلعهٔ **رویین دز** و فاصل میان ایشان یک وادی است واین **خلجان** هم از ناحیهٔ **دزجرود** است با جملهٔ حقوق ومرافق.

[این مواضع را از املاک **مراغه** این‌جانب استبدال کردم به‌یک نیمهٔ دیه**کندرو**[۳] که درملکیت من آمده از انتقال فرزندان باتمامت[۴] حصه‌ها[ی] مفرد که دران دیه ازان من است جهت غبطه و مصلحت این وقف که‌این مواضع **مراغه** از**ربع رشیدی** دور بود واین دیه**کندرو** به‌غایت نزدیک، ونیمهٔ دیگر آن‌هم وقف اینجا وارتفاع آن زاید برارتفاع این مواضع **مراغه**، وچون استبدال شرعی رفت واین مواضع درملک من آمد وقاضئی ازقضات مسلمانان نافذالحکم به‌صحت آن‌استبدال‌حکم کرد، تمامت این مواضع **مراغه** را [که در این]صفحه مفصل است‌وقف‌کردم برمدرسه‌ای‌که در**مراغه**کرده‌ام وقف‌درست‌شرعی به شرایطی‌که در **وقفیهٔ آن** مسطور است ودر **فهرست الخیرات** مذکور.

این زمان این مواضع وقف‌آن مدرسه است وتمامت **کندرو** با حصه‌ها[یی] که به‌من منسوب است در آن دیه وقف **ربع رشیدی** است برین موجب مقرردارند وازطرفین تغییروتبدیل نکنند. کتبه‌الواقف لجمیع هذه‌الخیرات **فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن‌العالی المشتهر بالرشیدالطبیب الهمدانی** ختم‌الله (؟) بـالصالحین...[۵] فی‌شعبان المبارك لسنة ستة عشر وسبعمائة، و الحمدلله رب‌العالمین و الصلوة و السلم علـی خیرخلقه محمد وآله الطاهرین.[۶]

وامـــــــــا

املاک دارالملک [تبریز[۷]] از کورهٔ اذربیجان و نواحی

تمامت...[۸] واقع است در **مهرانرود**، مستغنی ازذکر حدود.[۹] [۱۴۳]

۱ـ در کنار این صفحه عبارت «صح‌البیاض» به خط درشت نوشته شده است (ا. ا.)

۲ـ اصل: حلجان، اکنون روستایی بدین‌نام درحوالی رویین‌دز وبخش دزجرود نداریم؛ رك به: آمار سازمان آمار کشور وفرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۴، ستاد ارتش. (کارنگ)

۳ـ کندرو هم‌اکنون در۱۹ کیلومتری تبریز واقع و دیهی‌آباد است. فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۴، ص۴۲۸. (کارنگ)

۴ـ این قسمت درنسخهٔ چاپی عکسی‌نیست و ظاهراً‌از اصل محو شده است؛ افتادگی ازروی نسخهٔ جدید تبریز نقل‌شده.(ا.ا.)

۵ـ یکی دو کلمه سائیده شده است (ا. ا.)

۶ـ این حاشیه از سطر پنجم درین صفحه تا اینجا به‌خط ورقم رشیدالدین است. (ا.ا.)

۷ـ کلمهٔ «تبریز» را محو کرده‌اند ولی کمی از آثار خط باقی است. (ا.ا.)

۸ـ ظاهراً یك اسم آبادی را محو کرده‌اند (ا.ا.)

۹ـ تمام مطالب صفحهٔ ۱۴۴ را محو کرده‌اند (ا.ا.)

....[1]

و مستثنی است و خارج منال ارتفاعی و بهرهٔ مالکی است وآن را نیز با این مواضع بههم برسبیل انعام مدام و ادرار بلاکلام بهمن بنده ارزانی فرموده واز خراجیدیوانیکه بربعضیمواضع ملکیاین ضعیف مقرر بود وآنرا هم برسبیل سیورغامیشی و ادرار برین بنده مسلم داشته سال بهسال آن مبلغ ادرار را چنانک مفصل میآید بهتمام وکمال بدان جماعت میرسانند تا برکات ثوابآن بهایام همایون واصلگردد.

واین فصل برسبیل **وقفیه** مینویسم ومقر ومعترف شدم بهاقرار واعتراف شرعیمعتبرکه این متوجهات مقرر مقنن وآن خراج معینرا بهموجبیکه مفصل بیاید بهطریقی شرعیآن مقدارکه موازی ومساوی ادرار ایشان باشد دروجهآن ادرارجماعتکه مسمیومفصل ذکر ایشان میآید و اولاد واعقاب ایشان بطناً بعد بطن نهادم بروجهیکه حکم وقف اولادی داشته باشد بهشرایطیکه ذکرخواهد رفت دائماً ابداً.

وهرآنچ ازان باقیماند حکم حاصل موقوفاتی دارد که در **وقفیهٔ سابق** مذکور است یک نیمه بر اولاد واولاد [اولاد]اینضعیف بهشرایط مذکوره، ویک نیمه برابوابالبر **ربع رشیدی** ووجه مصارفی کهبه تجدید درآن ابوابالبر زیادت کردهام ازین یک نیمهٔ مذکور باشد به همان شرایط که ذکر رفته و متولی موقوفات **ربعرشیدی** را درهرعصریکه باشد علی سبیلالدوام والاستمرار استحقاق آن ثابتکه سالبه سال مجموع این متوجهات وخراج را بهتمام وکمال قبض و استیفا کند وبهموجبیکه مجملاً درقلمآمد ومفصلاً مذکور خواهد شد بهمصارف که تعیین رفته میرساند وتفصیل و شرح این جمله بدین موجب است که در قلم میآید.

مقرر

احتساباتکه در **تبریز** وتوابعآنکمایأتی شرحها ازحکم رفیع برسبیل تأیید وتخلید و تملیک این ضعیف مقرر و مسلم است:

نقد رایج یکهزار هفتصد نودپنج دینار

بابت

۶ المال والمحور[2] بالنواحی بما فیه شوارع

[۱۴۵] یکهزار دویست نودپنج دینار

۱ـ مطلب صفحهٔ ۱۴۴ را بکلیسیاه کردهاند وازبینرفته ولایقرء است و ازاینجاتاآخرصفحهٔبعد تماماًبهخط رشیدالدیناست(ا.ا.ا.)
۲ـ کذا دراصل، ظاهراً: قبجور

ناحیه

ارونق: پانصد سی شش دینار، دانگ.

قریة

سرباط سوی الشارع: چهار صد پنجاه هفت دینار نیم

قریة

سیاسان ۶صدهفتادنه دینارنیم نقد: صد ده دینار نیمدانگ مددالقریه هفتادهفت دینار

ناحیه

رودقات: پنجاه دینار چاردانگ تسو

قریة

باریک آب، بحق النصف سی‌شش دینار

الاحتسابیه:

۱۲ (اثنی‌عشر)

الشارع:

۲۴ (اربع عشرین)

قریة ....[1] سی‌شش دینار

قریة

ولان(؟) بحق الربع و السدس چهارده دینار چهار دانگ سه‌تسو

قریة

معرناب: بالتمام، صح صح

ناحیه

مهرانرود و مواضع‌خان: هفتصد هشت دینارتسویی

قریة

بلیجان علیا، سوی التمغا، داخلاً فی الحرف الآخر، بالنصف: چهل یک دینار دانگ‌نیم

قریة

شاداباد [سفلی] بالتمام: هشتاد دینار،

الاحتسابیه:

۲۰ (عشرین)

الشارع:

۶۰ (ستین)

قریة

مردناب ۶پای بالتمام: یازده دینارنیم سه‌تسو

قریة

ارنق: بالتمام چهل شش دینار

[قریة]

...[1] صد بیست پنج دینارپنج دانگ نیم،

الاحتسابیه:

۶۶ (ست‌وستین دینار وثلث دانگ)

الشارع: تتمه

قریة

شادابادالعلیا، بالتمام: صدبیست‌دینار نیم

قریة ...[1] بالتمام هفتاد هفت دینار

قریة

کندرود، بحق النصف: صد هشتاد دینار

قریة ....[1]

سوی حصةالدیوان: دویست دینار چهار چهار دانگ‌نیم

الاحتسابیه: ۱۶۴ (اربع و ستین و مائة دینار)

الشارع:

۳۶ (ست وثلثین) * [۱۴۶]

۱ـ نقطه‌چین‌ها نشانهٔ کلماتی است که ازمتن افتاده است.

* [تا اینجا به استنساخ و تصحیح دوست مکرم عبدالعلی‌کارنگ است]

وامـــــــــــــــــا

املاک ممالک شیراز از کورهٔ فارس
وآن سه موضع است

مـــــوضـــــع اول

معروف است به هرات[1] حدود آن متصل است اول به هراورجان[2] بوانات[3] و دوم به‌راذان و ناحیهٔ شهر بابک وسوم به‌ناحیهٔ خفر[4] ودهه و چهارم به نواحی نیریز از اعمال شبانکاره وایج[5]

[۱۴۷]

مـــــوضـــــع دوم

معروف است به سرچهـان و جوانب آن متصل است به صحرائی کـه معروفست به دشت رئیس از توابع آباده و به‌کوهی که معروف است به‌جبل‌الرحمة وبه مقامی که معروفست به خونسار از تـوابع بوانات و به فشنکوه هم از توابع بوانات

مـــــوضـــــع سوم

معروف است به مروست محاد قصبهٔ هراورجان وچاشتگاه[6] ووادی قریهٔ مانک و مرحله[ای] کـه معـروف است به میل شجو(؟) و مفازه‌ای که مفضی است به نواحی یزد ومفازه[ای] کـه ممتدست به کورهٔ کرمان و قصبهٔ شهر بابک[7] |

وامـــــــــــــــــا

املاک بلدهٔ اصفهان

تمامت

قـریهٔ دستجـرد فسیان با مزرعه[ای] کـه متصل است بدان و مشهـورست بـه دستجبه(؟)، حدودشان منتهی است به مفازه و کـوه و رأس سکهٔ مـاربانـان[8] و نهـر شایح(؟) وصحرا[ی] مـزرعهٔ ابادیه

تمامت

قـریـهٔ هیستان[9] محاد برتیان کبری و برتیـانجیه و راه و صحـرا و ایـن سه موضع کـه ذکر کرده آمد اعنی دستجـرد فسیان و مـزرعه کـه متصل آنست و قریهٔ هیستـان تمـامت در نـاحیت جیانـد از نواحی اصفهان

تمامت

قریهٔ دستجرد ملا[10] محـاد صحـرا[ی] مـولنجان[11] و زمین‌ها[ی] قریهٔ هفشویه و قریهٔ مساباد (؟) و قنات هیتماباد (؟) از ناحیهٔ قهاب

تمامت

قریهٔ دیسوران (؟) محـاد صحـرا[ی] دستـجـرد مـلا و صحرا[ی]فهمارث(؟) وموضعی که‌معروفست به‌دلای‌دارل(؟) وقریهٔ درابـاد (؟) از ناحیهٔ قهاب

۱ـ اصل : هراه (بی‌نقطه)

۲ـ اصل: هراوجان (هراورجان درست است همانطور که در موضع سوم نیز آمده.

دنبالهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

وامـــــــــا

آنچه از املاک بلدهٔ موصل است

تمامت قریهٔ دولعیه[1] بـا جملهٔ حقوق و مرافق وآن معروف است ومشهور بـدین نام درین ولایت و مستغنی است از ذکرحدود.[2] [۱۴۸]

دنبالهٔ حاشیه ازصفحه قبل

۳ـ اصل، بوابات
۴ـ اصل : حمر
۵ـ اصل : ابج
۶ـ اصل : جاسکاه
۷ـ در دو کنارهٔ این صفحه هفت‌بار عبارت «صح‌البیاض» به خط درشت نوشته شده است.
۸ـ دراصل بی‌نقطه است
۹ـ یاقوت : هیسان
۱۰ـ اصل : ما، به‌استناد ذکر آن در ستون بعد اصلاح شد.
۱۱ـ دستجرد مورنجان در «المختارات من‌الرسائل» کتابت محمودبن بختیار اتابکی (ص۲۷۵) آمده است.

۱ـ اصل، دولعه
۲ـ ازینجا ببعد نسخه به خط رشیدالدین فضل‌الله است. در کنارهٔ این صفحه چهاربار عبارت «صح‌البیاض» به خط درشت نوشته شده است.

باب سوم

درشرایط این وقف وبیان قسمت حاصل اوقاف برمصارف وجوب آن و آن مشتمل است بر دوقسم

قســــــــم اول

درشروط عامه که شامل مجموع موقوف و موقوف‌علیه تواند بود و آن تعیین متولی و مشرف و ناظر است که مثابت نیابت‌متولی‌دارد وشروط استحقاق ایشان ووظایف اعمال ایشان و آن مشتمل است برچهارفصل

فصل اول

درتعیین متولی ومشرف و ناظر که آن مانند نایب متولی است

اولاً تا این ضعیف در قید حیات باشد تولیت این ابواب‌البر و موقوفات آن جهت نفس خود معین گردانیده‌ام و هیچ‌کس را دران اموربه‌هیچوجه مدخلی‌وشروعی نیست، واما بعد ازنفس خود تولیت وناظری که‌آن ناظر نایب متولی باشد به فرزندانی که ذکر ایشان مفصل خواهد آمدن تفویض رفته به‌موجبی که شرح داده شود.

وچون پیش ازین تولیت ابواب‌البر **ربع رشیدی و اوقاف قدیم** آن به ارشد ابنا تفویض رفته بود و اشراف به‌ارشد ثانی، چون درصلاح وفساد آن تفکر وتدبررفت | [۱۴۹] این معنی موجب نزاع ومخاصمت و تشاجر و منازعت وتباغض ومعادات می‌افتاد، چه زیادتی در رشد امری است که به‌دشخواری محقق شود وبر تقدیر تحقق اگر یکی را از وجهی زیادتیی باشد دررشد شاید که دیگری را ازوجهی دیگر زیادتی باشد، چه‌اجزای اسباب رشد واجزای زیادتی در رشد هردو متعددانند.

پس‌چون شرط تولیت جهت ارشد مطلق وشرط اشراف‌جهت ارشد ثانی‌موجب تخاصم وتباغض است‌میان اولاد واین هردو موجب‌مفاسد بسیار لاجرم عدم تولیت واشراف به‌هزار درجه هنوز از تولیت واشراف بهتر.

چه ما این خیرات جهت آن کرده‌ایم وتولیت واشراف بدیشان داده تاهمچنانک ما را به اصل وقفیت ثواب آخرت وترقی درجات بوده ایشان را نیز بواسطهٔ اجرا و تمشیت آن و صرف محصولات آن به‌مصاب

استحقاق و مصارف وجوب نیک‌نامی دنیا وثواب عقبی باشد.

جه مباشرت این اشغال به‌موجب این آیت‌که «تعاونوا علی‌البر والتقوی» مشروع ومستحسن ومأموربه آمده، و نیز در اخبار مروی کـه «اتمام المعروف خیر من ابتدائه» پس در قضیه‌ای کـه جهت فواید دنیـا و عقبی‌کاری به‌دیگری تفویض رفته چگونـه توان خـود را بدان راضی داشتن کـه آن تفویض بـروجهی باشد که موجب مفـاسد ومضار کلی وی بـاشد. فکیف که آن قضیه به‌نسبت اولاد باشد. چـه اولاد به‌حقیقت اکبادند، چنانک شاعر گفته:

وانما اولادنا بیننا اکبادنا تمشی علی‌الارض

وهمچنان اولاد به‌موجب نص‌حدیث نبوی که «اذا مات ابن‌آدم انقطع عمله‌الاعن ثلث» تا آخـر این حدیث، وازان جمله یکی ولد صالح شمرده که جهت پدر خود دعای خیر گوید موجب بقای عمل پدر باشند دردنیا، بعد ازانک پدر به‌آخرت رود. پس چگونه از پدر کل مفاسد و مضار.....[1] لاجرم تدارک وتلافی آن واجب ولازم افتاده برآن‌وجه کرده‌آمدکه این‌متولی ارشدرا واین مشرف ارشد را ازتولیت واشراف معزول [۱۵۰] کردم عزلی شرعی، چه‌ما را راه این عزل بود شرعاً.

وبعد ازان تولیت‌ابواب‌البراین **ربع‌رشیدی** واوقاف آن‌را مفوض گردانیدم به فرزند اعز اکرم **جلال** ابقاه‌الله تعالی و اشراف را به فرزند اعزاکرم **محمد** ابقاه‌الله وناظری راکه مانند نیابت متولی است به‌فرزند اعز اکرم **احمد** طول‌الله عمره تفویض شرعی، وبعد از هریکی ازیشان عمـل وی ازان آن پسری باشد کـه اسن باشد دران وقت ازین ابناء پنج‌گانه وهم: **ابرهیم** ، **مجد** ، **عبداللطیف** ، **محمود** ، **شهاب**، و ابنـائی که من‌بعد بیایند. چنانک هریکی ازین سه‌عامل ازمتولی و مشرف وناظر که مانند نایب متولی است کـه اولاً به‌آخرت رود عمل او ازان اسن اول باشد از مـوجودان درآن وقت ازین خمسه و ابنائی کـه من بعد بیایند به‌شرط آنک اورا مثل این عمل درموضعی دیگر نباشد، وآن‌کس که ثانیاً به‌آخرت رود عمل وی از آن اسن دوم باشد، وآن‌کس‌که ثالثاً به‌آخرت رود عمل‌وی ازان اسن سیم باشد، وباز ازین‌سه عامل هریک که پیش‌تر به‌آخرت رود عمل وی ازان کس باشدکه اسن باشد از دو پسر که عمل ندارند ازان پنج پسر و من یتوالد بعد هم، وآن‌کس که ثانیاً به‌آخـرت رود عمل وی ازان پسر آخرین باشد ازیـن دوپسر، و آن کس که ثالثاًبه آخرت رود عمل وی ازان‌آن‌کس باشدکه اسن بود از پسران باقی، و بازازین سه عامل‌هرک پیشتر به آخرت رود مادام که پسرصلبی باشد عمل‌آن متولی ازان وی باشد.

و اگر هیچ پسر باقی نباشد عمل وی ازان اسن باشد در آن وقت از ابناء ابنا ازین هشت پسر، و یولد بعدهم؛ و از ابناء پسر مهین **امیرعلی**.

و اگرعاملی دیگر به‌آخرت رود عمل‌وی ازان اسن دوم باشد ازابناء ابناءنه گانه، وعلی‌هذا به‌اسن‌سیم وچهارم وپنجم تاآخر ابناء ابناء.

---

[1] ــ چندکلمه سائیده ومحو شده است.

[۱۵۱] اما عمل هر یک که به آخرت می‌رود به ترتیب منتقل می‌شود| به اسن این بطن و چون بطن دوم نیز تمامت به آخرت [رود] |یا کمتر از سه نفر مانده باشد عمل آن مفقود منتقل شود به اسن ابناء ابناء ابنا و هکذا ابداً دائماً منتقل شوند این اعمال بدین وجه مشروع.

و این ترتیب میان بطون به تقدیم اعلی برادنی و میان ابناء هر بطنی به تقدیم اسن جهت هر عملی و اتمام آن از بطن متأخر بر تقدیر آنک سه نفر دران بطن متقدم نباشد واجب الرعایه است.

و چون مشروط چنان است که ازان سه عامل هر ک اسن باشد متولی باشد غالباً چنان افتد که به وقت وفات متولی مشرف با متولی شود، و ناظر با مشرف، و عوض ناظر ازغیر عمال سه‌گانه از اولاد.

[وشرط چنان است که آن اسن که متصدی اعمال متولی شود اورا عملی مثل آن نباشد و اگر باشد متصدی آن عمل اسن دوم باشد و برهمین ترتیب دربطن اول و سایر بطون رعایت آن باید کرد. صح.][۱]

و اگر اتفاق افتد که دوکس دریک مرتبه درسن برابر باشند آنجا بحسب قرعه تقدیم کنند.

و اگر ذکور درذکور نسل واقف بکلی منقطع شوند، عوذاً بالله، پس تولیت ازان اسن بنات واقف باشد واشراف ازان اسن دوم و ناظری که مانند نیابت تولیت است ازان سیم.

و اگر بنات نیز منقطع شوند، عوذاً بالله، پس تولیت ازان اسن بنات ابنا باشد واشراف ازان اسن دوم و ناظری که مانند نیابت تولیت است ازان اسن سیم.

و اگر بنات ابناء منقطع شوند پس تولیت ازان اسن ابناء بنات باشد و اشراف ازان اسن دوم و ناظری که مانند نیابت تولیت است ازان اسن سیم.

و اگر ابناء بنات منقطع شوند پس تولیت ازان اسن بنات بنات باشد واشراف ازان اسن دوم و ناظری که مانند نیابت تولیت است ازان اسن سیم،

و اگر ایشان نیز منقطع شوند پس تولیت در درجهٔ سیم ازان اسن باشد از میان ابناء بنات ابناء و از میان ابناء بنات بنات واشراف ازان اسن دوم باشد ازیشان و ناظری که مانند نیابت تولیت است ازان اسن سیم.

و اگر ذکور این درجه منقرض شوند پس تولیت ازان بنات این درجه باشد و اشراف ازان اسن دوم و ناظری که مانند نیابت تولیت است ازان اسن سوم.

[۱۵۲] و این قاعده مطرد باشد دردرجهٔ چهارم که اولاد بنات بنات باشند. پس در اولاد| آن درجه که در عقب آن باشد، و هکذا ابداً دایماً یقدم الاقرب فالاقرب والذکر المنتسب بالذکور الخلص علی الانثی مطلقاً.

و اگر از نسل ابناء واقف ذکری باشد که انثی میان او و میان ابناء واقف باشد، یا ذکری از نسل بنات واقف که درهمان درجه باشد و در هر یکی ازین دو ذکر به نسبت برادران وی اسنیت معتبر باشد تا این دو اسن مقدم باشند بر برادرانی ازان ایشان که غیر اسن باشد.

و اگر در درجه‌ای که مباشرت این اعمال بدان منتهی شده است بغیراز یکی شخص یا دوشخص موجود

۱ــ درمتن یک سطرونیم خط خورده و درحاشیه به‌خط تازه‌تر عبارتی هست که داخل قلاب آورده شد. نیز یک عبارت با مهری دارد که به‌علت بریدگی لب کاغذ و سائیدگی مطلب از بین رفته است.

نباشند پس عدد ثلاثه را مکمل کنند از درجه‌ای که درعقب این درجه باشد.

و اگر این معنی اتفاق در آخر درجات ذکور افتد تکمیل کنند بر اقرب اناث، و اگر اناث نباشند یا این معنی در آخر اناث اتفاق افتد پس عدد ثلاثه را از مشهورترین شیوخ **تبریز** که مشارالیه باشند ومقدم در رشد وصلاح بر دیگر شیوخ **تبریز** مکمل کنند.

وشرط رفت که مادام که از نسل واقف ذکور باشد متولی و مشرف و ناظر ایشان باشند بر ترتیبی که مذکور شده است، و اگر ذکور نباشد حق تولیت و اشراف و نظر ازان اناثی باشد که نوبت استحقاق بدیشان رسیده باشد واسن باشند.

اما چون اناث نشاید که به‌استقلال متصرف باشند درزمان انتها[ی] نوبت اعمال ایشان سه شیخ به‌موجبی که ترتیب آن می‌آید به‌نیابت ایشان نصب کنند و حق عمل یک نیمه از این آن بنات باشد که اصولند و یک نیمه ازان مشایخ به‌نسبتی که مقرر شده که نصفی متولی را باشد، و ثلثی مشرف را، و سدسی ناظر را.

و اگر عوذاً بالله نسل ذکور و اناث منقطع باشد پس تولیت ازان شیخی باشد که مشارالیه باشد از شیوخ **تبریز** و مقدم باشد بر دیگر شیوخ در صلاح وسداد، و اشراف ازان افضل دوم از شیوخ **تبریز**، و ناظری که حکم نیابت تولیت دارد ازان افضل سیم، و هکذا ابداً دائماً مادامت السموات والارض.

تاچون برین وتیرت این اعمال مطرد شده باشد هیچ عملی ازین اعمال از مباشری که شایسته باشد خالی نبوده باشد وهیچ مصلحتی ازمصالح این اعمال| درحیز اهمال نیفتاده. [۱۵۳]

و برین عمال سگانه محرم گردانیده‌ام که تفویض عمل خود کنند یا احراز کنند از برای دیگری، و اگر بکنند آن‌را هیچ صحتی نباشد، نه‌اقرارو نه‌نقل وتحویل را ومنتقل ومتحول نگردد و هرکس که به‌نقل وتفویض این اعمال یا به‌یکی ازان تمسک کند یا بدان واسطه درین اعمال یا دربعضی ازان شروع کند وتصرفی نماید درلعنت وسخط حق تعالی باشد.

بلی اگر ازیشان یکی را عذری باشد که بدان سبب مباشرت آن عمل دران وقت وی را متعذر باشد فحینئذ مجوز داشته‌ام که استنابت کنند و دیگری را به نیابت خود جهت مباشرت آن عمل قایم مقام خود بدارند. و هریک ازیشان که به‌خلاف این شرط تفویض عمل به‌دیگری یا احراز ازبهر غیری کند معزول شود و آن عمل ازان آن‌کس شود که بعداز مفوض یا مقر بدویند.

فصل دوم

در شرایط مباشران این اعمال

و شرط آنست که این عمال اهل کفایت باشند و تارک تمامت مسکرات، و باید که این معنی نزد حاکم شریعت به‌ثبوت رسانند و چون به ثبوت رسانیده باشند و قاضی مسلمانان بدان حکم کرده مجوز و مرخص نیست که هیچ‌یک از برادران وخواهران ایشان و غیرهم بر آن عامل اعتراضی کند وطعن جایز دارد.

چه این ضعیف قطعاً بدین طعن واعتراض رخصت نداده است و نشایدکه غیر او مدخـل سازد، وتا وی درقید حیات باشد آن عمل بر وی مقرر باشد، وچون وی به‌آخرت رود به‌اسنی دیگر منتقل می‌شود برین وجه‌که شرح داده‌آمد، نفساً بعد نفس ونسلاً بعدنسل، والله‌اعلم بالصواب.

[۱۵۴] فصل سوم|

در وظایف این عمال از عمارات و تحصیل ارتفاعات و عقود اجارات و مساقات و معاملات و ترتیب فدانات وحبوب طیور وعلف دواب ووظایف رؤسا و اجرت عمال و ترتیب خزانه و انبار وغیرهما که‌متولی برچه وجه کند و نصیحتی‌که بدیشان کرده

شرط کرده‌آمدکه متولی اولاد در تحصیل ارتفاعات و ضبط آن و ترتیب استنمای آن فـدن و آلات عمارات مجهود به‌تقدیم رساند و از مواضع موقوفه چنانک مناسب آن باشد ارتفـاعات درحیز حصول می‌آرد و ازین موقوفات آنچ اجارتی باشد به‌اجارت دهد وآنچ مساقاتی باشد به مساقات، چنانک غبطه و مصلحت وقوف مرعی باشدو بیشتر از سه‌سال به‌اجارت و مساقات ندهد و از معاملهٔ متغلبان اجتناب کند.

و بعد ازان حاصل موقوفـات را از اجرت و ریوع و دخلها به تحصیل دهد رسانیدن به‌مـردمان امین معتمد مجد، و چون به‌تحصیل رسانیده باشد به‌حضور مشرف و نظر ناظر به‌تتمیم رقبات مذکوره از حـاصل این اوقاف اشتغال نماید.

و بعدازان هرسال از حاصل موقوفات عمارت مواضع موقوفه و عمارات رقبات موقوف‌علیها از مرمت و اصلاح و آنچ محتاج‌الیه باشد برسایر وظایف تقدیم می‌کنـد، و به‌هـرچ مـوجب زیادتی باشد در حاصل موقوفات و دخلها و اجرتها و ریوع و سایر محصولات آن قیام نماید.

واجرت عمال و رؤسا که درین وقوف معین شده‌کـه قیام نمایند به‌استزادهٔ ریوع ودخلها وبه‌عمارات و مهمات ومصالح‌که متعلق آن باشد وثمن‌بقور وبذور وسایرمحاویج فدانات به‌حسب هرولایت وناحیت از اصل حاصل وضع می‌کند.

وهمچنان ترتیب ثمن ذره جهت حمایم بروج‌که درین موقوفات‌اندکنند تـا حاصل بروج و حمایم‌آن زیادت شود، چه آن‌هم ریعی‌است از ریوع‌که ازین موقوفات حاصل می‌شود.

و بعد ازان هرچ ازین جمله فاضل آید از محصولات اوقاف آن‌را صرف کنند در مصاب استحقاق و [۱۵۵] مصارف وجوب ازمرتزقه وعملهٔ **ربع رشیدی** واز اولاد و اولاد اولاد نسلاً بعد نسل و| از جهات خیر برآن وجه که درین **وقفیه** درفصلی‌مستقل بیان‌آن خواهم‌کردن، ان‌شاءالله تعالی.

و اگر نصف حاصل موقوفات کـه بررقبات تعلق دارد به‌تمام مصارف‌وافی نباشد مقدار حاصل را موزع کنند برهمه مصارف به نسبت نصیب، و اگر زاید آمد بدان ملکی بخرند و بر رقبات و اولاد وقف کنند به موجب مذکور.

نصیحت فرزندان که هم بدین فصل تعلق دارد

و برفرزندان شرط کرده آمدکه با یکدیگر طریق موافقت و مردمی مسلوک دارند وابواب مخالفت مسدود، و در رضای حق وارضای خلق ورعایت امانت و دیانت واشاعت نیکونامی وصیانت‌کوشند تا به‌حکم «ان‌الله لایغیرمابقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» نعمت راحت و رفـاهیت بریشان مستمرماند و ازیشان مسلوب نگردد،واگر به‌خلاف این معنی پیش‌گیرند همگی احوال ایشان به‌خلاف تمتع وراحت باشد.

بـاید که این معانی محقق ومجرب ومعقول ومنقول شمرند. چه در ان هیچ اشتباهی نیست و به‌گوش هوش استماع‌نمایند وامتثال وتقلد واجب ولازم دانند، والله‌تعالی‌هوالموفق والهادی الی‌سواءالسبیل.

وبخصوص متولی‌را نصیحت‌کرده‌آمدکه درجملهٔ امور میل به‌عبادت حق عزوعلا وتتبع شریعت نبوی مصطفوی علیه من‌الصلوات افضلها ومن‌التحیات‌اکملها کند وبدان جمله قیام نماید.

و سعی‌کردن درتحصیل علوم دینی‌نقلی و عقلی قصار[ا]ی همت خودسازد وبه شکرانهٔ آنک حق‌تعالی او را از دیگر برادران و خویشان ممتازگردانیده و توفیق تولیت و پیشوایی اقران وتصرف در اجرای امور خیرات جاریه کرامت فرموده، «التعظیم لامرالله والشفقة علی خلق‌الله» شعار|و دثارخود خود سازد وخصوصاً خویشان خود را عزیز دارد و حصهٔ هریـک ازین اوقاف چنان بدیشان رساندکه ایشان‌را هیچ اعتراضی‌برو نرسد تاهمه همت نیکو در بندند، تا مدد عمروثبات‌کار اوباشد ونیکونام و باوقاروحرمت وعزت باشد. چه‌اگر همت بد درو بندند عاقبت‌آن وخیم باشد.

و باعموم خلق معامله راست‌کند وقول خود را خلاف نگرداند تا رجوع معاملات بسیار بـا او باشد و نعمت او فراوان‌گردد، وطمع‌خودکم|کند خصوصاً به‌چیزی‌که ناحق باشد تاخوار و ذلیل نگردد وایمن‌باشد. [۱۵۶]

و درکارساختن مجد باشد خصوصاً درآنچ بدو مفوض است، وامانت و دیانت و راستی شعارخود سازد، چه هرک دران‌کوشد از دنیا وعقبی به‌حظ اوفرمخصوص شود و به برکات آن مصالح این اوقـاف و شروط که کرده‌ام همه متمشی‌گـردد و مضبوط ومرتب باشد.

و درعمارات رقبات وموقوفات‌کوشد تا به موجبی‌کـه شرط رفته هیچ‌خللی دران ظاهرنشود، و عمارت دوست باشد تا به‌یمن وبرکات‌آن بسیارنیکوئیها بیند، ویقین‌داندکه بعدقضاءالله وقدره نیکوئی‌که به‌من رسید و توفیقی‌که مرا درین مختصرخیرات‌کـه کردم دست داد اکثرآن به‌واسطهٔ عمارت دوستی بود و اجتهاد که دران باب رفت. وچون او دران باب سعی‌نماید[و] احیاءآن‌کرده باشد بسیارفواید بدو وازو به‌مردم رسد، اما «ماینفع الناس فیمکث فی‌الارض» مصدق این کلمات تواند بود.

وبایدکه مردم را که جهت مهمات ومصالح پیش خود نگاه دارد و با ایشان صحبت ورزد یا به‌مهمات و مصالح نصب‌کند، کسانی‌را اختیارکندکه امین و راست و متدین باشند. چه هربنیادکـه برغیرچنین‌کسان نهند همهٔ‌کج‌آید واعتمادرا نشاید، وبعد ازانـک مال‌تلف شود موجب ضجرت باشدونفس‌را کدر وشخص‌را غصبان گرداند واین زیان بتر از زیان مال باشد.

وچون گفته‌ایم و شرط کرده‌که مرتزقه را مشاهره ومیاومه دهند و اکثرموقوفات دوردست افتاده است و آن نیز که نزدیک است تا ارتفاع برنیاید مال حاصل نشود اگر به موجبی کـه شرط رفته ندهد مخالفت شرط کرده باشد وهر نصیحتی که می‌کنم وهرشرطی که رفته بی‌فایده بوده باشد، و اگرخواهدکه بدهد و نباشد قرض بایدکردن و قرض‌کردن عظیم بد ونامستحسن بود وخانها بسیاران خراب کند خصوصاً وقف را.

پس چاره‌آن دیدم که سرسال این تصرفات موقوفات‌آفتاب به‌عقرب نهادم تا ارتفاعـات رسیده باشد و بعضی به‌انبار آمده و بعضی به‌بها رفته، ...[1] وبعضی از ولایات آنست که دخل‌آن به‌تدریج رسد و به‌بها برود، تصرف [157] در ان جهت مشاهره و میـاومه توان کردن، بـاید که ازین قاعده نگرداند، و قطعاً ارتفاعات از پیش نفروشد و آن مقدارغله‌که به‌جنس جهت راتب میاومهٔ نان وغیره باید یک‌ساله به‌جنس درانبار چنانک درفصل ترتیب نان دادن شرح داده‌ایم نگاه دارد، چه از جملهٔ ضروریات است تا اگرعوذاً بالله آفتی سماوی یـا ارضی واقع‌گردد مردم دران سال گرسنه نمانند و درسالی‌که چنان‌آفتی رسد نقصان‌آن چنان سازدکه اکثر خویشان‌و مرتزقه واکابر آن عهد بدانند وبران واقف شوند، تا اگردربعضی از مرسومات مرتزقه وعمله نقصانی‌افتد تهمت نانهاده وتشنیع نازده معذور دارند.

و حقیقت داندکه اگر در عمارات هوس تمام نکند وسعی بلیغ ننماید به‌اندک روزگاری ارتفاعات کم شود و مرتزقه وعمله و مجاوران و مسافران محروم مانند، چه مال بی‌عمارت حاصل نشود وعمارتی‌که براصل نباشد وچندانک عمارت بدان محتاج باشد مایحتاج‌آن تمام دران صرف نکند مانند اسبی باشدکه آن راجو اندک دهند، هم جوتلف شود وهم اسب لاغر بماند، وهر چند زیان جو دادن اسب بسیار است لکن چون جو اندک دهند هرگزاسب فربه‌نشود وفایده درآن بادید نیاید. لکن اگر یک‌دوماه جو تمام بدهند تمام فربه‌شودو فایدهٔ آن بادیدآید ونتیجه بدهد. پس عمارت نیز همچنین است. تا تمام سعی‌نبرند وتمام معمور نگردانند فایدهٔ تمام ندهد وهرچ صرف کنند همچون تالف باشد.

و بایدکه البته اوقاف را به‌اجارت طویله ندهد وقطعاً اوقافـرا به‌ارباب جاه به‌اجارت ندهد. چه ازتصرف کردن ایشان دران خللها بسیار بادیدآید، وگفته‌اندکه معامله باکسی بایدکردن‌که به‌وقت مطالبت برو قادرو حاکم باشند.

و باید که مجاوران وعمله ومحصلان وعمال وکارکنان این موقوفات تمامت صالح وامین و معتمد باشند واز تمامت مسکرات مجتنب و محترز داندکه همه[2] را تجربه کنند. هرکس‌که دروبی‌امانتی وبی‌دیانتی بینند اورا مالش داده بیرون‌کنند و دیگری را که‌آن خصال نامحمود درونباشد بلک به‌خصال حمیده آراسته باشد نصب گردانند.

وهرکس از اولاد وعتقا[ی] واقف‌که درین اوقـاف منصبی وکاری خواهد و اهل‌آن باشد متولی اورا

۱ــ یکی دوکلمه محو شده

۲ــ از «تمامت» در سطر قبل تااینجا درحاشیه است با اصطلاح «صح».

مقدم دارد بردیگران و ذراری ایشان را همچنین.[1]

وخزانه بایدکه در دارالمتولی باشد، به‌مهرمتولی و مشرف وناظرکه مانند نایب متولی است باشد، و چنان سازندکه همواره از وجوه خالی‌نبود و به هیچ‌وجه قرض نگیرند، | و انبار غله وحبوب و حوایج وفوا [۱۵۸] که ونقل وحلاوی و ادهان و لبنیات وغیره.

وگاه به‌موجبی‌که بعضی در **ربع رشیدی** وبعضی در **ربض رشیدی** وبعضی در **شهرستان رشیدی** باشد وآنچ دردیهها باشد سعی بایدکرد تا نقل آنجا کند و به‌انبار به معتمد سپارد و برهمه مهرمتولی و مشرف و ناظر باشد والبته بایدکه این انبارها ازین اجناس خالی‌نباشد، و هرچ خرند به‌وقت ارزانی خرند.

وهمواره بایدکه این شروط و**وقفیه** مطالعه‌کند وبر اسرار و احوال آن واقف‌گردد تا اعتبار امورکلی وجزوی‌که بدان تعلق دارد تواندکرد، وتا جهد باشدروا نداردکه دران تغییرو تبدیل بادیدآید، تابرو مبارک گردد و مدد حال او شود.

وکلماتی‌چندکه حق‌تعالی این بندۀ ضعیف را به‌نورهدایت خود به‌حکم آیت «یهدی‌الله لنوره من‌یشاء» کرامت‌کرده تا درقلم‌آورده به هروقت آن‌را مطالعه می‌کند، باشدکه اورا ازان فایده باشد و بدان منتفع‌گرددو این‌ضعیف را به‌دعا یاد دارد، تاهم از دعای ولدصالح وازبقای عمل وعلم ینتفع به بی‌نصیب نبوده باشم‌واجری تمام حاصل‌گردد، ان‌شاءالله تعالی.

و باید که همۀ مرتزقه وعمله مجرداً ساکن بقاع باشند وملازم، وبی‌مهمی ضروری و دستوری متولی جایی نروند.[2]

فصل چهارم

دربیان مرسوم این عمال‌ازمتولی ومشرف و ناظر به حق‌التولیت واشراف و نظر و بیان حصۀ ایشان وحصۀ سایر اولاد به‌حکم آنکه ایشان نیز موقوف علیهم‌اند

چون پیش ازین شرط رفته‌که عمارات رقبات ابواب‌البرورقبات املاک کـه وقف کرده‌آمد و مصالح فدائات و نذور و مرسومات رؤساء وعلف حمایم بروج بر دیگر مصالح و مـرسومات و...م[3] واخراجات مقدم دارند و برحصۀ اولاد ومرسوم ایشان و غیرهما همچنین. | [۱۵۹]

وبعدازان مابقی‌محصولات‌را منتصف‌کنند به‌دو نیمۀ‌متساوی من‌جمیع‌الوجوه، نقد به‌نقد وجنس به‌جنس،و یک نیمه ازین دو [نیمۀ] متساوی حق اولاد باشد بـدان شرح که بیان کرده‌ایم ویک نیمۀ دیگر ازان سایر مبرات باشد از مرسومات مرتزقۀ **ربع رشیدی** وعمال ومایحتاج مصاحف و **جامع‌الاصول**، وهرچ بعدازین

۱ـ این دوسطر درحاشیه آمده‌است.

۲ـ در کنار این سطر نوشته است: «بلغت‌المقابلة».

۳ـ یک کلمه به‌علت پارگی صفحه ناخواناست. شاید، ومهام؟

مشروح و مفصل بیان خواهیم‌کرد.

به شرط آنک ازیک نیمه‌ای که به‌ابواب‌البر تعلق‌دارد یک عشر تمام حق عاملان سکانه باشد، وازنیمهٔ اولاد یک نصف‌العشرهم‌حق ایشان‌باشد.این‌یک عشرونیم‌که به‌نسبت با اصل‌حاصل‌که بعدازعمارات‌ومایجری معها باقی‌مانده ثلثهٔ ارباع یک عشر باشد ازحاصل تمامت موقوفات‌که پیش وقف کرده‌بودم و ازانچ بعد ازان وقف‌کرده اضافهٔ آن‌کرده شد وتقدیم مایحتاج بعدازعمارت موقوف و موقوف علیه به‌اصلاح ومرمت جمله و هرچ موجب زیادتی باشد درارتفاع موقوفات، و بعد از اجرت عمال و رؤسا که به‌استزادهٔ ریوع و ادخال قیام نمایند وثمن‌بقور وبذور وثمن‌ذرة جهت حمایم برجها وسایرمحاویج فدانات، مقدار مایحتاج این مهمات از اصل حاصل تمامت موقوفات وضع کرده از مابقی این سه ربع عشری به‌نسبت تمامت این مابقی برگیرند و به حق‌التولیة والاشراف والنظربدان قناعت نمایند، وازان یک نیمه حق‌متولی باشد، و یک ثلث حق مشرف، و یک سدس حق ناظر و زیادت ازان توقع ندارند وبدان اکتفا نموده به‌وظایف اعمال مشغول باشند.

واما نصیب اولاد نه‌گانه‌که پیش‌ازین درموضع خویش مشروح ومسمی‌گشته‌اند وبعضی ازیشان متولی‌و مشرف وناظراند که ذکر ایشان کرده‌ایم وبعضی دیگرسایر اولاداند، وهرپسری دیگرکه ما را بعدازین شود باایشان علی‌التساوی شریک، به‌حق آنک این جمله اولاد موقوف علیه‌اند ازان یک نیمهٔ تمام‌هم از اوقاف قدیم وهم ازاوقاف مستحد[ثه] هرچ ازحاصل این یک نیمه‌از مرسوم متولی‌ومشرف وناظر حاصل‌می‌آید و

[۱۶۰] آن نه عشرست . . . . ابناء است علی السویه دون . . . . . ابناء ابناء | . . . . [۱]

به‌واقف مذکور خالص داشته باشند منقطع‌گردند. بعد ازیشان ازان بنات واقف باشد، بعد ازایشان‌ازان‌بنات ابنا وبنات ابناء ابناء علی‌الترتیب‌المذکوره، ماتوالدوا و تناسلوا نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب، وقف ترتیب تقدم‌البطن‌الاعلی علی‌البطن‌الاسفل.

واگر نسل ابناء منقطع‌شود بعدازیشان ازان ابناء بنات باشد وبعدازیشان ازان بنات بنات، ومیان ایشان علی‌السویه قسمت‌کنند، و تا یک انثی ازنسل واقف مانده باشد خواه به‌ذکور منتسب باشد به‌واقف و خواه به‌اناث تمامت این حصه حق او باشد، و هر فرقه‌ای که حق‌تقدم دارد بردیگران چون میان ایشان قسمت کنند بسویت.

واگر دربطنی ازبطون خواه قریب باشد به‌واقف وخواه بعید یکی‌به‌آخرت رودکه صاحب نصیبی‌باشد آن‌نصیب اوازان ابناء اوباشد نه ازان برادران نرینه‌که متوفی‌شده باشند، واگرچه برادران اولاشک اقرب باشند به‌واقف ازفرزندان او، وبعداز ابناءآن متوفی ازان ابناء آن متوفی باشد وعلی‌هذا نسلاً بعد نسل.

واگرنرینه‌که به‌نرینه انتساب کند نباشد ازان بنات ابناء، پس ازان ابناء بنات، پس‌ازان بنات بنات وعلی‌هذا نسلاً بعد نسل.

و اگرنسل نرینه‌ای از اولاد واقف منقطع شود نصیب آن متوفی عاید شود به هر نرینه‌ای که اقرب

۱ـ به‌علت سائیدگی انتهای صفحهٔ ۱۶۰ و ابتدای صفحهٔ ۱۶۱ مقداری از مطالب محو شده است.

باشد به واقف.

واگر نسل و عقب واقف از ذکور و اناث منقطع شوند پس این یک نیمه وقف باشد بر مصالح **ربع رشیدی** ولواحق آن، وبران تقدیر آنچ ازحاصل زاید شود به آن املاک بخرند و وقف کنند.

واگر ابواب البر بکلی خراب شود ومردم را آمد شدی نماند عوض آن ابواب البر جائی که مناسب باشد در **تبریز** وحوالی آن بسازند، واگرمیسر نگردد واعادت عمارت ممکن نباشد حاصل مواضع موقوفهٔ هرشهری برطلاب علم و **متصوفه** ومرضی وفقرا ومساکین بر نسبت اصل بقاع خیر به نظر متولی صرف کنند. | [161]

قسم دوم

از باب سوم در شروطی که مختص است به هریک ازین رقبات موقوف علیها و آن مشتمل است بر فصول متعدده

فصل اول

در تفصیل امور مصالح مسجد صیفی

که عبارت است ازصفهٔ صدر روضه، واین مسجدجامع نیز است، ومنبر درمحراب آن نهاده ونماز جماعت و اعیاد هم درین مسجد گزارند، واگروقتی کثرت وغلبهٔ مردم باشد ومسجد به‌جماعت وفا نکند مردم درصحن روضه وصفه‌های آن نیز بایستند واقتدا کنند.

و مسجد شتوی که عبارت است از قبه‌ای که دریسار داخل مسجد صیفی است، واین هردو مسجد را وقف کرده تا درانجا طاعات وصلوات به اقامت رسانند. اگرزمان اعتدال هوا واوان سعت و رخا باشد در مسجد صفهٔ صدر، و اگر زمان شدت وتعب وکلفت ونصب باشد در مسجد قبه.

و مراسم جمعات در مسجد صیفی به اقامت رسانند، و درین هردو مسجد درس تفسیر و حدیث وسایر علوم شرط کرده وآن را به شرح وبسط در فصلی مستقل که بعدازین می‌آید بیان خواهیم کردن، ان‌شاءالله تعالی.

شرط کرده آمد از حاصل این یک نیمه برای **امام** این دو مسجدکه خطابت جمعات درمسجد جامع و امامت نماز جمعات و خطبها[ی] اعیاد ونماز عیدین تمامت وی به‌اقامت رساند، هر سال نقدرایج تبریز صد بیست دینار وهر روز نان‌گندمین شش‌من.

واز برای دو **مؤذن** که در اوقات صلوات مفروضات برمنارهاکه بر درگاه **ربع رشیدی** ساخته بانگ نماز گویند وبه وقت قیام صلوات قامت‌را به اقامت رسانند ودرمیانهٔ نماز تکبیرات بلندگویند ودر ایام جمعات

[۱۶۲] واعیاد دعوت نماز جمعه | ....[۱]

[هر سال نقدرایج تبریز] نود دینار [و هر روز نان گندمین] چهار من.

واز برای ده **مؤذن** که شبهای جمعه تمجید خوانند و مناجات گویند ودر روزها[ی] جمعات‌وعیدین

۱ــ تقریباً یك سطر از بالای صفحهٔ ۱۶۳ به علت سائیدگی مطلب خوانده نمی‌شود.

با مؤذنان مذکور نماز دهند و وظایف تکبیرات نماز جمعه و اعیاد و سایر مراسم جمعات و اعیاد به اقامت رسانند، هرسال نقد رایج تبریز پنجاه دینار بسویت، وهر روز نان‌گندمین ده من بسویت.

واز برای **واعظ** که در اعیاد و مواسم درین دو مسجد وعظ گوید به شرط آنک از واعظان معتبر و مشارالیه باشد در **تبریز** ومتولی او را اختیار کند، هر سال نقد رایج تبریز شصت دینار، و هرروز نان گندمین پنج من.

واز برای **قیم** که‌ملازم مسجدها باشدوآلات مساجد اززلالی و فرش وسجادها و علمها و پوشش منبر محافظت نماید وسراج ومصالح آن را از مداب و فتیله وغیرهما ترتیب داده محافظت‌کندودراول وآخر لیالی چراغ برافروزد وبه وقت اطفاء اطفاء کند، هرسال نقد رایج تبریز سی‌شش دینار، وهرروز نان‌گندمین دومن.

وشرط‌کرده آمد ازبرای **سقایی**‌که جهت تمامت اهالی ابواب البر روضه بقدر کفایت ایشان آب‌کشد جهت شرب وطهارت ونظافات، هرسال نقد رایج تبریز پنجاه دینار،وهر روز بسویت نان گندمین دو من.

واز برای دو **فراش** که درین روضه ودر تمامت ابواب البرکه درین روضه است همواره به وظایف فراشی مشغول باشند، هر سال بسویت نقد رایج تبریز شصت دینار، وهر روز نان گندمین چهار من.

وشرط‌کرده آمد جهت دو **بواب** که بر دو در روضه بوابی کنند و ملازمت نمایند، بسویت هرسال نقد رایج تبریز شصت دینار، وهر روز نان گندمین چهار من.

و جهت یک **مشعله‌دار**که بردر ایمن این روضه و در سرای متولی مشعله‌داری‌کند، هرسال نقد رایج تبریز سی دینار، وهر روز نان‌گندمین دو من.

وشرطی‌کلی از مصارف این یک نیمه‌آنست که‌متولی | [۱۶۳] در تفرقهٔ آن بعد از مرسوم متولی ومشرف و ناظر ابتدا کند به‌هرچ عاید باشد به رونق ورواج این ابواب البر همچون مرسوم مؤذنان وبوابان وفراشان وسقایان و به‌هرچ عاید باشد به تزیین و ترتیب این بقاع همچون فرش وطرح و آلات و ادوات، و بعد ازان به دیگر مصارف صرف‌کند، وما را این شرط می رسد، چه ما به خلاف این شرطی نکرده بودیم، و مادام‌که چنین باشد شروط واقف متبع باشد.

دیگر آنک بران تقدیر نیزکه در **وقف اول** شرطی مخالف‌این شرط‌کرده بودمی من متمکن بودمی که ازین اوقاف مستجدکه هنوز درین وقت انشا می‌رود این شرط بکردمی، وچون این شرط مشروع است ومتبع لاجرم هرچه پیش ازین دریناابواب البر جهت اضافهٔ فرش وطرح وآلات وادوات معین‌کرده بودیم با این شرط‌که اکنون می‌کنیم حاصل باشد بر وجه احسن. چه درآن وقت بر تقدیر آنک در حاصل اوقاف نقصانی بودی در اضافهٔ آلات وادوات نیز نقصان شدی به‌قسط. اما با این شرط تقدیم مایحتاج فرش وطرح وآلات وادوات نقصان نخواهد بود. چه به هر تقدیر که باشد این‌قدرکه درین فرش وطرح و آلات و ادوات صرف شود خود حاصل خواهد بود، واگرچه از نباتاتی باشدکه به خود بروید، والله اعلم.

فصل دوم

در بیان احوال مدرسان و معیدان و فقها و متعلمان علم تفسیر و حدیث و سایر علوم که در مسجد صیفی وشتوی تعیین شده است و شرح کیفیت درسها و تعلیم و اعادت و استفادت و شرایطی که بدان تعلق دارد| بدین موجب و ترتیب [۱۶۴]

این درسها در دو مسجد صیفی وشتوی که در روضهٔ **ربع رشیدی** است گویند. شرط کرده آمدکه متولی دو **مدرس** را تعیین کندکه یکی عالم باشد بر علم تفسیر وحدیث ومتقن باشد دران و موصوف باشد به حسن سیرت وهرروز غیر از ایام جمعات وثلاثا وسایر ایام تعطیل درسی از تفسیر ودرسی از حدیث جهت **دو نفر طالب‌علم** نیک سیرت القاکند، جهت یکی از تفسیر وجهت یکی‌از حدیث. وهمچنان بایدکه این‌مدرس در ایام جمعات احادیث|نبوی را بعداز نمازجمعه روایت‌کند. اما به تابستان در صفهٔ بزرگ روضه واما به‌زمستان در قبهٔ روضه، چه‌آن مسجد زمستانی است. وتعیین احادیث که مدرس روایت‌کند مفوض با وی است.

و مدرس دیگر مردی باشد فاضل عالم به اصولین و به فروع، نیکو سیرت و مشهور به صلاح و اگر متفنن باشد وعالم باشد به علوم عقلی وحسابی و صاحب ذوق باشد در سلوك اولی‌تر باشد تـا جهت **ده متعلم** که متولی تعیین کند به شرط آنک نیکوسیرت باشند[۱] و به ملازمت درس خوانند ازانچ خواهند از اصول دین واصول فقه واز علم فروع وآن فقه‌است درمسجد روضه بغیر از ایام تعطیل درس‌گوید، واگر ازباقی علوم عقلی و شرعی وادبی و حسابی وغیرها تحصیل‌کنند روا باشد.

وهمچنان شرط‌کرده آمدکه متولی **معیدی** را معین‌کندکه درسها [ی] این ده متعلم جهت ایشان‌اعادت کند، به‌شرط [آ]نک فاضل باشد ودرمرتبهٔ مدرس باشد یا نزدیک بدو.

و چون اغلب مدرسان ومتعلمان **تبریز** برمذهب حق ائمهٔ انام وفقهای اسلام اثنی‌عشریه علیهم الصلوة والسلام بوده‌اند[۲] لاجرم شرط رفت‌که تمامت مدرسان ومحصلان مذکور از اهل این مذهب باشند [و... درس مصنفات خاصهٔ خود شرطی...کرده‌ام برین شروط مذکوره ودر **آخر این وقفیه** آنجاکه ذکر **ملحقات** است مشروح ومفصل‌ذکرآن شروط خواهد[آمدو] درآنجا مطالعه بایدکرد تابه‌تمام معلوم‌شود، ان‌شاءالله تعالی.][۳]

وشرط رفت که مدرس تفسیروحدیث ودو نفرکه درین دو علم از وی استفادت‌کنند ودرحجره‌های روضه که جهت ایشان به‌موجبی‌که در فصل مساکن تعیین خواهد رفت مجرد درانجا| ساکن‌باشند، ومدرس دیگر و [۱۶۵]
معید درسهای وی وده نفر طالب علم همچنین به موجبی‌که در فصل مساکن معین می‌آید.

وچون بدین‌جمله قیام نموده باشند ازاصل این یک نیمه، جماعت مذکور را وخازن و مبادل دارالکتب را بدین موجب‌که مفصل می‌گردد وظایف بدهند.

۱ـ اصل: باشد ۲ـ از اول عبارت تا اینجا به خط دیگرست و معلوم است که درمتن اصلی دست برده‌اند، برای آنکه مطلب را به نفع مذهب شیعه برگردانند.

۳ـ عبارت داخل قلاب به خط رشیدالدین و الحاقی در حاشیه است.

مدرس

فاضل عالم متدین را به موجبی که ذکر رفته که تفسیر و حدیث را تدریس گوید:

هر سال بمشاهره نقد رایج صد پنجاه دینار	وبه‌میاومه هر روز نان گندمین ده من

هریکی

را از دو **طالب علم** تفسیر و حدیث باشد:

هرسال به بمشاهره نقد رایج تبریز سی دینار	وبه‌میاومه هر روز نان گندمین سه من

و مدرس

سایر علوم را باشد:

هرسال بمشاهره نقد رایج تبریز سیصد شصت دینار مبلغ صد چهل دینار دیگر اضافت کرده شد تا باقی پانصد دینار باشد	وبه‌میاومه هر روز نان گندمین ده من

و معید

را باشد:

هرسال بمشاهره نقد رایج تبریز صدو شصت دینار مبلغ چهل دینار دیگر اضافت کرده شد تا تمام دویست دینار باشد	وبه‌میاومه هر روز نان گندمین شش من

وهریکی

راباشد از**فقهاء** ده‌گانه که برین مدرس سایر علوم تحصیل کنند:

هرسال به مشاهره نقد رایج تبریز سی دینار	وبه‌میاومه نان گندمین هرروز سه من

و مرتب

این فقها و مدرسان و معیدان را باشد:

هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره شصت دینار مبلغ شصت دینار دیگر زیادت کرده شد تا تمام صد بیست دینار باشد	وبه‌میاومه هر روز نان گندمین چهارمن

خازن[1]

دارالکتب

نقد هرسال صد پنجاه دینار	نان هر روز سه من

مبادل[1]

دارالکتب

نقد هر سال صد بیست دینار	نان هرروز سه من

۱ـ روی مرسوم خازن ومبادل به خط اریب نوشته است «مکرر».

وشرط رفت‌که هریکی‌ازین ده‌نفر **طالب علم** پنج سال درین بقعه ملازمت تحصیل نمایند، و چون این پنج سال بگذرد متولی ایشان را تبدیل کند به دیگران‌که امثال ایشان باشند.

و اگر درمیانهٔ این پنج سال بعضی ازیشان اعراض‌کند از تحصیل و کسالت پیش گیرد هم تبدیل کند.

وهمچنان شرط رفت از فراشان و سقایان که در روضه معین‌اند به‌حسب عادت به‌مهمات ایشان نیز قیام نمایند.

[مطالب درحاشیه، نیز به خط رشیدالدین]

درتاریخ منتصف شعبان سنهٔ‌خمس‌عشرة وسبعما[ئه] شرط‌کردم‌که درین‌مدرسه سیزده نفر **طالب علم** دیگر باشند، سه نفر جهت تفسیر و حدیث وده نفر جهت سایرعلوم، ووظایف ایشان به موجب دیگران می‌دهند.

و همچنین دونفر **معید** دیگرباشند: یکی جهت سایرعلوم و وظیفهٔ او وازان معید دیگر آنک پیشتر معین شده، هرسال‌جهت معید دویست دینار رایج وهرروز شش‌من نان‌می‌دهند.

ویک نفر جهت تفسیر وحدیث ووظیفهٔ او هر سال صددینار رایج و هر روز چهار من نان می‌دهند به موجب شروط ذکر[شده]

و وجه این‌وظایف از حاصل موقوفاتی باشدکه **اضافت** کرده‌شده.

وهمچنین شرط‌کرده‌ایم‌که .....[۱] هم ازانجا برسانند ومیاومهٔ نان به موجب دیگر مرتزقهٔ **ربع رشیدی** از حاصل موقوفات **ربع‌رشیدی** مستجدهٔ مذکوره می‌ستانند: **مدرس** هریک هر روز پنج من، و **معیدان** هریک هرروز چهار من، وهر یک از **فقها**[ی] بیست‌گانه هرروز سه من.

و چون درس‌گفتن در مدرسه اولی وانسب است مقررشدکه تمامت به مدرسهٔ روضه حاضر می‌شوند.

و به موجبی‌که در **فصل آخر وقفیه** مشروح مذکورست به‌درس و املا وکتابت مصنفات خاصهٔ [این] ضعیف ...[۲] برسبیل وجوب دادم وبه افادت واستفادت سایر علوم برسبیل جواز اشتغال می‌نمایند.

وتشریفات تمامت مدرسان ومعیدان ومتعلمان به موجبی‌که در آن فصل مشارالیه [اشارت] رفته وبر **حاشیهٔ** این فصل نیز خواهیم نویشتن بدان شرایط می‌دهند، واز ان مدرس علم طب و معید و متعلمان او همچنین، کتبه **فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن العالی المشتهر بالرشید الطبیب الهمدانی**[۳].

۱ـ مقدار یك سطر سائیده و محو شده‌است.

۲ـ یک کلمه محو شده است.

۳ـ تااینجا مطلبی است‌که رشیدالدین درحاشیه نوشته و الحاق‌کرده است

فصل سوم

در تفصیل و ترتیب امور دارالمصاحف وکتب الحدیث که در جوار
مسجد شتوی روضه|است و شروطی که بدان تعلق دارد واین بقعه [۱۶۶]
نیز هم ابواب البر روضه است و در آن هم درانجا مفتوح است

شرط کرده شدکه متولی هرسال دو نسخت تمام ساخته گرداند:

یکی **جامع قرآن مجید** در سی جلد به خطی نیکو تمامت معرب و معجم به اعراب و عجمی درست چنانک مفید یک قراءت باشد از قراآت سبعه، و آن به‌قطع حال[۱] بزرگ بغدادی باشد ومذهب بروجهی که منبی باشد از اعشار واخماس ورؤس آیات، ومجلد از ادیم یا سختیان ادیم‌کار.

و دوم‌کتاب **جامع الاصول فی احادیث الرسول** به خطی نیکو به‌چهار جلدیا بیشتر به قطعی که مناسب دانند.

وگفتیم تا متولی جهت‌کتابت این نسخهٔ مذکور از حاصل موقوفات دو **نساخ** حاذق را به اجارت‌گیرد تا یکی ازیشان درین بقعهٔ شریف به کتابت مصحف مجید مشغول باشد، ودیگری به کتابت **جامع الاصول** بر کاغذی نیکو تا بقای آن بسیار باشد به مداد سیاه بغایت نیکو.

و ازحاصل این یک نیمه ازاوقاف مستجد جلدها[ی] این دو نسخه وتذهیب مصحف وصندوق آن باحلی مذهب بدهد ساختن.

وچون این هر دو نسخه تمام شده باشد بر صفهٔ بزرگ روضه هر دو نسخه را حاضرکنند ومیان منبر ومحراب بر مرفعی نهند وان برای واقف این دعا بخوانند:

«سبحانک، اللهم یامنزل القرآن هدایة للانام و بـاعث خیر خلقک وخاتم رسلک محمدالذی بینت به‌الشرایع والاحکام‌کما وفقت عبدک الفقیر الی رحمتک **رشیداً الطبیب** لان وقف جملة من املاکـه شارطا ان یتخذ ویهیاء بارتفاعها **جامع القرآن و جامع الاصول فی احادیث الرسول** فتقبله اللهم منه واجعلـه سبباً للثناءالجمیل فی‌العاجل و الثواب الجزیل فی‌الآجل و اغفرله ولمن سعی او یسعی فی اتمام هـذاالخیر ولمن تلامن المصاحف و استفاد من الاحـادیث او عمل بموجبها و اجعل لهم‌لسان صـدق فی‌الآخرین واحشرهـم مع‌الذین انعمت علیهم‌من‌النبیین والصدیقین والشهداء و الصالحین وحسن اولئک رفیقاً.»

و در آخر هرنسخه از **مصاحف و جامع الاصول** این‌کلمات بنویسند:

«اما بعد حمدالله علی ایادیه المتوافره وانعمه المتکاثره و الصلوة علی خاتم الانبیاء محمد المصطفی و
علی|آله‌مصابیح‌الهدی، یقول‌العبدالضعیف‌الفقیر الی‌الله‌تعالی **فضل‌الله‌بن ابی‌الخیر بن عالی الهمدانی‌المشتهر** [۱۶۷]
برشیدالطبیب جزاه‌الله خیراً، انی بتوفیق‌الله وحسن تیسیره استکتبت هذاالمصحف من حـاصل ما وقفته من

---

۱ ـ یعنی به قطع وقفنامهٔ او.

املاک حسبما عین وفصل فی **الوقفیة** المکتوبة لذلک لیتخذ من حاصلها کل سنة جامع مصحف مکتوباً فی ثلثین مجلداً مذهباً مصححاً محرزاً موضوعاً فی صندوق متکلف محلی بحلی حدیدیة مذهبة لیکون وقفا علی المسلمین من اهالی بلد کذا.»

و متــولی نیز بر ظهر ورقی کــه این کلمات بر آنجا نویشته[1] باشند بنویسد کـه این **مصحف** یا این **جامع الاصول** از برای اهالی فلان شهر نویشته آمد در ایام تولیت تا وقف باشد بریشان و بعد از ایشان بر عموم مسلمانان که آنجا باشند.

و هر متولی‌که باشد نسب خود را تا واقف پدر بر پدر بنویسد تا واقف را در دعا فراموش نکنند.

بعدازان هرسال حال این دو نسخه را عرض‌کنند برقضات **تبریز** تاصورت حال را درمکتوبی ثبت‌کنند وبه توقیع خود مشرف‌گردانند وآن مکتوب را به متولی‌تسلیم کنند وپیش هر قاضیئی از قضات **تبریز** بدان موجب مکتوبی باشدکه خط متولی ومشرف وناظرکه مانند نایب متولی‌است یا نایب ایشان برآنجا باشد، تا سال به سال این‌کار مضبوط باشدودرآن وهنی وخللی نیاید.

شرط دوم آنست که بعدازین متولی این اوقاف این‌دونسخه را به شهری فرستد از شهرها[ی] **اسلام** وابتدا به عظیم‌ترین شهرهاکند، پس به‌عظیم‌ترین بروفق مقتضی رأی او، تا وقف باشد براهالی آن شهر ودر جامع آن شهر بنهند وبه وقت احتیاج بدان انتفاع‌گیرند.

و چون به تمامت شهرهای عظیم فرستاده باشند باز از سرگیرند و بــه همان ترتیب‌که به اول فرستاده باشند می‌فرستند، وبه وقت فرستادن نوبتی‌درصفهٔ بزرگ روضه میان منبر ومحراب برمرفعی نهند وبه قاعده دعای مذکور بخوانند وبعد از ان بفرستند.

و اگر درغیر جامع آن شهرها که آن **مصحف** و **جامع‌الاصول** آنجا برده باشند به خواندن این دو [۱۶۸] نسخه احتیاج افتد به‌جائی دیگرکه هم در ان شهر | باشد نقل‌کردن هم مجوز داشته است، تا باشدکه به صالح دعای اهل‌آن مجلس نیز درآید، انشاءالله تعالی.

ومایحتاج یک‌نسخه از **مصحف** و **جامع الاصول** بحسب‌حال این زمان قیاس‌کرده با اجرت‌کتابت‌به‌هم در فصل مصارف اجمالی معین خواهد شدن.

اکنون می‌گویم که اگر چیزی زیـادت ازان باید در زمـانی دیگر متولی زیادت از ان بدهد، و اگر چیزی زیادت‌آید متولی آن را به دیگر مصارف خیر صرف‌کند، والله‌اعلم بالصواب.

---

۱ ـ «نویشته» دوبار کتابت شده است.

فصل چهارم

در تفصیل مصالح بیت‌التعلیم واهل آن ازمعلم و متعلمان ایتام و اتابک ایشان، و این بیت‌التعلیم خانه‌ای است در روضه که بزرگ ترین خانها[ی] روضه است و مسکن معلم مجرد در آنجا باشد

شرط کرده‌آمد از برای **معلمی** که درانجا ده یتیم مستحق را تعلیم قرآن کند برعادت، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهرهٔ صد بیست دینار، وبه‌میاومهٔ هرروز نان‌گندمین چهارمن.

و از برای‌این **ایتام** ده‌گانه‌که‌ازین معلم قرآن‌آموزند، هرسال نقد رایج تبریز صد بیست‌دینار، وهر روز به‌میاومه نان‌گندمین ده من این‌تا هریک را در سالی دوازده دینار زرودر روزی یک‌من نان بوده باشد.

واز برای **اتابک** این ایتام به‌شرط آنک زن داشته باشد، هرسال نقد رایج تبریز به‌مشاهره شصت دینار، و هرروز به‌میاومه نان گندمین دومن.

فصل پنجم

در تفصیل و ترتیب و تدبیر امور دارالحفاظ که آن عبارت است ازقبه واز موضعی‌که بر در شبکهٔ قبهٔ قبلی است و در بیان ملازمت حفاظ و مداومت ایشان به تلاوت قرآن مجید و شروطی که بدان تعلق دارد [۱۶۹]

شرط‌کرده‌آمد‌که بیست‌وچهار نفر **حافظ** خوش‌آواز معین باشند تاایشان هرشبانروزی به‌نوبت سه سه پیش شبکهٔ قبه‌که قبلی است وآنجا جهت ایشان موضعی ساخته درمقدار تمنی ازشبانروزی بسویت سه نفر ازیشان به‌قراءت قرآن مجید مشغول باشند و در شبکهٔ قبلی‌قبه‌گشاده باشد تا آواز در قبه می‌رود.

و می‌بایدکه مداومت قراءت به طریقی باشدکه‌آواز قرآن به‌هیچ‌وجه و به‌هیچ سبب لیلاً ونهاراً ازان قبه منقطع نشود، مگردر وقت‌گزاردن نماز جمعه.

وهرکه ازیشان درشبانروزی به‌شب قرآن خوانده باشد در شبانروز تا لی به‌روز قرآن خواند، و هرک در اول به‌روز خوانده دردوم به‌شب بخواند تا سویت میان ایشان مرعی باشد.

واما به‌روز جمعه بایدکه پیش ازنماز درقبه بگشایند تاتمامت حفاظ درقبه روند و قرآن خوانند تا به‌وقت اجتماع جماعت جمعه در **جامع ربع رشیدی**. پس تمامت حفاظ از قبه بیرون آیند و سه نفرکه قراءت قرآن بدیشان رسیده باشد به‌قرار بردرآن شبکهٔ مذکور که آن برابر محراب مسجد جامع است و بدان نزدیک ازپس امام به‌جماعت نمازگزارد و بعد ازان قرآن خوانند، وبیست‌ویک نفردر مسجد جامع روند وپیش ازنماز جمعه عشری ازقرآن بخوانند، وجمله روزهای جمعات برین وتیره گذرانند.

وهمچنان روزهای اعیاد هم پیش ازنماز عید درگنبد وهم در **جامع روضه** این ترتیب نگاه دارند، و

تمامت شبهای آدینه وشب رغایب وشب برات وشب قدر وشبهای عید و شب میلاد رسول‌علیه‌الصلوة‌والسلم و شب وفات‌واقف وشب نوروز پیش از نماز شام در اندرون گنبد روند و درانجا نماز شام بگزارند و بعد ازان به‌ختم قرآن مشغول شوند.

و به‌موجبی‌که در شرط **فراش** شرح داده‌آمده شمع وقندیل برافروزند و بخور به‌کرات بسوزانند، و چون ختم تمام شود دعای‌واقف چنانک عادت است بگویند، و ثواب آن ختم بدو فرستند و دعا کنند تا حق تعالی مثل ثواب آن بدو دهد، و همچنین درهمه ختمها[ی] دیگر که کنند.

[۱۷۰] و بعد ازان وظیفهٔ حلوای گرم ونان تنک جهت ایشان معین شده به موجبی‌که درفصل ترتیب ماید[ه] | و طعامها که نویشته آمده بستانند، وچون بیرون‌آیند فراش دربندد وکلیددار کلید برگیرد.

وچون مقررچنانست‌که هرروز مجاوران جهت طعام خوردن به‌دارالضیافه جمع شوند بیست ویک‌نفر ازیشان حاضرشوند. بعد ازتناول طعام‌عشری ازان قرآن بخوانند ودعای این ضعیف بگویند و ترحم فرستاده ازحضرت حق‌تعالی آمرزش او طلبند، و سه نفر ازیشان به‌قرار بر درشبکهٔ مذکوره قرآن خوانند.

و هرچندشرط رفته‌که هرکس‌که به‌سفره حاضرنشود بخش‌او ندهند لکن این سه‌نفرحفاظ را مستثنی کرده‌ام و شرط کرده‌که این سه نفرکه ملازم در شبکهٔ مذکوره باشند بخش ایشان ازطعام فراش ببرد و بدهد تاآن سه نفرآنجا تناول کنند، و ایشان نیز آش بسویت خورند و قرآن به نوبت بخوانند تا یک لحظه آواز قرآن منقطع نگردد.

وچون در ماه رمضان و به‌شبهای مذکوره شرط کرده‌ایم که سفره بیندازند تمامت مجاوران آنجا طعام خورند، لاشک بعضی‌ازشبهای آدینه و دیگرشبهای متبرکه‌که حفاظ را گفتیم‌که به‌گنبد روند دررمضان افتد، و اگر به‌سفره حاضرنشوند ازطعام‌آن شبها محروم مانند، درچنان اوقات بایدکه بعد ازنماز دیگر در گنبد روند و به‌ختم مشغول شوند. چون شب شود وسفره نهاده باشند جهت طعام خوردن زود به‌سفره حاضر شوند، وچون طعام خورده باشند عشری ازقرآن بخوانند ودعای واقف به‌قرار به‌موجب معهود بگویند. بعد ازان دیگر باره باز پس روند و ختم تمام‌کنند و به موجب مذکور دعا کرده وظیفهٔ معهود خود از حلوا و نان بستانند.

لکن سه نفرکه بردر شبکهٔ قبه به‌نوبت قرآن خوانند ایشان به‌سفره حاضرنشوند تاآواز قرآن‌منقطع نگردد، به‌قراربه‌تلاوت قرآن مشغول باشند. حصهٔ ایشان نان‌وگوشت وحلواوبرنج بدانه درمیان‌نان پیچیده معتمدی معین پیش ایشان برد و یک نفرقرآن می‌خواند تا دونفرآش بخورند. بعد از ان آن دوکس قرآن

[۱۷۱] خوانند تا یک نفر طعام بخورد. غرض آنک قطعاً رخصت نیست که | یک لحظه آواز قرآن خواندن منقطع گردد.

وبه‌موجبی‌که شرح داده شد بایدکه درتمامت‌جمعیتها وسماعها وسفره‌هاکه بیندازند حفاظ بدان سفره و طعام وجمعیتها حاضرشوند وعشری از قرآن بخوانند و دعای واقف بکنند تا ایشان را نیزثواب باشد وبرکات

قرآن به همگنان برسد، ان‌شاءالله‌العزیز.

و **خازنی و کلیدداری** این قبه را شرط کرده‌ام جهت فرزند **طوقل‌بن سونقوربن عبدالله** وبعد از او برای اولاد او و بعد ازیشان برای اولاد اولاد نسلاً بعد از نسل، به‌شرط آنک محظوظ باشند به‌صلاح وامانت ومحفوظ باشند ازفسق و خیانت، وهرگه که بعضی‌ازیشان فاسق باشند یاخیانت‌کار متولی‌صلحارا ازیشان بدین خازنیت وکلیدداری مشغول گرداند دون‌انفساق، و رسم **خازن** برآن صالح جاری دارد. و اگرتمامت فاسق شوند یا هیچ یک ازیشان باقی‌نماند متولی از برای اعتناق این خازنیت وکلیدداری‌کسی را که صواب بیند از ارباب مروت وعفاف نصب‌کند ومرسوم خازن وکلیددار را سنةفی‌السنة بدفعی رساند تادرمصالح خود صرف می‌کند وبدین عمل اشتغال می‌نماید، واگرفسق از اولاد فرزند **طوقلی**[1] زائل شود یا از اولاد اولاد او هرکدام که فسق نداشته باشد نسلاً بعد نسل بدان سبب استحقاق او باز عاید شود، و برمتولی‌لازم باشدکه بدین عمل وی را نصب‌کند جهت زوال مانع ازنصب مباشرت این شغل. وفی‌الجمله مادام که درنسل فرزند **طوقلی**[1] یک‌کس از اهل صلاح موجود باشد این خازنیت وکلیدداری ازان وی باشد و به‌کس دیگر ندهند.

وجهت هر یکی ازین حافظان مذکور شرط کرده‌ام از حاصل این یک نیمه، هرسال نقد رایج تبریز به‌مشاهره پنجاه دینار، و هرروز به‌میاومه نام‌گندمین سه من.

وجهت **خازن وکلیددار** مذکور وهرکس‌که‌بعد ازو بدین‌خازنیت وکلیدداری قیام نماید شرط کرده‌ام [۱۷۲]
هر سال نقدرایج تبریز به مشاهره سیصد دینار، و هرروز به‌میاومه نان گندمین چهارمن.

و جهت **فراش** این قبه، هر سال نقد رایج تبریز به‌مشاهره چهل دینار، و هر روز به میاومه نان گندمین دو من.

و جهت مایحتاج [شمع و] عطر شرط کرده‌ام، هرسال نقدرایج تبریز صد دینار تا شمع را به وقت احتیاج برافروزد و عطررا در وقت قراءت پیش حفاظ بخورکنند ودر اندرون شبکهٔ قبه نهند تا دماغ ایشان نیز آسوده ومروح گشته دعائی‌که از سرآسودگی دماغ بعدالقراءة جهت واقف کنند به اجابت اقرب باشد، ان‌شاءالله تعالی.

وشرط کرده‌آمدکه از حاصل این اوقاف هرشب آدینه هشت دینار زر رایج تبریز در ساختن حلوا صرف‌کنند وبا پانزده من نان تنک به‌حافظان دهند.

فصل ششم

در تفصیل امورخانقاه و مصالح آن

شرط‌کرده‌آمد از برای **شیخی**که درین **خانقاه** به‌وظایف شیخوخه و ارشاد مریدان مجاور و ملازمت طاعات قیام نماید ، در هرسال ازین یک نیمه از حاصل اوقاف نقد رایج به‌مشاهره صد پنجاه دینار،

۱ـ درین دو مورد صریحاً «طوقلی» است و در مورد اول (سطر دوم) «طوقل».

و هر روز به میاومه نان گندمین ده من.

وازبرای پنج نفر **صوفی** بسویت، هرسال نقد رایج تبریز به مشاهره صد پنجاه دینار، وهرروزه به‌میاومه نان گندمین پانزده من.

و از برای **خادم** که درین خانقاه به‌وظایف خادمی قیام نماید از سفره‌انداختن ومایده نهادن و آب گردانیدن براهل مایده وسفره برگرفتن بعداز اتمام وظیفهٔ تناول و مجاور و مسافر را خدمت‌کردن وبا ایشان طریق مداراة مسلوک داشتن و سنگ استجمار و ابریق آب درمبرز معد گردانیدن، هرسال نقد رایج تبریز به‌مشاهره چهل دینار، وهرروزه به‌میاومه نان گندمین دومن.

و پیشتر چون جهت اهل خانقاه دوخادم شرط کرده بودیم واکنون سفره جهت اهل خانقاه در جانب ایمن ازان **دارالضیافه** می‌اندازند[1] | جهت دارالضیافه از ابواب البر اولیش نبوده. [۱۷۳]

لکن **خانقاه** چون موضعی نزه و پاکیزه است و به‌سبب سفره انداختن جهت مجاوران و مسافران در آنجا خانقاه چرکن می‌شد و به‌وقت وحل خود به‌زیان می‌آمد و از طهارت بیرون می‌رفت به‌سبب پای‌افزار-های نجس درانجا بردن.

بدان سبب این دارالضیافه با مطبخ و حوایج خانه و مرافق تحتانی و فوقانی جدایگانه بیرون خانقاه ساخته آمد تاهم دود مطبخ از اهل خانقاه دور باشد و هم جهت اهل خانقاه و مجاوران سفره درجانب ایمن دارالضیافه که بدیشان مخصوص کردیم بیندازند و اهل خانقاه و مجاوران بدان جایگه روند وتناول وظایف سماط هم درانجا به‌جای آرند.

و چون اهل خانقاه تناول در دارالضیافه کرده وخادمان ایشان را بدان جایگه صفت کرده باشند پس اهل خانقاه را همان دو خادم بوده باشد و از ان کم نشده.

و همچنان جهت طبخ مایدهٔ سفرهٔ خانقاه سه مطبخی معین‌کرده بودیم و اکنون چون دومطبخ بیرون خانقاه متصل دارالضیافه احداث‌کردیم:

یکی جهت دارالضیافهٔ ایمن تاجهت مجاوران آش درانجا طبخ کنند و یکی‌جهت دارالضیافهٔ ایسر تا درانجا جهت مسافران آش طبخ کنند.

و مجاوران را همچنانک گفتیم در طرف ایمن از دارالضیافه آش دهند و مسافران را در طرف ایسر آنچنانک به‌هم مختلط نشوند، ولکن‌ازحال یکدیگر باخبر باشند وطعامها[ی] ایشان متفاوت نباشد تا جنس و ناجنس و آشنا و بیگانه به‌همدیگر نیامیزند و از یکدیگر متضرر نشوند.

۱ـ درحاشیه‌هم به‌خط رشیدالدین الحاق شده‌است:

«درتاریخ منتصف شعبان سنهٔ‌خمس‌عشرةوسبعمائه شرط‌کردم که درین‌خانقاه پنج‌نفر **صوفی** دیگر باشند و وظایف ایشان از میاومه و مشاهره به‌موجب پنج‌نفرکه پیشتر معین شده‌اند می‌رسانند و بروظیفهٔ شیخ هر سال مبلغ صدپنجاه دینار رایج زیادت کرده تاتمام سیصد دینار باشد، این جمله از حاصل موقوفاتی‌که‌اضافت‌کرده شده. کتبه **فضل‌الله بن ابی‌الخیر ابن‌العالی‌المشتهر بالرشید الطبیب‌الهمدانی** غفرالله ذنوبه وسترعیوبه.

و مطبخی دیگر در **بازار شهرستان رشیدی** تاجهت مسکینان بی‌سروسامان، آن **جایگاه** طبخ‌کنند و همان جایگاه‌آش دهند در **دارالمساکین** به‌موجبی‌که در فصل هشتم به‌شرح خواهیم‌گفتن وشرط آن را تقریر خواهم‌کردن، و این ترتیب و ضبط همه جهت آن کرده شده| [۱۷۴] تا مجاوران و مسافران به‌صحبت مساکین و فقرا[ی] بی‌سروسامان متضرر نشوند.

پس معلوم شدکه دارالضیافه و مطبخ آن و مطبخ دیگ مسکینان و جای ضیافت ایشان جمله ضمیمهٔ خانقاه است و جهت مصلحت اهل خانقاه احداث کرده، لاجرم ازان سه مطبخی دو مطبخی گفته آمد تا در مطبخ دارالضیافه جهت این دوفرقه‌که مجاوران ومسافران‌اند طبخ‌کنند و جهت فرقهٔ دیگرکه مساکین‌اند در مطبخی که جهت مساکین در **شهرستان ربع رشیدی** تعیین کرده آمد آن یک مطبخی طبخ کند. پس‌همان مطبخی به‌قرار باشند به وجه احسن واجود، و ضرر ازجملهٔ سه طایفه برچندین وجه مندفع.

و شکی نیست‌که نزد مجاوران و مسافران ترک تناول اولی باشد از اختلاط باغیر جنس برسر سفرهٔ عام، واهل تمییز را که مردم خانقاه‌اند طهارت و نظافت خانقاه وفرش وبسط آن خوشتر آید از تناول برسر سفرهٔ عام بامسافر و مجاور در خانقاه.

و همچنان شرط کرده‌آمد از برای **فراش** خانقاه‌که به‌وظایف فراشی قیام نماید ازکنس خانقاه وتوابع آن و رش‌آب و بسط زلالی وحصروطی‌آن وسایراعمال فراشان، هرسال نقدرایج تبریز به‌مشاهره سی‌دینار، و هرروز نان گندمین به‌میاومه دو من.

و ازبرای یک‌نفر **سقا** که‌جهت تمامت اهل‌خانقاه بقدرکفایت ایشان‌آب‌کنند، هرسال‌نقد رایج تبریز به‌مشاهره پنجاه دینار، وهرروز به‌میاومه نان گندمین دومن.

و از برای یک نفر **بواب**، هرسال نقد رایج تبریز به‌مشاهره سی دینار، و هر روزه نان گندمین به میاومه دو من.

و از برای **مشعله‌دار** و **سراجی** که بردر**خانقاه** و **دارالشفا** بدین عمل مشغول شود یک نفر، هرسال نقد رایج تبریز به‌مشاهره سی‌دینار، و هرروز نان گندمین به‌میاومه دو من.

و از برای یک‌نفر **خازن** که محافظت فرش وطرح وآلات خانقاه‌کند، هرسال نقد رایج سی‌دینار، نان هرروز دو من.| [۱۷۵]

فصل هفتم

در تفصیل امور دارالضیافه و توابع آن از مطبخ و بیت‌الحوایج و فوقانیات و تحتانیات

و این دارالضیافه دوجانب داردکه به‌تخصیص واقف مخصوص گشته است:

جانب ایمن جهت مجاوران — جانب ایسر جهت مسافران

شرط کرده آمد از برای یک نفر **خادم**، هر سال نقد رایج تبریز به‌مشاهره سی‌دینار، و هر روز نان گندمین به‌میاومه دو من.

و از برای دو نفر **فراش** بسویت، هرسال نقد رایج تبریز به‌مشاهره شصت دینار، و هرروز نان‌گندمین به‌میاومه چهار من.

و از برای **مطبخی** ازدونفر بسویت، هرسال نقد رایج‌تبریز به‌مشاهره‌شصت‌دینار، وهرروزنان‌گندمین به‌میاومه دو من.

و از برای **سقا** از یک نفر، هر سال نقد رایج تبریز به‌مشاهره پنجاه دینار، وهرروز نان گندمین به میاومه دو من.

و ازبرای **بواب** ازیک‌نفر، نقد رایج تبریز به‌مشاهره سی‌دینار، وهرروز نان‌گندمین به‌میاومه دو من.

و ازبرای **مشعله‌دارو سراجی** که در مفتح‌الابواب باشدکه در دارالضیافه نیز آنجا است ازیک‌نفر، هر سال نقد رایج تبریز به‌مشاهره سی‌دینار، و هرروز نان گندمین به‌میاومه دو من.

و جهت مأکولات میاومهٔ مسافران و مجاور ن، هرروز نان‌گندمین شصت‌پنج من، نقد رایج تبریز شش دینار نیم سه‌تسو.

حـــــــــــــــرف

جهت مجاوران ازان جمله‌که تعیین رفت‌وشرح و تفصیل انواع آشها که بدان مبلغ ترتیب کنند و کیفیت آش دادن و جمعیت ساختن |

[۱۷۶] به‌قرار آنک یک نوبت چاشتگاه سفره بیندازند وهرکس‌که مجاور باشد حاضر شود و با همدیگر تناول‌کنند، اگر بسیار باشند و اگر اندک باشند، و هرکس‌که حاضر نشوند بخش او ندهند مگر آن سه نفر حافظ که به‌نوبت قرآن خوانند ــ ایشان را دوکاسه آش ویک‌من نان بدهند از سر سفره.

و شبهنگام به‌مجاوران چیزی ندهند، چه‌آنچ جهت ایشان تعیین رفته بود این است‌که به‌وقت چاشتگاه بدیشان می‌دهند و مقدار آن نان وآش و قیمت مایحتاج آن این‌که مفصل می‌گردد:

نان گندمیـــــــن	**نقد رایج تبریـــــــز**
واجب یک روزه	جهت مصالح‌هفتادکاسه‌آش واجب یک‌روزه ازسه‌لون
سی پنج من	چهار دینارنیم

وتفصیل آن هفتاد کاسه آش این است:

حلیمانه		ترشی		نخوداب		هیمه
بیست کاسه		سی و پنج کاسه		پانزده کاسه		جهت پختن این آشها
پنج دانگ و نیم		دو دینار		چهار دانگ		نیم دینار نیم دانگ
گندم	گوشت	ناردان	گوشت	نخود	گوشت	سایر حوایج .... جهت این آشها
نه‌من دانگ‌نیم	پنج من چهاردانگ	ومیویزیا سماق یا سرکه یا ماست پنج‌دانگ	هشت من و سه ربع منی یک‌دینار دانگ	دومن دانگ	سه من و سه ربع منی نیم دینار	پیاز، چغندر، زیره و گشنیز، زعفران دودانگ

حرف

[۱۷۷] جهت مسافران

نان گندمین، سی‌من

جهت	جهت
چاشتگاه که با آش به هم خورند	شبهنگام که با نان خورش خورند از انچ معد باشد
پانزده من	پانزده من

از نقد

جهت مصالح سی کاسه آش که چاشت خورند

دو دینار سه تسو

---

* در دوکنارهٔ بیاض این صفحه دوحاشیه، هم به‌خط رشیدالدین آمده است‌که اینجا آورده می‌شود:

[حاشیهٔ سمت راست]

درتاریخ منتصف شعبان سنهٔ خمس‌عشرة وسبعمائة چون آش جهت مجاوران زیادت گردانیدم سبب زیادتی مرتزقه یك نفر حوایج‌دار نیز زیادت‌کردیم و وظیفهٔ او بدین موجب معین‌گردانیدیم از موقوفات مجدده:

نقد رایج هرسال به‌مشاهره	نان به‌میاومه هرروز
پنجاه دینار	سه‌من

کتبه فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن العالی المشتهر بالرشیدالطبیب الهمدانی

[حاشیهٔ سمت چپ]

درتاریخ منتصف شعبان سنهٔ‌خمس‌عشرة وسبعمائه چون عدد مرتزقهٔ این‌ابواب‌البر زیادت گردانیدم شرط کردم که جهت اضافت سفرهٔ مجاوران هرروزسی‌پنج‌من نان دیگر وچهاردینارنیم رایج دیگر اضافت‌کنند تامضاعف گردد وهم‌به‌موجب مذکورآش دوچندان همواره ترتیب می‌کنند جهت مجاوران تاایشان را کافی باشد و وجه این زیادت از حاصل موقوفات مجدده باشد،

کتبه فضل‌الله بن ابی‌الخیر ابن‌العالی المشتهر بالرشیدالطبیب الهمدانی.

وآن آش بایدکه بدین تفصیل ترتیب کنند:

ترشی		حلیمانه		نخوداب		حوایج وهیمه	
ناردان یا سماق یا ماست یا سرکه		ده کاسه		۸ کاسه		حوائج از پیاز و چغندر وغیرهما دانگ تسویی	هیمهٔ مطبخ این جمله دانگ نیم
دوازده کاسه		دو دانگ سه تسو		دو دانگ			
پنج دانگ تسویی		گندم	گوشت	نخود	گوشت		
ترشی	گوشت	یک من نیم	دومن نیم	یک من	دو من		
دو دانگ نیم	سه من دو دانگ سه تسو	سه تسو	دو دانگ	نیم دانگ	دانگ نیم		

شرط کرده آمدکه هرمسافرو واردکه به **ربع رشیدی** برسد اگر وی را در **تبریز** وقرب آن مسکنی باشد وی را در **ربع رشیدی** فرو نیارند، واگر وی را مسکن نباشد فرو آرند،واگر ازمردمان متمیز باشندیعنی باخادم وبا مرید به هم باشند پس ایشان را در غرفها فروآرند که در غلام گردش آشکوب بالایین مفتح الابواب است وبرسر درگاه بیرونی **ربع رشیدی** به جانب شرقی وشمالی، غیر آنچ بر بالای دارالضیافه وحوایج خانه [۱۷۸] و مطبخ است، چه | آن جهت حوایج مأکولات وحوایج و مایحتاج دارالضیافه وغیره معین شده است و به وقت طعام خوردن البته به دارالضیافه حاضر شوند. چه شرط رفته است که طعام البته در دارالضیافه خورند.

واگر متمیز نباشد بلک تنها باشد اگر گدای و سؤال کننده نباشد وی را در دارالضیافه فرو آرند و شب نیزدرانجا باشد، وهرکس که وی را فرومی آورند اقامت درانجا بیش از مدت سه روز نکند، ودران سه روز ایشان را برسر سفرهٔ جهت مسافران در دارالضیافه می برند و جهت هریک نیمن[1] نان گندمین بنهند وانواع آشها وطعامهاکه ساخته باشند ازسه نوع به وجهی که معین شده و در امور دارالضیافه مقررگشته، به وجهی که در هر کاسه ربع یک من گوشت باشد بنهند وآن را به جمعیت بخورند، وبعد ازان بر وجهی که درشروط آنجا مقررگشته متفرق شوند ودرآخر روز به عدد هر یک نیمن[1] نان با نان خورشی که مناسب وملایم باشد از فواکه ولبنیات ومحللات وشیرینیها وترشیها ازهر جنس که میسرگردد یک نوع بدیشان دهند.

واگر در میانهٔ روز مسافری برسد بعداز انک مایده برداشته باشند عجالةالوقت را جهت او ازانواع مأکولات آنچ حاضر باشد و متولی وبواب او مصلحت ببینند پیش او بنهند، و در آخر روز به مایده‌ای که معین شده با جماعت حاضرگردند.

وچون سه روز بگذرد همه روانه شوند. چه بعداز سه روز ایشان را هیچ وظیفه نیست و بدیشان چیزی نخواهند دادن.

۱ــ (= نیم من)

واصلاً علف چهارپایان ایشان وهیچ‌کس دیگر که آنجا رسند ندهند، نه در مدت سه روزکه ایشان را آش می‌دهند و نه در ماورای آن.

و به‌وقت عزیمت مسافران هر کسی را که بهٔ پای افزاری احتیاج باشد و او را نباشد، یا درترتیب او را زحمتی رسد، متولی ازحاصل وقف پا افزاری به وی دهد ومسافران را باترحیب روانه کند.

ودر | شبها ایشان را روشنائی وچراغ به وجهی‌که در فصل روشنائیها مقررگشته ترتیب کنند. [۱۷۹]

وآب جهت وضو ساختن وساختن مهمات آنجائین تمامت بایدکه مضبوط باشد، وفراشی‌که‌جهت‌آنجا معین‌شده ملازمت ایشان نماید، وآنچ از وظایف فراشان باشد به تقدیم می‌رساند.

واگر این‌نازلان مسافر از جماعتی باشند که به سؤال احتیاج داشته باشند ایشان را از دیگ درویشان معین شده‌که‌آش بدهند ازانجا خورند نه از دارالضیافه، وایشان به دارالمساکین‌که آنجا آش مسکینان‌معین شده روند.

فصل هشتم

درباب‌کیفیت آش دادن به درویشان ومساکین از دیگی‌که معروف است به دیگ مسکینان در موضعی که جهت آن معین‌کرده‌ایم و آن در بازار شهرستان رشیدی است

و سبب آنک در**دارالضیافهٔ ربع‌رشیدی** معین ومقیدکرده‌که‌کدام طایفه درآنجا آش خورندبه‌موجبی که احوال آن دربن فصل سابق بیان‌کرده آمد، ومسکینان دران طایفه‌که‌آنجا آش خورند داخل نه، نخواستیم که درویشان ومسکینان که ایشان را درانجا راه نباشد از مختصر خیری‌که می‌کنیم محروم مانند. بدان سبب مقررکردیم‌که هرروز صدکاسه طعام،هرکاسه‌ای یک‌پاره‌گوشت‌که خمس منی باشد با دوتا نان ازانچ در **تبریز** مشهور است به **نان سیجانی** وتقریباً نیمن باشد به درویشان مسکین می‌دهند و این‌آش و نان غیرآن آش و نان است‌که در **دارالضیافهٔ ربع‌رشیدی** به مجاوران ومسافران می‌دهند،وترتیب‌آن بدان‌وجه وشرط می‌رود که این‌آش را در شب بپزند چنانک روز پخته باشد.

ونان | به موجبی که درفصل ترتیب نان آمده خباز برسرمشا آن نهاده بادیگرمیاومات به **ربع‌رشیدی** برند وآنجا برکشند وهر تنی معتمدکه متولی برسر آش مسکینان نصب کرده باشد بامداد پگاه به **ربع رشیدی** رود ونان آنجا قبض‌کند ودر حال به مطبخ‌آش مسکینان آرد وقطعاً رخصت نیست‌که به علت آنک دوکان خبازآنجا نزدیک‌ترست یا به عذری دیگر نان را نه ازان موضع معهود ستانند. [۱۸۰]

و در مطبخ بسته دارد تا هیچ بیگانه بر درآن نرود تا درویشان ومسکینان پیش ازانک معهود است که هرکس به‌کاری مشغول‌شوند دردارالمساکین جمع شوند وهریک کاسه‌ای‌آش با دو تانان به موجب مذکور بستانند. اگر خواهدآنجا بخورد واگر خواهد ببرد با اطفال و یا با کسی‌که خواهد بخورد. اما آن کسان که‌خواهندکه دران دارالمساکین بخورند مرتب ایشان راآش باکاسهٔ سفالین‌بدهد تابخورند، ودر دارالمساکین

را بسته دارند تا کاسه بازپس دهند و برون[نبرند].

وترتیب آش دادن وشرط آن چنانست که بواب بردرایستاده باشد تا چون فقرا ومساکین درانجا آیند می‌شمارد تا چون صدنفر می‌شوند در ببندد ودیگری راکه پستر آید درانجا نگذارد و جماعت فقرا و مساکین که درانجا آمده باشند بواب رامددکنند تا نگذارندکه‌کس زیادت در آید. چه اگر زیادت در آیند لاشک ازآش ونان ایشان چیزی باکم بایدکردن وبدیشان دادن‌که زیادت درآمده باشند.

وچون در اندرون آیند همه درصفه‌ها به صف بنشینند. تا همه به صف ننشینند قطعاً آش ندهند. چون به صف نشسته باشند از ان کس که به جانب ایمن نزدیک در نشسته باشد آغاز کرده پنج نفر برخیزند و [۱۸۱] نزدیک شبکهٔ مطبخ روند وآنجا باز ایستند تامرتب که متولی نصب‌کرده باشد| کاسهٔ ایشان بستاند ومطبخی به‌کفچلیزی‌که متولی آن را عیار ساخته بدو داده باشد دوکفچلیز پرآش درکاسه‌کند و یک پار[ه] گوشت‌که خمس منی باشد درآن نهاده با دو تا نان به‌هم ازاندرون مطبخ به شباک بیرون دهد.

و چون آن پنج‌کس بستانند با جای خود روند پنج کس دیگر که بدیشان پیوسته باشند برخیزند و پیش شباک روند وبر همان موجب بستانند وبه‌جای‌خود آیند، و بر همان ترتیب و وتیره پنج‌پنج می‌روند و می‌ستانند. تا وقتی‌که همه بستانند فراش باید که در بسته باشد وکلید برگرفته، تا چون همه ستده باشند و آنانک آش درانجا خورند تمام خورده و کاسه باز پس برده و از بیرون شباک به مطبخی سپرده، و آنانک‌آش خواهندکه ببرند به‌کاسهٔ خود بستانندونگاه دارند تا چون در بازکنند ببرند، وتا وقتی‌که فراش ومرتب را محقق نگردد که‌کاسه تمام باز داده‌اند در باز نکنند.

و هر کس‌که درانجا جهت آش‌ستدن با دیگری جنگ‌کند مرتب آش بدیشان ندهد، خواه محق باشد وخواه مبطل. بخش ایشان بدان جماعت دهدکه درانجا جمع باشند وبا یکدیگر جنگ نکرده باشند، وآن جماعت مدد مرتب وفراش باشند وایشان را که جنگ‌کرده باشند بیرون اندازند وچیزی بدیشان ندهند.

ومایحتاج‌آش بدان وجه بایدکردن‌که حوائج آن به وقتی که ارزان وموافق باشد بخرند و همانجاکه متصل مطبخ است درانبار محفوظ ومضبوط دارند، وهیزم ودیگر مایحتاج‌آن همچنین.

والبته چنان بایدکه مالاکلام یک ماهه را وجه ازپیش داده باشد تاخرید[ه] ودرانبار معدداشته باشد، [۱۸۲] تا هم موافق بخرند وهم تقصیری نیفتد،واگر دو سه ماهه و بیشتر| موافق توان خریدن بهتر باشد، وگندم و آرد وعدس یک ساله ترتیب باید دادن‌ودر انبارکردن تا معد باشد.

و جماعتی که ملازم آن باشند باید که تمام معتمد باشند و امین ومتدین و قطعاً پیرامون مسکرات نگردند و در حوایج آن خیانت نکنند و آش پاک پزند وخوش طعم و دیگ وکاسه پاک دارند، ووقتی که گوشت گوسفند موافق‌دست ندهدبه‌گوشت‌گوسفند نپزندبلک گوشت‌گاو پزند، واین آش‌که‌پزندلاشک یک نوع باشد، اما بلغور، اماآش ازآردکه آن‌را اوماج می‌گویند. و اگروقتی، نعوذبالله،کمتریافت شود وگاورس دست دهدآش‌گاورس بپزند.

و بایدکه در هر موسمی حوایج درکنند. درزمستان یا کرنب یا شلغم یاگزر پاره‌کرده دراندازند و در وقتی‌که‌آن نایافت باشد وموسم آن‌گذشته باشد از سبزیها مانندگندنا وبرگ چغندر واسفاناخ وبرگ پیاز و پیاز درآش‌کنند، والبته بایدکه درهمه اوقات قدری عدس باآن به هم آمیخته درکنند، ونمک چندان‌کنندکه نه‌شور باشدونه بی‌نمک، و همواره قدری زیره و گشنیز کوفته به‌وقتی که دیگ از آتش فروگرفته بر وی اندازند تا خوش بوی‌کند.

ومقدار مایحتاج واجرت عملهٔ آن علی‌حده در فصل مصارف نویشته شده باشد تا بدان موجب متولی تعرفهٔ مشرف وناظر ترتیب دهد، ان‌شاءالله تعالی.

و وجه مایحتاج آش وعملهٔ دارالمساکین بدین موجب است‌که مفصل می‌گردد[1] :

مصالح آش دارالمساکین		اجرت عملهٔ دارالمساکین		سایر مصالح دارالمساکین	
نقد	نان	اجرت	مرتب	اصلاح	....[2]
هر روز	هر روز	مطبخی	نقد	دیگ‌وکفچلیز	کاسهٔ سفالین
دوازده دینار	پنجاه‌من	در سالی	سی‌دینار	ده دینار	شصت دینار
در سالی چهار	در سالی	نقد	نان	اجرت	روشنائی
هزارسیصدبیست	هجده‌هزارمن	ده دینار	هرروز دو من		
دینارجهت‌تمام...[2]		نان	هفتصدوبیست‌من		
وحوائج...[2] آن		هرروز دو من	....[2]	....[2]	....[2]
به‌موجبی...[2]		....[2]			

فصل نهم

در تفصیل امور دارالشفا و شرابخانه و مخزن ادویه و تدبیر و ترتیب بیت‌الادویه وعلاج | بیماران و کیفیت و کمیت آن و تعیین عملهٔ آن و اخراجات درویشانی‌که آنجا وفات کنند و شروطی که بدانجا تعلق دارد [۱۸۳]

شرط می‌رودکه طبیبی حاذق ملازم‌آن باشد وبکرة وعشیاً مداوات کند وکمال اشفاق به جای آورد و مسکن او درآن خانه باشدکه در جنب دارالشفاست به جانب ایمن‌که‌آن معروف است به **دارالطبیب**.

و باید که آن طبیب قادر باشد بر درس طب گفتن و دو **متعلم** را همواره درس گوید بررواق **دارالشفا** نزدیک شبکه از جانب جنوب، وآن رواق معروف است به **رواق المرتبین**.

و بایدکه آن دو متعلم مردم زیرک باشند و در تحصیل علم طب مهوس ومجد و متدین وامین باشند و

۱ــ موارد «وجه مایحتاج» که پس ازین آورده می‌شد در حاشیه هم به‌خط رشیدالدین الحاق شده است.
۲ــ دراین موارد کلماتی به علت بریدگی لب ورق ازبین رفته است.

مسکن ایشان درحجر[ه]های پائین که بر پشت حوالی داروخانه است باشد، و مدت پنج سال ملازمت نمایند.

و چون علم درآن پنج سال بدان مقام رسانند که قادر باشند بر علاج بیماران، واستاد ایشان را معلوم شود که لایق آن شده‌اندکه در علاج بیماران شروع کنند ودر آن ماهر گشته باشند، به موجبی که عادت است اجازت ایشان بنویسد تا ایشان در علاج شروع کنند.

و زیادت از پنج سال اجازت نیست که در آن دارالشفا ملازم مدرس علم طب باشند. بعد از پنج سال بیرون روند تا دیگران که به موجب مذکور استعداد داشته باشند ملازم شوند.

و بایدکه طبیب مذکور تمامت کسانی که در **ربع‌رشیدی** مجاور یا مسافرباشند یاعملهٔ آنجا باشند و رنجور شوند علاج کند ومناسب مزاج شربت و دارو و مزوره دهد وبه علاج دیگری مشغول نشود، چه او را جهت علاج مجاوران و مسافران **ربع‌رشیدی** وعملهٔ آنجا معین کرده‌ایم، فحسب.

و شرط رفته که به هر دوشنبه و پنج شنبه در دارالشفا بازکنند ودراین دو روز مذکوراین ادویه که مفصل

[۱۸۴] می‌شو[د]| به جماعت سکان وملازمان ومجاوران **ربع‌رشیدی** و **شهرستان رشیدی** وجماعتی که به‌همسایگی منسوب‌تر باشند دهند.

و شرط آنست که مجاوران و مسافران که در **ربع‌رشیدی** وارد شوند مقدم باشند، بعدازان فرزندان واقف، بعد ازان صلحا[ی] عتقا[ی] واقف، بعد ازان عملهٔ **ربع‌رشیدی**، بعد ازان باغبانان و برزیگران موقوفات **ربع‌رشیدی** که از **تبریز** و ولایت آن باشند، بعد ازان سکان **شهرستان ربع رشیدی**، بعد ازان جیران **شهرستان ربع رشیدی**.

و این ادویه غیر آن ادویه است که گفته‌شده‌که جماعت مجاوران ومسافران وعملهٔ **ربع‌رشیدی** رابدان علاج کنند.

و تفصیل ادویه که در روزهای دوشنبه و پنجشنبه که در داروخانه باز کنند و به جماعت مذکور دهند این است:

از معاجین: تریاق فاورق و مثرودیطوس و رمادالعقارب وانوش دارو و ذوالمسک شیرین وطلخ وتریاق اربعه وفلونیا[ی] رومی وآثاناسیا وجوارشن‌کمونی ومفرحات مختلف.

و از ادهان: روغن‌بنفشه، روغن‌گل، روغن یاسمین، روغن‌خیری، روغن زنبق، روغن سوسن، روغن‌کدو، روغن بادام طلخ، وهر روغنی که بدان احتیاج افتد غیر روغن بلسان.

و از اکحال: ادویهٔ چشم، شیافات، ذرورات، ضمادات متنوع خصوصاً شیاف ورد.

و از مراهم: هرچ بدان انتفاع شایدگرفت.

و از ادویهٔ مفرده: هرچ به تحصیل توان رسانید.

و از آلات: زراقه بدهند تا احتیاج ازان حاصل‌کنند و رهن بستانند تا باز پس آرند.

و از شیافات: شیاف خیط که آن را شیاف زحیر نیزگویند.

[۱۸۵] وچون این ادویهٔ مذکور دهند بایدکه خازن وشرابدار هر دو در اندرون دارالشفا | روند. طبیب بر در شبکه بنشیند وهرچیزکه به‌کسی باید دادن بر کاغذی نویسد وبه خازن دهد تا او دراندرون ترتیب داده بدان شبکه بیرون می‌دهد.

وچون‌گفتم‌که مجاوران و مسافران وعملهٔ **ربع‌رشیدی** را طبیب علاج کند و دارو وشربت ومزوره از داروخانه بدهد چون هر یک را ازین جماعت مذکور مسکنی معین هست پس اگر رنجور شوندهمانجا در مسکن خود بخسبند بایدکه‌طبیب برود وایشان را ببیند وشرابدار را بگوید تا ترتیب شربت ایشان بکند و بدیشان دهد، و مطبخی مزورهٔ ایشان در مطبخ دارالشفا ترتیب داده بپزد تا تناول کنند.

و مسافران مذکور را مقرر چنان‌کرده‌ام‌که اگر متمیز باشند، یعنی‌که ایشان راتبعی باشد، نزول ایشان درحجر[ه]های بالای درگاه بیرونی **ربع‌رشیدی** باغلام گردش‌آن باشد، واین چنین کسان اگر رنجور شوند همانجاکه نزول‌کرده باشند علاج ایشان بکنند.

واگر غیر متمیز باشند در دارالضیافه نزول کنند، واین چنین‌کسان اگر رنجور شوند ایشان را هرکجا که متولی مصلحت داند بخواباند واز جامخوابی[۱] که به دست فراش دارالشفا باشد بدیشان تسلیم‌کند تا درآنجا افتراش‌کرده وطبیب دارالشفا ایشان را علاج کرده وازان رنج به فضل حق فرج یافته از صحت بدن وسلامت نفس سفرکنند، ان‌شاءالله تعالی.

واگر، عوذاً‌بالله تعالی، ازین رنجوران‌کسی وفات یابد بایدکه اگر ازوچیزی بازنمانده‌باشدکه به تجهیز او صرف‌کنند اورا ازوجوه موقوفات **ربع‌رشیدی**، از جملهٔ صد دینارکه معین‌کرده‌ام‌که هرسال جهت تجهیز و تکفین چنین‌کسان صرف‌کنند، بدهند. و اگر ازان متوفی چیزی بازمانده باشد تجهیز وتکفین او از خاصهٔ مال اوکنند نه از وقف.

[۱۸۶] و به موجبی که گفته شد اگر ازآن صد دینار مذکور که در وجه تجهیز وتکفین | است ازجملهٔ تجهیز مجاوران و مسافران وتکفین ایشان چیزی فاضل آید جهت تجهیز وتکفین درویشان که در **شهرستان ربع رشیدی** ساکن باشند صرف کنند، واگر ازیشان نیز فاضل آید جهت درویشان **ربع رشیدی** صرف کنند، و اگر زیادت آید جهت دیگر درویشان صرف کنند تا آن صد دینار مذکور تمام در هرسال صرف شود.

وجماعتی‌که به مهمات این‌دارالشفا قیام نمایند وملازم‌آن باشند لاشک ایشان را مشاهره ومیاومه باید دادن این جماعت‌اندکه مفصل می‌گردد ومواجب ایشان ومصالح ادویه و اشربه ومزورهٔ بیماران بدین موجب است که مفصل می‌گردد:

۱ـ (= جامهٔ خوابی).

طبیب

که بکرةً و عشیاً به معالجت بیماران ملازمت نماید و وظیفهٔ کمال اشفاق به جای آرد و هرروز جهت دو متعلم درس علم طب بگوید بر رواق بیت الادویهٔ نزدیک شبکه ازجانب جنوب

هر سال نقد رایج تبریز

سیصد سی دینار

بجهت تطبب	بجهت درس طب
صدپنجاه دینار	صد هشتاد دینار

نان گندمین هر روز

ده من

کحال

که ملازم بوده به وظیفهٔ کحالی قیام نماید

یک نفر

هر سال نقد رایج تبریز

صد دینار

و هر روز نان گندمین

پنج من

متعلمان

علم طب

دو نفر تا مدت پنج سال همچنانک در فصل فقها مذکور است

هرسال نقد رایج تبریز

شصت دینار

و هر روز نان گندمین

شش من

این مجموع میان ایشان باشد بسویت.

جراح

یک نفر

مشاهره ومیاومهٔ اوهم به موجب کحال می‌رسانند.

شرابدار

که شربت سازد و به طبخ وجوشانیدن آن قیام نمایدو ادویه و معاجین و شربت که طبیب فرماید ساخته گرداند وهرروز به بیماران دهد.

یک نفر

هر سال نقد رایج تبریز

چهل دینار

و هر روز نان گندمین

چهار من

[۱۸۷]

---

۱ ــ در حاشیهٔ صفحهٔ ۱۸۷ به خط رشیدالدین دارد :

درتاریخ اواسط شعبان سنهٔ خمس عشرة وسبعمائة شرط کردم که درین دارالشفا جهت اعادت درس طب یک نفر معید فاضل باشد و وظیفهٔ او هرسال صد دینار رایج وهرروز چهارمن نان بدهند.

وهمچنین سه نفرطالب علم دیگر باشندکه تحصیل علم طب کنند و وظیفهٔ ایشان به موجب دونفرکه پیشترمعین شده‌اند می‌رسانند.

این جمله از حاصل موقوفه که اضافت کرده شده می‌دهند... (چند کلمه به‌علت بریدگی لب کاغذ از میان رفته) طبی برسبیل جواز وتشریف ایشان نیز به موجب دیگر مدرسان ومعیدان... (یک کلمه سائیده شده) هرسال بدهند، کتبه فضل‌الله بن ابی‌الخیرابن‌العالی المشتهر[بالرشی]دالطبیب الهمدانی احسن‌الله عاقبته.

خازن

کـه . . .[1] آلات و ادویه را با معاجین و شربتها و سایرظروف ادویه محافظت نماید — یک نفر

هرسال به مشاهره نقد رایج تبریز

سی دینار

و هر روز به میاومه نان گندمین — سه من

خادم

کـه خدمت بیماران کند و لیلاً و نهاراً ملازمت ایشان نماید وجای و جامه و جامخواب ایشان پاک دارد — دو نفر

هرسال به مشاهره نقد رایج تبریز

شصت دینار

و هر روز به میاومه نان گندمین

چهار من

فراش

یک نفر

هر سال به مشاهره نقد رایج تبریز

سی دینار

و هر روز به میاومه نان گندمین

دو من

جهت

ادویه واشربه که بیماران مجاور و مسافر را به موجبی که تقریر رفته بدان علاج کنند وآنچ روز دوشنبه و پنجشنبه در دارالشفا بازکنند و به مردم دهند

هرسال — یکهزار چهارصد دینار

مطبخی

که مزورات طبخ کند و به بیماران دهد — یک نفر

هر سال به مشاهره نقد رایج تبریز

سی دینار

و هر روز به میاومه نان گندمین

دو من

سقا

که آب کشد — یک نفر

هر سال به مشاهره نقد رایج تبریز

پنجاه دینار

و هر روزه به میاومه نان گندمین

دو من

بواب

یک نفر

هرسال به مشاهره نقد رایج تبریز

سی دینار

و هرروز به میاومه نان گندمین

دو من

جهت

مزورهٔ رنجوران وهیمهٔ مطبخ آن

هر سال نقد رایج تبریز

ششصد دینار

[۱۸۸]

۱ ـ یک کلمه ناخوانا، ماس (؟)

فصل دهم

در شرایط امور بیت‌الکتب که در سرای متولی مبنی است و کتب که در انجا نهاده و تفصیل آن پیش متولی محفوظ و مضبوط، و مرا علم به‌کمیت و کیفیت مجموع و افراد آن حاصل است

شرط کرده آمد جهت مذکورین بدین وجه

خازن		مناول	
کتب که درین بیت‌الکتب باشد		این کتب، از یک نفر	
هر سال به مشاهره	و هر روز به میاومه	هر سال به مشاهره	و هر روز به میاومه
نقد رایج تبریز	نان گندمین	نقد رایج تبریز	نان گندمین
سی‌دینار	سه من	سی دینار	دو من

اما شرایط کتب

وقف کرده آمد آن کتب مشارالیه برطلاب علم تا ایشان بدان انتفاع گیرند به مطالعه و استنساخ و غیر آن.

وشرط کرده که این کتب را از کتاب‌خانه بیرون نبرند، الا به‌رهنی‌وثیق که قیمت آن مثل قیمت آن‌کتاب باشد اگر در **ربع رشیدی** برند، و اگر بیرون از **ربع رشیدی** برند رهنی بنهند که قیمت آن ضعف قیمت کتاب باشد، و اصلاً از **تبریز** و حوالی آن به‌جائی دیگر نبرند.

و اما اگر انتفاع هم درکتاب‌خانه گیرند برابر خازن یا مناول بی‌رهن مجال دهند.

[۱۸۹] و این‌کتب موقوفه معروف‌اند ومشهور نزد واقف وجهالت ازان بکلی‌مرتفع. |

فصل یازدهم

درباب غلامان‌ترک وسایر اصناف که وقف ربع رشیدی‌اند وشرایطی که بدان تعلق دارد واین غلامان وقف ابواب البر ربع رشیدی‌اند، و به‌اولاد واقف تعلق ندارند

دویست بیست‌نفرغلام **ترک** و **قزوینی** که در اصل رقیق بوده‌اند، و **رومی** و **گرجی** و **هندو** و **روس** و **زنجی** و غیرهم که پیش من‌که واقف‌ام معلوم ومشخص‌اند باعیانهم واسامیهم، با دویست بیست‌نفر کنیزک که مزوجات ایشانند وقف‌کردم برابواب البر **ربع رشیدی** با مصالح آن بروجهی که‌مشروح‌می‌گردد قیام‌نمایند و مقدور به‌تقدیم رسانند.

و در باب ایشان چند شرط کرده‌ام. بعضی مشترک وعام است میان تمامت ایشان و بعضی خاص به هر

طایفه ازیشان چنانک مفصل می‌آید.

اما شروطی چندکه عام است ومشترک میان تمامت ایشان، آن است‌که فرزندان و ذراری ایشان‌که در وجود آیند متولی‌که نوبت استحقاق تولیت بدو رسیده باشد ایشان را برنسبت مادر و پدر وقف‌کند و در آن اهمال ننماید وجمعی عدول را برآن گواه‌گیرد، واگر درآن باب تقصیرکند و برآن اصرار نماید ووقف نکند او از تولیت معزول باشد، وآنک به‌موجب شروط من بعدازو متولی خواهدبود او وقف‌کند ومتولی او باشد، تا دایماً این عدد از غلامان وکنیزکان جهت وقف قایم باشند و فرزندان ایشان متعاقب می‌رسند.

و اگر یکی ازین غلامان متوفی شود و یا از عمل باز ماند به‌سبب کبرسن یاآنک زمن شود یاحالتی دیگرکه از برؤ او یأس حاصل‌گردد یکی‌از فرزندان اوبه‌جای او ثبت‌کنند، واگر| او [را]پسر باشد اولی به [۱۹۰]
اثبات او باشد، و اگر پسران او متعدد باشند هرک کافی‌تر وبصارت کار پدر او را بیشتر به‌نظر متولی او را در اثبات بردیگران مقدم دارند.

و اگر از فرزندان اوکسی نباشدکه به استقلال‌رسیده قایم‌مقام او تواند بود متولی غلامی بخرد ووقف کند و به‌جای او ثبت‌کند تا این عدد همیشه برقرار باشد ومهمات و مصالح وقف در تعویق نیفتد.

و همچنان زن اگر یکی متوفی شودو درفرزندان ایشان یا زنانی‌که از شوهر جدا شده باشند عورتی باشدکه مناسب زوجیت او باشد واز طرفین رضا حاصل به‌زنی بدو دهند، والا متولی‌کنیزکی بخرد ووقف‌کند، والبته جهت ایشان فرزندان زنان آزاد را در نکاح نیارند وهمچنان کنیزکان مردم دیگر را، بلک بایدکه دایماً زنان ایشان کنیزکان وقف **ربع رشیدی** باشند و اولاد و ذراری ایشان را علی‌توالی اللیالی والایام و تعاقب‌الشهور والاعوام برنسبت آبا وامهات وقف می‌کنند و اصلاً درآن عدد نقصانی نیفتد.

واگر تدارک از اولاد و ذراری ایشان متصور نشود متولی دیگری بخرد و وقف می‌کند و فرزندان ایشان را هریکی به‌صنعتی وحرفتی‌که موافق و ملایم حال او باشد از خطاطی و قوالی ونقاشی وزرگری و باغبانی و کهریزکنی ودهقنت و معماری وسایر حرف بر وجهی که متولی مصلحت بیند مشغول می‌گرداند تا آن صنعت می‌آموزند وبدان‌کسبی می‌کنند و تا ممکن باشد صنعت پدر خود آموزند، مثلا پسر باغبان را باغبانی وپسرکهریزکن راکهریزکنی، و اصلاً رخصت نباشدکه فرزندان ایشان را بگذارندکه هنری که‌بدان تعینی توان‌کرد حاصل نکنند و معطل مانند. چه‌آن عقلاً وشرعاً روا نباشد و ازان خللها خیزد.

و اما شروطی که به‌هر طایفه و بعضی ازیشان مخصوص است درچهار قسم منحصر است :

اول آنک ازغلامان بیست نفر| ترک‌اند وهم: [۱۹۱]

قوتلوق‌بوقا بزرگ، قوتلوق بوقای‌کوچک، مغولتای بزرگ، مغولتای کوچک،توق...[۱] ور باورچی، ایاز جامدار[۲] ختائی[۳]، تایتمور باورچی، قوتلوق تمور کوچک، اولجای، مواموبلوق(؟)، ایسن، مادرختائی[۳]، التون بوقا ختائی[۳]، عبدالله اختجی، ایسن‌بوقا برادر قوتلوق بوقا کوچک، قوتلوق بوقا نقاش، توقتمور عجمی،

۱ــ به‌اندازهٔ یک کلمه محو شده است (شاید ، توقتمور)   ۲ـ اصل بی‌نقطه (ظ = جامه‌دار)   ۳ـ اصل بی‌نقطه

... ختائی[۱] باورچی، تغای‌تمون دواتی، مغولتای که مطربی می‌آموزد کمانچه‌ای.[۲]

و شرط کردم که متولی میان ایشان نسبت و مزیت گوش دارد، و هریک را ازمرتبهٔ علیا و وسطی وسفلی کاری که مناسب او باشد بدو حوالت کند از تحصیل اموال و منالات وقف وشحنگی ومعتمدی مواضع وقف و عاملی دیه‌ها و معماری و سرکاری وسرهنگی وفراشی وبوابی و خازنی.

و مرسومی که آن شغل را مقرر باشد بی‌قصور واحتباس بدو می‌رسانند و او دراقامت و وظیفهٔ عمل خود مقدور به‌تقدیم می‌رساند، و زیادت برمرسومی که مقرر است جهت رعایت و محافظت جانب ایشان هر روز شصت‌من نان به‌وزن تبریز، هریکی راسه‌من بموجبی که درفصل کیفیت نان دادن به‌اصحاب وظایف ومرسومات مقرر ومعین شده است در **ربع رشیدی** به‌موضعی که جهت تسلیم آن در تابستان وزمستان معین شده‌بدیشان دهند تاایشان زیادت برمرسوم عمل خود می‌گیرند و اصلا رخصت نه که خارج **ربع رشیدی** بدیشان تسلیم کنند.

و اگر یکی ازیشان متوفی شود و از وی پسری نماند عوض او از پسران دیگـر ثبت‌کنند و مرسوم آن عمل و آن سه‌من نان هرروز بهوی می‌دهند.

و اگر اورا پسر باشد و در یکی منحصو و به‌استقلال رسیده البته او را ثبت‌کنند، و اگر او را پسران مستقل متعدد| [۱۹۲] باشند هرک کافی‌تر باشد چنانک شرح آن داده شد او را به‌جای پدر ثبت‌کنند ومرسوم عمل و وظیفهٔ نان که پدر ا[و دا]شته ازان او باشد بی‌شرکت غیر.

و اگر از وی غیر مستقل ماند به‌جای او از پسران دیگـران یاغلامی‌که به‌تجدید خرند و وقف‌کنند اثبات‌کنند ومرسوم عمل‌بدودهند واز وظیفهٔ نان یک نیمه اوتصرف نماید و یک نیمه نان به‌پسر غیرمستقل دهند و چـون او به‌مرتبهٔ استقلال رسد آن شخص را دور کنند و آن پسر را به جای پدر ثبت گردانند.

و شرط کردم که تامادام‌که ایشان وفرزندان ایشان به‌وظایفی‌که درعهدهٔ ایشان باشد قیام نمایند و درآن تقصیر نکنند متولی ایشان را معزول نکند و اگر خلاف آن‌کنند متولی داند.

و فرزندان ایشان را بعد ازانک آن بیست‌نفر قایم باشند به‌اکتساب صنعت و حرفت مشغول گردانند چنـانک مشروح گشته است. و از هرچ کسب کنند پنـج سدس از ان ایشان باشد و یک سدس جهت وقف بستانند، اما آن‌را محفوظ دارند تا اگر وقتی یکی ازیشان متوفی شود و از وی اطفال وایتام و ارامل بازمانند یا به‌حادثه و واقعه‌ای قرضی و احتیاجی مبتلا شود ازان حصهٔ محفوظه به‌نظـر متولی بی‌اسراف و تقتیر در مصالح ایشان صرف می‌کنند، و اگر یکی را عوض باید خرید و از ان حصهٔ محفوظه وجهی باشد در بهای او می‌دهند.

و اصلاً از اکساب ایشان به‌هیچ‌وجه دیگر چیزی صرف نکنند بلک دراستیفا یک سدس از اکساب ایشان بیرون آن بیست نفر که مثبت‌اند محافظت آن نظر بررعایت جـانب ایشان و مصلحت ایشان است تا

---

۱ ــ اصل بی‌نقطه ۲ــ بعضی از اسماء در اصل بی‌نقطه است. ولی چون کلمات شناخته شده است بانقطه چاپ شد.

بهیچوجه بەدیگری محتاج نگردند ومکفیالمؤونه باشند.

و اگر متولی یامشرف یا نایب متولی خواهد که آن بیست‌نفر را درکارهای خـاصهٔ خود استخدام‌کند رخصت‌نیست. اما اگراستخدام فرزندان ایشان یا بعضی‌ازیشان‌کنند ایشان‌را رخصت‌آن‌هست. اما بر آن‌تقدیر| [۱۹۳] بایدکه ایشان را از وجوه خاصهٔ خود بر نسبت غلامان خود جامگی و اخراجات دهند تاایشان ملازمت نمایند و ازان مرسوم پنج سدس بـریشان‌مقرر دارند و یک سدس اضافت محفوظ‌کنند، چـه آن به‌حقیقت متضمن مصالح وقف وساختن مهمات آن تواند بود.

دوم آنک ازین غلامان صدپنجاه نفر به باغبانی و زراعت وعمارات باغات وقفـی مشغول گـردانند، چنانک صدنفر در **باغ رشیداباد** و باغاتـی کـه با آن منضم است از **نجم‌آباد** و **دبناباد**[2] و **باغ‌فردوس** و **باغ‌خانقاه** که مجموع به هم پیوسته است، و همه این زمان به **باغ رشیداباد** مشهـور است و تمـامت باغات بسویت و نسبت آبی و دیمی معین کنند و بدیشان دهند.

و پنجـاه را در **باغ فتحاباد** تا ایشان در آن بـاغات عمـارت می‌کننـد از بیـل‌زدن و میو[2] بـریدن و درخت‌پاک‌کردن و نشاندن میو[1] ودرخت و حفر جویهاکردن و اگردیواری بیفتد و ردم ثلمه‌های‌آن‌آنچ مقدور ایشان ومعهود باغبانان باشد آنرا به‌جای آرند، و چون بدان‌عمارات قیام نموده باشند یک ربع ازارتفاعات محل‌عمل هریک چنانک رسم **تبریز** وتمامت بلاد **آذربیجان** است بدو دهند وبیرون‌آن به‌زیادتی هرروزه سیصد من‌نان‌گندمین به‌وزن **تبریز** به‌موجبی‌که درفصل‌کیفیت تسلیم نان و وظایف آن وتعیین موضع تسلیم‌در **ربع‌رشیدی** بدیشان‌تسلیم‌کنند هریک را هرروزدو من [دهند]تاآن‌را باربعی ارتفاع وربع محل عمل‌خود در وجه اخراجات خود وعیال صرف کنند، وچون نظر بررفاهیت ایشان داشته با آنکـ ایشان وقف‌اند و بەسبب عرف آن بلاد یک ربع از ارتفاع باغبانان را معهود بیش نبوده آن ربع بریشان مسلم داشت و زیادت برآن هرروزدومن نان [گندمین] اضافت‌کردم. بایدکه ایشان نظر از خیانت وتردد به‌عمارت غیرقطع کنند و در عمارتی که بدیشان حواله رفت هرسعیی [که‌توانند] به‌جای| آرند و بعداز اتمام آن عمارت هرکاری|که [۱۹۴] متولی مصلحت داند از عمارت خانه‌ها و باغات دیگر و زبل کشیدن و مکاریی‌کردن وآنچ متولی مصلحت دیده اشارت‌کند به‌جای آرند واهمال و تقصیر نکنند.

و همچنان شرط‌کردم‌که آن صد نفررا که در **باغ رشیداباد** و مایضاف‌الیه باشند به‌ده فرقه‌کنند چنانک هر فرقه‌ای ده‌نفر باشند و یکی ازان برآن نه‌نفر باقی مقدم باشد بروجهی‌که مصلحت بینند به‌تعیین متولی، و تمامت آن باغات را به ده قسم‌کرده بسویت از آبی و دیمی بدیشان تسلیم کنند تا عمارت آن قسم در عهدهٔ آن فرقه باشد، واین صدنفر همیشه درآن باغات باشند و البته به‌جایی دیگر نروند تا عمارت این باغها مکمل باشد. مگر وقتی‌که بغایت‌کمال رسیده باشد و بـودن ایشان به‌تمامت آنجا فایده نبـود. بعد ازان اگر بعضی را مصلحت دیده جایی دیگر به‌کارها مشغول گرداند شاید. اما بایدکه ایشان تمامت آنجا ساکن باشند و آنچ

۱ـ کذا در اصل ۲ـ کذا، تلفظی است از مو.

شرط باغبانی باشد تمامت به‌جای آرند چنانک به‌هیچ وجه خرابی بدان باغات راه نیابد، و بعد ازان نیز تا آنجا کاری ضروری باشد به‌جایی دیگر نروند.

و یکی را ازان صد نفر که متولی آثار نجابت و کفایت وتدبیر از وی بیشتر ادراک کند برهمه مقدم دارد تا او همچون حاکم و سرکار همه باشد وایشان را نگذاردکه معطل و بی‌کار باشند و از کار ایشان متفحص بود وآنچ ایشان را ارشاد بایدکردن ارشاد کند، و او را هر سال از حاصل **باغ رشیداباد** و دیگر باغات که متصل آنست به‌وقت ادراک و تعیین ارتفاع مبلغ صد دینار رایج زیادت برنانی‌که مقرر است بدهند از اصل ارتفاع،چنانک از هرقسمی ده دینار اولا برگیرند، و بعد ازان از باقی ربعی بدان طایفه دهند و سه ربع جهت وقف محفوظ دارند، تا او در رعایت و مصلحت وقف اهمال وتقصیر نکند.

وهمچنان‌شرط‌کردم‌که به‌هرطایفه‌ای‌وفرقه‌ای ازین‌ده فرقه وهمچنان باغبانان **فتحاباد** | [۱۹۵] سه سر گاو ماده که متولی از حاصل موقوفات بخرد تسلیم کند تا بزرگ و مقدم آن ده‌نفر چنانک مصلحت داند و به هرک...[1] [داند] بسپارد تا آن رانگاه‌می‌دارد وترتیب علف ومحافظت‌آن مجهود به‌تقدیم می‌رساند و به‌وقت تابستان و دیگر فصول که علف درباغات باشد هر طایفه‌ای ازحصهٔ خودعلف ترتیب می‌کند چنانک رسم‌است و به‌زیادتی آن متولی هرسال جهت هریک سرگاو محقر پانزده دینار رایج به‌استصواب ایشان ترتیب علف می‌کند و به‌جنس بدیشان می‌سپارد تا درزمستان و دیگر وقتها که علف‌کمتر باشدآن گاوان را بازماندگی نباشد، و همیشه عدد آن گاوان را قایم می‌دارند از نتاج ایشان، و اگر میسر نگردد و گاوی تلف شود و نتاج نداشته باشد و عوض آن ازان دهه ترتیب نتوان‌کرد متولی گاوی دیگربخرد چنانک همیشه این عدد قایم باشد و وقف ابواب‌البر، و بعد ازان هرچ از نتاج آن گاوان و شیر و ماست و روغن حاصل آید یک ربع ازان آن دهه باشد تا درمصالح خود صرف کنند و سه ربع ازان وقف باشد، برمقتضی مصلحت و غبطهٔ وقف متولی تصرف کند یا بفرماید که بفروشند.

و همچنان شرط‌کردم که متولی‌به‌هریک‌نفر ازین باغبانان صدپنجاه‌گانه دومرغ وچهل تخم‌مرغ‌بسپارد تازنان وکودکان ایشان آن‌را نگاه می‌دارند، وهمواره از نتاج ایشان آن عدد محفوظ و مضبوط می‌دارد، وبعد ازان آنچ حاصل‌آید از نتاج و تخم‌مرغ سه ربع ازان ایشان باشد و یک ربع ازان وقف، و هرچند شرط رفته‌که از اکساب ایشان مطلقاً ربعی ازان وقف باشد وان نیز ازآن جمله است، اما محافظت‌جانب [ا]یشان را آن دو مرغ و چهل تخم مرغ به هریک ازیشان دهند تا آن نیز اضافت خرید ایشان باشد.

و گرفتن نان دراین صدپنجاه نفر و درآن بیست نفر **ترک** که ذکرکرده شدمنحصر است. دیگران | [۱۹۶] را وفرزندان ایشان را دران مدخلی نیست، مگر وقتی‌که به‌جای پدران مثبت گردند.

و اگریکی‌ازین صدوپنجاه نفر متوفی شود فرزند اورا اگریکی باشد ومستقل و برکار وعمل پدر قایم به‌جای او ثبت کنند، و اگر متعدد باشند هرک کفایت آن‌صنعت درو بیشتر باشد به‌نظر متولی ثبت کنند،

۱ـ دوسه‌کلمه به‌علت سائیدگی محو شده است.

و الا از فرزندان دیگران. و اگر البته ازیشان میسر نشود یکی را بخرند و وقف کنند.

وهمچنان اگرزنی متوفی شود واز فرزندان و عورات ایشان بدل او میسر شودکه به‌زنی بدو دهند فبها، والاکنیزکی بخرندووقف کنندو در نکاح او آرند برموجبی‌که در غلامان **ترک** شرح داده شد و بـه‌جای او مثبت گردانند. و از اکسابی‌که فرزندان و زوجات ایشان را باشد سه‌ربع بریشان مقرر و مسلم دارند و یک ربع جهت وقف بستانند ومحفوظ دارند، و احتیاط آن برین وجه باشدکه تمامت اکساب ایشان ضبط واحتیاط کرده برین نسبت قسمت‌کنند یا به‌تخمین باز بینندوبا هریک مقررگردانندکه مقداری معین هر سال بدهد و بعد ازان محقر تمامت اکساب ازان او باشد.

وآنچ از اکساب ایشان حصهٔ وقف باشد مضبوط و محفوظ دارند تا اگر یکی ازیشـان متوفی شد و از وی اطفال وایتام و ارامل بازمانند ویا یکی به‌سبب مرضی وحالتی ازعمل بازماند ویا به‌سبب تکفین وتجهیز متوفی به‌وجهی محتاج گردند به‌نظر و مصلحت دید متولی بی‌اسراف و تقتیر ازانجا صرف کنند. وهمچنـان اگـر غلامی یاکنیزکی را بدل باید خرید بهای آن ازآن وجه بدهند وآنچ بازماند در مصـالح وقف صرف کنند.

سوم آنک ازآن پنجاه‌نفر باقی سی نفرراکه کهریزکن‌اند به‌کهریزکنی درقنوات باغات وقف مشغول گردانندتا درعمارت وحفرکهریز واستنباط واستخراج آب مقدور به‌تقدیم می‌رسانند و به‌وقت کارفرمودن بااو مقررکنندکه هرپنجاه‌گز به‌چه‌مقدارمی‌کند وازان‌سه‌ربع به‌وی‌دهندو برین‌نسبت‌اجرت پنجاه گز[به‌تقدمه]...[1] [۱۹۷] چون آن‌را باز سپارد اجرت پنجاه‌گز دیگر تسلیم‌کند وقطعاً زیادت ازان به‌تقدمه ندهند و معتمدی بر سر ایشان نصب‌کند تا نگذارد که ایشان زمان را به عطله و تضییع فـوت کنند و برآن موجب مقرر سه‌ربع آن بدیشان دهند ویک ربع جهت غبطهٔ وقف بازگیرند، و به‌زیادتی هریک را مادام هرسال مقـدار یک جریب گندم از حاصل موقوفات آن مواضع وقف بدهند، بسبب آنک کار ایشان سخت و باخطر است.

و اگر باغات وقف را به‌استاد کهریزکن حـاجت نباشد و کـهریزها معمور گشته وآب کـافی، متولی مصلحت‌آن بیند که ایشان را به‌کارهای دیگر مشغول‌گرداند برآن موجب پیش‌گیرد و باآن مـردم معتمدان متولی مقررکند و ازکسب ایشان بروجهی‌که شرح داده شدکسان متولی سه‌ربع بریشان مقـرر دارند ویک ربع معتمدان متولی ازان کارفرمای بگیرند جهت وقف.

وهمچنان اکساب فرزندان ایشان میان ایشان ومیان وقف مشترک بـاشد، سه‌ربع خاصهٔ ایشان را در وجه مؤونات و مصالح خود وعیال صرف‌کنند و یک ربع جهت وقف مضبوط می‌دارند و وجه ضرورات ایشان و بهای یکی یا بیشتر چون باید خرید ازیشان و سایر غلامان ازانجا می‌دهند، و باقی را در مصالح وقف صرف‌گردانند چنانک دراکساب اولاد باغبانان مشروح شد بی‌تفاوت.

چهارم بیست‌نفرکه باقی‌اند و ایشان را متولی به‌کاری که مصلحت داند ودرآن وقف را غبطه‌ای باشد

۱ـ دوسه‌کلمه به‌علت سائیدگی محو شده است.

مشغول می‌گرداند، وهمچنان فرزندان ایشان را به‌تعلیم صنایع وحرف‌چنانک مناسب بیند ارشاد می‌کند، و اگر ایشان را جهت اوقاف کار فرماید وجه معیشت ایشان هریک فراخور هریک ازمال وقف تسلیم می‌کند واگر ایشان را به‌اکتساب مشغول گرداند ازمال‌کسب ایشان سه‌ربع بریشان مقرر دارد ویک ربع جهت وقف می‌گیرد ومحفوظ | می‌دارد. [۱۹۸]

و وجه ساختن مهمات ضروری ایشان وبهای یکی ازغلامان، یا بیشتر که بایدخرید تا عددهای مذکور مشروط قایم باشد وصرف درمصالح وقفی‌که درغلامان باغبان وکهریزکن شرح داده شد بی‌تغییر و تبدیل.

واجازت دادم که درهر چهار طایفه اگر یکی را احتیاجی افتد به‌وجهی، و کسبی نداشته باشد و چیزی محفوظ نباشد متولی از سایر اموال آن مقدارکه مناسب بیند به‌وی دهد تا اورا بازماندگی نباشد ومهمات او ساخته گردد، و بعداز حصول اکساب از ربع ایشان استردادکنند، چه‌آن حکم قرض داشته باشد.

و مشروط مقرر چنان است‌که آن دویست نفر از غلامان و فرزندان ایشان غیراز غلامان **ترک** و ذراری‌ایشان برف بامها[ی] **ابواب‌البر رشیدی** پاک‌کنند وفراشان برسر ایشان باشند، وهمچنان‌راه‌گذرها از برف پاک‌کردن از وظیفهٔ ایشان باشد.

فصل دوازدهم

در بیان شروط نان دادن مجاوران و مسافران و عملهٔ ربع رشیدی وغیرهم و ترتیب و ضبط آن وکیفیت تحصیل‌گندم و پاک‌کردن آن و بیختن آرد وشرط‌کیفیت پختن نان و نقل آن و تسلیم هر یک از مجاوران وملازمان وعمله کردن و محافظت غله و تعیین انبارهای آن

و هرچند مقدار نان‌که در هر روز وهروقت چند وچگونه باید، وهریک را چه مقدار باید در فصل سفره وآش نهادن‌ودرفصل مشاهره [و]میاومهٔ مرتزقه وعمله ودیگر فصول هریک‌به‌جای خود درآمده ومقدار هریک با سربالا آمده، لکن اینجا نیز برسبیل تاریخ‌چنانک با آن تفاصیل مقابل باشد نوشته‌می‌شود تا [۱۹۹] اینجایگه نیز مجملاً معلوم ومفهوم باشد، ومقدار هر یک ازان و شروط آن بدین موجب | که شرح آن به‌طریق سیاقت به دو حرف نوشته می‌آید.

و تاریخ نان و زر وغیره نوبتی دیگر درخاتمه خواهدآمدن و هرچند این ترتیب مکرر می‌نماید لکن جهت تفهیم وسهولت فهم بهترست.

و اصل آن نـــــــــــــــــــــــــــــــان

که تقریر رفت وسربالای آن این است:

دویست نودهشت هزار هفتصد پنجاه من

حـــــــــــــــــــــــــــــــرف

آنچ روز به روز جهت میاومه می‌باید دادن به موجبی‌که شرح‌آن داده شده ودر هرفصلی وذکرمواضع

ابواب خیر درآمده: در هر یک روز هشتصد بیست‌سه من.
در سالی باشد دویست نود شش هزار دویست هشتاد من.

دفعه

آنچ جهت میاومهٔ مرتزقه و عمله و غلامان وغیره می‌باید در روزی هفتصدوهشت من
در سالی باشد دویست پنجاه چهارهزار هشتصد هشتاد من.

دفعه

مسافران و مترددین **کاروانسرای الکی**[1] که انشاء این ضعیف است وشرط رفته‌که متولی(؟) از بهرچه **قریهٔ هرزند**(؟) جدید[2] درروزی ده من
در سالی سه‌هزار ششصدو شصت من. [۲۰۰]

جهت
مرتزقه در روزی دویست چهل سه من،
درسالی باشد: هشتادهفت هزار چهارصد هشتاد من.

جهت
عمله هر روز شصت هفت من،
در سالی باشد: بیست چهار هزار صد بیست من.

مدرسان
دو نفر هر روز
بیست پنج من
در سالی باشد
نه‌هزارمن

امام
که خطیب نیز باشد
هر روز شش من
در یک‌سال باشد
دوهزارصد شصت من

فقها
دوازده‌نفر هرروز
سی‌شش من
در سالی باشد
دوازده هزار نهصد
شصت من

معید
یک نفر هر روز
شش من
در سالی باشد
دوهزار صدشصت من

واعظ
هر روز پنج من
دریک سال باشد
یکهزار هشتصد من

معلم ایتام
هر روز چهار من
در سالی باشد
یکهزار چهارصد
چهل من

قیم مسجد وروضه
در روزی دومن
در سالی باشد
هفتصد بیست من

بواب
دونفر، در روزی
چهارمن
در سالی باشد
یکهزار چهارصد
چهل من

مشعلدار
روضه و خانقاه و
داروخانه و مفتح‌ـ
الابواب و در خانهٔ
متولی‌وغیره‌چهارنفر
در روزی هشت من

فراشان
دو نفر در روزی
چهارمن
در سالی باشد
یکهزار چهارصد
چهل من

سقا[ی]
روضه وخانقاه و
دارالضیافه‌وداروخانه
چهار نفر در روزی
هشت من
در سالی باشد
دو هزار هشتصد
هشتاد من

۱ـ درست خوانده نمی‌شود (؟) ۲ـ عبارت نامفهوم است.

مؤذنان
دوازده نفر هرروز
چهارده من
در سالی باشد
پنج‌هزار چهل من

اتابک ایتام
هر روز دو من
در سالی باشد
هفتصد بیست من

شیخ
که امامت نیز کند
هرروز ده من
در سالی باشد
سه‌هزار ششصد من

خادم خانقاه
هر روز دو من [۲۰۱]
در سالی باشد
هفتصد بیست من

حفاظ
بیست چهار نفر
هر روز هفتاد دو من
در سالی باشد
بیست پنج هزار نهصد
بیست من

طبیب
که مدرس طب نیز باشد
هر روز ده من
در سالی باشد
سه‌هزار ششصد من

مرتب
هر روز چهارمن
در سالی باشد
یکهزار چهارصد
چهل من

ایتام
ده نفر هرروز ده من
در سالی باشد
سه‌هزار ششصد من

متصوفه
پنج نفر
هر روز پانزده من
در سالی باشد
پنجهزار چهارصد من

خازن خانقاه
یک نفر هرروز دو من
در سالی باشد
هفتصد بیست من

کلیددار وخازن قبه
هر روز چهار من
در سالی باشد
یکهزار چهارصد
چهل من

متعلمان طب
دو نفر
هر روز شش من
در سالی باشد
دوهزارصد شصت من

در سالی باشد
دو هزار هشتصد
هشتاد من

بواب
خانقاه و داروخانه
و دارالمساکین و
دارالضیافه چهار نفر
در روزی هشت من
در سالی باشد
دو هزار هشتصد
هشتاد من

مطبخی
دارالضیافه وداروخانه
و دارالمساکین
چهار نفر
هر روز شش من
در سالی باشد
دوهزارصد شصت من

شرابدار داروخانه
یک نفر
هر روز چهارمن
در سالی باشد
یکهزار چهارصد
چهل من

قیم وخادم داروخانه
یک نفر
هر روز چهارمن
در سالی باشد
یکهزار چهارصد چهل من

فراشان
قبه و خانقاه و
داروخانه سه نفر
هر روز شش من
در سالی باشد
دوهزارصدشصت من

خادم
نفر هر روز دو من
[در سالی باشد]
هفتصد بیست من

فراشان دارالضیافه
دو نفر
هر روز چهار من
در سالی باشد
یکهزار چهارصد
چهل من

خازن داروخانه
نفر
هر روز سه من
در سالی باشد
یکهزار هشتاد من

مرتب دارالمساکین
هرروز دو من
در سالی باشد
هفتصد بیست من

شاگرد دارالمساکین
هر روز دو من
در سالی باشد
هفتصد بیست من

كحـــال

كه جراح نيز باشد

هر روز پنج من

در سالی باشد

یکهزار هشتصد من

منـــاول

هر روز دو من

در سالی باشد

هفتصد بیست من

خـــازن بیت‌الکتب

هر روز سه‌من

در سالی باشد

یکهزار هشتاد من

جهـــت

غلامان و سایرالجماعه

هر روز سیصد نود هشت من

در سالی باشد

صدچهل‌سه هزار دویست‌هشتاد من

غلامـــان

ترک‌وورومی‌وهندو و

گرجی وغیره

صد شصت نه نفر

هر روز

سیصد پنجاه هشت‌من

در سالی باشد

صدبیست هشت هزار

هشتصد هشتاد من

بیکـــان

سه نفر

هر روز شش من

در سالی باشد

دو هزارصدشصت من

مقدم غـــلامان

هر روز دومن

در سالی باشد

هفتصد بیست من

اسفهسالار وسرهنگان

ده نفر

هر روز سی من

در سالی باشد

ده هزار هشتصد من

معمار اصـــل

هر روز دو من

در سالی باشد

هفتصد بیست من [۲۰۲]

دفـــعه

مصالح دارالضیافه و دارالمساکین

هر روز صد پانزده من

در سالی باشد چهل یکهزار چهارصد من

دارالضیـــافه

هر روز شصت پنج من

در سالی باشد بیست‌سه هزار چهارصد من

دارالمســـاکین

هر روز پنجاه من

در سالی باشد هجده هزار من

مجـــاوران

هرروز سی‌پنج من

[عدد به سیاق: ۱۲۶۰۰من]

مسافـــران

هرروز سی من

[عدد به سیاق: ۱۰۸۰۰من]

حرف

آنچ در بعضی اوقات اضافت میاومه می‌رود

دو هزار چهارصد هفتاد من

شبهای رمضان	شبهای آدینه	شب رغایب	شبهای برات
هر شب صدمن	در شبی هشتاد من	از صد شصت پنج من	از صدشصت پنج من
بعد شصت پنج من	بعد شصت پنج من	بعدشصت پنج من	بعد شصت پنج من
میاومه	میاومهٔ مقرری	میاومه	میاومه
سی‌پنج من	پانزده من	صد من	صد من
در ماهی باشد	در چهل‌وشش شب آدینه		
یکهزار پنجاه من	ششصد نود من		

شب استفتاح	شب میلاد نبی	عیدین	روز نوروز
از صدشصت پنج من	علیه الصلوة والسلم	از دویست شصت من	از صد شصت پنج من
بعد شصت پنج من	ازصدشصت‌پنج من	بعد صد سی من	بعد شصت پنج من
میاومه	بعد شصت پنج من	میاومه	میاومه
صدمن	میاومه صد من	صد سی من	صد من

[۲۰۳]

وشرط آن نان دادن آن است که قطعاً و اصلاً یک من از ان خارج **ربع رشیدی** به‌کس ندهند و به‌برات حواله نکنند.

وچون بعضی ازآن نان راتب جهت آنک برسفره وخوان نهند شرط رفته‌که تنک بپزند ازانچ زنان **غلامان قزوینی** می‌پزند‌که‌آن بریان وخاص ونیکو می‌باشد به شیوهٔ **عراق**، وبعضی «فرنی» کوچک خاص که چهارعدد ازان یک‌من‌باشد، وبعضی‌گرده به‌شیوهٔ دیه **سیجان** و باقی تمامت راتبها گردهٔ **سیاوانی** باید پختن به‌موجب آنک دردیه **سیجان** معهود است‌که می‌پزند، آن نان بدان‌کسان حوالت کنندکه دانند پختن و برآن قادر وواقف باشند تا هر یک‌آنچ متقبل شده می‌پزد وترتیب می‌کند، به موجبی‌که متعاقب یاد کرده شود به **ربع رشیدی** به موضعی‌که معین می‌رود آورند و آنجا وزن‌کرده بسپارند.

وخبازان بایدکه هر یک به‌نفس خود بیایند یا معتمدی ازجانب خود قایم‌مقام بفرستند تانان‌که ایشان هریک متقبل و متعهدآن شده باشند بیارند، و درتابستان درموضعی‌که آن را مفتح‌الابواب می‌گویند وآن صحن درگاه مناره ودارالضیافه‌است، ودر زمستان در دهلیز روضه‌که بالای‌آن دهلیزمسکن ناظر‌که مانند نایب متولی است فروگیرند وقپانی وترازویی نیکوی عدل آنجا درآویزند وحصهٔ هرموضع و هرطایفه به حضور معتمدی‌که ایشان اختیارکرده باشند وزن‌کنند و مشا برگیرد و با آن معتمد به هم ببرد و به ارباب وظایف بسپارد.

وآنچ جهت خوان وسفره باشد به‌اصحاب تحاویل‌که متولی تعیین‌کرده باشد تسلیم‌کند. لکن شرط آنست‌که متولی ونواب او احتیاط کنند تاازطایفه‌ای هریک که نان قبض‌کنند بعضی غایب نشده باشند، چه هرکس‌که غایب شده باشد بی‌عذری و سببی‌که شرح داده شده اورا چیزی نباید دادن. و عهدهٔ وزن و کمی آن برخباز است تاتسلیم‌کردن، وچون تسلیم کرده‌باشد عهده برآن‌کس‌باشدکه قبض کرده باشد. وباید که چون آفتاب طلوع کند خباز نان به موضع مذکور| رسانیده باشد ودرحال وزن کرده بسپارد، وتمامت‌کسان‌که نان [۲۰۴] قبض‌کنند بامداد پگاه‌آنجا حاضر شوند، ودرآن حالت باید که‌نایب متولی ومشرف نیز حاضرباشند تا واقف آن‌گردند وبه‌حضور ایشان بخش‌کنند، وجهت راتب وظایف وسفر[ه]ها وآش‌که به‌درویشان دهند همچنین در آن موضع مذکور دهند.

وقطعاً نگویند واندیشه‌کنند و رخصت ندهندکه بواسطهٔ آنک بعضی مواضع آش دادن ازان مفتح‌الابواب دور است به‌غیر از موضع مذکور جائی دیگرآن نان تسلیم قابض‌کنند، چه قطعاً رخصت نیست به هیچ سببی ازاسباب وتأویلی از تأویلات که‌آن نان به‌موضعی دیگر تسلیم کسی‌کنند.

وهمچنین قطعاً اجازت ورخصت نیست‌که غیرخبازکه صاحب عهدهٔ آن نان است یا قایم‌مقام او، کسی دیگر آن نان بستاند وگوید که من عهده می‌کنم کـه بیارم و به‌موضع مذکور رسانم وبه اصحاب وظایف جواب گویم.

وشرط چنان است‌که این تمامت نان راتب مذکورنیک بریان پخته‌باشند وگندم‌آن نیکو پاک کردهو به‌آرد بیزتنک بیخته، وآنچ «فرنی» معین شده کسی‌که آن‌را نیکو پزد بدو حواله‌کنند تا درغایت نیکوئی بپزد، وآنچ تنک معین شده و نان **غلامان قزوینی** که ایشان به شیوهٔ **عراق** می‌پزند به‌غایت نیکو و بریان بپزند وتخمه‌ها برآن کنند، وآنچ گرده معین شده به‌موجبی‌که در دیه **سیجان** می‌پزند ودر **تبریز** نان دیه **سیجان** مشهور و پسندیده می‌دارند، وچون دیه **سیجان** درجوار **ربع‌رشیدی** است بایدکه نان آن بـاآن موازنه ومقابله‌کنند، این نان راتب **ربع‌رشیدی** ازان بهتر باشد، ونمک بسیار در نکنند، و بـایدکه خمیر آن‌تمام برآمده باشد ونیکو بریان‌شده وقطعاً آرد جو وهیچ حبوبی باآن نیامیزند مگروقتی، نعوذبالله، که قحط باشد وپیش عموم مردم مشهور باشدکه قحط است وگندم وآرد نیکو دست ندهد. عیارآن نیز متولی معین‌گرداند، وبگوید تابریان ونیکو بپزند.

وبایدکه متولی| چند نفرمردم معتمدمتدین‌را معین‌کند تاآن‌نان راتب که خباز آورد ایشان برسله‌های [۲۰۵] بزرگ نهاده برسرگیرند وباخباز بیارند و ایشان‌را به‌نام «مشا» معروف گردانندوقطعاً رخصت نیست که نان به‌دونوبت‌آورند، بلک بایدکه چندان مشایان را معین کرده باشند که بتمام به‌یک نوبت آن نان برگیرندو با خباز به‌هم روانه شده بیارند وآنجا بنهند وآن مشایان چندان بایستندکه تا نان بخش‌کنند و باز دیگر باره هریک بخش ووظیفهٔهرطایفه به‌موجبی‌که‌گفته شدکه تسلیم‌هرقابض‌کنند تاایشان به‌درخانه وحجرهٔ هریک برند، الاغلامان کـه بخش خود خویشتن قبض‌کنند هم‌خویشتن برگیرند و نقل مقام و مساکن خود کنند و

میان‌طوایف خود بخش کنند.

واجرت این مشایان برمتولی است که چنانک حق واجرت ایشان‌باشد معین کند ومی‌رساند،و هرچند ازدوکان خبازتا موضع مفتح‌الابواب به‌وقت نان‌آوردن متساوی است، اما مشائی‌که به‌قوت‌تر باشد و زیادت برگیرد، یاآنک‌تسلیم قابضان‌کرده باشد ومشایان‌را با ایشان به‌مواضع مختلفه‌باید بردن،وبعضی‌دورتر وبعضی نزدیک‌تر،لاشک‌آنک زیادت نقل‌کرده باشد وآنک راه او دورتر باشد،اجرت او زیادت باشد وتفاوت‌آن اجرت احتیاط‌کرده متولی بگوید تا بدهند.

وبایدکه البته خبازان‌که این راتب دهند مردم‌معتمد وامین ومتدین باشند ومستظهرتاخیانت نکنندو مفلس‌نگردند، چه یمن وبرکت ونیکوئی درراستی است، وآن خبازان به‌راتب دادن دیگران و دیگرشغلها و معاملات مشغول نباشند.

وبایدکه ماه به‌ماه حساب او روشن‌کنند وقطعاً نگذارندکه حساب از ماه بگذرد. وچون راتب مذکور دربعضی اوقات مانند عیدها وشبهای متبرک زیادت می‌شود به‌موجبی‌که مفصل نویشته شده بایدکه به‌دو سه‌روز نواب متولی ومشرف خبازان را اعلام‌کنند تادانند [۲۰۶] که چند ترتیب می‌بایدکردن وغافل نمانند. چه ازغفلت کار فوت شود، وبه‌تعجیل نیزمانند این‌کارها نیکو نیاید.

چون این مقدار نان‌که ما به‌توفیق ایزدی معین کرده‌ایم که بدهند مبالغی است، اگرضبط وترتیب‌آن به‌وجه وکفایت وترتیب نکنند مشکل باشد، وچون نتوان‌کردن‌که‌قصور واحتباس بدان راه‌دهند، چه‌هرکس که این معنی‌اندیشد بیشتراندیشهٔ به‌دوزخ رفتن بباید‌کردن و من به‌هیچ‌کافری دوزخ نپسندم وگویم یالیت کافرنیز مسلمان شدی وکار نیکوکردی تا ازدوزخ خلاص یافتی، چگونه به‌فرزندان خود و به‌هیچ مؤمنی و مسلمانی این‌معنی پسندم.

اکنون شرط می‌کنم ونصیحت متولیان هرزمانی می‌کنم تا تدبیروترتیب این‌کار به‌وجهی‌کنندکه خالق‌و خلق‌ازیشان راضی‌باشد وبه‌حکم «الناس شهداالله فی‌الارض» محقق‌دانندکه چون رضای خلق‌حاصل‌کنند رضای حق نیزحاصل‌کرده باشند.

و سعی نمایند تا چندان گندم‌که میسرشودکه این راتب‌ازان بدهند مرتب دارند، چنانک‌قطعاً به‌هیچ وجه‌دران قصوری ونقصانی پیدا نشود، وتدبیرآن آنچ این‌ضعیف را روی نموده ارشاد می‌کند.

و نصیحت و شرط می‌رود که چون آغاز و استفتاح نان دادن کنند باید که این مقدار غله که این نان راتب یک‌سالهٔ مذکور ازان توان دادن به‌زیادهٔ پانصد جریب در انبار باشد. چه ممکن که ازآن‌گندم بعضی موش بخورد وبعضی در وزن آسیای مختلفه تفاوت‌کند و یاکم‌آید وتفاوت پاک کردن ونقصانی،که به واسطهٔ پاک کردن غله معین‌است، بایدکه خارج آن پانصد جریب مذکور باشد و زیادت ازین درانبار کردن ارشاد نمی‌کنم. چه مبادا که به احتکار و تربص ملوث ومشهور و معروف‌گردند وآن نامحمود است ووجه نامحمودی آن هرچند ایشان را معلوم باشد لکن من نیز ایشان را برسبیل شفقت به‌حکم آیت [۲۰۷] «فذکر فان الذکری

تنفع المؤمنین» با یاد می‌دهم‌که چون رزق خلق حق تعالی آفریده تا روز به روز در حلق و شکم مردم رود اگر از حلق وشکم مردم بازبرند و درشکم انبارها نهند لاشک حلقها وشکمها[ی] مردم تهی ماند ومحتاج و عاجز گردند ونعمتها ونفسها عظیم مؤثر، وحق‌تعالی علیم وسمیع وبصیر است به‌همه چیزها، چگونه مکافات آن مهمل ماند. وازان جمله مکافات دراین دنیا کمترین یکی آن باشد که به‌حکم آیت «انا جعلناك خلیفة فی‌الارض فاحکم بین‌الناس بالحق» برحکام هرزمانی واجب‌گرددکه هرکس‌که رزق مردم[1] را حبس‌کرده باشد از راه‌معدلت تفحص نموده مالش ایشان بدهند وآن را فرمایند تا به نرخی‌که خلایق را درآن رفاهیت باشد بفروشند وچنان‌کسان را مالش دهند.

واگر، نعوذبالله، برحاکم غرض دنیاوی نیز غالب باشد بدان واسطه بسیاری زحمات بدیشان رسد، بدان سبب این‌نصیحت‌کردم وگفتم تا مقدارمذکورکه جهت خیراست همواره یک ساله پیشین در انبار نگاه دارند. چه اگر چنین نکنند یحتمل‌که این خیر میسر نگردد.

وتدبیروترتیب‌آن بدان وجه‌کنندکه اول احتیاط‌کرده تایک‌سال این مقدار به‌تقدمه درانبارمحفوظو مرتب گردانند، چنانک قطعاً از غلهٔ سال نو به یک من احتیاج نداشته باشند، و چون چنین باشد باید که انبار غلهٔ پارسال‌که خرج ازان‌کنند غیرانباری باشدکه هم درآن سال ارتفاعات درآن ریزند. چه شرط چنان است‌که غلهٔ پارینه در سالی‌که باشند صرف‌کنند وغلهٔ این‌سال جهت سال‌آینده در انبارکنند.

اما شرط وترتیب وتدبیر آن غلهٔ مذکور درانبار محفوظ ومرتب‌کردن چنان بایدکه متولی موازنه‌کرده باشدودانسته‌که محصول اوقاف آنچ حصهٔ وقف است به‌تخمین وتقریب چنداست، وآنچ دریابد از وجوه العین
سال‌پیشین جهت سال آینده‌گندم بخرد، این‌مقدارکه تقریر رفت| مالاکلام درانبارها ریزد چنانک درآن هیچ [۲۰۸]
شبهت ونقصانی نباشد و البته سعی نماید تا ازان هیچ کمتر نباشد و او را وقوف تمام بادید آید که با آنک با وجودگندم امسالین‌که در انبار است وتا آخر سال به نان راست وفاخواهدکردگندم سال‌آینده نیز به تمام در انبارکنند واین‌گندم بیرون‌آن بایدکه‌جهت دیگر اخراجات ضروری‌که خارج‌آن باشد باید.

واین‌گندم وانبار بایدکه قطعاً مفروز باشد وبه هیچ انباری وخرجی دیگر مختلط نشود، چنانک اگر او را سوگند دهندکه درین انبارها که جهت راتب این کار خیر است چیزی دیگر زیادت هست یانه سوگند مغلظه به راستی یادتواند کردن‌که چیزی دیگر باآن نیامیخته وآن انبارها همان[2] مقدار است‌که شرط واقف است تا حکام آن زمان او را معذور دارند وبرو تکلیفی نکنند به فروختن‌آن. چه همانا‌که ایشان نیز روا ندارند که شرط واقف را باطل کنند وآن خیر را عاطل و مرتفع گردانند و بدنامی دنیا و آخرت به خود قبول‌کنند.

وباید که انبارهاکه این‌گندم مذکور درآن ریزند چنان سازندکه به مواضع مختلف باشد و اکثر در **شهرستان رشیدی** وبعضی در **ربع‌رشیدی** باشدوبعضی درمواضعی که خبازان‌قبول‌کنند، وانبار آن بایدکه چنان

۱ـ «مردم» دوبار کتابت شده است.
۲ـ «همان» مکرر تحریر شده است.

سازندکه از موش و نم ایمن باشد، وچون در **تبریز** غله شپشه زود برمی‌آرد وسبب آن تجربه رفته که ازان جهت است که گندم نم‌ناک یا با خاک یا کرم در انبار می‌کنند، بایدکه گندم را از خاک پاک کنند و در آفتاب خشک کنند وچون در انبار کنند بازکنند تاتمام سرد شود ودرحالتی که سرد باشد درانبار کنند تا همواره در آنجا خنک باشد وسالها شپشه بر نیارد وسلیم بماند وانبار آن نیز بایدکه در آشکوب زیر [باشد] وجوانب آن
[۲۰۹] نم‌ناک نباشد وجانبی باشد که خنک بود، واگر سعی نمایند تا انبار را قیر بدهند هرگز موش درآن اثر نتواند کردن.

وباید که جهت احتیاط سالها[ی] قحط گاورس بسیار در انبار نگاه دارند تا اگر، نعوذبالله، قحطی باشد مددی عظیم شود، ومردم که همواره به واسطهٔ این ترتیب لقمه‌ای خورند محروم نمانند وتدارک وتلافی بدان گاورس توان کردن. چه گاورس هم به نان توان پختن و هم به آش و زود به زیان نرود وبقای آن بیشتر باشد.

این است شروطی که جهت ترتیب این راتب نان کردم وارشاد نمودم. حق تعالی میان من ومیان متولیان که از ذریت من خواهند بودن گواه است، وکفی بالله شهیدا.

فصل سیزدهم

در بیان انواع روشنائیها که در ابواب البر ربع رشیدی معین کرده‌ام مانند شمع وقندیل ومشعله و چراغ وانواع بخورات که بسوزانند و کیفیت ترتیب و تدبیر آن و تعیین مواضع که این روشنائیها در آنجا بنهند و تعیین اوقات و مقدار زمان که هریک دران بسوزانند و تعیین جماعتی که هریک ازان به‌عهدهٔ ایشان باشد و شروطی که بدان متعلق است.

شمع

وآن به دو حرف است.

حرف

[۲۱۰] جهت گنبد و حفاظ به عهدهٔ فراش گنبد.

جهت

آنک درتمامت شبها[ی] سال هرشب از اول نماز شام تا بامداد یک عدد شمع که به‌وزن یک من باشد درموضعی که شبکهٔ قبلی قبه بر آن نهاده و خارج آن قبه بردر شبکهٔ مذکور صفهٔ کوچک ساخته‌ایم تا حفاظ که قرآن به نوبت می‌خوانند در آنجا می‌نشینند بنهند.

جهت

آنک هر شب آدینه و شبهای متبرک که از شب رغایب وشب برات وشب قدر ودو شب عید و شب میلاد رسول علیه‌الصلوة والسلم وشب وفات واقف و شب نوروز از اول شب دراندرون گنبد برند تا حفاظ ختم کنند وآن چهار شمع باشد.

ومقدار مصارف آن چنانست که گفته‌ایم تخمیناً

ومقدار خرج ومصارف آن چون معین رفته که یک من شمع هر به دو شب بنهند و تخمیناً گفته‌ایم که هر شب نیمن بسوزد براین موجب باشد:

درهر شب نیمن درسالی صد هشتادمن، هر یک من به پنج دانگ مجموع باشد

صد پنجاه دینار.

فراش باید که به موجبی که در شرح حال فراشان گفته شد این شمع را ترتیب کرده در این مواضع مذکور به‌ترتیب می‌نهد علی‌سبیل‌الدوام والاستمرار، ان‌شاءالله تعالی.

که ازین چهار من شمع هر شبی ربعی بسوزد چنانک هر شب یک من باشد، وچون این شبها[ی] آدینه وشبهای متبرک که مجموع شصت شب می‌باشد پس شصت من شمع بسوزد، هر یک من در پنج دانگ مجموع بهای جمله باشد

پنجاه دینار.

باید که کلیددار حاضر شود ودر گنبد به‌حضور معتمدی ازان متولی باز کند و فراش شمع در آنجا برد وبنهد وملازم باشد تا وقتی که ختم کنند وبیرون آیند او نیز شمع بیرون آرد.

وشرط چنانست که چون در هر شب علی‌الدوام شمع که به در شبکهٔ | [۲۱۱] گنبد نهند چون حفاظ که قرآن خوانند مرتب می‌باشند این شمعها که شب آدینه و شبها[ی] متبرک در گنبد بعضی سوخته باشد بقیهٔ آن در دیگر شبها به در شبکه بسوزانند تا درعوض آن در شبها[ی] آدینه و شبهای متبرک در اندرون گنبد شمعها درست می‌نهند.

حرف

جهت شبها[ی] رمضان وشبها[ی] متبرکه وشبها[ی] سماع بدین تفصیل :

و آن به دو دفعه است و تمامت آن می‌باشد پنجاه هشت شب.

دفعه

جهت شبها[ی] رمضان و شبها[ی] متبرکه از سی هشت شب. بعد دو شب یکی شب عید و یکی شب قدر که آن در ماه رمضان می‌آید.

شبها[ی] ماه رمضان	شبهای متبرکه
سی شب	شب رغایب، شب برات، شب قدر داخل ماه رمضان‌فدرو مدهـ(کذا) دوشب، شب‌عیدین‌دو شب | [۲۱۲] ، شب میلاد مصطفی علیه‌الصلوة‌والسلم، شب‌وفات واقف، شب‌نوروز.

مقرر شده که درین شبها[ی] مذکوره هر شب شش شمع بنهند که به وزن شش من باشد و به تخمین

گفته‌ایم که ربع هر یک بسوزد چنانک هر شب را یک من نیم باشد. بدین قیاس دراین مدت پنجاه چهار من باشد، هریک من به پنج دانک‌که چهل پنج دینار باشد.

دفعه

جهت شبها [ی] سماع

چون در سالی بیست چهار سماع مقرر است وگفته‌ایم وشرح داده‌که متولی سعی نماید و احتیاط کند تا سماع در اوقاتی‌که روزها وشبها[ی] متبرک باشدکه درآن روز وشب آشها معین گشته تا چون آن مقدار که جهت سماع اضافت رفته اضافت‌آن‌آشها‌کنند جمعیت زیادت و آش زیادت باشد، مگر وقتی که ضرورت افتدکه درغیرچنان اوقات سماع‌کنند وچون درآن شبها وروزها[ی] متبرک که سماع کنند چون شمع شبها[ی] متبرک‌که معین است احتیاج به وجه و بهای شمع نباشد.

لکن جهت احتیاط را که در شبهائی‌که غیر شبها[ی] متبرک باشدسماع واقع شود لاشک بهای شمع باید تا پنج شش شمع‌بنهند. بدان سبب درسالی جهت‌سماع‌که به‌شب افتدوغیر شبها[ی] متبرک‌که باشد پانزده دینار زر رایج معین کرده شد تا اگر همه صرف شود متولی صرف کند، و اگر چیزی ازان بازماند متولی
[۲۱۳] به مصلحتی دیگرکه صلاح داند صرف کند. وتمام |

این شمعها بایدکه از موم خالص و فتیلهٔ آن‌هم پاکیزه بسازند. هرشمعی یک من به وزن **تبریز** ودر شمعدانها نهند و به عهدهٔ تمامت فراشان وخادمان **ربع‌رشیدی** کنند تا همه به اتفاق نگاه دارند تا در آن به‌مردم خیرمتمکن باشندو میسر گردد.

وچون قیاس رفته‌که شمعی در چهار شب بسوزد واگر چیزی ازان زیادت‌آید متولی آن را به خرجی دیگرکه باید کند، وبایدکه چون در دوشب شمعی سوخته باشد وکوتاه شده در چنان جمعیت شمع‌کوتاه و نیم سوخته نهادن نامناسب باشد، بایدکه آن نیمه شمعها را موم دیگر اضافه‌کرده باز ریزند واجرت آن بدهند و همواره بدین موجب می‌کنند.

و مقدار و مصالح آن شمعها همان مقدارست که شرح داده شد، والله‌اعلم.

قندیل

وآن نیز بر دو حرف است و مجموع آن می‌باشد

چهل قندیل.

حرف

آنچ همه شبها بباید افروختن از اول شب تا آنگاه که‌مردم بخسبند و ازسحر تا بامداد به‌حسب عادت و لاشک در بعضی بیشتر و در بعضی‌کمتر باید، به‌حسب اوقات مختلفه.

جهت	جهت	جهت	جهت
دهلیز روضه	دهلیز درگاه ربع رشیدی	دهلیز درگاه متصل مدارسه (کذا)	دهلیز خانقاه
دو قندیل	یک قندیل	یک قندیل	یک قندیل [۲۱۴]

جهت	جهت	جهت	جهت
دهلیز داروخانه	دهلیز خانهٔ متولی ورواق المرتبین	دهلیز خانهٔ مشرف	دارالضیافهٔ جانب ایمن‌وجانب ایسرو دهلیزهای آن
یک قندیل	یک قندیل	یک قندیل	اندرونی دهلیز شش‌قندیل دوقندیل

جهت	جهت	جهت	جهت
مسجد روضه‌که صفهٔ صدر است	صفهٔ خانقاه	ممر حوضخانه	مسلخ حمام
شش قندیل	سه قندیل	یک قندیل	یک قندیل

جهت
دارالمصاحف
یک قندیل

حرف

جهت آنچ در بعضی شبها باید و در بعضی شبها نباید

جهت	جهت	جهت	جهت
گنبد مسجد در زمستان‌که‌آنجا نماز گزارند باید‌که‌باشدو به اوقاتی دیگر که متولی مصلحت داند باید که باشد	گنبد مدفن در شبها[ی] متبرکه و شبها[ی] آدینه که مجموع آن شصت و شش‌می‌باشد، هرشب	طنبی و تابخانهٔ خانقاه در اوقاتی که درآنجا سفره‌کشندیا سماع‌کننددرهریک شب سه قندیل	شبهای رمضان‌که برمناره برافروزند تا مردم اطراف و جوانب جهت سحور خوردن بدان‌استدلال کنند و آن قندیل به‌عهدهٔ مؤذن‌باشدواز قندیلها[ی] بزرگ باشد
چهار قندیل	چهار قندیل	شش‌قندیل	دو قندیل [۲۱۵]

روغن این قنادیل از بزر و کنجد هرکدام‌که دست دهد صرف‌کنند ومتولی احتیاط کندکه به‌هر موضع چند روغن باید، چه بعضی کمتر و بعضی‌بیشتر باید، وبعضی خودآ نست‌که احیاناً باید به موجبی‌که ذکر رفت.

و روغن‌آن قنادیل به فراشان هرموضعی باید سپردن وبه عهدهٔ ایشان کردن، وهر شب سی درمسنگ فتیله نیز دادن.

و این قنادیل بعضی برنجین و بعضی آبگینهٔ حلبی باید، بعضی بزرگ و بعضی میانه و بعضی کوچک، به‌حسب حال مواضع.

و ما همه را در هم قیاس کردیم هشت من روغن و سی درمسنگ فتیله در هر شب می‌باشد، چنانک در هرسال باشد:

روغن بزر	فتیله
دو هزار هشتصد هشتاد من	چهل من
یک‌من به دو دانگ زر رایج باشد	یک من چهار دانگ...یکون‌الجمله
نهصد شصت دینار	بیست شش دینار چهاردانگ

و بایدکه متولی احتیاط کند. اگر زیادت باید ترتیب کرده بدهد، و اگر زیادت آید به‌وجهی دیگر صرف کند، وبراین قیاس‌که سربالا کرده شد این مقدار می‌باشد که ذکر رفت.

مشعله

هشت عدد

جهت	جهت	جهت
باب‌الابواب	**مفتح‌الابواب**	**در خانقاه**
کـه پیش ازیـن در **بـاغ رشیداباد** آنجا بـود و از انجا به جـانب بـالا در ممر بـزرگ **ربع رشیدی** می‌آید	وآن صحن‌درگاه مناره ودرگاه دارالضیافه است	یک مشعله
یک مشعله [۲۱۶]	دو مشعله	**جهت**
جهت	**جهت**	**در روضه به‌دوجانب**
در دارالشفا	**خارج در سر** که در سرای متولی آنجاست و چاه خانه نیز آنجاست	هـر یک یک مشعله
یک‌مشعله	یک مشعله	دو مشعله

این مشعله‌ها را چهار مشعله‌دارکه معین‌شده‌اند به‌اول شب تا وقتی‌که مردم بخسبند وسحرگاه چنانک معهود است برافروزند وحلقه به نفط چرب‌کرده درآن می‌سوزانند چنانک عادت است، و این مشعله‌داران چراغها[ی] مواضع نیزکه درتمامت ممرهاست ایشان بنهند وبه‌عهدهٔ ایشان باشد، الا چراغها که در مطبخها و

حوایج خانه می‌نهند.

و مایحتاج آن مشعله‌ها متولی امتحان و تجربه کند و آن مقدارکه باید بدهد. حالیا ما هر شب هشت من فتیله وهشت من نفط تعیین کردیم. اگر زیادت آید به وجهی دیگر صرف کند و اگر درباید اضافه کرده بدهد و در مدت یک سال این مقدار باشد:

نفط	فتیله
هر شب هشت من، در هر سال دوهزار هشتصد وهشتاد من باشد هر یک من دانگ تسو یکون . . . زر رایج ششصد دینار.	در یک شب هشت من، در یک سال باشد دوهزار هشتصد هشتاد من به قرار هر یک من در دو دانگ در هر سال باشد
اگر نفط ارزان‌تر ازین خرید آنچ بازماند به وجهی دیگر که متولی صلاح داند صرف کند.	نهصد شصت دینار.

مجموع بهای این نفط وفتیله به تخمین برین موجب که نویشته شد در سال یکهزار پانصد شصت دینار باشد. باید که متولی بموجبی که ذکر رفت احتیاط کند. | [۲۱۷]

چراغ

بیست پنج عدد

جهت	جهت	جهت	جهت
ممر بزرگ ربع رشیدی	**مطبخ داروخانه**	**ممر کوچهٔ دارالمتولی**	**مطبخ دارالضیافه از دو جانب**
هشت چراغ	یک چراغ	دو چراغ	چهارچراغ

جهت	جهت	جهت	جهت
کوچه و در دارالمصاحف که از روضه بدان راه به‌جانب سقایه می‌روند.	**ممر کوچهٔ مشرف و رواق المرتبین**	**ممر حوضخانه**	**مطبخ خانقاه**
یک چراغ	یک چراغ	یک چراغ	یک چراغ

جهت	جهت
ممر سقایه	**حوائج خانه**
پنج چراغ	یک چراغ

[ا]ین چراغها را چهار مشعله‌دار که معین‌اند ترتیب کنند و به‌عهدهٔ ایشان باشد تاآنچ به‌هرموضع که مشعلهٔ هر یک ازیشان به‌نزدیک آن باشد از اول شب و به‌سحر به‌عادت می‌نهد، وآنچ در مطبخها وحوایج خانه باید به‌عهدهٔ مطبخیان و حوایج‌داران باشد تا ایشان نیز به‌موجب مذکور می‌نهند.

وبایدکه متولی احتیاط کند تا مایحتاج آن چندست. حالیا ما به‌تخمین چهارمن روغن معین‌کردیم و بیست پنج درمسنگ فتیله. اگر زیادت باید متولی بدهد و اگرزیادت | آید متولی بروجهی دیگر صرف‌کند. [۲۱۸]
وشرط آنست‌که البته نفط دراین مواضع ودر ممرها[ی] مطبخها وغیره نسوزانند، چه‌سقف خانه‌ها و دیوارها سیاه کند.
وهمچنین بایدکه مرتزقه و عمله‌که مجاور **ربع‌رشیدی**اند وجهت خود لاشک روغن خرند و چراغ افروزند قطعاً باید کـه ایشان را نیز رخصت بدهند کـه نفط سوزانند، و مجموع ایـن بزر و فتیله ایـن مقدار باشد:

بـــــــــــزر	فلیـــــــــــته
در یک شب چهارمن، در یک سال	در هر شب بیست پنج در مسنگ ، دریک سال
یکهزار چهارصد چهل من	سی‌چهار من و صد شصت درم باشد به‌وزن تبریز
قرار یک من دو دانگ	قرار یک من در چهار دانگ یک ساله باشد
چهارصد هشتاد دینار باشد.	بیست سه دینار.

بهای این بزر و پلیتهٔ مذکو[ر] بعضی که نوشته شد دریک سال باشد پانصد سه دینار.

فصل چهاردهم

در تعیین مساکن مجاوران و ملازمان‌وعملهٔ ربع رشیدی داخلا و خارجاً و مواضعی که جهت جمعیتها[ی] متنوعه وجهت هرچیزی وهرکاری ومصلحتی معین رفته به موجبی که مفصل ذکر هر یک بیایدوشروطی‌که بدان متعلق است | [۲۱۹]

و دراین‌فصل‌معین می‌گردانیم‌که هریک ازملازمان ومجاوران وعملهٔ **ربع‌رشیدی** را مسکن درکجا و کدام موضع باشد و ازآن جمله کدام را مسکن داخل **ربع‌رشیدی** باشد وکدام را خارج.
وشرط‌کرده‌ام که البته هیچ یک را عورات وعیال در **ربع‌رشیدی** نباشد ومجرد درآنجا ساکن باشند، وازآن جمله آنانک متأهل باشند اهل وعیال ایشان البته در**شهرستان رشیدی** مقیم وساکن باشند وجهت خود خانه‌ها بسازند یا به‌اجرت‌گیرند.
وبعضی‌عمله‌که ضرورت نیست‌که مجاور وساکن **ربع‌رشیدی** باشند مساکن ایشان نیزمعین‌کردم چنانک مفصل بیاید، وشرطی و احوالی کـه به‌هریک ازیشان تعلق دارد جدا جدا می‌نویسم تـا بدان موجب پیش گیرند و ازان تجاوز ننمایند.
وبعضی‌مواضع و مساکن‌که جهت جمعیت و هرمصلحتی و هرکاری و هرچیزی‌کـه معین کرده‌ایم مفصل می‌نویسم چنانک تمامت مواضع و مساکن **ربع‌رشیدی** معلوم شودکه هریک جهت‌کدام و جهت چه چیز

معین شده، به‌وجهی‌که تمامت مستغرق‌گشته باشد ومعلوم شودکه چند مسکن ومواضع‌است.

وشرط هرکاری و مصلحتی‌که بدان تعلق دارد شرح می‌دهیم وآن به‌طریق سیاقت به حرف و دفعه نویشته می‌آید تا روشن و مجنس ومفهوم باشد.

واین فصل مشتمل‌است بردوحرف، وهرحرفی ازان باز مشتمل است بردو دفعه، وهردفعه‌ای ازان باز مشتمل است بردو حرف براین‌ترتیب وسیاقت.

حرف اول

وآن مشتمل است بر مسکن مجاوران **ربع‌رشیدی** وعملهٔ آن وآن به‌دو دفعه منقسم می‌گردد | [۲۲۰]

دفعهٔ اول

وآن مشتمل است براحوال و مسکن مجاوران‌که ایشان مجرد در **ربع‌رشیدی** باشند وایشان عزب باشند و بی‌مقام و دایماً ملازم و مجاور آنجا باشند، و براحوال ومسکن مجاوران که ایشان کدخدا باشند و خویشتن در **ربع‌رشیدی** مسکن داشته باشند وبیرون **ربع‌رشیدی** نیزجهت عیال خود خانه ساخته باشند و آن محصورست در دو قسم :

قسم اول [از دفعهٔ اول]

درباب جماعتی‌که ایشان عزب ومجرد باشند ودر **ربع‌رشیدی** مسکن داشته باشند و همواره ملازم باشند واحتیاج نباشدکه ایشان را خارج **ربع‌رشیدی** خانهٔ دیگر باشد.

قسم دوم از دفعهٔ اول

جماعتی‌که ایشان در **ربع‌رشیدی** مسکن داشته باشند تا مجرد ملازمت نمایند، و اگر کدخدا باشند جهت عیال خود خانه بیرون **ربع‌رشیدی** در **محلهٔ صالحیه** بسازند.

دفعهٔ دوم

از حرف اول و آن مشتمل است براحوال مسکن عملهٔ **ربع‌رشیدی** که ایشان در داخل **ربع‌رشیدی** حجره ومسکن نداشته باشند وخارج **ربع‌رشیدی** بایدکه البته مسکن داشته باشند وتا مهمی‌ضروری نداشته باشند به‌شهر و جائی دیگر نروند. چه شرط آنست که هرکه مجاور **ربع‌رشیدی** نباشد یا مقیم **شهرستان رشیدی** و ملازم **ربع‌رشیدی** نباشد او را هیچ ندهند، وآن محصورست در دوقسم:| [۲۲۱]

قسم
اول از دفعهٔ دوم

جماعتی که ایشان‌را مسکن‌در **محلهٔ صالحیه** باشد وشرط آنک بـه‌مایهٔ خود خانه‌ها در آنجا بسازند.

و این **محلهٔ‌صالحیه** محلـه‌ای است از محـلات **شهرستان‌رشیدی** که به‌**ربع‌رشیدی** نزدیک است ویک‌درکوچهٔ آن درممر بزرگ **ربع‌رشیدی** است که بربالا می‌روند، و یک دردیگر به‌جانب بـازارکه به‌راه‌**دروازهٔ سرخاب** می‌روند.

و جهت آن نام آن محله، **صالحیه** نهـاده شد کـه جماعت اهل صلاح کـه مجاوران و ملازمـان **ربع‌رشیدی** باشند خانه‌های ایشان درآنجا باشد[۱] و فاسقان را درآنجا راه و مدخل ومقام نباشد.

قسم
دوم از دفعهٔ دوم

جماعتی کـه ایشان را مسکن در **محلهٔ صالحیه** نباشد.

وشرط آنک البته در**شهرستان رشیدی** [و] در دیگر محلات جهت خود خانه بسازند و آنجا مقیم شوند.

حرف دوم

و آن مشتمل است برمواضعی‌که هر یک جهت چیزی معین شده وآن به دوقسم منقسم می‌گرد[د]:

دفعهٔ اول
از حرف دوم

وآن مشتمل‌است برمواضع‌که آن‌جهت جمعیت هروقت وهرقوم معین است وآن محصورست دردوقسم:

قسم
اول از دفعهٔ اول‌که از حرف دوم برخاسته است:

مواضع‌که جهت جمعیت و هرچیز معین‌گشته.

قسم
دوم از دفعهٔ اول‌که از حرف دوم برخاسته است:

مواضع که خالی باشد تامتولی به‌هـروقت جهت هرمصلحتی و هر چیزی و هرکس‌کـه باید به‌حسب
حال معین می‌کند.| [۲۲۲]

دفعهٔ دوم
از حرف دوم

وآن مشتمل است برمواضع که جهت مخزن چیزها[ی] متنوع و انبارها معین‌گشته وآن محصورست در دو قسم :

۱ــ اصل : باشند.

قسم
اول از دفعهٔ دوم از حرف دوم

مواضع که جهت انواع مخازن و انبارها داخل **ربع رشیدی** معین گشته.

قسم
دوم از دفعهٔ دوم از حرف دوم

مواضع که جهت انواع انبارها و مصالح **ربع رشیدی** در خارج **ربع رشیدی** در **ربض** ودر **شهرستان رشیدی** و **بازار** آن معین شده.

و شرح و تقریر وشروط ومصلحتی‌که در هر حرفی ودفعه‌ای ازان است بدین موجب [است] که شرح داده می‌شود.

و جهت بیان مصالح وامور متنوعهٔ مذکور که در هر حرفی ودفعه‌ای هست آن حرف و دفعه مکرر می‌گرداند وتفصیل هریک مشروح ومفصل می‌نویسد، بدین موجب:

حرف اول

و آن مشتمل است برمسکن مجاوران **ربع‌رشیدی** و عملهٔ آن وآن به‌دو دفعه منقسم می‌گردد:

دفعهٔ اول
از حرف اول

و آن مشتمل است براحوال ومسکن مجاوران که ایشان مجرداً در **ربع‌رشیدی** باشند و ایشان عزب باشند وبی‌مقام ودایماً ملازم و مجاور باشند، وبراحوال ومسکن‌مجاورانی‌که ایشان‌کدخدا باشند و خویشتن داخل **ربع‌رشیدی** نیز مسکن داشته باشند یا ملازمت نمایند و خارج **ربع‌رشیدی** نیز جهت عیال خود خانه ساخته وآن محصورست در دوقسم:|

[۲۲۳]

قسم
اول [از دفعهٔ اول]

جماعتی‌که ایشان عزب و مجرد باشند و در **ربع‌رشیدی** مسکن داشته باشند و همواره‌ملازم باشندو حاجت نباشد که ایشان را خارج **ربع‌رشیدی** خانهٔ دیگر باشد.

جماعت
متفرقه از پنج نفر

و شرط آن است‌که ایشان مجرد و عزب باشندو صالح و عابد و زاهد و عارف باشند، و اگر نیزمتأهل باشند چون غریب باشند و خانهٔ ایشان دور و رغبت نمایندکه مجرد بنشینند روا بود.

جماعت
فقها از ده نفر

که درس فقه و اصول دین و دیگر علوم خوانند پیش مدرسی و معیدی که معین شده.

به‌شرط آنک قطعاً پیرامون‌درس **فلسفه** نگردند و نخوانند و به آموختن آن رغبت ننمایند، و اگر

و اگر خطایی نامشروع از یکی از ایشان در وجود آید درحال متولی او را بیرون کند و دیگری را به جای او نصب کند و باید که همواره مجاور و ساکن باشند و تا ضرورتی تمام نباشد به‌شهر و دیه‌ها و مواضع نروند و غیبت ننمایند و همواره به عبادت مشغول باشند.

و مسکن ایشان در خانقاه از حجر[ه]ها هر یک را حجره‌ای که متولی معین کند بدهند.

و قطعاً به‌هیچ وجه نشاید که ایشان و غیر ایشان در آنجا آتش و دود کنند، چه خانقاه دودگیرد و نقاشی همه به‌زیان رود.

[۲۲۴] و باید که حجره و مرافق آن عظیم پاک دارند و مردم نا|معتمد و فاسق را پیش خود نگذارند و با ایشان صحبت نورزند و چون زمستان باشد و سرما سخت گردد صفهٔ بزرگ که درمطبخ بود با حجره به‌هم از آنجا باز بریده شده وراه آن درپس درخانقاه کرده شد وممر آن هم بدان حجرهٔ مطبخ است به‌اتفاق آنجا روند و هر یک جهت خود تنوری کوچک بسازند تا آنجا گرم شوند و آتش کنند.

و به وقت آش‌خوردن به‌دارالضیافه حاضر شوند، به موجبی که درفصل آش شرح آن داده شده.

و شرط آنست که چون پنج سال ملازمت نموده باشند اگر متولی خواهد بگوید تا ایشان سفر کنند و دیگران را نصب کند و هرکدام را که متولی نخواهد که بعداز پنج سال سفر کند آن به‌رأی متولی تعلق دارد.

آموخته باشند ایشان را تعیین نکنند، چه مزاج ایشان مخبط وگستاخ شده باشند.

ودو نفر متعلم حدیث نبوی مصطفوی علیه افضل الصلوة واکمل التحیات و تفسیر که مدرس آن معین شده استماع کنند.

و باید که این تمامت دوازده نفر صالح و عابد و زاهد باشند وهیچ چیز نامشروع و نامستحسن نکنند و همه مجرد و عزب باشند وهمواره به‌تعلم وملازمت مدرس مشغول باشند وتحصیل به جدکنند، و اگر در تحصیل جد ننمایند یا جریمه‌ای ازیشان صادر شود متولی ایشان را بیرون کند و دیگران را نصب کند، و اگر| به‌جد به تحصیل مشغول باشند و ازیشان جریمه‌ای صادر نشود مدت پنج سال ملازم و مقیم و ساکن باشند. بعدازان بیرون روند تا متولی دیگران را نصب کند.

و جهت مسکن ایشان هردوازده، متولی دوازده حجره از حجر[ه]های **روضه** هر یک را چنانک صلاح داند بدهد تا درآنجا مجاور و ساکن باشند.

و باید که تا ضرورتی تمام نباشد و اجازت متولی نبود به‌شهر و دیه‌ها ومواضع نروند و غیبت ننمایند و به‌وقت آش خوردن به‌دارالضیافه حاضر شوند به موجبی که در فصل آش معین و مشروح شده، و اگر نیایند به‌هیچ‌وجه آش طلب نکنند.

وباید که در حجر[ه]ها آتش نکنند چه دود شود وخانه سیاه گردد. اگر البته آتش باید قدری فحم که آن را دود نباشد جهت گرم‌شدن برافروزند.

و متعلمان علم‌طب را دو نفر در دو حجرهٔ بالائین که بر پشت حوالی داروخانه ساخته شده بدهند تا در آنجا مدت پنجسال اقامت کرده ملازم طبیب باشند به

درس‌خواندن و به‌وقت معالجهٔ بیماران کردن ملازم باشند کی واقف گردند. |

به‌شرط آنک مجرد باشند وامین ومتدین وصالح و| اگر به خلاف این‌معانی باشند یا پنج سال دراقامت بگذرانند متولی ایشان را بیرون‌کرده دیگران را به‌جای ایشان نصب‌کند. [۲۲۵]

قسم

دوم از دفعهٔ اول

جماعتی که ایشان‌کدخدا باشند و در **ربع‌رشیدی** مسکن داشته باشند تا مجرد ملازمت نمایند، واگر متأهل باشند جهت عیال خود خانه بیرون **ربع‌رشیدی** در **محلهٔ‌صالحیه** بسازند و اجرت آن زمین به‌وقف رسانند.

و این محله را جهت آن **محلهٔ صالحیه** نام نهاده شده‌که جماعت اهل صلاح که ملازمان و مجاوران **ربع‌رشیدی** باشند خانه‌های ایشان درآنجا باشد وفاسقان را درآنجا مدخل ومسکن نباشد.

متولی

احوال و ترتیب و زندگانی او به‌وجهی باید که هم درین شرط‌نامه و **وقفیه** به‌جای خود مشروح و مشروط نوشته آمده.

اما مسکن او: آنچ در **ربع‌رشیدی** می‌دهیم جهت آنست تا خویشتن مجرداً درآنجا باشد و کار دیوان وقف سازد وآنجا هروقت که خواهد برود و شب می‌باشد وکسان معتمد و پاک سیرت را درآنجا پیش خودوجهت نگاه‌داشت‌خانه می‌گذارد | و آن دو سرای است. درآن یکی در آن دیگر بوده و هردو معروفند به‌دارالمتولی بامرافق تحتانی وفوقانی و زیرزمین‌که درآنجا است وخزانهٔ نقود و اجناس[۱] در آنجا باشد به‌موجبی‌که ذکرآن خواهد آمدن.

اما جهت مسکن اهل‌وعیال خود در ربض بالائین

مشرف

احوال وترتیب‌وزندگانی او به وجهی بایدکه هم درین شرط نامه و **وقفیه** به‌جای خود مشروح و مشروط نوشته‌آمده.

اما مسکن او: آنچ در **ربع‌رشیدی** خواهد بود جهت آنست تا کار دیوان وقف در آنجا سازد و آنجا به هروقت‌که خواهد شب و روز مقام سازد.

و بایدکه کسان خود را که به هر وقت جهت محافظت وملازمت آن‌خانه آنجا| گذاردکسان معتمد پاک با دیانت وامانت باشند. سرائی که معروف‌است به دارالمشرف جهت این‌کارست‌که شرح داده شد.

اما جهت مسکن اهل وعیال خود گفته شدکه در ربض بالائین‌که متصل است به **ربع‌رشیدی** به مال خود خانه بسازد و وقف‌کند بر اولاد واولاد اولاد به [۲۲۶]

۱ـ درین موضع «وکتاب‌خانه نیز» را خط زده است . ولی درحاشیه به خط رشیدالدین این عبارت الحاق شده است : « چون در کتابخانه معین(؟) درجنب گنبد ساخته شده وکتب درآنجا است و شروط آن علی‌حده نوشته شده اینجایگاه باطل کرده آمد.»

که متصل **ربع رشیدی** است سرایی بسازد به‌مال خود و بر اولاد و اولاد اولاد خود، ماتولدوا وتناسلوا، وقف کند.

و ترتیب‌وقف چنانست که بطن اعلی مقدم باشد بر بطن اسفل دایماً، وغرض ازاین معنی آن فایده‌است که می‌خواهیم که فرزندان او بدان منتفع شوند، و آن آنست که چون بعداز انتقال تولیت از پدر ایشان به‌فرزندی منتقل شود یحتمل که در طوری دیگر نوبت استحقاق تولیت بدیشان‌رسد و ایشان‌را علی‌حده خانه در ربض مذکور باشدکه فرزندان وعیال او در آنجا ساکن باشند تا در دارالتولیه مجرد تواند بود و اهل‌وعیال نزدیک او باشند.

و چون این معنی در احوال همه فرزندان ممکن و محتمل است [۲۲۷] که هریک از فرزندان خانه‌ای که لایق او باشد درربض مذکور بسازد به‌مال خود و وقف‌کند بر اولادخود به‌وجه مذکور، و هرک ازیشان آن خانه نسازد و بروجه مذکور وقف نکند باید که از حصهٔ ارتفاعات وقفی که جهت او شرط رفته بسازند و تا آن خانه نسازند و بر وجه مذکور وقف نکنند از ارتفاع موقوفات که جهت او شرط رفته چیزی بدو ندهند.

ترتیب وقف.

و اگر چنانک تقصیر کند و خانه نسازد ازحصهٔ وقفی‌که جهت او شرط رفته بسازند، چنانک درباب خانهٔ متولی شرط رفت و شرح‌آن داده‌آمد.

و حکم همه فرزندان همچنین است.

ناظر
که مانند نایب متولی است

احوال وترتیب وزندگانی او به‌وجهی بایدکه هم درین شرط‌نامه و **وقفیه** مشروح و مشروط به جای خود نویشته شده.

اما مسکن او: آنچ او مجرد در آن باشد ودر آنجا کار دیوان وقف سازد و به هر وقت‌که خواهد مجرد شب وروز آنجا مقام سازد وکسانی راکه جهت محافظت به هر وقت درآنجا بگذارد، بایدکه‌کسان امین باشند ومتدین وپاک دین وباطاعت.

وآن مسکن سرایچه‌ای‌است‌که برسردرگاه ایسر روضه‌است بامرافق‌آن، وآشکوب زیرین نیزدرحکم او باشد ویک خانه از آشکوب زیرین به بواب در ایسر روضه دهد تا مجرد در آنجا باشد وبوابی این در به جای می‌آرد و درخانهٔ ناظر نیزگوش می‌دارد.

واین سراچه از زیر و بالا مشهور است به عمل **استاد حاجی قزوینی**.

اما آنچ جهت اهل وعیال خود سازد تا در آنجا مقیم وساکن باشند[۱] شرط آن بر همان موجب است که در باب متولی و مشرف گفته شد.

وحکم خانه‌های تمامت فرزندان همچنان است.

۱ـ اصل : باشد

مفسر و محدث

بایدکه شخصی باشد عالم به علم تفسیر وحدیث و متدین و صالح، و صاحب روایت و اجازت باشد و بر درس هر دوفن قادرتا دومتعلم‌را که معین شده بر سبیل وجوب درس‌گوید واجازت روایت‌دهدبرسبیل‌جواز و ارادت و رغبت خود، وتا او را عذری واضح نباشد و متولی اجازت| [ندهد] . . . . [1]

. . . .

مدرس

علوم فقه واصول فقه واصول‌کلام وسایر علوم که از مقدمات این علوم‌اند،

به‌شرط آنک عالم[و] متدین‌وصالح باشد تا ده‌نفر فقیه‌را درس‌گوید، وچون‌اهل **تبریز شافعی‌**مذهب‌اند بایدکه او، نیزمعیدوفقها **شافعی**مذهب باشند وواجب است‌که درس علوم شریعت| . . . . [1] [۲۲۸]

. . . .

(اینجا یك ورق افتاده است)

و تفصیل آن این است:

از حجر[ه]ها[ی]

خانقاه به موجبی که متولی تعیین کند هشت حجره.

و چون حفاظ در آنجا مجرد مقیم خواهند بود هریکی رایک حجره بیشتر ندادیم.

وشرط کردیم که درین حجر[ه]ها قطعاً آتش نکنند و چون زمستان باشد و خواهندکه‌آتش‌کنند و گرم شوند در سراچه‌ای که برابر مطبخ خانقاه است تابخانه‌ای هست که

از حجر[ه]ها[ی]

روضه به موجبی که متولی تعیین‌کند یازده حجره.

و بایدکه درآنجا آتش‌نکنندالا قدری فحم‌که‌البته‌دودنکند بر منقل کنند وبدان گرم شوند.

از حجر[ه]ها

که بر بالای داروخانه است، از نه حجره بعددوحجره که جهت‌متعلمان‌علم طب‌معین است و دو

قیام نماید وهم به امامت صلوات مفروضه.

وباید که همواره ملازم باشد و طریق امانت و دیانت سپرد وتامهمی ضروری نباشد ومتولی اجازت ندهد به شهر و دیه‌ها تردد نکند.

و مسکن او: اما آنچ او مجرد در آنجا باشد سراچهٔ نقاشی کرده‌که در دهلیز خانقاه برابر مطبخ است آشکوب زیرین غیربالائین، وچون‌آن سراچه به نقاشی کرده به زمستان که احتیاج باشد به آتش جهت‌گرم‌شدن، بایدکه‌قطعاًدرآنجاآتش‌نکنند بلک خانه‌ای‌که برصفه دارد ازجانب شرقی ودرآن درصفه است از اندرون به آجر برآورند تا دود در اندرون نیاید و چون یک دیوار آن با آن باغچه است که درپس آن وپس صفه است‌آن مقدار ازآن باغچه‌که محاذی و متصل‌آن تابخانه است اضافهٔ آن تابخانه کنند و به آجر یک دنده برآورند، چه زیر آن زیرزمین‌است تاتحمل‌کند چنانک جامات روشنائی صفه [را] نگیرد، آن‌مقدار که در محاذاة صفه است به‌قرار باغچه بگذارند تا صفه روشن باشد، و در آن تابخانه ازان باغچهٔ صفه باشد| که بدان موضع‌که از [۲۲۹]

۱ـ اینجا یك ورق (۱۳۹ قدیم) افتاده است.

دیوار آن با دهلیز خانقاه دارد در آن در این تابخانه کنند و دری که باصفه دارد آن را به آجر بگیرند تا دود در اندرون حجره نرود که شیخ در آن خواهد بود و نیز چون نقاشی کرده‌ایم سیاه نشود.

واقدری زمین دراز که اسم باغچه دارد در پس آن تابخانه، وروشنائی آن ازانست و روشنائی صفهٔ سراچه همچنین.

گفتیم تا آن قدر زمین که در محاذاة آن تابخانه‌است‌از‌ان
[۲۳۰] باغچه‌بازبرندوداخل آن‌تابخانه‌کنند،لکن سقف آن بلندتر بپوشند و سوراخی بزرگ باز گذارند تا دود ازآنجا بیرون رود چنانک قطعاً دودآن‌درآن سراچه که‌شیخ خانقاه‌که‌امام نیز هم او باشد در

حجره جهت کحال وشرابدار، بقی بعدها پنج حجره.

باغچه اضافه‌کرده باشند درآنجا روند، وچون آن را بپوشند سوراخی بزرگ بگذارند تا دود بیرون رود، وشیخ‌به‌زمستان درآنجاباشد تاآتش تواند افروختن. وچنان سازدکه دود قطعاً به آشکوب‌بالائین وزیرین نرسد و به‌زیان نیارد وسیاه نگرداند، انشاءالله تعالی.

فراشان
و قیم روضه

چون ایشان چند نفراند وهر یک را ازیشان شرحی مطول می‌آمد بدین سیاقت مفصل نویشته می‌آید.

فراش
گنبد واقف

شرط آنست که این‌فراش مدام ملازم حفاظ باشد به شب و به‌روز، و هرشب به موضعی‌که قبلی گنبد است که آنجا منابر مختصر ساخته شده جهت‌آنک تا حفاظ به نوبت هر نوبتی‌سه نفر علی‌الدوام قرآن خوانند به‌موجبی که در شرایط حفاظ در فصل‌گنبدمسطورست.

و وظیفهٔ‌این‌فراش آن‌است‌که چون‌نماز شام بدهند و وقت افروختن چراغ باشد شمعی پاک که قطعاً

فراش
و خادم خانقاه

که هرچ به کار فراشی وخادمی تعلق دارد به تقدیم رساند و علی‌الدوام خانقاه پاک دارد و به‌وقتی که شمع برباید افروختن به موجبی که‌معین‌شده‌برافروزد و قندیل و چراغ‌که درخانقاه باشد تمامت برافروزد و به وقت آش خوردن جماعت کوزهٔ‌آب بردست گیرد ومی‌دهد وشمع دان وآلات فرش و طرح که بدو سپرده باشند نیکو نگاه دارد و خدمت

آنجا باشد نتواند رفتن.

و باید که دیوار آن به یک دنده برآورند چه زیر آن زیر زمین است چنانک حایل صفهٔ سراچه نباشد.

واما مسکن جهت کسانی که ایشان اهل و عیال داشته باشند، در **محلهٔ صالحیه** هر یک جهت خود خانه بسازند و عیال را در آن خانه نشانند و اجرت زمین را به متولی وقف می‌رساند.

کلیددار

گنبد
و این فرزند طوقلی است

بایدکه قطعاً پیرامون مسکرات نگردد و امانت و دیانت ورزد وملازمت به‌وجه نماید، وبعداز او این کلیدداری ازان اولاد اوست نسلاً بعد نسل، واحوال و شرایط آن در فصل گنبد پیش‌ازین نویشته شده‌بدان موجب پیش گیرند.

و بایدکه‌گنبد را دوبند وکلیدهای بغایت محکم باشد به‌وجهی که قطعاً هیچ‌کس به‌کلیدی دیگر آن راباز نتواند کردن و اعتماد را شاید و درآن باب احتیاط تمام نماید. چه در گنبد مصاحف و دیگر

پیه با آن آمیخته نباشدبه‌موجبی‌که در فصل شمع و روشنائی معین‌شده درشمع‌دانی نهاده برافروزدوپیش حفاظ که به نوبت قرآن‌خواندن نشسته باشندنهنددر درشبکه، و باید که در شبکه باز باشد تا روشنائی در اندرون نیز بود، و قدری بوی خوش در مبخره‌ای که دستهٔ دراز داشته باشد از شبکه در اندرون نهد تا هم بوی خوش در گنبد باشد و هم از شبکه بیرون آید و بمشام‌حفاظ نیز رسدو تا روز که روشن شود شمع سوزد.

وکیفیت و مقدار واحوال شمع درفصل شمع و روشنائی و مشعله‌وقنادیل‌نویشته شده و مقرر گشته، بدان موجب پیش گیرد.

وچون مقرراست و

مجاوران آنجا به‌وجه کند و آب ایشان بدهد وامانت ودیانت به‌جای آرد.

و سقا را متقاضی باشد تاآب بیارد و آب بپاشد و میان سرای و مواضع که بباید شستن بشورد و مواضع‌که چراغ باید نهادن و در حدود خانقاه باشد چنانچ درفصل روشنائی آمده بنهند.

اما مسکن ایشان آنچ در **ربع رشیدی** باشد:

[۲۳۱] اما | خادم‌درسراچهٔ شیخ خانقاه باشد.

و مسکن فراش‌کی او در آنجا مجرد مجاور باشد حجره‌ای از حجر[ه]های خانقاه‌متولی بدودهد و شمع دان و آلات چراغ آنچ همه روزه او را به‌کار باید پیش خودنهد وباقی فرش و طرح ورختها جائی

چیزهای عزیز باشد که مردم جاهل بد بدان طمع کنند، تا نبادا که بر آن ظفر یابند.

اما مسکن او: جهت آنک مجرد در آنجا ساکن باشد و هرک بعداز او قایم‌مقام او باشد برابر گنبد در جنب سراچه‌ای که مسکن ناظر ـ که مانند نایب متولی است ـ و آن سراچه مشهورست به‌عمل **استاد حاجی قزوینی** باید که در جنب دیوار سراچهٔ مذکور حجرهٔ یک‌در خانه هم‌اکنون به‌مال وقف بسازد و او مجرد در آنجا باشد.

اما جهت مسکن اهل و عیال او خانه در **ربض**
[۲۳۱] **رشیدی** به‌مال خود | بسازد و وقف کند بر اولاد و اولاد [اولاد] خود.

و اگر او آن خانه نسازد و بر وجه مذکور وقف نکند از مرسومی که از اصل وقف جهت او مقرر شده خانه بسازند و تا آن تمام نشود به وی از آن چیزی ندهند به‌همان موجب که درباب متولی و مشرف و نایب متولی که او ناظرست گفته شد.

[عبارت در حاشیهٔ دست راست صفحه ۲۳۱]

چون کلیددار تا غایت جهت خود مسکن درین موضع که ذکر کرده شده نساخته بود و آن را به **کتابخانه** ساختیم متولی باید که جهت او مسکن که مجرد در آنجا باشد مقرر گرداند تا ملازم تواند بود. کتبه **فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن عالی المشتهر بالرشید الطبیب الهمدانی.**

طبیب

که هم مدرس باشد و هم معالج، بر موجبی که در فصل طبیب یادکرده شد پیش گیرد.

اما مسکن او در **ربع رشیدی** جهت آنک او

شرط رفته که هر شب آدینه کلیددار بیاید و در گنبد باز کند تا حفاظ ختم کنند باید که این فراش و کلیددار با معتمدی از آن متولی که معین کرده باشد پیشتر در اندرون روند و فراش گنبد را پاک کند و چهار قندیل که در آنجا آویخته است پر از روغن کنجد در کند و برافروزد و چهار شمع که هم معین شده و وزن و کیفیت آن هم در فصل شمع و روشنائی معین گشته در شمعدان نهاده برافروزد و کوزهٔ آب بر دست گیرد و باز ایستد تا چون حفاظ بتمامت بیست و چهار نفر که در آنجا روند به وقت احتیاج آب بدیشان دهد.

ومقرر چنان است که حفاظ پیش از نماز شام در آنجا روند و

که متولی معین کند در آنجا بنهد.

اما مسکن اهل و عیال او اگر متأهل باشد:

در **محلهٔ صالحیه** جهت خود خانه بسازد.

فراش روضه و قیم

سه نفر.

و وظیفهٔ ایشان آنست که روضه را پاک دارند و میان سرای آن بشورند و مواضع همه بروبند و ملازم مجاوران آنجا باشند و سقا را متقاضی باشند تا آب بیارد و مجاوران را آب بدهد و آلات فرش وطرح و قندیل و چراغ نگاه دارند و به‌وقت برافروختن برافروزند و روغن از دیوان وقف طلب می‌دارند و می‌ستانند و آلات فراشان و آنچ در مسجد باشد

مجرد در آنجا باشد، سرائی که معروف است به دارالطبیب تا درس دو متعلم علم طب نیز هم آنجا می‌گویند.

اما مسکن که جهت اهل‌وعیال او باید اگر متأهل باشد در**محلهٔ صالحیه**خانه‌جهت خود بسازدبه‌موجبی که ذکر رفت‌اجارت زمین‌آن به‌دیوان وقف می‌رساند چنانک مقرر شده.

شرابدار داروخانه

شرط آنست‌که ازمسکرات‌اجتناب‌نمایدو متدین باشد و طریق امانت ورزد و ادویه و اشربه جهت بیماران بجوشاند و به‌سخن طبیب به‌بیماران دهد و به‌حضور طبیب ترکیب معاجین و دیگر مرکبات کند، ومدام ملازم آن باشدوگلاب وعرقها گیرد و از هر کاری که بدان تعلق[1] دارد و متولی او را فرماید تجاوز ننماید.

اما مسکن او: آنچ در **ربع‌رشیدی** خواهد بود تا او مجرد در آن باشد در حجره که بر بالای داروخانه ساخته‌اند.

اما آنچ جهت اهل و عیال او باید اگر متأهل باشد، بایدکه در **محلهٔ صالحیه** خانه جهت‌خود بسازد و به‌موجب مذکور اجرت زمین آن به‌دیوان وقف می‌دهد.

خادم‌المرضی

دو نفر.

بایدکه متدین وامین‌باشند ومشفق و ازمسکرات اجتناب نمایند و مدام ملازمت بیماران کنند. چنانک متولی فرمایدو طبیب صلاح بیند وخدمت بیماران و هرچ بدان تعلق دارد و ایشان را گویند نماز شام در آنجا بگزارند و بعد ازان به‌ختم قرآن مشغول شوندو به‌موجبی که‌در فصل حفاظ مشروح و مشروط نویشته شده قرآن ختم کنند و در اثنای آن دو سه نوبت بوی خوش بسوزانند.

و چون ختم تمام شود شیرینی با نان به‌هم‌که معین شده به موجبی که‌درفصل آش تعیین رفته و مشروح نویشته شده بدهند.

و بعد ازان بیرون آیند ومعتمدی ازان متولی که‌معین کرده‌و کلیددار وآن فراش توقف نمایند تا گنبد بروبند وبیرون آیند و در بیندند.

اما مسکن او : آنچ در **ربع‌رشیدی** باشد، حجره‌ای‌که در جنب حجرهٔ فرزند **طوقلی** ساخته شده ازفرش‌وطرح وغیره محافظت نمایند و امانت ودیانت‌ورزند و احتیاط کنند تا مردم دزد و طرار و ناهموار در آنجا نباشند و اگر آمده باشند تفحص‌نموده با متولی بگویند. [۲۳۲]

و به‌اوقات‌اعیادکه مقرراست‌که درآنجا آش دهند کوزهٔ آب بردست گیرند و به مردم‌دهند، وچراغ و قندیل به موجبی که درفصل روشنائی معین شده ووظیفهٔ ایشان است درمواضع بنهند.

و مسکن ایشان: آنچ در **ربع‌رشیدی** خواهد بود جهت آنک ایشان مجرد در آنجا باشند و ملازمت نمایند و آلات فراش درآنجا بنهندمتولی سه‌حجره از روضه که‌مناسب داند بدیشان دهد.

۱ـ «تعلق» دوبار تحریر شده است.

بجای آرند.

[۲۳۳] و به‌وقتی که سر وجامهٔ ایشان | باید شستن بشورند و ملازم ایشان باشند و هر خدمتی و مراعاتی که باید کردن بکنند.

اما مسکن او: در **ربع رشیدی** که مجرد آنجا مجاور باشد در سراچهٔ رواق‌المرتبین یک در خانه متولی بدهد.

اما اگر متأهل باشد، جهت اهل‌وعیال او خانه باید در **محلهٔ صالحیه** جهت خود خانه بسازد و به‌موجب مذکور اجارت زمین آن به‌دیوان وقف می‌رساند چنانچ مقرر است.

مطبخی

که جهت بیماران غذا و مزوره سازد و شربت نیز جوشاند. |

و امانت ودیانت ورزد واز مسکرات دور باشد و شفقت بر بیماران برد و ملازم باشد.

اما مسکن او: جهت آنک او در آن مجرد باشد هم در مطبخ بیماران مجاور و ملازم باشد چنانک متولی گوید.

[۲۳۴] وجهت اهل‌وعیال خود هم به‌موجب مذکور خانه بسازد. |

خازن داروخانه

شرط آنست که امین و متدین باشد و مدام ملازم گردد و کلید داروخانه و مخزنهای آن به‌دست او باشد. لکن باید که معتمدی که متولی و مشرف از قبل خود نصب کرده باشند وطبیب هرسه مهر بر آن نهند و به‌همدیگر بگشایند و هیچ‌کس دیگر را در اندرون نگذارند. هرکس کی چیزی خواهد به‌در شبکه آید و بیرون به‌صفه‌ای که به‌در شبکه بسته بنشینند تا از شبکه بدو دهند و باز گردد.

است مسکن او باشد تا او درآنجا مجاور و ساکن باشد وملازمت گنبد نماید و شمع و شمعدان و آلات فراشی درآنجا بنهند.

اما جهت اهل و عیال خود اگر متأهل باشد در **محلهٔ صالحیه** به‌موجبی که ذکر رفته خانه بسازد و اجرت زمین به وقف می‌دهد به موجب مقرر.

فراش داروخانه

یک نفر.

به‌موجبی که در شرح فراش روضه و خانقاه گفته شد هرچ به فراشان تعلق دارد بدان موجب به‌تقدیم رساند، و فراش داروخانه و طبیب ودارالشرابی اوست.

اما مسکن که او مجرد در آنجا باشد در **ربع رشیدی** در سراچه‌ای که طبیب درآنجا باشد تا در

اما اگر متأهل باشند، مسکن اهل و عیال ایشان در **محلهٔ صالحیه** به موجب مذکور جهت خود [خانه] بسازند و اجرت زمین آن به‌موجب مقرر به‌دیوان وقف می‌رسانند.

فراش دارالضیافه

ملازم آنجا باشد و هر کاری که به فراشان تعلق دارد به موجبی که شرح آن در خانقاه و روضه داده شد به تقدیم رسانند.

و مسکن او: در **ربع رشیدی** تا خویشتن مجرد در آنجا باشد.

چون دارالضیافه بیشتر اوقات خالی باشد خصوصاً دارالضیافهٔ مجاوران، شب در آنجا کسی دیگر نباشد و روز به وقت آش خوردن درآنجا

و هرچه طبیب دراندرون داروخانه خواهد خازن واقف باشد به‌اتفاق شرابدار حاضر کنند. طبیب آنچ باید دادن به‌موجبی که مقرر و شرط رفته می‌دهد و چون بیرون آیند باز در بیندند و کلید خازن برگیرد و به‌اتفاق مهر کنند.

اما مسکن‌او: آنچ در **ربع‌رشیدی** باشدتااومجرد درآنجا می‌باشد رواق‌المرتبین وحوالی آن که‌متولی معین‌کند تعیین رفت.

اما اگر متأهل باشد، جهت اهل‌وعیال او در **محلهٔ صالحیه** خانه جهت خود بسازد به‌موجبی که مقرر است اجارت آن زمین به‌دیوان وقف می‌رساند.

کحال

که جراحی نیز داند

بایدکه متدین باشد وطریق امانت‌وشفقت ورزد و ادویهٔ چشم و مراهم می‌سازد، به‌نظر نواب متولی و مشرف و در مخزن داروخانه می‌نهد تا ازانجا به موجبی‌که شرط رفته هریک بیمار را آنچ لایق او باشد از شباک داروخانه بیرون می‌دهد وملازم باشد وعلاج چشم وجراحت بیماران می‌کند.

اما مسکن او: آنچ در **ربع‌رشیدی** باشد تا او مجرد در آنجا مجاور باشد حجره‌ای از جملهٔ حجر[ه]هاکه در ساباط خانقاه ساخته‌اند و بعضی حفاظ آنجا می‌نشینند، یکی‌که بزرگ‌تر باشدمتولی بدو دهد.

اما آنچ اگر متأهل باشد اهل و عیال او درآنجا بنشینند در **محلهٔ صالحیه** خانه جهت‌خود بسازد و به

حوالی آن جائی که متولی معین کند مجاور و ملازم باشد وآلات فراشی نیز هم درآن خانه نگاه دارد و ملازم طبیب نیز باشد وخدمت او نیز می‌کند ــ آنچ به‌فراشی تعلق دارد.

اما جهت اهل و عیال او باید اگر متأهل باشد در **محلهٔ صالحیه** جهت خود خانه بسازد به‌موجب مذکور و اجارت زمین آن به‌موجب مذکور به‌دیوان وقف می‌رسانند.

باشند اوشب و روز درآنجا مجرد مجاور باشد.

امااگرمتأهل‌بود جهت اهل‌وعیال خود در **محلهٔ صالحیه** خانه‌جهت‌خود بسازد به‌موجب مذکور و اجارت‌آن به‌موجبی که مقرر شده به دیوان وقف می‌- [۲۳۵] رساند، تمام[۱].

مرتب

که هم داعی باشد

و وظیفهٔ اوآن باشدکه هرروزکه نان پخش‌کنند اوحاضر باشد. دعائی‌که مناسب‌آن باشدبکند مشتمل برحمد باری‌تعالی و صلوات و تحیات بر مصطفی علیه‌الصلوة والسلم واصحاب ویاران واهل‌بیت و دعاء پادشاه‌وقت وترحم‌برواقف وهمه مؤمنان ومسلمانان. وچون به‌آخرهرماهی وجوه‌العین جهت مشاهرهٔ

۱ــ کلمهٔ «تمام» الحاقی و به‌خط جدیدترست. در ذیل این قسمت که بیاض بوده است به‌خط جدیدتری این سطور نوشته شده است.

«تمامت یک قطعه زمین‌که مبذر یک جریب است ازاراضی قریهٔ **سریح** (ظ: هرنج)ازقرای **مهرانرود**. حدودآن متصل است به‌قطعه زمین که عرض آن دو گزست و آن ازتوابع طاحونه[ای] است که نزدیک آن است و به‌فضای این طاحونه و به‌قطعهٔ **ستبان** المحدوده بعد و به‌کنار نهر **مهرانرود** و به‌قطعه زمین متصل به‌جوی طاحونهٔ مذکوره که‌داخل نهر **مهرانرود**.

موجبی که مذکور و مقرر است اجارت زمین آن بهدیوان وقف میرساند.

بوابان

که در هر موضع خواهند بود به موجبی که مفصل نویشته می‌شود و شرح آن می‌آید| بهذه الترتیب و السیاقة. [۲۳۶]

بواب
درگاه بیرونی
یعنی درگاه اولین
ربع رشیدی

شرط آنست که معتمدومشفق ومتدین و امین باشد و از مسکرات اجتناب نماید و شب و روز ملازم باشد و احتیاط کند تا کسان مجهول و دزد را در اندرون نگذارد و بداند و بپرسدکه هرکس که در اندرون آید کیستند و کسانی که بیرون روند هم احتیاط کند تا چیزی دزدیده بیرون نبرند و هر کسی که مانند چنین چیزها که ذکر رفت وهم و گمان برد در حال با متولی یانایب متولی

بواب
دارالضیافه

دو نفر.

یکی جهت دارالضیافهٔ مجاوران و یکی جهت دارالضیافهٔ مسافران.

و شرط ایشان همچنان است که از آن بواب درگاه بیرونی. لکن چون مطبخ بدان نزدیک است وبدان دهلیز که ایشان می‌نشینند نزدیک ومتصل بلک ممر یکی است اگر کسی از مطبخ و حوایج خانه چیزی دزدیده باشد معین احتیاط کنندو بگیرند و با متولی بگویند. و همچنین هر که در دارالضیافه کاسه

متولی یانایب متولی ومشرف حاضر گردانند وخازن باایشان وجوه بیارد، حصهٔ هریک از مرتزقه در کاغذی پیچند ونام هریک بر آن نویسند و برطبقی نهاده سرآن بپوشانند. آن داعی مرتب به‌حضور ایشان دست در زیر آن برد و یکی برگیرد. به‌نام هرکدام که برآید بدو دهد وچون تمام داده باشد به‌موجب مذکور دعا بخواند.

وهمچنین هرروز که دردارالضیافه مرتزقه وعمله و مسافران جمع شده باشند و طعام بخورند چون حفاظ قرآن خوانده دعا بگویند او نیز دعائی بگوید.

و اگر دوکس از مجاوران جنگ کنند هر دو را بیرون کنند وبا متولی بگویندتا متولی به‌موجبی که شرط رفته است هردو را معزول کرده دونفر دیگررا که جنگ نکنند ولایق باشند نصب کند.

و باید که این مرتب جماعت مجاوران و غیر مجاوران که در **ربع رشیدی** مجتمع شوند هرکس را لایق حال او در مکان مناسب او بنشاند[۱] و نگذارد که بی‌ترتیب نشینند، و آنچ معهود است که رسم مرتب باشد به‌جای آرد.

اما مسکن او : آنچ داخل **ربع رشیدی** باشد جهت آنک او مجرد درآنجا باشد ازحجر[ه]هائی که خالی مانده متولی حجره‌ای بدو دهد.

اما جهت آنک اگر متأهل باشد اهل و عیال آنجا بنشاند، جهت‌خود در**محلهٔ صالحیه** خانه بسازد و به‌موجبی که مذکور و مقرر است اجارت زمین آن به‌دیوان وقف می‌رساند.

۱ـ اصل : بنشانند

بگـوید تـا تدارک نمایند و بـه شب در ببندد| وکلیدبرگیرد، وگشودن در به وجهی باشدکه‌متولی‌احتیاط کرده با او گفته باشد و شرح داده.

و هـر چند کـه فراشان معین‌اند که چراغ و قندیل می‌نهندلکن روشنائی‌که نزدیک او بـاشد او نیز مدد کند و نگاه دارد و مـی‌رود و می‌نهد.

و مسکن‌او:همانجا درپس‌در موضعی اگر نساخته‌اند بسازند تا او در آنجـا بـاشد مجرد.

امـا اگـر متأهل باشد جهت خود خانه در **محلهٔ صالحیه** بسازد و بـه مـوجب مقرر اجـارت زمین آن به دیـوان وقف می‌رساند.

و اگر احیاناً به نـادر به خـانه رود وآلات دزدیده‌بیرون آرد احتیاط کـرده بگیرند و با متولی بگویند تا تدارک و ادب کند.

ومسکن‌ایشان:هر دو در دهلیـز بیرونی دارالضیافهٔ مسافران موضعی هست‌که اگر نساختـه انـد جهت آن حجره بسـازند بقدر آن زمین تـا ایشان درآنجاباشند.

امااگراهل‌وعیال داشته باشند هریک جهت خودخانه[ای] در **محلهٔ صالحیـه** بسازند و بموجبی که مذکور و مقـرر است اجـارت زمین آن بدیـوان وقف می‌رسانند.

و ایشان باید که همـواره مـلازم در باشند، و اگر به نادر بخانه روندمعتمدی قایم‌مقام خود برآن در که ایشـان نگاه می‌دارند نصب کننـد

مؤذنـــــــــان

دو نفر

[۲۳۷] ازیشان‌مدام ملازم مداوم ومجاور خواهند بودن‌تا در پنج وقت اذان می‌گویند وامانت ودیانت‌گوش‌دارند وهرگز غیبت ننمایند. اگر کاری‌ضروری پیش‌آید وبا متولی بگوید و او را اجازت دهد که بعضی از روز یایک دو روز بدان‌کاربرود، و بایدکه قایم‌مقام خود یکی‌را بازدارد تا اذان می‌گوید.

اما مسکن ایشان: آنچ در **ربع‌رشیدی** باشد در روضه دوحجره متولی بدیشان دهد تا درآنجا مجرد مجاور و ساکن باشند.

اما اگر متأهل باشد جهت اهل وعیال ایشان در **محلهٔ صالحیه** جهت خود خانه بسازند واجارت آن زمین به‌دیوان وقف می‌رسانند.

وچون شرط رفته‌که درتمامت ماه رمضان وتمامت شبها[ی]آدینه وروزها وشبهای متبرک دوازده نفر مؤذن به‌اتفاق اذان وتمجیدگوید وچون آن ده‌نفررا مسکن در **ربع‌رشیدی** نداده‌اند و شرط کـرده‌کـه همیشه‌مجاوروساکن **ربع‌رشیدی** باشند وخانهٔ . . .
ایشان‌مقررکرده که به **محلهٔ صالحیه** . . . . [1]
که مساکن‌ایشان خارج **ربع**[**رشیدی**] . . . . [1]
می‌آید نوشته شده و روز . . . . [1]
باشندیاشب‌تمجید [گویند] . . . . [1]
به‌اتفاق درآنجا باشند بده[د] . . . . [1]

۱ـ درین موارد بیش‌از نیمی ازهر سطرسائیده ومحوشده‌است.

[۲۳۸] معتمدی| ازقبل خود قایم مقام خود بر آن در بگذارد تا به‌موجب مذکور محافظت می‌نماید.

بواب درگاه مناره

شرط و ترتیب آن بر همان موجب که در باب درگاه بیرونی گفته شد.

و مسکن او که مادام در آنجا مجاور باشد در پس در دو صفه هست، از یکی قدری باز بریده‌اند مجرد در آنجا باشد.

اما اگر متأهل باشد جهت اهل و عیال خود در **محلهٔ صالحیه** خانه بسازد و به‌موجبی که مذکور و مقرر است اجارت زمین

[۲۳۹] آن به‌دیوان| وقف می‌رساند.

بوابان روضه

یکی بر درگاه ایمن، یکی بر درگاه

تا به‌وقت باز آمدن ایشان ملازم باشد.

بواب خانقاه

شرط و ترتیب آن به‌موجب مذکور است.

اما مسکن او: تا مجرد در آن باشد در پس در خانقاه قدری موضع هست بدو دهند.

واگر متأهل باشد مسکن جهت اهل و عیال خود در **محلهٔ صالحیه** بسازد و اجارت زمین آن چنانک مذکور و مقرر است به‌دیوان وقف می‌رساند.

بواب دارالمتولی

که خزانه نیز و کتابخانه نیز در آنجا باشد.

و شروط کار ایشان به‌موجبی که جهت دیگر بوابان ذکر رفته.

و مسکن او: آنچ

ایسر.

و شروط آن به‌موجبی که جهت دیگر فراشان ذکر رفته است.

اما مسکن ایشان که مجرد در آنجا باشند یکی در آشکوب زیرین درگاه ایسر خانهٔ کوچک هست در آنجا باشد و دیگری در آشکوب زیرین درگاه ایمن حجره‌ای مقدار آنچ دست دهد بسازند تا در آنجا ساکن باشد و آلات فراشان [۲۴۰] نیز در آنجا می‌نهد.

اما اگر متأهل باشد، جهت اهل و عیال ایشان خانه‌ای جهت خود هر یک در **محلهٔ صالحیه** بسازند و به‌موجبی که ذکر رفته و مقرر شده اجارت زمین آن به دیوان اوقاف می‌رساند.

در **ربع رشیدی** می‌دهم تا مجرد در آنجا باشد هم آنجا که پس در است جائی که مناسب باشد حجرهٔ کوچک بسازند تا در آنجا ساکن و مجاور باشند.

اما اگر متأهل باشد جهت اهل و عیال خود در **محلهٔ صالحیه** خانه بسازد و اجارت زمین آن به‌موجبی مقرر به دیوان وقف رساند.

دفعـــــۀ

دوم از حروف اول

وآن مشتمل است بر احوال مسکن عملهٔ ربع‌رشیدی که ایشان در داخ[ل] . . . .[1] و مسکن نداشته باشند وخارج ربع‌رشیدی بایدکه البته مسکن داشتــه باشند تا ملازم باشند . . . .[1] باشند به شهر ودیه‌نروند، چه شرط آنست که هرکه مجاور ربع‌رشیدی نباشد یا مقیم شهرستا[ن] . . . .[1] نباشد اوراهیچ ندهند.

وآن محصور است در دو قسم:

قســـم

اول از دفعهٔ دوم از حرف اول

[۲۴۱] جماعتی‌که ایشان را مسکن در محلهٔ صالحیه باشد، وشرط آنک ایشان خانهٔ خود درآنجا | بسازند. واین محلهٔ صالحیه محلتی است ازمحلات شهرستان رشیدی که به ربع‌رشید[ی] نزدیک است و یک درکوچهٔ آن ممر بزرگ ربع‌رشیدی است‌که بربالا می‌روند، و یک در دیگر به‌جانب بازار که به‌راه دروازهٔ سرخاب می‌روند وجهت [آن نام] محلت صالحیه نهاده شده که جماعت اهل صلاح که مجاوران وملازمان [شهرستان] رشیدی باشند خـانه‌های ایشان درآنجا باشد، وفاسقان را درآنجا [راه و] مدخل و مقام نباشد.

سقایـــــان

شرط آنست که خانها[ی] تمامت سقایان که در ربع‌رشیدی معین شده وملازم، و اگر اتفاق افتدکه شب بایدکه ملازم بـاشند در ربع‌رشیدی بخسبند[2] درحجرهٔ فراشان بهم بـاشند با آنک عزب باشند. آنانک عزب بـاشند و آنانک متأهل باشند درین محلهٔ صالحیه خانه بسازند ومقیم شوند.

[۲۴۲] و شرط | آنست‌که از مسکرات اجتناب نمایند و صالح ومتدین باشند، وجهت هر موضع‌که معین‌شده مجاوران آن موضع را آب بدهند وآب بپاشند تا فراش بروبد[3] و بشوید.

و مرسوم ایشان هریـک درموضع خیردرآمده.

مشعلـــــداران

مرسوم ومشاهرهٔایشان درمصارف‌آمده وشرط‌آن است که اگر اتفاق افتد که بعضی از شبها باید که ملازم‌در ربع‌رشیدی باشند وآنجابخسبند درحجرهٔ بوابان بخسبند.

واین مشعله‌داران‌که متدین باشند وامین ومشفق و آنانک متأهل باشندجهت خود خانه‌ها در محلهٔ صالحیه بسازند تااهل‌وعیال ایشان‌آنجامقیم شوند و ایشان به‌نفس خود شب‌پیش مشعله ملاز[م] باشند و پیش‌بوابان‌که‌بدیشان نزدیک باشند بخسبند.

و مرسوم ایشان هریـک درمواضع خیردرآمده.

۱ـ به‌علت سائیدگی و محوشدگی مرکب، کلماتی چند از انتهای سطورقابل خواندن نیست.

۲ـ اصل: بخسید

۳ـ اصل : بروید

سقا[ی]

خانقاه و مجاوران حجر[ه]ها و مطبخ آن ومجاوران ساباط خانقاه و ممرآن تا درگاه روضه و درگاه مناره و سقایه که در آن ممر است.

سقا[ی]

دارالضیافه و مطبخ آن و مجاوران و مسافران آن ومفتح‌الابواب تا درگاه اولین **ربع‌رشیدی** و سقایه‌ها که در دوّر ساخته آمده.

سقا[ی]

روضه و مجاوران آن و دارالمصاحف.

[سقا]ی

داروخانه‌ودارالطبیب و مطبخ و شرابخانه و توابع آن و دارالمتولی و دارالمشرف و رواق‌المرتبین و ممر داروخانه تا درگاه اولین روضه که آن درگاه ایمن است.

مشعله‌دار

که ملازم باب‌الابواب باشد.

و باب‌الابواب آن است که پیش ازین در **باغ رشیداباد** آنجا بود ودر آنجا به جانب بالابر ممر **ربع‌رشیدی**می‌باشد وبایدکه‌چراغها[ی] آن ممر هم به عهدهٔ او باشد، و او یک مشعله دارد.

ومرسوم و مشاهرهٔ او در خاتمهٔ این‌دفعه ثبت‌شده.بایدکه‌بدان موجب بدهند.

مشعله‌دار

[۲۴۳]
در داروخانه و در خانقاه: دو مشعله

در خانقاه : یک مشعله

در داروخانه: یک مشعله

مشعله‌دار

مفتح الابواب وآن‌صحن‌درگاه‌مناره و درگاه دارالضیافه است . . .[۱] روضه به جانب ایسر : سه مشعله.

. . . . . .[۱] درگاه . . . روضه به‌جانب . . . . . .[۱] [ا]یسر . . . .[۱] یک‌مشعله

[مشعله دار]

. . . .[۱] ه در . . . .د[۱] [و]مشعله

۱ـ مواردی است که به‌علت سائیدگی حروف مطالب محو شده است.

یتیمان

ازده نفر که شرط رفته که ایشان را معلم قرآن بیاموزد.

آنانک ایشان‌را هیچ‌کس مادر وخویش نباشد که نگاه دارد.

جهت ایشان خانه در **محلهٔ صالحیه** بسازند تا درآنجا باشند وروز پیش معلم واتابک‌که معین شده ملازم باشند به‌موجبی که ذکر رود وبه‌موجبی‌که در **وقفیه** آمده مایحتاج ایشان می‌دهند وچندین مدت که مقرر شده قرآن خوانند.

وبعدازان ایشان بیرون روند وبه‌عوض ایشان دیگر یتیمان بیارند.

مؤذنان

از دوازده نفر.

بعد دو نفرکه ایشان را در حرف بالا نویشته و مسکن ایشان معین رفته، تا در آنجا مجرد وملازم باشند.

وجهت اهل وعیال خود در**محلهٔ صالحیه** خانه بسازند، بقی بعده ده نفر.

این ده نفر مؤذن را وظیفه آنست که ماه رمضان بتمام و روزها وشبها[ی] متبرک بدین تفصیل :

[۲۴۴] شب رغایب، شب برات، شب قدر|، شب عیدین، شب میلاد مصطفی علیه الصلوة والسلم، شب وفات واقف، شب نوروز، و شبهای آدینه،

بتمام ملازم **ربع‌رشیدی** باشند و به روز و شب اذان و به‌شب تمجید گویند.

و مکبری درمسجد، چنانک **وقفیه** بدان ناطق، باآن دونفر بهم وشبها[ی]رمضان وشبها وروزها[ی]

و تمامت چراغها که درین ابواب البر در **ممرها** . . . . [1]

که درفصل روشنائی این مشعله درآن. . . . . [1]

اتابک

ده نفر کودک یتیم که ش[رط رفته]....[1] قرآن آموزد،

اتابک درخانهٔ خود باشد.....[1]مقام داشته باشند.

این اتابک همه را پیش معلم...آمده ...[1] مرد پیر ومعتمد ومشفق باشدکه همه ک[ودکان] دیگر....[1]ید که آن‌اتابک‌مردی‌عزب ومسن‌باشدتاپیش‌کودکان...[1] مدام ملازم تواند بود و ایشان را نگاه تواند داشت و ایشان را به حمام او برد و آرد وجامه و خورش ایشان متولی به دست او دهد و واقف باشد تا او به راستی جهت ایشان صرف می‌کند.

و همه روزه ایشان را پیش معلم می‌آرد وآنجا می‌نشیند تاقرآن‌می‌آموزندو باز ایشان را به خانه برد و نگذاردکه بی ادبی کنند.

۱ ــ مواردی است که مقداری از مطالب تاانتهای هرسطر سائیده و محو شده است.

عزیز که مفصل گشته به سفرهٔ آش حاضر شوند وطعام بخورند وروز آدینه به سفرهٔ دارالضیافه به دو وقت حاضر شوند، ومتولی درین روز آدینه راتب آش و نان ایشان ازانچ از راتب دارالضیافهٔ مجاوران و مسافران زیادت آمده باشد اضافه کند، و اگر ازان چیزی زیادت نمانده باشد از وجهی دیگر که صلاح داند اضافه کند تاایشان مشاهره [و] میاومه که معین کرده‌ایم ودر فصل مشاهرات ومرسومات ونان در آمده می‌ستانند و به موجبی که شرح داده شد مداومت نمایند.

واگر در آن کار تقصیر نمایند و بدان وفا ننمایند متولی آن راکه تقصیر کرده چیزی ندهد و بیرون کند و دیگری را نصب کند، وتا جهد باشد مؤذنان خوش آواز اختیار کند.

و مسکن ایشان : باید که در **محلهٔ [صالحیه]** ....[1] بسازند و آنجا مقیم باشند و اجرت زمین ....[1] ایشان معین کرده‌ایم که همواره ملازم ومجاور ....[1] که آنجا ملازم خواهند بودن به کاری و تردد کنند اختیار ایشان راست.

قسم دوم از دفعهٔ دوم از حرف اول

جماعتی که ایشان را مسکن در ...[1] نباشد وشرط آنک البته در **شهرستان رشیدی** دردیگر محلات جهت خود خانه بسازند وآنجا مقیم [باشند.] [۲۴۵]

۱ــ مواردی است که کلماتی چند به علت سائیدگی محو شده است.

اسفهسالار

و نه نفر سرهنگ

ایشان را خانه در ربض زیر باشد. اجرت زمین بدیوان وقف رسانند، و مرسوم و میاوهٔ ایشان :

ازان اسفهسالار		**سرهنگان**	
یک نفر		از نه‌نفر	
بالمشاهره	بالمیاومه	بالمشاهره	بالمیاومه
هر سال	هرروز نان	سی‌دینار	نان هرروز
چهل‌دینار	سه‌من		سه‌من

غلامان

ترک که ایشان را با زنان و فرزندان بهم وقف کرده‌ام به موجبی‌که در فصل مصارف به شرح وبسط نویشته‌وشرایط آن تمام‌گفته شده.

مسکن ایشان: بعضی در ربض بالا وبعضی درربض زیر. به موجبی‌که متولی مصلحت داند. هریک‌ازین بیست‌گانه جهت خود خانه بسازند، وآنانک قدرت ساختن ندارند به اجرت بگیرند.

و چون فرزندان ایشان بسیار شوند و در ربض بالا و زیرخانه نداشته باشند در**شهرستان رشیدی** به مواضع‌که متولی صلاح داند جایگاه‌معین‌کنند تا خانه بسازند یا به اجارت بگیرند و جایی دیگر نروند ومقام نسازند.

معمار

اصل رقبهٔ ابواب البر

در شهرستان خانه‌ای جهت خود بسازد واجرت زمین به موجب مقرر به دیوان وقف رساند.

و مرسوم و میاوهٔ او :

بیکان

بموجبی‌که‌مقرراست‌خانهٔ‌ایشان . . .[1] [**رشیدی**] باشد. اجرت زمین بدیوان وقف رسانند، ومرسوم و میاوهٔ ایشان. . . . .[1] از سه نفر هر یک

بالمشاهره	بالمیاومه
در سالی	هریک را
پنجاه‌دینار	در روزی نان
	دومن

غلامان

قزوینی و رومی و گرجی ارمنی و ک .....[1] **و حبشی و زنگ و هندو** وغیرهم‌که ایشان را وقف‌کرده‌ایم به موجبی‌که در فصل مصارف به شرح گفته و شروط آن نویشته [شده].

مساکن‌ایشان‌به چندموضع‌معین‌می‌رودبیرون‌ازان به جا[ئی‌دیگر] . . . .[1] نروند ومقیم وساکن نشوند.

دفعه

ازصدو پنجاه‌نفر که باغبان‌اند. صدنفرازیشان‌مقرر است که در دژها که در **باغ رشید اباد** است‌ساکن‌شوندودر آن‌دژهامقیم باشند. و پنجاه نفر در **باغ فتحاباد** در دژها که‌در آنجااست‌مقیم‌و ساکن باشند.

دفعه

کهریزکنان در **باغ‌فتحاباد** و در**باغ رشیداباد**.خانه‌جهت خودبسازندیابه‌اجرت بگیرندوجائی دیگر مقیم نشوند.

فتحاباد: بیست نفر.

رشیداباد: ده نفر.

دفعه

غلامان بیستگانه

ــــــــــ

۱ــ مواردی است که چندکلمه سائیده ومحو شده است.

بالمشاهره در سالی پنجاه دینار	بالمیاومه هر روز نان دو من	که جهت اعمال و صناعات متفرقه و باغبانی وهرکار که‌متولی صلاح داند نصب‌کند. خانهٔ ایشان در **شهرستان رشیدی** باشد، جهت‌خود خانه بسازند یا به‌اجرت گیرند. | [۲۴۶]

حرف دوم

وآن مشتمل‌است برمواضع‌که هر یک جهت چیزی معین شده وآن به دودفعه منقسم می‌گردد.

دفعهٔ اول از حرف دوم

وآن مشتمل است بر مواضع‌که آن جهت جمعیت هر وقت و هرقوم معین است، وآن محصورست‌دردو قسم:

قسم دوم از دفعهٔ اول از حرف دوم

مواضع که جهت جمعیت و هر چیز معین گشته.

روضه [و] حجر[ه]های آن

جهت‌مجاوران‌است به‌موجبی‌که مفصل‌معین‌گشته. ونماز جمعه واعیاد ولیالی متبرکه درصفهٔ‌بزرگ وصفه‌های کوچک وصحن و گنبد گزارند.

و مقرر چنان است که درین ایام که ذکر می‌رود به موجب مفصل در آنجا آتش بدهند:

روز عیدین، روز نوروز، روز عاشورا، روز عید ششه[۲]، روزها[ی] عیدایام‌البیض غیر از ماه رمضان، روز وفات واقف. |

و[در]صفهٔ‌بزرگ خطیب‌خطبه خواندوواعظ وعظ

دارالمصاحف وکتب‌الحدیث

جهت آن‌است تا دو کاتب‌خوش نویس در آنجا بنشینند ومصحف سی‌پاره و **جامع‌الاصول** درحدیث می نویسند، به موجبی که شروط آن در فصل دارالمصاحف وکتب‌الحدیث آمده.

خانقاه و حجره‌ها[ی] آن

به‌موجبی‌که مفصل‌گشته به‌مجاوران داده شده وبه به‌نام‌هریک ثبت‌گشته. بیرون ازان این‌مواضع....[۱] [۲۴۷] جهت هرچیز و هرکار.

۱ـ اینجا چند کلمه سائیده و محو شده است. ۲ـ نگاه کنید به سطرسوم ستون اول صفحهٔ ۲۰۲.

گوید.

ودرهر سال یک سی‌پاره‌ویک **جامع‌الاصول** که شرط رفته در دارالمصاحف بنویسند ووقف مسجدهر شهری از شهرها[ی] اسلام‌کنند به موجبی که معین شده بر آن صفهٔ دعائی که معین شده بخوانند به موجبی که شرح آن در فصل دارالمصاحف آمده .

و درس حدیث و تفسیر وفقه وسایرعلوم دینی به تابستان آنجا گویند و در زمستان در گنبد.

و درصفهٔ برابر صفهٔ بزرگ درتابستان معلم ایتام تعلیم ایشان کند.

وبه‌زمستان حجرهٔ بزرگ که در آشکوب زیرین است درحوالی صفهٔ بزرگ وطول آن ده‌گز و عرض آن هفت‌گز است ویک حجرهٔ دیگر کوچک که هم در جنب آن است تعلیم‌کند.

رواق المرتبین

جهت آنک ترتیب بعضی ادویه و اشربه در آنجا کنند و مزورات که جهت رنجوران سازند آنجا مقرر کنند و تفحص نمایند وطبیب به‌هروقت آنجا آید و بعضی چیزها که به‌داروخانه تعلق می‌گیرد طبیب آنجا معین‌کند ودرخانه‌ها که بدان متعلق است عمله معین شده‌اند و مفصل شده که مجرد آنجا مجاور [۲۴۸] باشند و غرفه‌ها درخانه‌ها و مطبخها[ی] آن گیرند.

داروخانه

جهت آنک ادویهٔ مفرده و مرکبه و اشربه در آن نهند به‌موجبی که معهود است و مخزنهای آن جهت آنک مایحتاج در آنجا نهند.

صفه

بزرگ و صحن سرای و صفه های کوچک جهت آنک آنجا جمعیت سازند وسفره نهند، به موجبی که معین شده.

مطبخ

جهت آنک به اوقات که آش در خانقاه دهند، بعض آش در آنجا پزند. یا چون آش بسیار باشد که در مطبخ دارالضیافه میسر نگردد چیزی در آنجا نیز اضافه‌کرده بپزند و بریان در نهند.

وچند روزه هیزم در آنجا بنهند وبعضی آلات مطبخ در آنجا در مخزن بنهند، و مطبخی به‌هروقت که آش‌پزد در آنجا باشد.

[صفه]

...[1] در آنجا جمعیت‌سازند وسفره نهند دربعضی اوقات که معین شده .

زیرزمین

جهت آنک بعضی ریچارها[ی] ترش وشیرین ومیو[ه]هاو چیزها که ممکن باشد که افسرده گردد متولی بفرماید تا در آنجا بنهند تابه‌وقت احتیاج که درآن خانقاه آش دهند بر خوان بنهند.

طنبی

جهت آنک در بعضی اوقات آنجانیز جمعیت‌سازند وسفره بنهند.

زیر زمین

درجنب گنبد که در آن برابر حمام است، متولی چیزها که صلاح داند در آنجا نهد ومیوه وچیزها[ئی] که درزمستان افسرده گردد هم در آنجا نهند.

۱ـ دو سه کلمه‌ای سائیده و محو شده است.

حمام

و مسلخ آن

جهت آنک جماعتی که متولی صلاح داند آنجا روند، وهرک برود اجرت حمام بدهد تا حمام زود خراب نشود، واین حمام ازموقوفات ابواب البر است.

زیرزمین

که در دارالمتولی است

متولی چیزها که صلاح داند درآنجا نهد از مأکولات و مشروبات و غیره.

مفتح الابواب

جهت آنک تابستان واوقاتی که برف و باران نیاید قپان آنجا نهاده باشد و نان آنجا برکشند.

و ممر بیرونی و اندرونی و دارالضیافهٔ ایمن و ایسر و ممر مواضع درآنجاست.

سراچه

و حجر[ه]ها که برپشت دارالضیافه است.

تمامت حوایج ونمکسود و انگور آونگ و هرچ متولی صلاح داند و رأی او اقتضا کند درآنجا می‌نهد.

مبرزها

مبرز

خانقاه

جهت مجاوران آنجا.

مبرز

بزرگ

که در دوّر[۷] ساخته شده جهت مجاوران **ربع رشیدی** خصوصاً مجاوران و مسافران دارالضیافه و روضه وغیرهم.

مبرز

بزرگ

که در آن در ممر خانقاه است جهت مجاوران **ربع رشیدی** و غیرهم.

دارالضیافه

جانب

ایمن

جهت آنک سفرهٔ میاومه آنجا بنهند و جماعت مجاوران آنجا هرکه خواهد که به‌سفره حاضر شود حاضر شود وآش بهم بخورند و اگر مردم بسیار باشند واگر کم آید آنچ مقرراست همه بهمدیگر بخورند.

مطبخهای

این هر دو دارالضیافهٔ مذکور،

جانب

ایسر

جهت آنک مسافران ازآنچ شرط رفته ومقید گشته که کدام طایفه باشند
[۲۴۹] که شاید که درآنجا آیند سفره جهت ایشان آنجا بنهند و آش به‌اتفاق درآنجا بخورند و هر روز به مقدار مسافران از آنچ معین شده آش بدهد به‌موجبی که شرط رفته.

جهت آش پختن
جهت مجاوران و
مسافران وغیرهم.

وازان مسافران غیر
آنچ گفته شده که ایشان
را وثاقی دیگر بدهند
دیگران همه درین
دارالضیافه بخسبند.

قسم

دوم از دفعهٔ اول از حرف دوم

مواضع که خالی باشد تا متولی به هروقت جهت هرمصلحتی و هرچیزی وهرکس که باید به حسب حال معین می کند.[1]

شاهنشاهی

خانقاه

سه موضع :

ازان صفه، و ازان طنبی، و ازان تابخانه.

اگر در اوقات سماع کسی خواهد که ازانجا تفرج کند شاید، واگر متولی رختی در آن نهد به رأی او تعلق دارد.

سراچه‌ها[ی]

درگاه خانقاه

سه موضع:

به رأی متولی تعلق دارد.

این مواضع جهت آلات وفرش وطرح ونقل ومیوه نهادن و ترشیها نیز در آنجا نهادن لایق است. باقی به رأی او تعلق دارد. | [۲۵۰]

حجرهٔ

کوچک بر بالای خانقاه، آنجا که شهنشاهی تابخانه است و نام آن روزنة‌الحیات است.

در آن بسته دارند تا متولی وقتی که خواهد به خلوت

سراچهٔ

بالا ـ سراچه‌ای که شیخ در آن باشد درخانقاه.

متولی آن را جهت بعض رختها و فرش وطرح و جهت مصالحی که به هر وقت او را روی نماید معین کند، یا اگر اتفاق افتد که چند روز عزیزی را آنجا آرد هم شاید. لکن قطعاً به مسکن اقامت به کس ندهد.

سراچه ها

که بر سر درگاه بیرونی **ربع رشیدی** است و چهار صفه‌ها که برغلام گردش است متصل فرجاب که روی بامفتح‌الابواب دارد .

باید که همواره در آن بسته کلید پیش متولی باشد. تاوقتی که خواهد مسافری یاعزیزی را چندروز آنجا فرو آرد از آنانک معین شده که دارالضیافه مسافران آیند و ایشان را غیر دارالضیافه مسکنی باید دادن که چند روز که معهود است و مشروط است آنجا نزول کنند.

و موضعی که میان دو مناره برسر در **ربع رشیدی** است هم جهت امثال این جماعت در آن بسته دارند تا متولی کسانی را که لایق داند آنجا فرو آرد.

---

۱ ـ درکنار این سطر به خط جدید این عبارت آمده است، «ازباغ شبستر انگور ده هزار من».

آنجا نشیند یاکسی را که خواهد روزی دوسه آنجا فرو آرد.

دیگر

مواضع که داخل ربع‌رشیدی است

وآن داخل این تفصیلات مذکور نشده، متولی جهت هرچیز و هرکس که صلاح داند معین کند.

دفعهٔ

دوم از حروف دوم

وآن مشتمل است بر مواضع که آن جهت مخزن چیزهای متنوع و انبارها معین گشته محصور در دو قسم.

قسم

اول از دفعهٔ دوم از حرف دوم

مواضع که جهت انواع مخازن و انبارها داخل **ربع‌رشیدی** معین گشته

جهت

خزانهٔ نقود و اجناس

ازخانهٔ‌متولی خانه‌ای که محکم‌تر باشدمتولی‌از بهرخزانه معین‌کند و به مهر متولی و مشرف وناظر باشد وبه وقتی‌که چیزی خرج‌کنند مهر برگیرند و صرف‌کنند.

و شرط رفته‌که هروجهی‌که‌نقدکه باشد وبه‌خزانه آرند در صندوقی نهند که ما اختراع کرده آن را «صندوق ضبط» نام نهاده‌ایم و هر سه به اتفاق مهر کنند و هم به اتفاق ازانجا بیرون آورده صرف می‌کنند ونسخت اصل وخرج آن درآن صندوق نیز می‌نهند.|

جهت

خزانهٔ کتب

دو در کتابخانه از یمین و یسار گنبد ساخته شده، وترتیب آن چنان است که مادام که ممکن باشد مصاحف که زیادت ازان باشد که در گنبد نهند و کتب منقولات و مصنفات خاصه در کتابخانهٔ ایمن نهند و کتب معقولات درکتابخانهٔ ایسر، واگر میسر نگردد بعضی‌که از جانبی زایدآید ودر دیگر جانب گنجد علی‌حده بنهند.

و شرط چنانست‌که این‌کتابخانه‌ها را یک خازن ویک مناول[۲] باشد، هریک عاقل وکافی و متورع و نویسنده وصاحب معرفت کتب. [۲۵۱]

و کلید به دست خازن باشد[۱] و متولی و مشرف و ناظرهرسه مهرمی‌کنند، وپیش هر یک‌ازین جماعت نسختی از فهرست کتب باشد مقابل ومنقح ویک

۱ــ یک‌کلمه محو شده‌است. ۲ــ اصل: متاول.

جهت

فرش و طرح

از هر نوع در آن نهادن

از جملهٔ مواضع‌که‌آن در تفصیل نیامده ومتولی صلاح داند در آن بسته دارد و کلید آن برگیرد.

انبارها

که در **ربع‌رشیدی** است بعضی جهت گندم و بعضی جهت جو و بعضی جهت آرد و بعضی جهت گاورس و بعضی جهت دیگر حبوب و بعضی جهت حوایج و بعضی جهت‌کاه، چنانک متولی معین کند.

و اگر انباری چند دیگر دربایست باشد متولی از جملهٔ وجوه عمارت وقف این بقاع برحسب مصلحت بسازد.

نسخت ازان فهرست درهر کتابخانه‌ای در خریطه‌ای به مهر ایشان نهاده باشد.

و شرط آنست که هر کس که خواهد که کتابی ازانجا بیرون آورد تا چندان کتاب که ضعف قیمت آن ارزد به رهن درکتابخانه نهد بدو ندهند وچون به شرط مذکور بدو [دهند]....[1] زیادت از یک ما[ه] ...[1] بیشتر نگذارند و بعد از ماهی، البته باز گیرند و با جای خود نهند.

و قطعاً رخصت [چنان] نیست که از **تبریز** و حومهٔ آن بیرون برند، واگر به‌خلاف این شروط کنند دهنده [وگیرنده]....[1] [درسخ]ط باری تعالی باشند وغرم آن بکشند.

و باید که مهری که ما ساخته‌ایم بر [پش]ت کتب...[1] به چند موضع بزنند تا از خیانت دور باشد.

قسم

دوم از دفعهٔ دوم از حرف دوم

مواضع‌که جهت انبارها ومصالح **ربع‌رشیدی** خارج **ربع‌رشیدی** در ربض وشهرستان معین شده.

انبارها

که در کاروانسرایها وغیر آن‌جهت راتب نان **ربع رشیدی** معین شده.

تا همواره غله وغیره درآن‌نگاه دارند، وهرچند دیگر که باید متولی بسازد از مال عمارت وقف.

انبارها

که جهت هیزم وفحم و حوایج ومایحتاج **ربع رشیدی** معین شده.

و هرچند دیگر که دربایست باشد متولی بسازد بر حسب مصلحت از مال عمارت وقف این بقاع.

۱ــ مواردی است که یکی دو سه کلمه به علت سائیدگی محو شده است.

[فصل پانزدهم]

در بیان آنک جهت اضافت عیدین و دیگر اعیاد و ایام عاشورا و نوروز ووصول واقف به عالم باقی و هر روزی‌که مثل آن روز باشد| از هرسال و وجه سماع جهت اهـل خانقاه و صادر ووارد و وجه مداس فقراکه وارد خانقاه باشند و زیاده‌ای کـه اضافهٔ مایحتـاج صـادر و وارد کـرده ازیـن نیمه معین شـده است و در بعض ازین امور به موجبی که در تفصیل می‌آید متولی مخیر است که اگر مصرفی دیگر اولی داند وجه آن بدان صرف کند. [۲۵۲]

اضافــــــــــــــــــه

جهت راتب‌شبهای رمضان

بیرون راتبی که در فصل دارالضیافه در مایحتاج آش میاومهٔ مجاوران و مسافران آمده.

نـــــــان	نقــــــــد
شصت پنج من	جهت مصالح صد کاسه آش شش دینار نیم سه‌تسو

شرط کرده آمد که بدین موجب اضافت این شبها کنند، درهرشب:

نـــــــان	نقــــــــد
سی پنج من	جهت اطعمه و حلاوه و شربت و غیره سی پنج‌دینار نیم‌دانگ

[عبارت در حاشیه بطور اریب]

چون صدکاسه‌آش یومی موجود و مقرر خواهد بود و ایـن آش اضافهٔ آن شـده، باید که آن صد کاسه نیز به وقت‌خوان نهادن اضافت این کاسه‌ها[ی] آش برسفره نهند.|

اضافــــــــــــــــــه

جهت‌آش عیدین ....[1] راتب یومی آن روزکه به قرار معهود هر روزه موجود ومعین باشد.

نـــــــان و گندم		نقــــــــد
نـــــان صدسی‌من	گن[دم] جهت...[1] یکهزار...[1] جهت مرتز[قه] وعمله وسایر ارامل وظا[یف] ربع‌رش[یدی]	صدنود شش‌دینار نیم دانگ

عیــــــد	عیــــــد
فطر، [ونیز] آنچ‌در شبهای رمضـان معین است‌بدهند و این‌قدر اضافت کنند زاید بر میاومهٔ [آن] روز.	اضحی، به‌موجبی که در شبهای رمضان [به‌راتب] بدهـند و این قدراضافت کنند، [زایدبر]میاومهٔ آن روز. [۲۵۳]

۱ـ یکی دوکلمه سائیده ومحو شده است.

جهت	جهت
برنج بدانه[۱]	کشکک یا جوداب
از بیست صحن	از ده صحن
یک دینار	یک دینار دودانگ

برنج	روغن‌دنبه	گندم	دنبه
هشت من	یکمن‌نیم	هشت من	سه من
چهاردانگ	دو دانگ	دو دانگ	یک دینار

جهت	جهت
قلیهٔ ترش و شیرین	آنک برسر برنج
از ده صحن	نهند
یک دینار دانگ	مرغ وکبوترده‌پاره
	یک دینار دودانگ

گوشت	پیاز و چغندر
هفت من	
پنج‌دانگ نیم	نیم‌دانگ
تخم‌مرغ و سرکه	
دانگ	

جهت	جهت
سنبوسه که برسر	باقلی آب از ده صحن
برنج نهند.	یک دینار دودانگ
بر هر صحنی چهار	
عدد درهشتاد عدد	
یک دینار دانگ	

باقلی	عسل
یکمن نیم	یکمن نیم
دانگ	چهاردانگ

گوشت و روغن و توابل	آرد	روغن کنجد یا روغن‌گاو
هشت من	سه من	نیم من
یک دینار [۲۵۴]	دانگ	دو دانگ

نان	نان
شصت پنج من	شصت‌پنج من
گندم	**نقد**
جهت فطر	صد سی‌هشت دینار
یکهزار دویست من	چهاردانگ تسوئی
نقد	جهت اضافهٔ آش:
پنجاه هشت دینار و	چهل یک دینار
دودانگ تسوئی	چهار دانگ تسوئی
جهت اضافهٔ راتب:	جهت قربان :
چهل یک دینار	نود شش دینار
چهار دانگ تسوئی	شتر رأس شصت دینار
جهت صدقه:	گاو رأس پانزده دینار
شانزده دینار	گوسفند هشت سر
چهار دانگ	بیست یک دینار

اضافه

جهت شب میلاد رسول علیه‌الصلوة والسلم ...[۲] ربیع‌الاول باشد بموجبی که جهت شبهای رمضان معین گشته...[۲] صرف کنند بیرون میاومه‌ای که هر روز مقرر است.

نان	نقد
صد من	جهت بهاررس وحلساه (؟)و غیره
	چهل یک دینار
	چهاردانگ تسوئی

اضافه

جهت شب معراج بیرون راتب یومی هم بموجبی که جهت میلاد رسول علیه‌الصلوة والسلم شرح داده شد.

۱ـ کذا در اصل، مراجعه شود به سطر ۲۴ صفحهٔ ۱۳۶ که همین کلمه استعمال شده است. ۲ـ دو سه کلمه سائیده ومحو شده.

جهت	جهت
حلاوات پالوده یا حلوا[ی] گرم از بیست صحن شش دینار دودانگ نیم	قطایف از بیست صحن ده دینار دانگ

عسل	روغن	خاص
هفت من	سه من	هفت صحن
سه دینار نیم نیم دانگ	دو دینار	چهار دینار

قند	مغز بادام
یکمن نیم	یکمن نیم
دو دینار نیم	یک دینار

نشاسته یا آرد	زعفران	روغن	گلاب
چهاردانگ	دانگ	کنجد دو دانگ	دانگ

جهت	عاده
بریان	سیزده صحن شش دینار دانگ

گوسفند	زعفران
دوسر چهاردینار پنج دانگ	دانگ

عسل	شکر
چهار من	دو من
دو دینار	دو دینار

مغز جوز	روغن
چهار من	شیره
یک دینار دانگ	یک دینار

جهت

شربت

پنج دینار دو دانگ

قند	عرق بید یا گلاب
پنج دینار	دو دانگ

جهت

آش پختن و بریان

هیمه

یک دینار

اضافت

جهت شب برات، بیرون راتب یومی، که آن شب پانزدهم شعبان است به موجب شبها[ی] رمضان

نان	نقد
صد من	چهل یک دینار چهاردانگ تسوئی

اضافت

جهت شب استفتاح که شب پانزدهم رجب باشد که روز روزه داشته باشند و شب افطار کنند، بیرون راتب یومی، هم به موجب شبها[ی] رمضان[1]

نان	نقد
صد من	چهل یک دینار چهاردانگ تسوئی

اضافت

جهت شب رغایب که شب آدینهٔ اولین باشد از ماه رجب بیرون راتب یومی هم به موجب شبها[ی] رمضان

نان	نقد
صد من	چهل یک دینار چهاردانگ تسوئی

اضافت

جهت روز نوروز بیرون راتب یومی هم به موجب شبها[ی] رمضان، لکن درین روز وجه صدقه زیادت است به موجب مفصل

نان	نقد
صد من	پنجاه هشت دینار دو دانگ تسوئی

[۲۵۵]

۱ــ یکی دوکلمه محو شده‌است.

اضافت

جهت اعیاد ایام‌البیض‌که شانزدهم هرماهی باشد بیرون ماه رمضان یازده عید باشد ویک عید ششه‌که هشتم شوال باشد از دوازده عید

چهارصد چهل دینار

بیرون راتب یومی‌که آن هر روزه معین است.

جهت	جهت
مایحتاج نان و حلوا در هر عیدی	صدقه در هرعیدی
بیست دینار	شانزده دینار چهار دانگ
دویست چهل دینار	دویست دینار

و متولی درین هردو مخیرست تااگر مصرفی دیگر اولی داند بدان صرف‌کند.

اضافه

جهت وجه سماع که در هر ماهی دو سماع شرط رفته‌بیرون راتب میاومهٔ آن روز یا آن شب‌که سماع کنند، به‌هرسماعی مقرر بیست دینارکه درسالی باشد

چهارصد هشتاد دینار

متولی در یکی ازین‌سماع‌مخیراست اگرمصرفی دیگر اولی داند وجه یک سماع بدان صرف‌کند.

شرط‌کرده‌آمدکه در خانقاه هرماه دو نوبت‌سماع سازند جهت مقیمان ومرتزقهٔ **ربع‌رشیدی** و صادر و وارد وکسانی که متولی مناسب داند دراوقات مختلفهٔ هرماهی، وهرکه حاضر شود ازغیر | [۲۵۶] ایشان مایحتاج هرسماعی بیست دینار رایج از حاصل‌این یک نیمه

جهت	جهت
اخراجات...[1]	...[1]
...[1]حلاوه	...[1]
...[1]	...[1]

اضافه

جهت آش و صدقهٔ روز وفات واقف بیرون راتب یومی

نان	نقد
صدمن[2]	هشتاد هشت دینار دو دانگ تسوئی

جهت	جهت
آش‌وحلاوه وغیره‌چهل یک‌دینار چهاردانگ تسوئی	صدقه چهل‌شش دینار چهار دانگ

اضافت

جهت روز عاشورا که دهم ماه محرم باشد بیرون میاومه

چهل‌شش‌دینارچهاردانگ

جهت	جهت
نان تنک و حلوا که به **علویان** دهند	صدقه‌که به مستحقان دهند
سی دینار	شانزده دینار چهار دانگ

۱ـ از مواردی است‌که کلمات سائیده و محو شده است.

۲ـ در ذیل این بند به خط جدید وبد اضافه شده است، «جهت مسافران و درویشان از باغ شبستر هرسال سه هزار من خشکبار پانصد من، چارصد من بادام»

موقوفات که شرط رفته و مشروح گفته و نویشته شده بدهند تااضافت سفرهٔ راتب آن روز یا آن شب کنندکه متولی اختیارکرده باشدکه درآن وقت آن سماع کنند چنانک به موجب مذکور در هر سال چهارصد هشتاد دینار باشد.

و وقت سماع که به شب باشد یا به روز هم مفوض است به رأی متولی.

واگر در ماهی مانعی وسببی حادث گرددکه سماع نتوان کردن درماهی دیگر به وقتی که متولی مصلحت داندبکند، ولاشک اگر اتفاق سماع دراوقات متبرکه افتد که در آن اوقات مبالغ وجوه اضافت میاومات رفته هرآینه وجه سماع زیادت باشد وآن سماع را جمعیت بیشتر تواند بودبه حسب طعام، ویقین که متولی احتیاط آن بکند که سماع جهت هرقومی در کدام وقت صلاح باشد.

و تعهد قوالان از مجموع اخراجات این سماعها که بیست دینار با میاومه و اضافات که داخل همدیگر خواهد بود| متولی آن مقدارکه جهت تعهد قوالان مناسب داند از مجموع آن وجوهات درهر سال وجهی معین کرده بدان قوالان دهد.

اضافه

جهت اخراجات خانقاه به وجه پای افزار مسافران درویش

دویست دینار

شرط کرده آمدکه از فقرا و مستحقان که بدین خانقاه نازل شوند و بی پای افزار باشند هر یکی را به وقت آنک مدت سه روزکه زمان مهلت اقامت ایشان است نگذرد وخواهدکه از خانقاه رحلت کند نیم دینار رایج به وی دهند، وجهت این خیر هرسال

اضافه

مصالح اخراجات خانقاه جهت نازلان به موجبی که ذکر می‌رود

رایج پانصددینار

شرط کرده آمد که این پانصد دینار رایج بنابر آنک شایدکه در اوقات مسافران بیشتر نازل شوند یا بغایت بزرگوار وعزیزالنفس ومتمیز باشند وراتب یومی به وقت نزول ایشان پرداخته شده باشدوچیزی نمانده، یااگر مانده باشد لایق حال این نازلان نباشد از قبل قدر، یا از قبل نوع، یا از قبل هردو؛ یاجمعی برسندکه متولی صواب آن بیند که جهت ایشان به استقلال سفره‌ای بیندازد وچون بیندازد وی راخجالت بایدکشید.

وچون جهت ضیافت چنین مردمان چیزی تعیین نرفته باشد هر آینه که وی را خجالت باید برد و بازماندگی کارخانقاه باشد، ولهذاکه ما روا نداشته‌ایم که مردمان متمیز را خود تکلیف کنند که در میان اهل خانقاه درآیند جهت مقام و مسکن یا جهت [۲۵۷] تناول کردن با ایشان، بلک گفته‌ایم که مردمان متمیز را جدایگانه فروآرند و جای ایشان تعیین کرده تا منفرد در آن موضع فرو آیند تا ایشان را تثقلی یا ملالتی از ناجنسان نرسد.

لاجرم جهت این مهم و مصلحت هر سال مبلغ پانصد دینار مذکور از حاصل این یک نیمه که تعلق به **ربع رشیدی** واهل آن داردتعیین رفت تامتولی هر سال این پانصد دینار رادروجه کلیچه وحلوا ونانها[ی] نازک از تنک وگرده وانگور آونگ ودیگر فواکه و میویز وخرماوقصب ودوشاب ومغز جوز وپنیر وبادام و لبنیات و مخللات و ریچارات و دیگر طعامها و آشها

چهار صد درویش را پـای افزار باشد کـه بدهند، چنانک در هر سال دویست دینار رایج تبریز باشد.

و اگر چهارصد درویش مستحق نازل نشوندواین دویست دینار تمام به خرج نرود هرچه بعد از یک [۲۵۸] سال فاضل آید آن را به دیگر درویشان که پای افزار| [نداشته باشند دهند.]

وغیره صرف کند و تمامت را معد و مهیا دارد تا این مجموع بطول السنه به وقت آنک ضرورتی ازین ضرورات کـه ذکـر رفت لیلاً کان او نهاراً سانح شود ایشان را بدان ضیافت می‌کند تا بنسبت امثال چنین بزرگان امور ضیافت مهمل نمانده باشد ونصیبی ازین موابد فواید به‌کام ودهان نیز رسیده، ان شاءالله تعالی.

فصل شانزدهم

در بیان شروط و امور مجاری آبها که جهت ساکنان شهر تبریز و شهرستان رشیدی واهل کلات داخلی وخارجی آن هر دو بقعه وحمامات تبریز از مبادی شهر تاحمامات که خارج دروازهٔ ویجویه‌است وحمامات شهرستان وکاغذخانهٔ آنجاو گازرگاه وحمام رشیدی به محلهٔ شش‌گیلان وقف سبیل کرده‌ام و حقابهٔ باغ نزهه وحقابهٔ باغچه‌های خانهای شهرستان مشتمل بر دو بابت

بابت

اول

آنچ بـه‌جهت ساکنان شهر **تبریز** به محلات بیرونی شرقی ومحلات انـدرونی آن و حمامات آنجا وقف مسبل کـرده‌ام بـا حقابهٔ **حمام رشیدی شهرستان وکاغذخانه وحمام‌رشیدی** که در **محلهٔ‌شش‌گیلان** است به‌موجبی که مشروح نویشته می‌شود وآن سه ممر است که موسوم‌اند به ممر ایمن وممر وسطانی وممر ایسر بدین تفصیل:

دفعه

قنواتی که از جانب یمین رودخانهٔ **تبریز** می‌آیند در ممری که موسوم است به ممر ایمن که آن از بالای باغچهٔ **نی کس**[1] جـاری شده بر راه جادهٔ **کندرو** وتا نزدیک در **باغ فتحاباد** و **دروازهٔ عراق** و از آنجا هم بر جاده می‌آید تا **پول‌سنگین** کـه به قرب **خانقاه جاندار** است وازآنجا تاکاروانسرای| خاصه که [۲۵۹] مشهور است به **قبر تو** وازآنجا به **مصلی تبریز** که در **شش‌گیلان** است وازآنجا راه به‌رامی‌رود تا رودخانه به‌نزدیک **دروازهٔ ری** وآنجا در زیر رودخانه‌گذرانیده در جنب سدی ونقبی که جهت این رودخانه ساخته‌ام می‌گذرد ودرجنب **دروازهٔ ری** که مشهور است به **دروازهٔ نو** درشهر می‌رود، وآن قنوات که‌آبهای آن درین ممر مذکور جاریست پنج‌اند، بدین تفصیل:

۱ـ در سطر دهم صفحهٔ ۲۶۰ عکسی مصرحاً «نی‌کس» است ودر موارد دیگر بی‌نقطه.

کهریــــــــــز

دروازهٔ عراق

که از آنجا که **کاروانسرای سرکیس چینان** است هم در نفس ممر، آبده آن مقدار پانصد گز بریده شده.

کهریــــــــــز

حیر بالائی

و دهنهٔ آن هم درین مذکور است به موضعی که تقریباً پانصد گز زیر **باغچهٔ نی‌کس**[1] است و آبده آن در زیر جوی **فتوح آباد** در داخل **فتحاباد** در جنب دیوار می‌رود. تقریباً یکهزار گز

کهریــــــــــز

معروف به **کهریز نی‌کس**[1]

دهنهٔ آن در نفس باغچهٔ **نی‌کس** است و آبدهٔ آن مقدار هفتصد گز به راه بالا[ی] باغچه بریده شده و چندانکه خواهد می‌توان برید.

بحق الربع

کهریــــــــــز

که معروف است به کهریز **کاروانسرای رشیدی فتحاباد**

و هم درین ممر که بالای کاروانسرای است صدگز خشکوا[2] بریده شده تا به آب ده[3] رسیده شده و از آنجا در نفس **فتحاباد** بریده شده به طرف **ده سنجد**.

دوشعبه

شعبــــه	شعبــــه
یمین	یسار
تقریباً یکهزار گز	تقریباً پانصد گز

کهریــــــــــز

حیر زیرین

که آبده آن در اندرون **فتحاباد** است و نهصد گز خشکوه دارد ششصد گز از بیرون **فتحاباد** تا نزدیک راه که به ممر کهریز مذکور می‌پیوندد و ششصد گز در اندرون **فتحاباد**، و آبده آن در اندرون **فتحاباد** است. تقریباً دو هزار گز [۲۶۰]

[حاشیه مربوط به کهریز نی‌کس]

ربعی ازین کهریز که حق من بود جهت حوض **جامع** شهر **تبریز** و مصالح شهر وقف مسبل کرده‌ام و سه ربع دیگر پادشاه سعید **غازان خان** انارالله برهانه برمقام **دروازهٔ سنجاران**[5] جهت مصالح شهر وقف فرموده تولیت...[4]

دفعــــــــــه

ممر وسطانی و ممر ایسر که هردو ازجانب یسار رودخانهٔ **تبریز** می‌آید

۱ـ اصل: بی‌نقطه، به‌حاشیهٔ صفحهٔ قبل مراجعه شود. ۲ـ نه‌سطر بعد «خشکوه» آمده‌است، ولی درهمه‌مواردبعد «خشکوا».
۳ـ در موارد دیگر متصل است: «آبده». ۴ـ یك سطر از مطلب حاشیه به‌علت‌سائیدگی و محوشدگی خوانده نمی‌شود.
۵ـ نام این دروازه در روضات‌الجنان وجنات‌الجنان کربلائی آمده است: (درب سنجار).

ممر

وسطانی و این ممر به‌قرب موضعی که آن‌را **پل سنگین** خوانند به‌قرب **خانقاه‌جاندار** به‌ممر ایمن می‌رسدکه شرح آن داده شد و باهم افتاده به جانب شهر می‌روند، ودرین ممروسطانی آب چهار کهریز جاری است، بدین تفصیل:

کهریز

مشهور به کهریز **علاالدین.** خشکوا[ی]آن قرب دو هزار گز می‌رود تا نزدیک **پل بلهیجان** و آبده آن قدیماً هم درین ممر بریده درجنب رودخانه به حدود **آسیا[ی] بلهیجان** و تقریباً یکهزار گز باشد.

کهریز

مشهور به‌کهریز درحمام **رشیداباد** و آبده‌آن تا اندرون **باغ رشیداباد** می‌رود قرب ششصد گز.

و در زیر حمام مذکورمقدار| صدگز [۲۶۱]
خشکوا بریده‌شده تا به‌آبده **کهریز نزهه**

کهریز

مشهور به‌کهریز **نزهه.** آبده آن نزدیک **قیصریهٔ شهرستان رشیدی** مقدارپانصدگز باشدتا حدود**حمام‌رشیدی.** وخشکوا[ی]آن هم‌دراندرون‌شهرستان بریده شده تاآنجاکه **دروازهٔ تبریز** و **مسجد شهرستان** استوازانجابرسرراه بریده تا نزدیک **بلهیجان** به‌حدود خانهٔ **پیرحمزه** به ممر ایمن می‌رسد و با همدیگر افتاده به‌جانب شهر می‌رود.

ممر

ایسرکه به‌حدود **مصلی شش‌گیلان** ازانجاکه **باغ شیرین‌اکجی** است و ممر ایمن و وسطانی به‌هم می‌رسند آغازکرده به‌طرف **دروازهٔ روم‌شهرستان** ممری بریده شده معروف به‌ممر **سرخاب** و از انجا به جنب جوی **هیراباد** که به **شهرستان** می‌گذرد بریده شده، وآب این ممر ازسه‌کهریز است بدین تفصیل:

کهریز

بالایین‌که‌معروف است به **کهریز جلالاباد** و دهنهٔ آن در **باغ جلالاباد** است‌وآبده‌آن‌در**باغ مختاراباد** و آن دو شعبه است:

شعبه	شعبه
درنفس باغ **مختاراباد** به‌مواضعی که میو و درخت نشانده‌اند	ازباغ **مختاراباد** بیرون می‌رودبه‌راه **گریوه‌بایان** تا **گنبد رماله** و بالاترازان

ومقررشده‌که‌آب‌این کهریز در ممری که فرزنداعز**علی** جهت کهریز ها[ی] خود به‌اجازت‌من‌درملک

کهریز

به‌حدود **مصلی شهرستان** که آبده شعبها[ی] آن در زمینی است معروف به **پهلوان سعید** که آن داخل شهرستان شده و منبع آن در **باغ‌رشیداباد** است. این‌کهریزنیز در ممر[ی]که معروف است به **سرخاب** و شرح آن داده شد اندازند تا با کهریز[ی]که معروف است **به جلالاباد** جاری شده به‌ممر ایمن و وسطانی پیوندند.

که ذکر کرده شد می‌پیوندد و با همدیگر جاری می‌شوند.

وحقابهٔ **حمام رشیداباد** مذکور و حقابهٔ **کاغذ خانه** ها[ی] **شهرستان رشیدی** هر یک به مقدار احتیاج وکفاف ازین کهریزمذکور است و مابقی آن به شهر **تبریز** رود و به شرایطی که ذکر آن می‌آید سبیل باشد.

کهریز مشهور به **کهریز علا[ء]الدین ایضاً** آبده آن در داخل **شهرستان** به جنب دیوار **باغ اصلان** می‌رود تا **دروازهٔ موغان** و ازانجا تادوراه **کوه سرخاب** می‌توان بریدن. حالی قرب سصدگز بریده شده. و خشکوا[ی] آن قرب هفتصد گز باشد تا به کهریز **نزهه** می‌رسد به‌حدود **باغ اصلان** مذکور و با همدیگر به‌جانب شهر می‌رود.

من ساخته تا آب کهریزهای او به هم جاری باشد تا **شهرستان** و به‌حدود **دروازهٔ روم** به مقسمی‌عدل از آبهای او به‌همان مقدار که درمبدأ با آن آمیخته شده باشدجداکنند و در ممر **سرخاب** مذکور اندازند تا به ممر ایمن و وسطانی پیوندد.

کهریز جاندار

به حق‌الربع آب این کهریز به‌موضعی که مناسب باشد وکسی در آن تصرفی نتواند کرد قسمت کرده‌یک‌ربع جدا کنند وهم درین ممر مذکور اندازند تا با همدیگر جاری باشد.

و سه ربع دیگر به‌ممر معهود آن کهریز چنانک تا ....[1] معتاد بوده به جانبی وموضعی که همواره رفته می‌رود.

وشرط چنان‌است‌که چون آب این‌کهریزها[ی] سه‌گانه درین ممرمذکور به‌هم پیوسته باشد به‌مقسمی عدل دودانگ ازان جمله جهت حقابهٔ **باغ نزهه** جدا کنند وچهاردانگ آن جهت‌سبیل‌خانی‌ها وحمامات و سقایات محلات شهر **تبریز** باشد، اعنی محلات داخلی ومحلات خارجی شرقی آن به شرایطی که ذکر آن می‌آید وکیفیت شرط انتفاع‌بدان مشروح نویشته می‌شود. | [۲۶۲]

---

۱ ــ یك کلمه سائیده، شاید «بغایت».

جملگی این هرسه ممر مذکور وتمامت کهریزها وحصص کهریزکه آب آن درین ممرها جاری است ازمنابع تا مظاهر باتمامت توابع و مضافات آن بغیر ازانچ استثناکرده شدکه ملک فرزند اعـزاکرم **علی** ابقاه‌الله است وقف مسبل کردهام به‌موجبی‌که ذکررفت، وقفی درست شرعی معتبر.

و شرط آنست‌که آب این‌کهریزهای‌مذکور را قطعاً هیچ‌کس از ممر اصل نگـرداند و به‌خانه‌ها و به کوچه‌هانبرد، الاآن‌قدر که دربالای شهر جهت حمامی احتیاج باشد به‌لولهٔ معین برگیرند تا بدانجا می‌رود و بیرون ازان تصرفی دیگر نکنند، ودر **محلهٔ شش‌گیلان** آن‌قدر آب که جهت **حمـام رشیـدی شش گـیلان** احتیاج باشد ازان‌مجری بقدرکفاف ببرند. چه حقابهٔ‌آن ازین‌آبهاست و ازانجا به‌سقایه‌ها[ی] آب‌که برابر **مسجد جامع رشیدی** است رود، و ازانجا به‌لوله‌ها ومزملها که جهت آن سقایه ساخته‌شده و در **آ**نجا نهاده بیرون آید بروجهی‌که قطعاًکسی چیزی درآن نشویـد و تصرفی نتواند کـردن الاآنک به‌کوزه و سبوآب ازانجا برگیرند، فحسب.

و چون ازانجا بگذرد درممری که معین است به‌شهررود، وبه هر موضع که سقایه‌ای‌معین ساخته‌شده می‌گذرد، وبه‌هر موضع‌که سرچاهی سنگین نهاده باشد آب به‌کـوزه برگـیرند و در سبوها کنند، ودر جنب سرچاهها[ی] سنگین حوضها[ی] سنگین نهاده تا به‌کوزه آب در آن کنند تاچهارپایان بازخورند، و قطعاً جایز نداشته‌ام که هیچ چیز درآن سقایه‌ها شورند.

وهمچنین جایز نداشته‌ام ورخصت نداده‌که ازخانه‌ها سوراخ درممرآب‌کنند یادرحوض خانه‌هاگیرند. چه اگر چنین‌کنند آب بی‌صفا وچرکن گردد. همان‌قدر جایز داشته‌ام که از سرچاهها و سقایه‌ها کـه بر سر راهها ساخته شده آب به‌سبو و کوزه برگیرند، فحسب.

و اگر آب زیادت ازان باشد که در همه شهر از بیرون و اندرون به‌کوزه و سبو برگیرند جهت‌حمامات گنـک درآن مجری نهاده مقداری‌که هرحمام را ضروری باشد ببـرند، به شرط آنـک در مسلخ هر حمامی فواره‌ای بسازند تاآب بدان فوارم بیرون آید و ازان فواره به‌حوض‌گرم وسرد حمام رود. واگر زمین موضع [۲۶۳] حمام چنان باشدکه فواره نتوان ساختن درمسلخ حمام حوضی‌سنگین درجنب دیوار نهندو چنـان سازندکـه لوله‌ها در دیوار نشانده باشند بروجهی‌که چون دهن آن لوله‌ها بازگیرند آب درآن حـوض ریـزد و مردم بدان وضو توانند ساختن و ثواب حاصل آید.

وبرممر این کهریزها[ی] مذکورکه جهت اهالی شهر **تبریز** و مواضع مسبل‌کرده‌ام و برآن سقایه‌ها و سرچاهها ساخته آمده اگرجماعتی‌که اهل خیرباشند خواهندکه درمیان راهها وکوچه‌ها به موجبی‌که من ساخته‌ام سرچاهها[ی] سنگین و حوض سنگین بسازند و سوراخ درپشت آن ممرکرده بنهند و آن موضع جهت‌آن لایق و مناسب باشد چنانک طاهر بود ونه درخانه‌ها وباغچه‌ها و محوطه‌ها باشد تامردم‌محله وصادر و وارد آب به سبو و کوزه ازان برگیـرند و بـدان انتفاع یـابند جایز داشته‌ام، و سازنـدهٔ آن را لاشک ثواب باشد.

و وجه عمارت این کهریزها و ممر آن به مقدار احتیاج از ابتدا[ی] منابع تا انتها[ی] آنک آب از شهر **تبریز** بیرون رود به **دروازهٔ ویجویه** و **دروازهٔ سرد** وغیره به چند شاخ و عمارت سقایه‌ها که بر آن ساخته‌ام بیرون آنچ در **وقفیهٔ مسجد رشیدی** معین کرده‌ام و از موقوفات آنجا واجب که برسانند، مابقی مایحتاج آن تمامت از محصولات **اوقاف ربع رشیدی** و آنچ از اجرت و منال فضلهای این آبها که از درواز[ه] های مذکور بیرون رفته مردم به باغات برند به‌راستی حاصل شود می‌رسانند و بدان صرف می‌کنند.

و برمتولی واجب است که عمارت آن نیکو بکند چنانک همواره آب درین ممرها و سقایه‌ها جاری باشد و نگذارد که درآن نقصانی یا خللی ظاهر گردد و پیوسته معمور می‌دارد، ان‌شاءالله‌العزیز. | [۲۶۴]

بـــابت

دوم

آنچ جهت ساکنان شهرستان رشیدی و مواضع محلات آن وقف مسبل کرده‌ام از حقابهٔ خانی‌ها و چشمه‌ها و سقایه‌ها[ی] آنجا و گازرگاه و حقابه‌ای که جهت باغچه‌ها[ی] خانه‌های مردم در شهرستان رشیدی باشد معین کرده‌ام تا هر کس که خانه‌ای ساخته یا سازد و باغچه‌ای متصل ان باشد و از دیوان وقف ربع رشیدی زمینی به اجرت گیرد آن زمین با حقابهٔ آن به‌هم بروی مقرر باشد و چون اجرت زمین دهد جهت آب چیزی نخواهد.

دفعـــه

حقابهٔ خانی‌ها و چشمه‌ها و سقایه‌ها[ی] شهرستان مذکور و گازرگاه که در آنجاست

واین حقابه از چهارده کهریز است که شانزده شعبه‌اند و مجموع آن معروف و مشهورند به کهریزها[ی] **رشیداباد**، بدین تفصیل:

کهریـــــــــــز
حاجی محمد سلیمان ...[1]
سحسان[2] **فتوحاباد** یک شعبه

کهریـــــــــــز
حسین بشیر زیر کهریز
محمودکولوانه‌ای یک شعبه

کهریـــــــــــز
محمدقویلون[5] **بیک شبانه**
زیر کهریز **سلیمان** یک شعبه

کهریـــــــــــز
محمداباد و **احمداباد** از یسار
تیحستان[3] زیر کهریز **ابوبکر**
وانهالی (؟) دوشعبه

کهریـــــــــــز
محمد زیر باغ در دیه **سریر (؟)**
و آن به زمینهای فقیر موانه (؟)
می‌رود[4] یک شعبه

کهریـــــــــــز
عبدالصمد در نفس **تیحستان**[6]
زیر **محمداباد** و **احمداباد**
یک شعبه

۱- دوکلمه خوانده نمی‌شود. ۲- کذا در اصل، به سطر ۲۶ ستون اول و سطر ۲۵ ستون سوم نگاه شود.
۳- به سطر ۲۳ ستون اول و سطر ۲۵ ستون سوم مراجعه شود.
۴- عبارت «و آن... می‌رود» به‌خط دیگری است. ۵- ممکن است همان قوتلوق بیک باشد سطر ۸ ستون اول صفحهٔ بعد.
۶- به سطر ۲۳ ستون اول و سطر ۲۶ ستون اول مراجعه شود.

کهریز
خالو زیر کهریز **حسین بشیر** یک شعبه

کهریز
قیماس زیر کهریز **قتلغ بیک** یک شعبه

کهریز
قتلغ بیک شبانه، زیر کهریز **عبدالصمد** یک شعبه

کهریز
حاجی ایاز بجنب **باغ علیان**[1] زیر کهریز **خالو** یک شعبه

کهریز
حاجی سلیمان از یمین قبر تو وکور بهپهلوی باغچهٔ کرمان می‌افتد(؟)شور می‌آید و به **دره کاو-کهن** (؟) در ممر کمر بر فروند علی می‌رود.[2]

کهریز
ابو بکر و اسالی(؟)[3] زیر کهریز **قیماس** یک شعبه

کهریز
محمود کو لوانه‌ای زیر کهریز **قو تلغ بیک** یک شعبه

کهریز
نظاما در **صدراباد** از یمین رودخانه است و ممر ساخته در کهریز **ایاز** انداخته | دو شعبه [۲۶۵]

آب مجموع این کهریزها به باغ **مختاراباد** و **جلالاباد** گذر کرده به باغ **رشیداباد ربع رشیدی** می‌آید وحقابهٔ بعضی‌ازباغ **مختاراباد** که این آب بر آن می‌افتد وحقابهٔ باغ **جلالاباد**، همچنین آنچ این آب بر آن می‌افتد ازین آب است وبعد از افراز این‌دو حقابه‌که بحسب احتیاج باید چون باقی به باغ **رشیداباد** افتد پانزده‌لوله به**لولهٔ رشیدی**که شرح آن داده شد وگفته‌اند که لوله[ای] ازان چه مقدارست جهت حقابهٔ خانیها و چشمه‌ها و مواضع **شهرستان** به موجب مذکور جدا کنند، واین حقابهٔ پانزده لولهٔ مذکور بر محلات جانب ایمن شهرستان و **قیصریه** ومحلات جانب ایسر آن موزع است بدین تفصیل:

حرف

آنچ حقابهٔ محلات جانب ایمن **شهرستان** و **قیصریه** است به **لولهٔ رشیدی** مذکور شش لوله

این شش لولهٔ مذکور از مقسمی‌که بربالای **دنباد**[4] نهاده آورده‌ایم ومقسمی دیگر نهاده، ازان جمله دولوله به‌لولهٔ مذکور جهت **محلت لطیفاباد** افرازکرده شده وچهار لوله جهت محلات‌که در زیر آن افتاده و **قیصریه** مقرر است.

وشرط آن‌است‌که این دولوله‌جهت **محلهٔ لطیفاباد** معین شده به‌هشت خانی برند که در آن‌محله ساخته [۲۶۶] شده بر وجهی که همه را آب پاک برسبیل تساوی باشد، واز فضلهٔ آب | این هشت خانی مذکور یک لوله به مقدار اصبعی بـر گیرند و به حوض **دروازهٔ موغان** از دروازه‌های **شهرستان** بـرند و باقی حقابهٔ باغ **نجم‌آباد** است.

۱ـ اصل: بی‌نقطه. تصحیح قیاسی است. ۲ـ از «وکور» به‌بعد به‌خط دیگری است.
۳ـ به همین اسم در سطر ۲۷ ستون اول صفحهٔ قبل مراجعه شود.
۴ـ کذا در اصل، در صفحهٔ ۱۵۳ سطر ۸ هم آمده و «دبناباد» ضبط شده است. در مورد اخیر هم «دبناباد» می‌توان خواند.

و اما چهار لوله‌که به‌دیگر محلات می‌آیدبه‌قسم و نصیب به‌خانیها برندکه درآن محلات ساخته شده بر وجهی‌که چرکن نشود، وباز همه‌را دریک ممر اندازند وتمامت به‌فوارهٔ **قیصریه** آرند،وچون‌ازانجا بگذرد قدریک لوله که مقدار اصبعی باشد از موضعی مناسب برگیرند وبه حوضی برند که بردر **دروازهٔ عراق** از دروازه‌ها[ی] شهرستان نهاده است،وفضلهٔ مجموع‌این‌آبها به‌تره‌زاری برندکه‌درموضعی‌لایق‌بسازند تا حقابهٔ آن باشد، یابه‌باغات وقف **ربع‌رشیدی** برند، یا به‌اجرت به‌مردم دهند، یا به‌باغات و مواضع برندومحصول آن تره‌زار واجرت‌آن آب‌داران سایرفضلهای آبها که حقابهٔ محلات شهرستان‌است خواه به‌باغات وقفی رفته باشد و خواه‌مردم به‌اجارت‌گرفته‌تمامت درو‌جه عمارات‌این ممرها وسقایه‌ها وخانیها[ی] **شهرستان رشیدی** باشد و بدان صرف کنند.

و اگر وفـا نکند از حاصل موقوفات **ربع‌رشیدی** تتمهٔ آن بدهند. چـه آن نیز حکم عمارات رقبهٔ **ربع‌رشیدی** دارد و بردیگر مصارف مقدم است.

و برمتولی **ربع‌رشیدی** در هرعهدی وزمانی‌کـه باشد واجب و لازم است‌که هماره عمارت آن کند تا این آب بی‌نقصان به‌موجب مذکور درآن شهرستان جاری باشد و مردم بدان انتفاع گیرند.

وبایدکه قطعاً فضلهٔ آب در ممرکهریزهای [شه]ر **تبریز** نیندازند [وچر] کن نشود.

حـــــــــــــرف

آنچه حقابهٔ محلات جانب‌ایسرشهرستان‌است مقدر به لولهٔ رشیدی مذکور

نه لوله

واین نه‌لولهٔمذکورموزع است برخانیهاوچشمه‌ها وسقایه‌های‌مواضع محلات این‌جانب‌ایسر به **گازرگاه** که هم درین جانب است ومقسم است به‌سه تقسیم بدین تفصیل: [۲۶۷]

مقســـــــم

اول ـ آنچ به‌روضه می‌رود به‌لولهٔ مذکور

دولوله

و از انجا حقابهٔ حمام بالا و در خانی‌که در ربض **ربع‌رشیدی** است بدهند و باقی **به‌محلهٔ صالحیه** به خانیها برندکه درآن محلت وزیر **اشترخان** وحوالی آن ساخته شده و می‌سازند، و فضلهٔ ایـن آبها بتمام **گازرگاه** برند.

مقســـــــم

سوم ـ هم به‌لولهٔ رشیدی مذکور

چهار لوله

مقســـــــم

دوم ـ به‌لولهٔ مذکور

سه‌لوله

این مقسم در حدود موضعی نهاده که‌آب کهریز-ها[ی] **رشیداباد** مذکور ....[] کرده برربض **ربع رشیدی** رفته و ایـن سه لوله جهت حقابهٔ محلات **عزابـاد**است‌که‌آن‌بر زمینها[ی] **پهلوان سعید**زیر پشته‌های **سرخاب** نهاده شده.

و شرط‌آنست‌که چون حقابهٔ خانیها وچشمه‌های این محلت **عـزاباد** مذکوره‌تاآنجاکه **دروازهٔ روم** است‌تمام بدهندوازجانبی‌که‌به**دروازهٔ روم** نزدیک

این مقسم به حدود کرباس **ربع رشیدی** در زیر آسیاها نهاده و آب آن جهت خانیها و چشمه‌های محلات است که درزیر آن افتاده و جهت حمامات شهرستان که در آن محلات باشد و جهت **جامع شهرستان** و سقایه‌ها[ی] آن و حوض که بر در **دروازهٔ تبریز** از دروازه‌ها[ی] شهرستان نهاده جهت هر یک آن مقدار که مناسب باشد و استادان مهندس صواب دانند مقدر گردانند و به قسم و نصیب قسمت کنند و فضله‌های آن چون از شهرستان بیرون رود اگر به تره‌زار **گازرگاه** توان بردن ببرند، والا تره‌زاری بسازند یا به‌اجرت می‌دهند و محصول و منال آن بموجبی که پیشتر گفته شد به
[۲۶۸] عمارات صرف می‌کنند. |

باشد قدر یک لوله به مقدار اصبعی برگیرند و به حوضی سنگین برند که در آن دروازه داخل بارو نهاده.

و بعد ازان تمامت فضله‌ها[ی] این سه‌لوله آب را جمع کنند و با آبی کـه ترشح می‌کند از شعبهای جانب **بادام استان** تا آنجا که **گنبد کوچک** است تمامت به **گازرگاه** برند تا آب **گازرگاه** بسیار باشد.

و فضلهٔ آب **گازرگاه** به‌تره‌زاری برند، یا به‌اجرت می‌دهند و ریع ومنال آن دروجه عمارات این‌ممرها و خانیها و سقایه‌ها باشد به‌موجبی که در **حرف سابق** شرح داده شد.

جملگی مجاری و ممرها[ی] مجموع این حقابه‌ها که یادکرده شد و منابع ومظاهر و آبار وکظائم قنوات مذکوره به‌نسبت لوله‌های آب که شرح داده آمد وقف مسبل کرده‌ام جهت حقابه‌ها[ی] مواضع محلات **شهرستان رشیدی** و ساکنان آنجا تا بدان‌انتفاع می‌گیرند.

و شرط چنان است که چون ایـن همه مقسمها نهاده شده وآب به محـلات و خانیها ومواضع برده و ممرها به موجب غبطه‌ومصلحت ساخته‌ودقایق احتیاط درآن باب به‌جای آورده مرتب‌گردانیده دستوری‌روشن مشروح مسمی مفصل بنویسند و پیش متولی باشد و طرح آن برکاغذکشیده مصورکرده در مجلد. . .[۱] کتاب **جامع‌التصانیف رشیدی** کـه به قطع بـزرگ نویشته شده و آن مجلـد مشتمل است بـر **صورالاقالیم** و **صورالبلدان** ثبت کنند تا همواره معین ومقرر باشد. و اهل محلات جانب ایمن وایسر شهرستان به‌موجبی که شرح داده شد به‌حسب قسمت راست بدان‌آبها انتفاع می‌گیرند.

و بایدکه بر ممری‌که به‌میان راههای محلات بگذرد به هر موضع‌که سقایه‌ای توان ساخت بسـازند، وهرجا کـه سر چاه سنگین توان‌نهاد بنهند تا مردم‌آب به کوزه ازان برمی‌گیرند، و هرجاکه حوض سنگین درجنب سرچاه سنگین توان نهادن بنهند وآب به‌کوزه‌درآن‌حوض می‌ریزند تا چهارپایان از آن بازمی‌خورند و مردم بدان منتفع می‌شوند، وقطعاً بایدکه چیزی در آن آب نشویند وازان‌آب درباغات و خانه‌ها و حوض خانه‌ها نبرند و سوراخ از خانه‌ها برسرآن ممر نکنند.

و مقداری‌که جهت حمامات باید اجازت هست که در ممری جداگانه بقدر حاجت ببرند، وباید که چرکاب حمامات قطعاً در ممر آب پاک نیندازند.

۱. در اصل جای سه چهار کلمه بیاض است.

وچون این هرسه مقسم‌که شرح داده شد یکی بر **ربض ربع‌رشیدی** و یکی برطرف شرقی‌آن و یکی برطرف غربی آن چنانچ بدان نزدیک است نهاده شده، ضرورت است‌که همواره در چهارفصل سال اکثرآب این ممرکه مشهور است به‌ممر **رشیداباد** زیرین برربض جاری باشد.

وچون در تابستان باغ به‌آب محتاج باشدآنچ ازین مقاسم زیادت‌آید و حقابهٔ باغ است مقررکرده‌ام| [۲۶۹] که در تابستان همواره‌آب **رشیداباد** مذکور به‌ممرخانقاه برپشتهٔ ربض مذکور آرند و آنجا که آسیا[ی] اولین‌است اگرقوت آسیا گردانیدن‌داشته باشد لاشک‌آسیا نیزبه‌تابستان درکار باشد وبه‌جوی باغ بازگردد و تمامت زمینها[ی] باغ **رشیداباد**که درزیرآن جوی افتد حقابهٔ آن ازان جوی باشد. وازبالاتر وازهیچ جای دیگرکه ازین ممر زیرین آب برتوان گرفتن حقابهٔ این زمینها که در تحت‌آن باشد ندهند تا همیشه آب برآن پشته و ربض جاری باشد.

واگرآب قوت‌آسیا گردانیدن نداشته باشد هم‌درآن ممر وجوی مذکور می‌رود تا فایدهٔ آنک همواره بر**ربض ربع رشیدی**آب روان بودمرعی باشد.

واما درزمستان‌آن مقدارآب‌که‌باغ بدان محتاج‌باشدبه باغ برند وبه**باغ فردوس** نیز همچنین، چنانچ متعاقب شرح آن می‌آید، و باقی به‌محلات جانب‌ایسرشهرستان‌آنچ جهت خانیها و**گازرگاه** وحمامات به‌کار باید بردارند، و آنچ نخواهند در ممر آب سبیل که به شهر **تبریز** می‌رود اندازند تا با آب سبیل بهم به‌شهر می‌رود.

وآنچ‌گفتیم ومقیدکردیم‌که اکثرآب این ممر برربض‌آید و مجموع رانگفتیم جهت آنست‌که بعضی زمینها[ی] **باغ رشیداباد** باشدکه درتابستان چون‌آب‌برربض رودوبه‌موجبی‌که ذکررفت بازگرددآن‌را آب نتواند داد، سبب‌آنک‌بربالای‌آن مانده باشد.

ودر زمستان چون‌گفته‌ایم ومقررکرده‌که آب‌گرم ازین‌کهریز درممری سرپوشیده معین که ازبهر**باغ فردوس** ساخته شده به **باغ فردوس**برند تاحرارت‌آن‌آب به‌درختها[ی]ترنج ونارنج‌که‌درآنجااست‌می‌رسد وازسرما متأثر نگردد، وازآنجا بیرون‌آمده درجویی‌که معروف است به**جوی هیراباد**به**شهرستان**رود ودر محلات‌جانب‌ایسر آنچ ازان‌خواهند به‌خانیها وحمامات ومسجد ودیگر مواضع برند،وآنچ‌نخواهنددرممرآب سبیل‌شهر**تبریز** اندازند تابه‌شهرمی‌رود.پس‌بالضروره مقیدبایست‌گردانید به‌لفظ اکثرجهت این معنی‌مذکور.

وحقابهٔ زمینها[ی] **باغ رشیداباد**که‌بر[با]لای این‌ممر افتاده‌که مشهورست به‌ممر **رشیداباد**| [۲۷۰] زیرین ازجوی بالائین **رشیداباد**که ...[1] می‌آید مقرر و معین است.

واگروقتی‌ازاوقات آب ممر**رشیداباد** زیرین به‌سببی‌ازاسباب به‌تمام‌حقابه‌های‌مواضع محلات**شهرستان** که ذکر رفت وحقابهٔ بعضی از باغ **رشیداباد** که‌گفته شد که ازین ممر زیرین است وفا نکند به‌موجبی که پیشتر گفته شد تاوقت اصلاح‌آن کردن‌حقابهٔ **باغ رشیداباد** آن مقدار که دربابد از جوی ممر بالائین‌باشد.

۱ـ یک کلمه خوانده نمی‌شود (شاید: تا به آخر)

دفعـــهٔ

دوم از بابت دوم

آنچ جهت حقابهٔ باغچه‌ها[ی] داخل **شهرستان رشیدی** مقرر ومعین است کـه بعضی از ان به تصرف متولی باشد وبعضی به‌مبایعهٔ شرعی به‌هرکس فروخته و فروشد تا باغچه‌ها[و] خانه‌ها ساخته‌اند و می‌سازند و ثمن آن در وجه عمارت **مسجد جامع شهرستان** نهاده شده تابدان صر[ف کنند.]

چون اکثر مواضع که در **شهرستان رشیدی** ساخته‌ایم و داخل محوطهٔ باروی آن شده باغات بود که آنرا باحقابه بهم خریده‌ایم و قبالات شرعی مسجل به‌ذکر آن ناطق است و آن باغات این است‌که مفصل در قلم می‌آید:

باغ **مهدبی (؟)**	باغ **هیر معروف به پیر احمد**	باغ **دوله معروف به‌حامه(؟)**	باغ **دوله** ایضاً
باغ **درودگران**	باغ که از والدهٔ فرزند **جلال** ابقاه‌الله خریده‌ایم	باغ **نجم‌اباد**... و بعضی زمینها که بدان متصل است و پیش ازین داخل **رشیداباد** بود	باغ **احمد شیتله**
باغ **جوانمرد**	باغ **اصلان** که از...[1] بعضی پیشتر و بعضی پستر	باغ **برج**	باغ از **جمال‌الدین حاجی کالی** و شرکا خریده
[۲۷۱] باغ **عماداباد**	باغ معروف به **پهلوان سعیدی** که از **رشیداباد**[2]	باغ **شمس‌الدین حافظ** بالحصه	باغ از ...[1] **فقاعی** و وکلا.......

وبسیاری ازین باغات را به‌بازار وکاروانسرای ودیگر عمارات ساخته‌ایم، و بعضی ازان هرکس به‌خانه‌ها ساخته و می‌سازند، لاشک حقابهٔ مجموع آن زمینها که درتحت عمارات مستغرق گشته باشد باز ماند.

وحصهٔ آب زمینهائی‌که ازان باغات مذکور برقرار مانده وبعضی ازان در تصرف متولی وبعضی باغچه‌هائی است که آن را متولی با زمینها[و] خانه بهم به‌هرکس به‌مبایعهٔ شرعی فروخته اکنون گفته شد تا آن آبهاکه بموجب مذکور بازمانده و از حقابهٔ باغچه‌هائی‌که مستغرق عمارات نشده زیادت‌آمده مضایقت نکنند وتمامت را به‌قسم ونصیب بر باغچه‌هائی‌که در **شهرستان رشیدی** باشد به راستی بخش کنندتاهمه را حقابه مستولی و

۱ـ کلماتی است که‌به‌علت سائیدگی حروف خوانده نمی‌شود.

۲ـ ظاهراً دنبالهٔ مطلب سائیده است.

تمام باشد و عمارت باغچه‌ها بمراد توانندکرد و جمله سیراب گردد.

و چون این زمینهـا، آنجایگه هرکس از متـولی به مبایعهٔ شرعی خریده و بعد ازین نیز به قیمت عدل خواهند خرید معین شده، و شرط می‌رود که به‌علت اجرت آب ازیشان چیزی نخواهنـد و آن حقابه را از توابع زمین دانندکه اجاره داده باشند تا موجب رفاهیت آن جماعت و سبب رغبت دیگران باشد.

اکنون چون‌از تفصیل وشرح وبیان آبهاکه اصل‌آن سبیل شهر **تبریز** و **شهرستان‌رشیدی** کرده‌ام و جهت حقابه‌ها[ی] مذکور معین گردانیده فارغ شدم می‌گویم چون در زمستان‌باغات از آب مستغنی می‌باشد وآب‌کهریزها گرم بود وفایدهٔ آن درشهر **تبریز** ظاهر، چون ربعی از کهریز **جاندار** که آن‌را حقابهٔ **باغ نـزهة** کرده‌ام وممر آن به‌ممر آبهای سبیل شهر **تبریز** نزدیک است درزمستان درمجری آب سبیل شهر **تبریز** که من ساخته‌ام اندازند.

و همچنین از حقابه‌های باغ **رشیداباد** و **خیراباد** و **مختاراباد** و دیگر باغات وقف **رشیدی** آنچ زایدآید وآنجا درمحل احتیاج نباشد، نه‌جهت باغات ونه‌جهت مصالح شهرستان و ابواب البر **ربع‌رشیدی**، جایزداشته‌ام که‌جائی که آن‌را درین مجریها سبیل شهر **تبریز** | و ممرها[ی]مذکورتوان انداخت دراندازند و به‌شهر برند و بدان انتفاع گیرند. [۲۷۲]

اما به‌وقتی که باغات مذکور و شهرستان و اهـل‌آن بدان محتاج باشند جایز نداشته‌ام که ازان قطعاً چیزی به‌شهر برند، و پیش ازین موقوف برین مصالح شهر ازین کهریزهـا به همین مقدار فاضل بوده است، فحسب.

فصل هفدهم

دربیان امور ارامل وآنچ جهت ایشان تعیین رفته است وشرایط آن

شرط‌کرده آمدکه از جملهٔ یک نیمه حاصل موقوفات‌که به‌این ابواب البر **ربع‌رشیدی** تعلق دارد هر سال مبلغ دویست دینارنقدرایج تبریز به‌صدنفر ارامل دهند، به‌شرط آنک درویش واهل استحقاق باشند، هر یکی را دو دینار تاآن رابه‌پنبهٔ محلوج بدهند و آن پنبه را رأس‌المال سازند و بدان تعیش‌کنند.

و شرط رفت‌که‌آن ارامل ازجملهٔ عتقای واقف باشند، واگر ازعتقای واقف موجود نباشند یا تمام صدنفر موجود نباشند از ارامل ذراری ایشان وارامل اکرهٔ موقوفات **ربع‌رشیدی**، واگر ازاکره نیز نباشند یا تمام موجود نباشند از ارامل جیران **ربع‌رشیدی**، واگر از جیران نیز نباشند یـاتمام صد نفر موجود نباشند از سایر ارامل تمام‌کنند، و این مبلغ به‌تمام برسانند و هیچ از ان قاصر نگردانند و بدان اهتمام نمایند تا ثواب یابند،ان‌شاء الله تعالی.| [۲۷۳]

خاتمه

که آن فصلی است مشتمل بر بیان مصارف منال و محصولات این یک‌نیمه که معروف است به وقف ربع رشیدی از تمامت موقوفات، بعد ازمرسوم متولی و مشرف و ناظر که کاتب نیز است و آن یک‌عشر تمام ازین یک نیمه مذکور است.

و این خاتمه مشتمل است بر بیان مجمل مصارفی که درسایر فصول این وقفیه مذکور است، و اگر چه مکررمی‌نماید لکن جهت سهولت ضبط وسرعت فهم دریک موضع جمع کرده شد وآن مصارف مذکور مجملاً اینست که ذکرمی‌رود و مفصلاً آنست که متعاقب آن مفصل می‌آید.

وجـــــه مصالح مصحف مجید وکتاب حدیث که‌معین شده‌که هرسال از هریک یکی‌بنویسند،

وجـــــه مرسومات که به‌مشاهره ستانند،

وجـــــه وظایف که به‌میاومه رسانند،

وجـــــه طعام مجاوران ومسافران در دارالضیافه،

وجـــــه آش مسکینان در دارالمساکین،

وجـــــه آش ایام ولیالی متبرکه،

وجـــــه اوقات سماع،

وجـــــه انواع روشنائیها از شمع وقندیل ومشعله وچراغ،

وجـــــه عطر وبخور،

وجـــــه دارالشفا،

وجـــــه پای‌افزار مسافران وتکفین اموات،

وجـــــه پنبهٔ ارامل،

دیگـــــر مرسوم ووظیفهٔ جماعتی‌که درفصول مذکوره ذکر ایشان نیامده بنابرآنک به‌هیچ یک ازین بقاع مخصوص نیستند، مانند اسفهسالار وسرهنگان و بیکان و معمار ویک مشعله‌دار، و بعضی فواید و مهمات دیگر چنانک یاد کرده آید.

وتفصیل این وجوهات مذکوره وسربالای آن بدین موجب است‌که در قلم می‌آید. | [۲۷۴]

* نقـــــد رایج تبریـــــز[۱]

بیست سه‌هزار هفتصدپنج دینار پنج دانگ سه تسو

یـــــزاد

جهت صدنفر ارامل‌که پنبه بدان خرند و بدهند

دویست دینار[۲]

---

*ـ چون‌قسمتی از مطالب این‌بخش در نسخهٔ ثانوی وقفنامه (مندرج درصفحات۳۰۳ ببعد وبایس وپیشی) وجود دارد موارد اختلاف ضبط آن نسخه (ص۳۱۹ ببعد)با نسخهٔ خط رشیدالدین درحاشیه آورده می‌شود.

۱ـ نسخهٔ دیگر، العین‌الرایج   ۲ـ این سه‌خطاخیربطور اریب درکنار مبلغ فوق‌آن نوشته شده است.

نان گندمین به‌وزن تبریز[۱]

دویست نودهشت هزارهفتصد پنجاه من

ازین جملت هر روز پنج من کـه در سالی یکهزار هشتصد من باشد کمتر می‌باید که در . . .[۲]

میاومه

که روز به روز به مرتزقه وعمله وغلامان دهند و [جهت] راتب دارالضیافه ودارالمساکین [معین‌رفته][۳]

هر روز هشتصد بیست سه من

[با] شد[۴] در سالی

دویست نود شش هزار دویست هشتاد من

اضافه

که در شبها وروزها [ی] متبرک[۶] اضافت‌می‌رود وغیره به موجبی که تفصیل آن به شرح می‌آید

دو هزار چهارصدهفتاد من

گندم[۵] به جریب تبریز

چهل جریب

یزاد

جهت مصارفی که بعداز اتمام تحریر اصل وقفیه تعیین‌کرده شد ودرآخر الحاق‌کرده برسبیل تفصیل نوشته شده وآن این مقدار است:

نقد رایج تبریز	نان
دو هزارهشتصد چهل سه دینار	یازده‌هزار نهصدده‌من
النصف: یکهزارچهار صد بیست یک دینار نیم	**وظایف** و مرسومات مرتزقه و عملهٔ سه مسجد کوچک شهرستان و وجه‌مایحتاج‌روشنائی آن و فرش وغیره

یزاد

ایضاً جهت آنچ در تاریخ منتصف شعبان سنهٔ **خمس عشرة وسبع مائه** زیادت‌کرده شد تا ازحاصل موقوفات مجدده می‌رسانند:

نقد	نان
چهارهزارهشتصدهفتاد دینار	هر روز دویست‌چهار من در سالی باشد هفتاد سه هزار چهار صد چهل من

جهت مرتزقهٔ مدرسه: مدرسان و معیدان و متعلمان و مرتب، نقد در سالی یکهزار

۱ـ نسخهٔ دیگر، الخبزالحنطی ۲ـ این سه خط اخیر بطور اریب در کنار رقم مربوط به‌نان گندمین کتابت شده است وچند کلمه‌اش خوانده نمی‌شود. سه خط آخر در نسخهٔ دیگر وجود ندارد.

۳ـ داخل [ ] نقل از نسخهٔ دیگرست.

۴ـ نسخهٔ دیگر، یکون ۵ـ نسخهٔ دیگر، الحنطه ۶ـ اصل، متبرکه

مصالح	**نقد رایج** هفتصدسی دینار	نهصد دینار، نان هر روز صدبیست هشت من
تدریس مصنفات خاصه **نقد رایج** هشتصدسی دینار **النصف**: چهارصد پانزده دینار	**نان** هر روز سی من ده هزار نهصد پنجاه من	**جهت** مرتزقهٔ دارالشفا: مدرس ومعید و متعلمان و جراح، نقد هفتصد بیست‌دینار هر سال، نان هر روز هجده من
	صدقهٔ شبها[ی] آدینه در **حظیرةالصالحین**	**جهت** مرتزقهٔ خانقاه:شیخ ومتصوفه، نقد هر سال سیصد دینار، نان هر روز یازده من
وظیفه و مرسوم دروازه‌بانان شهرستان چهار نفر را **نقدرایج**: صد شصت دینار **نان**: هر روز جهت آش دو هزار نهصد بیست من	**نقد رایج**: جهت مصالح...[1] هر شب بیست دینار یکهزار بیست دینار	**جهت** عملهٔ دارالکتب: خازن و مناول، نقدهر سال دویست هفتاد دینار، نان هر روز سی‌من
	نان: هر شب جمعه چهل‌من دوهزار چهل من	**جهت** اضافهٔ آش دارالضیافه: جهت مجاوران که زیادت شده‌اند و وظیفهٔ حوایج‌دار، نقد یکهزار ششصدهفتاد دینار....[1]، نان هرروز سی‌هشت من

این زیادت که به دو حرف در قلم آمده من کرده‌ام که واقف‌ام و مقاصد من در **وقفیه** هریک به موضع خود به تفصیل بیان کرده‌ام ...[2] کتبه **فضل‌الله بن ابی‌الخیر ابن العالی المشتهر بالرشید الطبیب الهمدانی** اصلح‌الله شانه. | [۲۷۵]

حرف

مصالح مصحف مجید وکتاب حدیث و مرسومات‌که به مشاهره ستانند ووظایف‌که به میاومه ستانند و وجه طعام مجاوران ومسافران در دارالضیافه وآش مسکینان در دارالمساکین و وجه‌آش ایام ولیالی متبرکه و اوقات سماع وغیره.

۱ـ یکی دو کلمه سائیده شده.
۲ـ محل سائیدگی هفت هشت کلمه که خوانده نمی‌شود.

نقد	نان	گندم[1]
هفده هزار نهصد شانزده دینار دانگ سه تسو	دویست نود هشت هزار هفتصد پنجاه من	چهل جریب
		بابت بالجریب: سی جریب — بابت بالوزن: الف مائةمن
		ده جریب

دفعهٔ

اول از حرف اول

وجه مصالح مصحف مجید وکتاب حدیث ومرسومات ووظایف جماعت مرتزقه وعمله

نقد	نان	گندم
هفت هزار ششصدهفتاد شش دینار	دویست پنجاه چهار هزار هشتصد هشتاد من	چهل جریب

حرف

اول از دفعهٔ اول

وجه مصالح مصحف مجید وکتاب حدیث

نقد رایج تبریز — دو هزار دینار [۲۷۶]

حرف

دوم از دفعهٔ اول ازحرف اول

مرسومات‌که به مشاهره ستانند ووظایف‌که به‌میاومه ستانند به اسامی جماعت مرتزقه وعمله‌که‌مفصل می‌گردد وازیشان بعضی مخصوص‌اند[2] به‌هریک از بقاع خیر وآن هر یک به موضع خود درفصول‌سابقه ذکر رفته وبعضی غیر مخصوص.

نقد	نان	گندم
رایج پنجهزار ششصد هفتاد شش دینار	دویست پنجاه چهار هزار هشتصد[3] هشتاد من	سی جریب

۱ـ نسخهٔ دیگر: + بجریب تبریز
۲ـ نسخهٔ دیگر: مخصص‌اند
۳ـ نسخهٔ دیگر: ششصد

دفعـــۀ

اول از حرف دوم ار دفعۀ اول ازحرف اول

آنچ مخصوص‌اند به هر یـک از بقاع خیر که مفصل می‌شود.

نقـــــــــــــــــــد	**نــــــــــــــــــــان**
[۲۷۷] **را[یج]** پنج هزار صد سی شش دینار	صدده‌هزار هشتصد هشتاد من

روضـــــــــــــــــــــــــه

نقـــــــــــد	**نــــــــــــان**
یکهزار نهصد چهل شش دینار	چهل پنج‌هزار سیصد شصت من

خانقـــــــــــــــــــــاه

نقـــــــــــد	**نــــــــــــان**
پانصد ده دینار	سیزده هزار سیصد بیست من

مر تـــــــــــــــــزقه

نقد: یکهزار هفتصد ده دینار

نان: چهل هزار سیصد بیست من

مرتزقـــــــــــــــــــــه

نقد: سیصد هفتاد دینار

نان: دو هزار چهار صد چهل من

مدرســــــــــان

از[۱] دو نفر

نقد : پانصدده[۲] دینار

نان: هفتهزاردویست من[۳]

[۲۷۸] **جهت تفسیر وحدیث**

یـک نفر

نقد: بـالمشاهره در سالی صدپنجاه دینار

نان: بالمیاومــه هر روز ده مـن در سال سه هزار ششصد من

معیـــــــــــد

نقد: بـالمشاهره در سالی‌صد شصت[۴] دینار

نان : بالمیاومه هر روز شش من،درسالی دوهزارصد شصت من

شیـــــــــــخ

که امامت نیز اوکند یـک نفر[۵]

نقد: بالمشاهـره در سالی صد پنجاه دینار

نان : بـالمیاومه در روزی ده من در ســالی ســه هـزار ششصد من

متصـــــــــوفه

از پنج نفر

نقد رایج: بالمشاهره درسالی‌هریـک‌راسی دینارصد پنجاه دینار

نان : بـالمیاومه هر یـک‌رادرروزی‌سه‌من درسالی پنجهزارچهار صد من

۱ـ نسخه دیگر: ندارد

۲ـ نسخۀ دیگر: پانصد

۳ـ نسخۀ دیگر: نه هزار من

۴ـ نسخۀ دیگر: صدو پنجاه دینار

۵ـ نسخۀ دیگر: «که امامت نیز او کند یك نفر» ندارد

جهت سایر علوم

یک نفر

نقد: بالمشاهره در سال سیصد شصت دینار

نان: بالمیاومه هر روز ده من، در سالی سه هزار ششصد من[1]

قسمت افتاده از نسخهٔ اصلی *

امام

کی خطیب نیز باشد

یک نفر

نقد: بالمشاهره در سالی صد بیست دینار

نان: بالمیاومه هر روز شش‌من در سالی دوهزار صدشصت من

واعظ

یک‌نفر

نقد: بالمشاهره در سالی شصت دینار

نان: بالمیاومه هر روز پنج من یکهزار هشتصد من

خادم

یک‌نفر

نقد: بالمشاهره درسالی چهل دینار

نان: بالمیاومه‌هرروز دومن درسالی هفتصد هشت من

خازن

کسی ... خانقاه نگاه دارد یک نفر

نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار

نان: بالمیاومه هر روز دو من درسالی هفتصد بیست من

فقها

دوازده نفر

نقد: بالمشاهره هر یک سی‌دینار درسال سیصد شصت دینار

نان: بالمیاومه هرروزسه‌من هریک را در سالی دوازده هزار نهصدشصت من

معلم

ایتام یک نفر

نقد: بالمشاهره ضد بیست دینار

نان: بالمیاومه هرروز چهار من در سالی یکهزار چهار صد چهل من

عمله

نقد: بالمشاهره صد چهل دینار

نان: بالمیاومه دوهزار هشتصد هشتاد من

فراش

نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار

نان: بالمیاومه‌هرروز دومن در سالی‌هفتصد بیست من

بواب

نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار

نان: بالمیاومه‌هرروز دومن در سالی هفتصد بیست من

---

*ـ از نسخهٔ دیگر (صفحات ۳۰۵ و ۳۰۶ عکسی) استخراج ونقل‌شد.

۱ـ نسخهٔ دیگر: هرروز پانزده من سالی پنج هزار چهارصد من.

مؤذنان

دوازده نفر

نقد: بالمشاهره در سالی صد چهل دینار

نان: بالمیاومه در سالی پنج‌هزار چهل من

مقیمان: دو نفر

[۳۰۵] **نقد:** بالمشاهره هر سال نود دینار

نان: بالمیاومه هر روز چهارمن درسالی یکهزار چهل چهارمن

جهت شبهای جمعه و نماز جمعه: ده نفر

نقد: در سالی پنجاه دینار فی نفر پنج دینار

نان: بالمیاومه فی نفر یک من در سالی سه‌هزار ششصد[1] من

اتابک

ایتام یک نفر

نقد: بالمشاهره در سالی شصت دینار

نان: بالمیاومه هر روز دومن درسالی هفتصد بیست من

مرتب

یک نفر

نقد: بالمشاهره هر سال[2]

نان: بالمیاومه هر روز چهار من در سالی یکهزار چهار صد چهل من

ایتام

کی ایشان را مرتبی نباشد و آنجا قرآن آموزند ده نفر

نقد: بالمشاهره فی نفر دوازده دینار صد بیست دینار

نان: بالمیاومه هر روز یک من[3] در سال سه هزار ششصد من

سقا

یک نفر

نقد: بالمشاهره هر سال پنجاه دینار

نان: بالمیاومه هر روز دو من در سال هفتصد بیست من

مشعله‌دار

کی درخانقاه و هم بر در دارالشفا باشد

یک نفر

نقد: بالمشاهر[ه] در سالی سی دینار

نان: بالمیاومه هر روز دومن درسالی هفتصد بیست من

قبه

نقد

بالمشاهره یکهزار پانصد چهل دینار

نان

بالمیاومه بیست‌هشت‌هزار هشتاد من

مرتزقه

نقد: یکهزار پانصد دینار

نان: بیست هشت هزار سیصد شصت من

حفاظ

بیست و چهار نفر

نقد: بالمشاهره هر یک را در سالی پنجاه دینار یکهزار دویست دینار

نان: به میاومه هر یک را سه من در روزی که هفتاد دومن باشد در سالی بیست

کلیددار

که خازن نیز است

نقد: بالمشاهره در سالی سیصد دینار

نان: بالمیاومه هر روزچهار من درسالی یکهزارچهار صد چهل من

۱ـ اصل، سیصد ۲ـ مبلغ ندارد ۳ـ اصل، دو من

عمله

نقد

بالمشاهره
دویست سی‌شش‌دینار

نان

بالمیاومه
پنج هزار صد من

قیم

مسجد یک نفر
نقد: بالمشاهره در سالی سی‌و شش دینار
نان: بالمیاومه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست‌من

فراش

[دو نفر]
نقد: بالمشاهره هر یک را سی دینار در سالی شصت دینار
نان: هر یک را به میاومه دو من هر روز چهار من‌درسالی یکهزار چهارصد چهل من

بواب

دو نفر
نقد: بالمشاهره هر یک‌درسالی سی‌دینار شصت دینار
نان: بالمیاومه هر یک راهرروز دو من در سالی یک هزار چهارصد چهل من

مشعلدار

و سراجی که بر در ایمن روضه و سردر سرای متولی نیز باشد
یک نفر
نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار
نان: بالمیاومه هر روز دو من، در سالی هفتصد بیست من

سقا

یک نفر
نقد: بالمشاهره در سالی پنجاه دینار

پنج هزار نهصد بیست
پنج من

عمله

یک نفر

نقد

بالمشاهره در سالی صددینار

نان

بالمیاومه هرروز دو من در سالی هفتصدبیست من [۳۰۶]

دارالضیافه

به اسم عمله
نقد: بالمشاهره‌دویست‌شصت‌دینار
نان: بالمیاومه پنجهزار چهل من

خادم

یک نفر
نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار
نان: بالمیاومه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست‌من

فراش

دو نفر
نقد: هر یک را به مشاهره سی دینار درسالی شصت دینار
نان: بالمیاومه هر یک‌را دومن که چهار من باشد در سالی یکهزارچهارصدچهل من

مطبخی

دو نفر
نقد: بالمشاهره هر یک را سی دینار شصت دینار
نان: بالمیاومه هر روز هر یک را یک من هفتصد بیست من

***

چون هر دو مطبخی برسر آش طعام و نان[1] خورند جهت آن ایشان را نان کمتر داده‌شده تا دانند

۱ـ نسخهٔ دیگر «نان» ندارد.

نان: بالمیاومه هر روز دومن درسالی هفتصد بیست من

داروخانه

نقد	نان
هفتصد شصت دینار	چهارده هزار چهار صدمن[1]

[۲۷۹]

مرتزقه

نقد: چهارصد نود دینار

نان: هفت هزار پانصد شصت من

طبیب

که مدرس علم طب نیز باشد یک نفر

نقد: بالمشاهره درسالی سیصدسی دینار

نان: بالمیاومه هر روز ده من در سالی سه هزار ششصد من[2]

متعلمان

علم طب دو نفر

نقد: هر یک را به مشاهره سی دینار در سالی شصت دینار

نان: بالمشاهره هر روز هر یک را سه من که شش من باشد درسالی دوهزار صد شصت من

کحال

که جراح نیز باشد یک نفر

نقد: بالمشاهره در سالی صد دینار

نان: بالمیاومه هر روز پنج من در سالی یکهزار هشتصد من

بواب[3]

یک نفر

نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار

نان: بالمیاومه هر روز دو من درسالی هفتصد بیست من

سقا

یک نفر

نقد: بالمشاهره در سالی پنجاه دینار

نان: بالمیاومه هر روز دو من ، در سالی هفتصد بیست من

مشعلدار

که در مفتح‌الابواب باشد که در دارالضیافه نیز آنجا است و چراغ آن مواضع نیز او نهد یک نفر

نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار

نان: بالمیاومه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست من

دارالمساکین

به اسم عمله

نقد: شصت دینار

نان: دو هزار هشتصد هشتاد من

مطبخی

یک نفر

نقد: در سالی بالمشاهره ده دینار

مرتبب

یک نفر

نقد: بالمشاهره درسالی سی دینار

۱- نسخهٔ دیگر: چهارده هزار من ۲- نسخهٔ دیگر: سه هزار من

۳- نسخهٔ دیگر: مطلب مربوط به آن بیاض است و جز عنوان مطلبی ندارد.

عمله

نقد: دویست هفتاد دینار

نان: شش هزار هشتصد چهل من

شرابدار
یک نفر
نقد: بالمشاهره درسال چهل[۱] دینار
نان: بالمیاومه هر روز چهارمن در سالی با[شد] یکهزار چهارصد چهل من

خازن
یک نفر
نقد: بالمشاهره در سال سی دینار
نان: بالمیاومه هر روز سه من، در سال یکهزار هشتاد من

نان: بالمیاومه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست من

بواب
نقد: در یک سال ده دینار بالمشاهره
نان: بالمیاومه[۲] هر روز دومن [درسالی] هفتصد بیست من

نان: بالمیاومه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست من |

شاگرد
که حوایج آورد و مدد مطبخی کند
نقد: بالمشاهره در سالی ده دینار [۲۸۰]
نان: بالمیاومه هر روز دومن [درسالی] هفتصد بیست من

قیم
کەخادم‌نیز باشددونفر
نقد: بالمشاهره هر یک سی دینار درسال شصت دینار
نان: بالمیاومه هر روز چهار من [در سالی] یکهزار چهار صد چهل من

مطبخی
یک نفر
نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار
نان: بالمیاومه هرروز دومن در سال هفتصد بیست من

بیت‌الکتب

نقد: شصت دینار

نان: یکهزار هشتصد من

خازن
نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار
نان: بالمیاومه هر روز سه من در سالی یکهزار هشتاد[۳] من

مناول
نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار
نان: بالمیاومه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست من |

فراش
یک نفر
نقد: بالمشاهره در سالی سی‌دینار
نان: بالمیاومه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست‌من

سقا
یک نفر
نقد: بالمشاهره در سالی پنجاه دینار
نان: بالمیاومه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست من [۲۸۱]

۱ـ نسخهٔ دیگر: سی ۲ـ اصل: بالمشاهره ۳ـ نسخهٔ دیگر: هشتصد

بــــــواب

یک نفر

نقد: بالمشاهره در سالی سی‌دینار

نان: بالمیاومه هر روز دو من هفتصد بیست من

دفعــۀ

دوم از حرف دوم از دفعۀ اول از حرف اول

آنچ غیر مخصوص‌اند به‌یکی ازین بقاع مذکوره و حکم عام دارند

نقــــــــــد	**نـــــــــان**	**گنــــــــدم**
پانصد چهل دینار	صد چهل چهارهزار من	سی جریب

غلامـــــــــــــــــــــــــان

نان: صد بیست‌هشت هزارهشتصد هشتاد من

گندم: سی جریب

سایر الجماعـــــــــــــــــــــه

نقد: پانصد چهل دینار

نان: پانزده هزار صد بیست من

اتــــــــراک

بیست نفر

هریک را هر روز نان سه‌من که‌درروزی شصت من باشد، در سالی بیست یکهزار ششصد من

سایــــــر غلامان

ازهر نوع که‌کومشی[1] کنند سی نفر

گندم: سی‌جریب

قزوینیــــــان و رومیان وهندوان و زنجیان و گرجیان وغیرهم

صد‌پنجاه نفر

بعد یک نفر که مقدم صد نفر است‌که در **رشیداباد** باشند و نام او در سایر‌الجماعه می‌آید، هر روز هریک‌را دو من

اسفهـــــــسالار[2]

یک نفر

نقد: بالمشاهره در سالی چهل دینار

نان: بالمیاومه هر روز سه من در سالی یکهزار هشتاد[3] من

بیگـــــــان

سه نفر

نقد: بالمشاهره هر یک‌را درسالی پنجاه

سرهنگـــــــان

نه نفر

نقد: بالمشاهره هر یک سی دینار، در سالی دویست هفتاد دینار

نان: بالمیاومه هر روزهر یک‌را سه من باشد بیست هفت من درسالی نه‌هزارهفتصد بیست من

۱ـ نسخهٔ دیگر، لومیشی(؟) ۲ـ نسخهٔ دیگر، اسفهسلار ۳ـ نسخهٔ دیگر، هفتاد

امـــــــت[1]

...[1] احیا کرده است.

...[2] وخالی بوده‌اند

......[2] آن‌را

...... در[2]

......[2]

که‌هرروز دویست نود هشت من باشد در سالی صد هفت هزار دویست هشتاد من

دینار صد پنجاه دینار

نان: بالمیاومه هر روز هریک را دومن که شش من باشد در سالی دوهزار وصدشصت من

مقـدم غلامـان

که پیشوای صد نفر غلامان باشد که در **باغ رشیداباد** باغبان باشند

نان: بقرار دیگر غلامان هرروز دو من هفتصد بیست من

***

چون او بر سر غلامان خواهد بودن و او را از ارتفاعات **رشیداباد** ازسر ارتفاع مبلغ صد دینار به مرسوم داده شده تا هرسال بستاند ودرین **وقفیه** شرط رفته دیگر به‌سربالا نرفته جهت آن اینجاذکر نرفت و درین تفصیل نیاورد.[3]

معمـــــار

اصل که عمارت رقبهٔ ابواب‌البر کند یک نفر

نقد: بالمشاهره درسالی پنجاه دینار

نان: بالمیاومه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست من [۲۸۲]

مشعلـــــه‌دار

باب‌الابواب و ممر بزرگ

نقد: بالمشاهره درسالی سی دینار

نان: بالمیاومه هرروز دومن هفتصد بیست من

***

چون این مشعله‌دار به‌موضعی خواهد بودن که‌داخل **ربع رشیدی** نمی‌باشد و نام او در مواضع خیرات نیامده جهت آن اینجا علی حده نوشته شد.

۱ـ این قسمت فقط درنسخه‌ای که به‌خط دیگرست وچند ورق‌ازآن باقی‌مانده است (صفحهٔ ۳۱۱ چاپ عکسی) وجود دارد.

۲ـ از موارد سائیدگی کلمات است.

۳ـ درنسخهٔ دیگرکه ورق‌آن درصفحهٔ ۳۱۱ عکسی چاپ شده است قسمت اول این مطلب مکرر نقل شده است، ولی اضافه‌ای هم دارد بدین شرح: «نقد بالمشاهره دویست دینار، گندم سی جریب».

دفعـــــــــــــــــــــــــــــــه

دوم از حرف اول

وجه طعام مجاوران ومسافران در دارالضیافه وآش مسکینان در دارالمساکین
و وجه آش وصدقهٔ ایام و لیالی متبرکه واوقات سماع

نقـــــــــــد	نـــــــــــان	گنـــــــــــدم	
ده هزار دویست چهل دینار	چهل‌هشت هزارهشتصدهفتاد[1]	ازهزار دویست من	
دانگ سه‌تسو	من	ده‌گری[2]	[۲۸۳]

حـــــــــــــــــــــــــــــــرف

اول از دفعهٔ دوم ازحرف اول

وجه طعام مجاوران و مسافران در دارالضیافه وآش مساکین در دارالمساکین

نقـــــــــــد	نـــــــــــان
شش‌هزار هشتصد یک دینار چهار دانگ‌ونیم	چهل‌یکهزار چهارصدمن

وجـــــــــــه	وجـــــــــــه
طعام مجاوران و مسافران‌دردارالضیافه	آش مسکینان در دارالمساکین مع سایر مصالحها
نقد: دو هزار سیصد هشتاد پنج دینار	**نقد:** چهار هزار چهارصد شانزده دینار چهار دانگ نیم
نان: بیست سه هزار چهارصد من	**نان:** هر روز پنجاه من در سالی هجده هزار من

مجـــــاوران	مســـــافران	مصــــالح آش	سایـــر المصالح
نقد: به‌وجه مصالح آش هر روز چهار دینارنیم درسالی‌یک هزار ششصد بیست دینار	**نقد:** به‌وجه مصالح آش درروزی‌دودینار سه‌تسو در سالی هفتصدشصت‌پنج‌دینار **نان:** درروزی‌سی‌من، درسالی ده‌هزارهشتصدمن	**نقد:** چهارهزارسیصد بیست دینار **نان:** هر روزی پنجاه من در سالی هجده هزار من	نود شش دینار چهار دانگ نیم **اضافه** اصلاح دیگها و کفگیر و **اضافه** کاسه‌ها[ی] سفالین‌که شکسته

۱ـ نسخهٔ دیگر: هشتاد ۲ـ نسخهٔ دیگر: جریب

نان: در روزی سی پنج من در سالی دوازده هزار ششصد من	کفچلیز ده دینار	شود هر روز دانگ، در سالی شصت دینار
	اجرت	**جهت**
	بلغور کردن در سالی شش دینارچهار دانگ نیم	چراغ و مایحتاج آن در سالی بیست دینار

[۲۸۴]

حرف

دوم از دفعهٔ دوم از حرف اول

وجه آش و صدقهٔ لیالی و ایام متبرکه و اوقات سماع

نقد	نان	گندم
سه هزار چهار صد سی هفت دینار نیم تسوئی	دو هزار چهارصد هفتاد من	از یکهزار دویست من ده گری[1]

دفعهٔ

اول از حرف دوم از دفعهٔ دوم از حرف اول

وجه آش وصدقهٔ لیالی وایام متبرکه

نقد	نان	گندم
دوهزار نهصدپنجاه هشت دینار نیم تسوئی[2]	دو هزار چهارصد هفتاد من	یکهزار دویست من ده گری[1]

جهت	جهت	جهت	جهت
شبها[ی] رمضان که این مقداراضافت آش میاومهٔ معهود کنندکه دردارالضیافه شرح آن آمده	شبها[ی] آدینه به وجه مصالح نان‌وحلوا که به حفاظ ملازم دهند **نقد:** به مصالح حلوا	عید فطر **نقد:** پنجاه هفت‌دینار دو دانگ تسو؛ مایحتاج آش: چهل یک‌دینار چهاردانگ‌تسو؛ صدقه: پانزده دینار چهاردانگ(۴)	عید اضحی **نقد:** صد سی هفت دینار چهاردانگ تسوئی[3]

۱ـ نسخهٔ دیگر: جریب
۲ـ نسخهٔ دیگر: تسو
۳ـ نسخه دیگر: چهاردانگ تسوئی ندارد
۴ـ نسخهٔ دیگر: مطلب مربوط به صدقه ذیل «نان» آمده است.

نقد: در شبی سی پنج
دینار نیم دانگ، در
یک ماه باشد یکهزار
پنجاه دو دینار نیم
نان: هرشب[1] سی پنج
من در ماهی باشد
یکهزار پنجاه من [۲۸۵]

هر شبی هشت دینار[2]
درچهل[3] شش شب سیصد
شصت هشت دینار[4]
نان: هر شب پانزده
من، در چهل شش[3]
شب ششصد نود من

نان: شصت پنج[5] من
گندم: جهت فطر[6]
یکهزار دویست من،
ده جریب

ما یحتاج آش:
چهل یک
دینار
چهاردانگ
تسو

بهای
شتر وگاو
نودشش دینار[7]
شتر شصت
(بهسیاق)
گاو رأس
پانزده
(بهسیاق)
گوسفند
شش سر
بیست ویك
دینار
(بهسیاق)

نان: شصت پنج من

جهت
شب رغایب
نقد: جهت مایحتاج
آش چهل یک دینار
چهار دانگ تسوئی[8]
نان: صد من

جهت
شب برات
نقد: جهت تتمهٔ
مایحتاج آش چهل
یک دینار چهار
دانگ تسوئی[8]
نان: صدمن

جهت
شب استفتاح پانزدهم
رجب تا به روز روزه
دارند و به شب افطار
کرده دعا کنند
نقد: جهت تتمهٔ
مایحتاج آش چهل
یک دینار چهار
دانگ تسوئی[8]
نان: صد من

جهت
شب میلاد نبی
علیه الصلوة والسلم که
شب دوازدهم ربیع
الاول است
نقد: جهت تتمهٔ
مایحتاج آش چهل
یک دینار چهار
دانگ تسوئی[8]
نان: صد من

جهت
شب معراج نبی
علیه الصلوة والسلم
نقد: جهت تتمهٔ مایحتاج
آش چهل یک دینار
چهار دانگ تسوئی[8]
نان: صد من

جهت
عیدشه وعیدها[ی]
ایام البیض که آن
مقدار جهت حلوا و
غیره اضافهٔ میاومه
کنند وصدقه دهند
چهارصد بیست دینار

جهت
روز عاشور که
آن دهم محرم باشد
چهل شش دینار چهار
دانگ
جهت نان وحلوا[ی]
گرم که در آخر روز

جهت
جهت روز نوروز
جلالی کی[9] اضافت
آش میاومه کند
نقد: پنجاه هشت دینار
دو دانگ تسوئی[8]
نان: صد من[10]

۱ـ نسخهٔ دیگر: شبی ۲ـ نسخهٔ دیگر: من (غلط است) ۳ـ نسخهٔ دیگر: صدو شش
۴ـ نسخهٔ دیگر: سیصد شصت دینار ۵ـ نسخهٔ دیگر: شصت من
۶ـ نسخهٔ دیگر: گندم فطره ۷ـ نسخهٔ دیگر: نودشش دینار ندارد ۸ـ نسخهٔ دیگر: تسو
۹ـ نسخهٔ دیگر: با ۱۰ـ نسخهٔ دیگر: بعدازین بهخط دیگر دارد: «از قریهٔ کاوه ناو مرند: نقد پنجاه دینار، نان صد من»

جهت
روز وفات واقف
غفرالله ذنوبه
نقد: هشتاد هشت
دینار دودانگ تسوئی
اضافه آش چهل یک
دینار چهار دانگ
تسوئی
صدقه: چهل شش دینار
چهاردانگ
نان: صدمن

(به سیاق)
عید ششه هشتم شوال
یک روز[1]

اضافه	صدقه
جهت نان وحلوا بیست دینار	شانزده دینار چهار دانگ

عیدها[ی] ایام البیض
که شانزدهم هر ماه
باشد ازدوازده عید بعد
یک عید که داخل ماه
رمضان افتد بقی بعده
یازده عید
چهارصد سه

(به سیاق)

اضافه	صدقه
آش هر نوبت دویست بیست دینار	هر عیدی شانزده دینار چهاردانگ، صد هشتاد سه دینار دو دانگ

به سادات دهند سی
دینار
جهت صدقه شانزده
دینار چهار دانگ

جهت
نان نهادن که به اضافت
آش کنند وچیزی که
زیادت باید به موجبی
که قبل ازین شرح
داده شد متولی صرف
کند به حسب مصلحت
دید او
نقد
پانصد دینار | [۲۸۶]

دفعة

دوم از حرف دوم از دفعهٔ دوم از حرف اول

جهت اوقات سماع که اضافت آش میاومه کنند و گاهی که اتفاق چنان افتد ومتولی صلاح دیده باشد که در ایام ولیالی متبرکه آن سماع کنند، لاشک آن آش ایام ولیالی متبرکه نیز اضافهٔ آن رود و آش زیادت باشد و سماع بترتیب‌تر و جمعیت بیشتر تا معلوم باشد، به هر ماهی دونوبت [باشد][2] که درسالی بیست چهار نوبت باشد[3]، هر نوبتی بیست[4] دینار باشد چهارصد هشتاد دینار

۱ـ نسخهٔ دیگر، «هشتم شوال یك روز» ندارد ۲ـ داخل [ ] از نسخهٔ دیگر، نقل شد
۳ـ نسخهٔ دیگر « که درسالی بیست و چهار نوبت باشد» ندارد ۴ـ نسخهٔ دیگر، هشت

حــــــرف

دوم

وجه روشنائیها از شمع وقندیل ومشعله وچراغ و وجه عطر ووجه داروخانه وغیره

نقــــــــد

[۲۸۷] پنجهزار هفتصد هشتاد نه دینار چهار دانگ |

دفعــــــــهٔ

اول از حرف دوم

وجه روشنائیها از شمع وقندیل ومشعله وچراغ و وجه عطر جهت بخور

نقــــــــد

سه هزار چهارصد هشتاد نه دینار چهار دانگ

حــــــرف

اول از دفعهٔ اول از حرف دوم

وجه روشنائیها از شمع وقندیل ومشعله وچراغ

نقــــــــد

سه هزار سیصد نه دینار چهار دانگ

وجــــــه مصــــــالح

شمع	قندیل وچراغ و مشعله
نقد	نقد
دویست شصت دینار	سه‌هزار چهل نه‌دینار چهار دانگ

جهت	جهت	جهت	جهت
گنبد داخل حفاظ	شبها[ی] رمضان و	قندیل	چراغها
بیرون دریچهٔ گنبد	شبها[ی] متبرکه و	نهصد هشتاد شش	پانصد سه دینار
شب زنده دارند و	شبها[ی] سماع	دینار چهار دانگ	بوزن: هرشب چهارمن،
قرآن خوانند	شصت دینار	بوزن: هرشب هشت	در سالی یک هزار
دویست دینار	بابت شبها[ی] رمضان	من، درسالی دوهزار	چهارصد چهل من

بابت آنک حفاظ علی‌الدوام هر شب به در شبکهٔ گنبد از بیرون قرآن خوانند هر شب نیم من در سالی صد هشتاد من، یک من پنج دانگ

صد پنجاه دینار

بابت شبها[ی] آدینه وشبها[ی] متبرکه از شصت شب به هر شب یک من که[1] پنج دانگ

پنجاه دینار

وشبها[ی] متبرکه از سی شش شب، هر شب یک من نیم پنجاه چهار من، یک من پنج دانگ

چهل پنج دینار

بابت شبهای سماع از بیست و چهار سماع که دوازده پنج من در روز باشد و دوازده پنج من در شب باشد هجده من

پانزده دینار

هشتصد هشتاد من، یک من دردودانگ

نهصد شصت دینار

فتیله: هر شب سی درم درسالی چهل من، یک من به چهار دانگ بیست شش دینار چهار دانگ

جهت

مشعله

یکهزار پانصد شصت دینار

نفط: در شبی هشت من در سالی دو هزار هشتصد هشتاد من، یک من دانگ تسوئی[3]

ششصد دینار

حلقه: هر شب هشت من در سالی دو هزار هشتصد هشتاد من، یک من دو دانگ

نهصد شصت دینار

یک من دو دانگ

چهارصد هشتاد دینار

فتیله: هر شب بیست پنج درم سنگ در سالی سی وسه من[2] دودانگ مقرر

بیست سه دینار [۲۸۸]

حرف دوم از دفعهٔ اول از حرف دوم

وجه عطر جهت بخور که به اوقات معینه بسوزانند

نقد

صد هشتاد دینار

۱ـ نسخهٔ دیگر: به ۲ـ نسخهٔ دیگر: مقرر در دو دانگ ۳ـ نسخهٔ دیگر: تسو

جهت

آنک در قبه‌شبها[ی] آدینه و ایام‌ولیالی‌متبرکه که‌درآنجا قرآن‌ختم خواهند کردن‌بسوزانندوجهت

[۲۸۹] آنک چون حفاظ همواره بیرون شبکهٔ قبه قرآن می‌خوانندبسوزانندواز بیرون شبکه‌به‌موجبی[1] که در سابق شرح داده شده به‌مجمره‌ای در اندرون نهند

صد دینار

جهت

آنک تا به اوقات سماع و ایام ولیالی متبرکه و روز جمعه درجامع بسوزانند

هشتاد دینار

دفعهٔ

دوم ازحرف دوم

وجه داروخانه و پای‌افزار مسافران وتکفین اموات

نقد دو هزار سیصد دینار

وجه

داروخانه بیرون از مرسوم و میاومهٔ طبیب و کحال و متعلمان وعمله‌که پیشتر ذکر رفت و بیرون از بهای‌آلات و ادوات که شرط رفته‌که درتفرقهٔ این یک نیمه برهمه مقدم دارند نقد

دو هزار دینار

وجه

تکفین اموات به موجبی‌که شرح داده شده

هر سال نقد

صد دینار

جهت

ادویه واشربهٔ‌بیماران مجاور ومسافر وآنچ روزپنج‌شنبه‌ودوشنبه

[۲۹۰] بدهند هر سال

نقد

یکهزارو چهارصددینار

جهت

مصالح مزورهٔ رنجوران و هیمهٔ آن

هر سال

نقد

ششصد دینار

وجه

پای افزار مسافران‌به قرار آنک هریک را نیم دینار بدهندبه موجبی‌که شرح داده شده

هر سال نقد

دویست دینار

دیگر جهت ارامل که پنبه بخرند و بدیشان دهند به موجبی که در فصل هفدهم نویشته و مبلغ آن دویست دینار است درین **تفصیل خاتمه** ازقلم فرو[2] افتاده بود.

چون درین حالت معلوم شده **درین خاتمه** و تاریخ[3] نیامده این جایگاه نویشته شده تا اگر مبلغ آن اضافت سر بالا شده باشد برسانند و سر بالا نیز نرسد.[4]

۱ـ نسخهٔ دیگر، به‌وجهی ۲ـ نسخهٔ دیگر، بیرون ۳ـ نسخهٔ دیگر، در این تاریخ و تاریخ(؟)

۴ـ این چهار سطر در هردو نسخه بطور اریب در کنار صفحه جنب عنوان دفعهٔ دوم از حرف دوم نوشته شده است.

***

اکنون چون این **وقفیه** به‌آخر رسید وشرایط این وقف مبوب و مفصل مشروح و مبسوط در قلم آمد وصیت ونصیحت می‌رود[۱] تا هرمتولی‌که انتها تولیت بدو رسد و مباشر آن‌عمل‌گردد سعی و اجتهاد تمام نماید درآنک این **وقفیه** همواره زنده [و]گواه وناطق باشد.

و طریق آن چنان‌است‌که پیوسته احتیاط‌کنندوشهادت‌گواهان اشهادسجل قاضیی راکه‌به‌تجدید تسجیل آن‌کرده باشد به‌سبیل تفریغ‌محفوظ می‌داردوبه هروقت‌که‌آن قاضی‌که‌مسجل‌آن باشد درگذرد یا معزول شود فی‌الحال‌که قاضیی دیگر به‌جای او بنشیند متولیی‌که در آن وقت باشد برفور این **وقفیه** را پیش آن قاضی برد وگواهان اشهاد قاضی ماضی‌را حاضر گرداند، وبروجهی که مقتضی شریعت باشد مضمون سجل‌قاضی‌گذشته را نزد قاضیی‌که به‌جای اونشسته باشد به‌ثبوت رساند[۲] و التماس‌کند تاآن‌را به همان شرایط وضوابط سابقه مسجل‌گرداند وجمعی عدول را برآن سجل اشهاد کند.

و همچنین برسبیل دوام و استمرار تمامت متولیان این قاعده و ضابطه را نگاه می‌دارند وهیچ دقیقه ازآنچ بدان تعلق داشته باشد قطعاً فرو نگذارند.

و شرط‌کردم‌که هرمتولی که درین باب تقصیر نمایدواهمال کند وبرفورکه قاضیی‌که به‌تجدید منصوب شده باشد این **وقفیه** را پیش‌او نبرد و برین موجب‌که تقدیم یافت به‌ثبوت نرساند و مسجل و مشهود علیه مگرداند[۳] ازتولیت معزول‌گردد وتولیت به‌دیگری‌که بعد از او شرط رفته باشد منتقل شود.

***

و چون پادشاه سعید مغفور **غازان‌خان** انارالله برهانه در **وقفیهٔ** ابواب‌البر **شنب** که در **تبریز** است شرط فرموده درآنچ هرقاضیی‌که در **دارالملک تبریز** مولی ومنصوب‌گردد بایدکه اول حکم اواین باشدکه **وقفیهٔ** شریفهٔابواب‌البر **شنب**را محکوم‌به ومسجل‌گرداند وبرآن اشهادکنند ونشایدکه قطعاًدرآن اهمال نماید یقین| [۲۹۱] حاصل‌که تمامت قضاتی‌که فیمابعد به‌قضای‌آنجا منصوب گردند تیمناً وتبرکاً امتثال و انقیاد این شرط که او فرموده برخود لازم شمرند وهیچ‌کدام از رعایت آن **وقفیه** درنگذرند.

بنابرین‌قضیه، **این بندهٔ صعیف** از....آن قضات‌التماس می‌نمایم‌تاچون این **وقف‌ریزه** که **این‌ضعیف** کرده خیری است‌که منافع آن به‌جمعی صلحا و مستحقان هرعصرمی‌رسد ایشان نیزخود را درجریدهٔ اجر

۱ـ «می‌رود» دوبار تحریر شده است. ۲ـ اصل : رسانند ۳ـ کذا دراصل

ایـن ثواب آرند و بر ولای تسجیل **وقفیهٔ شریفهٔ غازانیه**، این **وقفیه** را مسجل فرمایند و بران حکم و بران اشهاد کنند.

این وصیت و نصیحت وشرط والتماس، جمله برین وجه‌که تقدیم یافت‌کرده شد، فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه علی‌الذین یبدلونه ان‌الله سمیع علیم.

و ذلـک اتفق تحریره فی‌غرة ربیع‌الاول سنة **تسع وسبع مائة** هجریة. این وقف بدیـن مـوجب کـه درین **وقفیه به‌خط خویش** مبوب ومفصل نویشته‌ام کـردم به‌شرایطی‌که بر سبیل تفصیل مشروح در قلم آورده‌ام و به‌مضمون این **وقفیه** از اول تا آخر آن اقرارکردم واعتراف آوردم و علم من به کیفیت و کمیت هریـک از افـراد این موقوفـات و مـوقوف علیه آن محیط است و برین جمله برخودگواه گرفتم.

کتبه کاتب هذه الوقفیة **فضل‌الله ابن ابی‌الخیر بن عالی‌المشتهر بالرشیدالطبیب‌الهمدانی** بخطه‌فی‌التاریخ‌المذکور فیه، و حامداًلربه ومصلیاً علی‌نبیه وآله‌الطیبین‌الطاهرین اجمعین. |

[۲۹۲]

-۴-

[شرائط الحاق‌شده به آخر وقفیه]*

واز جمله شرائطی که **این ضعیف** درین وقف ابواب‌البر **ربع‌رشیدی** کرده وچون این **وقفیه** را به‌خط خود می‌نوشت از قلم فرو رفت و درین **وقت به‌آخر** آن الحاق می‌کنم آن است که شرط کرده‌ام‌که متولی این اوقاف هر سال ازین کتب که مصنفات من است برین موجب که مفصل می‌گردد نسخه‌ها[ی] مکمل استکتاب کند.

کتاب
مجموعهٔ رشیدیه
که آن مشتمل است بر چهار کتاب **توضیحات، مفتاح‌التفاسیر، سلطانیه، لطایف**
دو نسخت

عربی	پارسی
یک نسخت	یک نسخت

کتاب
جامع‌التواریخ
به چند مجلد که متولی صلاح داند، چنانک زود خراب نشود
دو نسخت

عربی	پارسی
یک نسخت	یک نسخت

کتاب
آثار واحیا
دو نسخت

عربی	پارسی
یک نسخت	یک نسخت

کتاب
بیان‌الحقایق
دو نسخت

عربی	پارسی
یک نسخت	یک نسخت

کتاب[1]
تحقیق‌المباحث
که در چند مجلد نوشته است

عربی	پارسی
یک نسخت	یک نسخت

کتاب[1]
اسؤله و اجوبه و تعلیقات
که در چند مجلد نوشته شده

عربی	پارسی
یک نسخت	یک نسخت

---

* ـ خط این قسمت (صفحات ۳۲۵ـ۳۴۴ عکسی) شباهتی به‌خط رشیدالدین ندارد. ضمناً باید گفت‌که قسمتی کوتاه از اول این قسمت با مختصر اضافه‌ای در دو نسخه وجود دارد. نسخهٔ دوم در صفحات ۲۹۳ـ۲۹۶ عکسی آمده است.

۱ـ اطلاعات مربوط به‌این دو کتاب در نسخهٔ دیگر نیامده است.

از هر یک به‌موجبی‌که شرح داده شد هرسال یک نسخت مکمل بر کاغذی بغایت نیکو و لطیف به **قطع حال بزرگ بغدادی** به‌خطی پاک درست بنویسند و آن را با نسخت اصل که در **کتب‌خانهٔ**[1] **ربع‌رشیدی** نهاده مقابله‌کنند بر[2] وجهی‌که درآن غلط وتصحیف نبا[ش]د.

و بایدکه‌آن نسختها تمامت متکلف باشد به‌موجبی‌که نسختها[ی] اصل است وجلدهای‌آن[3] ازسختیان ادیم کار بسازند.

و اجرت کتابت[4] و وجه معالح و مایحتاج آن از حاصل یک نیمه موقوفات مستجد باشد که به این ابواب‌البر تعلق دارد.

ومتولی بایدکه نساخان جلد را که خط نیکو و پاک نویسند و اهلیت داشته باشند جهت این کتابت اختیار کند، چندانک داند که به اتمام سال نیزکتابت این نسختها تمام شده باشد و هم درجلد کرده شده تا تأخیری نیفتد.

ومواضع‌که این نساخان درآنجا نشینند و این‌کتابت کنند متولی از جملهٔ مواضع ابواب‌البرکه جهت کسی وکاری |تعیین رفته معین گرداند. [۳۲۵]

وچون‌آن نسختها تمام شود در صفهٔ بزرگ روضه همه را حاضرگرداند[5] و هریک را برمرفعی نهد[6] میان منبر و محراب وآنجا برای واقف این دعا بخواند[7]:

«اللهم یا ملهم‌الاسرار و یا معلم‌الاخبا[ر] و الآثار کما وفقت عبدک‌المفتقر الی رحمتک‌الواسعة **رشیدالطبیب** لتصنیف هذه‌الکتب المشتملة علی‌التحقیقات المقویة لقواعدالاسلام والتدقیقات الممهدة[8] لبیان الحکم والاحکام المفیدة للمتأملین فی‌بدایع المصنوعات، النافع للمتفکرین فی‌غرائب المخلوقات و وفقته ایضاً لان وقف بعض‌املاکه شارطاً ان‌یتخذ من منالها نسخاً من‌هذه‌الکتب لینتفع بهاالمسلمون من اهل‌البلدان فی کل‌حین واوان، فتقبل اللهم ذلک منه قبولاً حسنا واجعل سعیه مشکوراً وذنبه مغفوراً واغفرالساعین فی‌اتمام هذاالخیر والمستفیدین من هذه‌الکتب والناظرین فیها والمتأملین[9] لما[10] فی مطاویها وآتهم الحسنة فی‌الدنیا والآخرة انک انت اهل‌التقوی واهل المغفرة.»

و در آخر هرنسخه‌ای ازین نسختهااین دعای مذکور بنویسد[11] و بعد ازان این تحمید و این کلمات

۱ـ نسخهٔ دیگر، گنبد
۲ ـ به
۳ـ نسخهٔ دیگر، مجلدهای‌آن نیز از ادیم یا
۴ـ نسخهٔ دیگر، کتبت
۵ـ نسخهٔ دیگر، گردانند
۶ـ نسخهٔ دیگر، نهند
۷ـ نسخهٔ دیگر، بخوانند
۸ـ اصل: المهدة
۹ـ نسخهٔ دیگر، للعالمین
۱۰ـ نسخهٔ دیگر، بها
۱۱ـ نسخهٔ دیگر، بنویسند

بنویسند که:

«اما بعد، حمدالله الملک العلام الدائم[1] نعمته[2] بلاانقطاع وانصرام والصلوة والسلم علی نبیه المبعوث الی کافة الانام محمد وآله وصحبه[3] الکرام یقول العبدالضعیف المحتاج الی رحمةالله تعالی **فضل الله بن ابی الخیر بن عالی** المشتهر **بالرشیدالطبیب الهمدانی** جزاه الله خیراً انی بتوفیق الله وحسن تیسیره صنفت [تبصرة لمن تبصر و تذکرة لمن اراد ان یذکر واستکتبت هذه..... امالی وشرطت ان یتخذ کل سنة من حاصلها نسخة من][4] هذا الکتاب و سایر الکتب التی هی من مؤلفاتی لیکون وقفاً علی المسلمین من اهل بلدة کذا، و المأمول من کمال افضال العلمـاء المحققین فیها ان یشرحوا و یبینوا للمبتدئین مایتعسر منه علیهم بحیث یقفون علی جمیعهم[5] وقوفاً تاماً ولایبقی لهم فیه شک وارتیاب وان وجدوا فیه سهواً اوغلطاً یصلحوه تفضلا و تکرماً.»

وبعد ازان متولی برظهر و[ر]قی که این کلمات برآنجا نوشته باشد بنویسد که این کتاب فلان ازبرای اهل فلان شهر نوشته آمد در ایام تولیت فلان تا وقف باشد بریشان وبعد ازیشان برعموم مسلمانان که آنجا باشند، و هر متولی که باشد نسبت خود با واقف پدر بر پدر بنویسد تا واقف را در دعا فراموش نکنند.

بعد ازآن حال آن نسخه‌ها را عرض کنند برقضات **تبریز** تا صورت حال را در مکتوب ثبت کرده به توقیع خود مشرف |گردانند وآن مکتوب را به متولی تسلیم کنند وپیش هرقاضیی ازقضات **تبریز** بدان موجب [۳۲۶]
مکتوبی باشد که خط متولی ومشرف[6] وناظر که کاتب نیز است[7] یانایب ایشان برآنجا باشد تاسال به‌سال این کار مضبوط باشد ودرآن وهنی وخللی نیابد.

دیگرشرط آن است که بعد ازین متولی این اوقاف این نسخه‌ها را که تمام شود هر سال[8] به شهری فرستد ازشهرهای **اسلام**، **عربی**[9] به‌بلاد **عرب**، و **عجمی** به‌بلاد **عجم**، وابتدا به معظم‌ترین شهرها کند ـ پس به‌معظم‌ترین[10] به‌وفق مقتضای رأی او تاوقف باشد[11] براهل آن شهر به موجب مذکور، ودرآن شهر درمدرسه‌ای که آن را مدرسی باشد به‌فنون علوم مشهور و مشارالیه[12] وقضات و ائمه وعلما اختیارکنند بنهند تا متعلمانی که رغبت نمایند پیش آن مدرس آن را می‌خوانند.

۱ـ نسخهٔ دیگر، الدایمة
۲ـ اصل: نعمه
۳ـ اصل: حصبه
۴ـ عبارت داخل [ ] منقول از نسخهٔ دیگرست.
۵ـ نسخهٔ دیگر: جمیع ذلك
۶ـ نسخهٔ دیگر: یا
۷ـ نسخهٔ دیگر: که مانند نایب متولی است (واین صورت ظاهراً صحیح است)
۸ـ نسخهٔ دیگر: هر سال تمام شود به شهری از شهرهای اسلام...
۹ـ نسخهٔ دیگر: پارسی
۱۰ـ نسخهٔ دیگر: عظیم‌ترین
۱۱ـ نسخهٔ دیگر: واقف باشند(؟)
۱۲ـ نسخهٔ دیگر: مشهورالیه

واگر کسی خواهد که آن‌را استنساخ[1] کند آن مدرس رهنی که مناسب باشد بستاند و آن‌را بدهد تا ازان نسخت گیرند [وباز سپارند][2]، واگر از بهر مطالعه خواهند همچنان رهن بستاند[3] وبدهد.

و چون به‌تمامت شهرهای عظیم فرستاده باشد باز ازسر گیرد، و به‌همان ترتیب کـه اول فرستاده باشد می‌فرستد و به‌وقت فرستادن نوبتی‌دیگر درصفهٔ بزرگ روضه میـان منبر و محراب برمرفعی نهند و برقاعده دعای مذکور بخوانند وبعد ازان بفرستند، وبایدکه برظهرهر نسخه‌ای‌کی به شهری فرستند این شرایط که ذکررفت برین[4] موجب بنویسند.

ومایحتاج ومصالح این نسخه‌ها[5] واجرت‌کتابت آن درهرزمان[6] متولی[7] که باشد چنانکه مصلحت داند و اجرت‌المثل آن باشد تعیین‌کرده می‌رساند.

[نقل قسمت اضافی از نسخهٔ دیگرکه مربوط به این موضع می‌شود]

(صفحهٔ ۲۹۶ عکسی)

دیـگر شرط کرده‌ام که از جملهٔ این کتب بغیر ازنسخهٔ اصل کـه درگنبد **ربع‌رشیدی** نهاده باشد از **مجموعهٔ رشیدیه** وکتاب **بیان‌الحقایق** و کتاب **آثار واحیا** هریک نسختی پارسی‌ونسخه[ای] عربی‌متولی علی‌حده استنساخ کـند بیرون ازآنچ شرط رفته که به‌شهرها فرستند و ازان همواره پیش مدرسی کـه در روضهٔ **ربع رشیدی** درس‌گوید باشد، وهر روز چیزی ازان به درس بگوید.

و هر فقیهی‌که درآنجا معین‌باشند بایدکه ازین‌کتب جهت خود نسختی به **قطع‌حال بغدادی بزرگ** بنویسد، اگر خواهد پارسی واگر خواهد عربی.

و بایدکه در مدتی‌که شرط رفته که هرفقیهی آنجا باشد ازان‌کتب یک نسخه بتمـام بنویسد، و اگر بیشتر ازمیعاد مذکورتواند نوشتن، یازیادت ازیک [نسخه]تواند نوشتن وبنویسد، لاشک سعی‌اومشکورتر باشد.

وهرکدام‌که‌درنوشتن آن‌تقصیرنماید ومتولی‌را معلوم شود اورا[از]آنجا بیرون‌کند ودیگری را به‌جای او نصب‌کند تا درآن باب سعی نماید، و هریک ازیشان...[8] ملک اوباشد وکس‌را درآن منازعتی نباشد. اگر خواهد فروشد واگر خواهد بخشد واگرخواهد جهت‌خود نگاه دارد.

وباوجود آنک‌اجازت ورخصت‌داده‌ایم‌که از نسخهٔ‌اصل‌که در**گنبد** نهاده باشد هرکس‌که‌خواهداستنساخ کند [به]شرط آنک از **ربع‌رشیدی** بیرون نبرد، همچنین اجازت ورخصت داده‌ایم‌که ازین نسخه نیزکه پیش

۱ـ نسخهٔ دیگر: انتساخ
۲ـ داخل [ ] از نسخهٔ دیگر نقل‌شد
۳ـ نسخهٔ دیگر: بستانند
۴ـ نسخهٔ دیگر: بدین
۵ـ نسخهٔ دیگر: نسختها
۶ـ نسخهٔ دیگر: زمانی
۷ـ نسخهٔ دیگر: متولیئی
۸ـ جای دوسه کلمه بیاض است

مدرس باشد هرکس که به استنساخ آن رغبت نماید مدرس بدو دهد. به شرط آنک از **ربع‌رشیدی** بیرون نبرد. و فقها[1] [ی] آنجا که به‌استنساخ‌کنند مقدم باشند بر دیگران.

این شرایط برین جمله کرده بودم **وچون ازقلم فرورفت برسبیل الحاق‌نوشته** [شد]، «فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی‌الذین یبدلونه ان‌الله سمیع علیم».

واین شرایط مذکوره همان حکم داردکه دیگر شرائط‌که‌گفته شده که‌برمتولی | . . . . [2] [۲۹۶]

(اکنون باز می‌گردیم به دنبالهٔ مطلب)

وهمچنین شرط‌کرده‌ام که مدرس سایرعلوم‌که در **روضهٔ ربع رشیدی** باشد ومعید و ده نفر متعلم که معین‌اند برموجبی‌که درآن فصل ذکررفته برسبیل وجوب ولزوم به درس و املا و کتابت کتب مصنفات خاصهٔ **این ضعیف** اشتغال نمایند|[3] [وبر]آن مواظب و مداوم باشند. [۳۲۸]

وچون در تمامت ابواب البری‌که **این‌ضعیف** در **تبریز** و **سلطانیه** و **همدان** و **یزد** ساخته این معنی شرط رفته [وبه] تخصیص در هفت شهر معظم جهت این امر مخصوص وقفی معین‌کرده ودر **ابواب البر غازانی تبریزو بغداد** که تولیت [آ]ن **بدین‌ضعیف** تعلق دارد همچنین این معنی مشروط است چنانک مجموع آن مواضع را حکم [جدا] نیست و یک موضع است **وجهت هرموضع‌وقفیهٔ** مطول مبسوط مناسب حال آن درین باب بر**طوماری** نوشته شده بر وجهی‌که **دیباجهٔ همه** یکی است و شرایط به‌حسب [حا]ل مختلف، و در **آخراین وقفیه نسخه‌ای از آن طومار** در قلم خواهدآمد.

ودر شهر **بسطام** نیز جهت این تدریس[4] مصنفات خاصه بقعه‌ای ساخته شده‌که‌آن علی‌حده است وبعضی شروط آن بر وجهی دیگر، و بیت‌الادویه نیز درآن داخل و **وقفیهٔ** آن جداگانه و در ذیل **وثیقهٔ وقفیات جامع‌المبرات وفهرست‌الخیرات رشیدی‌**نیز نوشته شده تا معلوم باشدکه درین مواضع‌آن مقدار که‌خلاصهٔ مقصود است برسبیل ایجاز واجمال نوشته می‌شود تاکیفیت وجه اشتغال درآن مجملا معلوم‌گردد و برسبیل تفصیل از مطالعهٔ آن نسخت به وقوف پیوندد.

وآن‌چنان است که تمام مصنفات خود را که **نه پاره‌کتاب** است به هفت قسم معین کرده بر جدولی نهاده‌ام بروضعی‌کی هرسال در سه موضع ازان مواضع بیست ویک‌گانه به هرموضعی قسمی ازان اقسام هفت گانه به درس‌گویند و به املا نویسند، هر روز مقدار پانصد کلمه تقریباً ـ[چن]انک در مدت هفت سال در همه آن مواضع به‌هر موضعی تمام اقسام مصنفات مذکوره را به د[ر]س‌گفته باشند وبه‌املا نوشته.

ومقرر چنان است‌ازکتابی‌یک نسخه‌عربی مدرس برپنج متعلم املاکند ویک نسخه‌پارسی معید برپنج متعلم، وهر یک ازان متعلمان نسخه‌ای‌که نویسد ملک اوباشد وکاغذ و مایحتاج‌آن معین|...[5] [۳۲۷]

۱ـ اصل، وقفها (؟)

۲ـ دنبالهٔ مطلب افتاده است (به علت نقص اوراق از نسخه‌ای‌که ورق مذکور هم متعلق به آن نسخه بوده است).

۳ـ صفحات ۳۲۷ و ۳۲۸ در چاپ عکسی جا به‌جا چاپ شده است.

۴ـ شاید، تدریس این

۵ـ اینجا نسخه یکی دوسه ورق افتادگی دارد.

...پادشاهان عادل جهاندار کامگار **اباقاخان** و پادشاهان عالم آرای **ارغون خان** و پادشاه **اسلام** کشورگشای دادگستر سعید مغفور **غازان خان** أنارالله برهانه قربت و رتبت یافت، و بعدازان درین وقت پادشاه **اسلام** شهنشاه هفت اقلیم، رافع لوای مسلمانی، ناصب رایات جهانبانی، مظهر فیض ذوالجلال، مظهر سرلایزال، باسط امن و امان، ناشر عدل و احسان، ظل‌الله فی‌الارض، محیی مراسم السنة والفرض، سلطان سلاطین العالم، مالك رقاب...[۱] الحق والدنیا والدین، المخصوص بعنایة رب‌العالمین، **اولجایتو سلطان محمد** خلدالله ملکه به‌اضعاف اضعاف آن درحق او عواطف و مراحم وسیورغامیشی...[۲] سرافراز گردانید و به‌حضرت خود قرب و نزدیکی داد واز جاه و مال و ملك وانواع نعمتها حظی وافر ارزانی داشت بروجهی‌که هیچ پادشاهی در حق هیچ بنده‌ای تا بدان حد نرسانیده و نفرموده، چنانچ مشاهد و محسوس عالمیان است.

و خلاصهٔ آن همه آنك چون همواره روزگار همایون خود به تعلیم و تعلم مصروف داشته و علما و حکما واصحاب هنررا عزیز ومقرب می‌داشت، و **این بنده** به‌حکم آنك گفته‌اند «الناس علی دین ملوکهم» ...[۱] وارادت و هم به‌اشارت اعلی میل بدان‌کرد و هروقت‌کی فرصتی بوده در اثنای‌شب‌کلمه[ای] چند ازعلوم متنوعه به‌قدر مرتبه و...[۲] شکسته و بسته برهم می‌بست، خصوصاً به‌اوقاتی‌که پادشاه **اسلام** خلدملکه درآن باب سؤال یا فایده‌ای می‌فرمود، یا دوستان به‌طریق حسن‌الظن کلمه[ای] می‌پرسیدند و نوشته می‌شد.

وچون هروقت آن معانی به‌سمع اشرف می‌رسید پسندیده داشته می‌فرمود کی ذکرجمیل ما به‌تواریخ و علوم متنوعه وخیرات جاریه‌که بازماند باقی[و] ثابت‌گردد و درعالم منتشر شود و ثواب آن به‌روزگارهمایون ما واصل‌گردد و تو نیز از حظی و نصیبی خالی نباشی و اگر ترا شهرتی و نیکنامی‌باشد آن نیزهم عاید باما[۳] باشد، چه تو غرس دولت و صنع نعمت خاندان مائی، و مجرب و مقرر و معتاد است که چون استماع افتد که پادشاهی را وزیری یابنده‌ای عاقل مشفق بوده باشد حمل بر بزرگی و کمال پادشاهی و آرایش ملك و حسن
[۳۲۹] اخبار واصابت رأی وصدق فراست | او باشد، چنانك بعضی از ارکان دولت پادشاهی گفته است: «وکنا کالسهام اذا اصابت مرامیها فرامیها اصابا».

و این معنی مأخوذ است از آنچ حق تعالی می‌فرماید: «ومارمیت اذ رمیت ولکن‌الله رمی»، لاجرم ترا درین کار به‌قدر وسع باید کوشیدن.

هرچند **این بندهٔ ضعیف** را استعدادی زیادت نبود و به‌سبب اشتغال به امور مملکت‌که به‌حکم یرلیغ همایون بدو حواله رفته مجال و فرصت آنك زیادت چیزی به‌ترتیب بنویسد نداشت، لکن آنك به‌حکم آنکه‌گفته‌اند «المأمور معذور» بدان قدر که وسع او بود آن‌حکم یرلیغ همایون به‌هروقت از لطایف تفسیر آیات الهی وشرح احادیث نبوی‌کی دوستان به‌هروقت استفسار می‌کردند وحل مشکلات اصول دین وغوامض اسرار حکمت و امهات قواعد طب وغیره کلمه[ای] چند متفرق به‌حسب سؤال دوستان واقتضای احوال نوشته و از تواریخ و اخبار[۴] طوایف عالم آنچه مقدور بود در قلم آورده و پیش ازین چون ازجملهٔ این‌تصانیف

۱ــ ازموارد ناخواناست به‌علت ریختگی و سائیدگی (یکی دوکلمه)　۲ــ یک کلمه ناخوانا　۳ــ اصل: عاباندباما (؟)
۴ــ اصل: اخسار (شاید، اختیار)

چند پاره‌کتاب از تواریخ و دیگرعلوم تمام شده به‌بندگی حضرت عرض‌کرد و به‌شرف مطالعه رسید، پسندیده داشته از غایت‌کمال علوهمت وعلم وبنده پروری درحق **این بندهٔ** دولتخواه چندان انعام ومرحمت وشفقت فرمودکه «لاعین رأت‌ولااذن سمعت ولاخطرعلی قلب بشر» بر آن وجه‌کی هیچ پادشاهی درهیچ وقت جهت هیچ کاری در حق هیچ بنده‌ای مانندآن نفرموده باشد، و برلفظ‌گهربار راند که هیچ کاری و یادگاری وناموسی و ذکری حسن واسمی جمیل ازین معظم‌تر وشریفتر و باقی‌تر نتواند بود، و بایدکه چندانک ترا دست دهد و فرصت باشد ازین کار خالی نباشی، و درین وقت کی حق تعالی [تو]فیق داده تا به یمن دولت روزافزون این **چند پاره‌کتاب** تمام شد به‌موجبی‌که ذکر رفت در تشهیر آن حکم راند.

واین بنده برخود حق‌گزاردن نعمت واجب دانست ودرآن [ا]همال نمودن از گناهان کبایر شمرد، چنانک‌گفته‌اند: «ترک فرمان ز همه روی‌گناه است‌گناه». و قطعاً جایز نداشت‌که درهیچ امری و اشارتی‌که از آن حضرت عالیه نافذگردد ترددی‌نماید | [۳۳۰] یا اهمال ورزد و عموم مردم‌را ــ خصوص علما و کاملان راــ که برین‌احوال‌واقف گردند ازروی صدق وراستی ودرستی تنبیه می‌کنم. اگرایشان نیز درین باب اکنون ومن‌بعد سعی نمایند و به موجبی کی پادشاه **اسلام** خلد ملکه فرموده و **درین وقفیه** شرط رفته است تشهیر و تمشیت آن‌کنند دردنیا نیکوئی بسیار به‌ایشان رسد ودر عقبی ثواب جزیل یابند، وازین معنی **ازین‌ضعیف** به‌طریق مبالغت تصور نکنند، چه‌نفوس پادشاهان عالم عادل کامل را اثر عظیم تواند بود و مرتبهٔ ایشان، و اگر چنین نبودی نبی‌علیه‌الصلوة والسلم نفرمودی «ولدت فی زمن‌الملک العادل» و **انوشروان** «اولی‌الامرمنکم» نبود.

و حق تعالی درون مبارک پادشاه **اسلام** را خلد ملکه به‌نور **اسلام** وهدایت ایمان منور وآراسته، و **این ضعف** به‌کرات ومرات قضایا[ی] عظیم‌درین معنی درحق خود تجربه‌کرده، بل به‌رأی‌العین مشاهده‌کرده.

وآن چنان‌بودکه به‌کرات **این‌بنده** عظیم‌رنجور شد، بروجهی‌که اطبا امیدحیات[۱] نمی‌داشتند وخودنیز ازخود مأیوس‌شده. پادشاه **اسلام** خلد ملکه به‌التفات خاطر مبارک‌کی **بدین ضعیف** داشت تشریف‌قدم مبارک ارزانی فرمود ودر عبارت آوردکه ما را هنوز با توکار است ووجود تو دربایست! دلبستگی به حال ووجود تو بسیار داریم وهمانا حق‌تعالی ترا به ما بخشد! بدان الفاظ‌گهربار و التفات پادشاهانهٔ معین دریافتم که حیاتی تازه وعمر...[۲] ازسرگرفت وچراغ نیم مردهٔ آفتاب به زرده رسیده با زغالی افروخته گشت، واین قضیه چند نوبت مکرر اتفاق افتاد.

وچون آن‌حال مشاهده‌کرده بود ازسرصدق وحقیقت وراستی وبه جهت درست زمین بوسیده‌عرضه‌داشتم که **این بنده** را حقیقت شدکه هر نوبت در چنین رنجوری صعب حق تعالی جهت التفات خاطر پادشاه **اسلام** خلد ملکه [م]هلت می‌دهد، چنانچه معاین ومشاهداست‌که ازوقت جلوس مبارک تااکنون به‌واسطهٔ همت عالیهٔ پادشاهانه | [۳۳۱] هرچه در دولت و مملکت مکروه و ناپسندیده باشد و خاطر عاطر پادشاهانه ازان ملول و متنفر تواندشد بی سعی ورنجی حق تعالی لطیفه‌ای ساخت‌که همه مرتفع شد، وهرچه مراد خاطرمبارکش بدان‌مایل و

۱ـ اصل: حیوة   ۲ـ از مواردی است که یکی دو کلمه خوانده نمی‌شود.

خواهـان بود همه بـه احسن‌الوجوه به اتفاقات حسنه رحمتی دست دادکه هیچ پادشاهی دیگر را ازان جملت مختصری دست نداده باشد، «و ذلک فضل‌الله یؤتیه من یشآء.»

و چون مجرب و مشاهد است کی مانندآن امور و قضایا[ی] عظیم حق تعالی به واسطهٔ صدق نیت و معاملهٔ راست کی باحضرت عزت داری ازحساب[۱] مبارکت دریغ نمی‌دارد ومانند آن‌کی ازخاک برگرفتهٔ چنان حضرت پادشاهانه است چه دریغ دارد، وبیتی چندکی به‌وقت جهت گفته مناسب حال خود دید و عرض داشته در کتب و تواریخ ثبت کرد.

هرگه‌که اجل قصدشبیخون‌کندم | پرسیدن شاه عمر افزون کندم
شرم از قدم شاه‌که تا چند آخر | ازدست اجل به‌حیله بیرون‌کندم

و ایضاً

پیریم، ولی‌چو بخت را سازآید | وز وصل تو بوی طیبت وناز آید
از زلف دراز تو کمندی فکنم | درگردن عمر رفته، تا باز آید

و بنا برآنک حق شناسی و شکر منعم واجب است خصوصاً ازان پادشاهان فکیف کی به خصوصیت ولی نعمت شخصی باشندواو را ازخاک برگرفته وسرافراز گردانیده واین‌همه انعام ونیکوئی که یادکرده شد از حضرت پادشاهان مستفاد باشد چگونه روا باشد که‌در ادای شکر نعم ایشان تقصیری رود وبه قدرمجهود دران‌نکوشد، وگفته‌اند: «شکرالمنعم‌واجب»، وحدیث‌نبوی است‌که فرموده: «من لم‌یشکرالناس‌لم‌یشکرالله»، و حق تعالی فرموده: «اعملواآل داود شکراً»، ومروی است‌که‌آن وحی به داود علیه‌السلم فرو آمد گفت: «کیف اشکرک وشکری لک نعمة یجب علیه‌الشکر». وحی بدو آمدکه «الان شکرتنی.»

پس این بنده هرچند ادای شکر حق‌تعـالی نتواندکرد واز عهدهٔ آن بیرون نتواند آمد لکن برو واجب است کی‌به قدر وسع وامکان و قدرت وتوان در شکر حق تعالی وشکر پـادشاه ولی نعمت منعم خود بکوشد ودعااندوزی وذکرجمیل وثواب جزیل | جهت ایشان حاصل‌کند. [۳۳۲]

وبه‌موجبی‌که اشارت اعلی رفته علوم وکمالات انسانی‌آنچه معلوم‌کرده [و]آنچه ازانفاس شریفهٔ ایشان اقتباس‌کرده وآنچه این بنده در عبارت آورده که مستفاد ازان حضرت است به قدر وسع‌تشهیرکند بروجهی کی اکنون وتا من بعد سالها[ی] بسیار دراکثر بلاد شایع ومشهور ومعروف گردد و ابناء روزگار ازان‌نسختها گیرند و به خواندن مشغول شوند وفوائدآن معلوم‌کنند تا آن غرض ومطلوب حاصل شده باشد وادای بعضی از حقوق نعم‌آن حضرت‌کرده، و بنده را چه مقدور باشد جز دعا وثناگفتن واندوختن.

وبه حکم آنک گفته‌اند: «الدال علی‌الخیر کفـاعله» شاید که‌من بنده را ازان مثوبت حظی و نصیبی باشد. چه همچنانک‌درین وقت مال وملک وجاه وعلم وهرچه دارد ازفواضل صدقات ایشان است من بعد نیز شایدکه به‌طفیل وتبعیت ثوابی وذکری جمیل حاصل‌شود ودرآخرت «یوم ندعو کل اناس بامامهم‌حشرا» ودر[۲]

۱ـ کذا در اصل (شاید : جناب

۲ـ شاید عبارت رشیدالدین این بوده است که : حشر او در تحت لوای...

تحت لوای ایشان فرمایند.

و چون به موجبی که یادکرده شد حکم بر تشهیر آن کتب نافذ شده بود **این ضعیف** موروار پای ملخی به حضرت سلیمان برد. برخود واجب دانست که این مقدار بندگی به جای آورد و به وسیلت **چند پاره کتاب** که به نام مبارک ایشان موشح است و به ذکر القاب همایون مزین و پسندیدهٔ حضرت ایشان آمده ذکر جمیل ایشان را بر سبیل تأبید و تخلید شایع گرداند و بروجهی بسازد که آن نسختها در بلاد بسیار دور و نزدیک منتشر شود. چه اگر سعی برده باشد و این نسختها در بلاد بسیار نباشد و مشهور و معروف نگردد چه مردم را ازان فایده‌ای نباشد و هم مراد از تصنیف به حصول نپیوندد و از صیت نامدار و کمال عظمت و وفور خیرات ایشان بعضی از مردمان غافل مانند و دعاگوئی و ثناگستری ایشان چنانک حق باشد به جای نیارد.

پس واجب آمد جهت آن وقفی کردن، هم از آنچه بر سبیل مذکور در تحت تصرف اوست و آن هم از فواضل صدقات ایشان حاصل شده. چه هرچه **این ضعیف** پیش ازین تااکنون بر ابواب البر| که به هر موضع ساخته وقف [۳۳۳]
کرده است تمامت در ایام دولت پادشاهان ماضی انارالله براهینهم و عهد همایون پادشاهانهٔ ایشان به دست آورده، خصوصاً درین عهد همایون که این انعامات و صدقات از اموال و املاک که پادشاه **اسلام** خلد ملکه در حق **این ضعیف** سیورغامیشی فرموده زیادت ازحد وصف است و آنچه به واسطهٔ اعزاز و اکرام و مرحمت و سیورغامیشی که درحق **این بندهٔ ضعیف** فرموده و می‌فرماید همواره مال بر مال و جاه بر جاه افزوده و می افزاید و **این ضعیف** بر اکثر تفاصیل این واقف است، لاشک ثواب آن به روزگار همایون ایشان واصل خواهد بود و **این ضعیف** درین میانه معماری و واسطه‌ای بوده.

و مثال آن آنک معهود است کی پادشاهان را انواع راتبها باشد. و یک راتب ازان جمله مطبخ و مطبخی را نصب کرده تا آن را ترتیب می‌دهد و وظایف می‌رساند. اگر مطبخی و دیگران پندارند که آن از آن مطبخی است بی‌توجیه بود. چه مطبخی جز واسطه نیست، و به هروقت او نیز ازان کاسه طعام بخورد و آن صدقات و انعامات را ثواب همه ازان ایشان است.

و **این ضعیف** را درمیانه به مقدار آن یک کاسه طعام که مطبخی خورد ثوابی تواند بود، و درین **وقفیه** شرطی چند مناسب آن تعیین می‌کند که مستدعی آن گردد که آن نسخه‌ها به تدریج به همه شهرها برسد و در اقطار و اکناف عالم مشهور گردد، ان‌شاءالله تعالی.

و در آن شک نیست که به نزد عموم مردم ذکر جمیل در...[1] مستحسن است و هرچند اسباب و وسایط آن به انواع تواند بود لکن به موجبی که حکم اشارت همایون پادشاه **اسلام** خلد ملکه نافذ گشت که آن معانی بیشتر علوم و خیرات جاریه اقوی و افضل و اکمل و...[1] تواند بود خصوصاً که رنجی در آن باب برده باشند ضایع و مهمل گذاشتن، و چنان باید کرد کی آن شایع و منتفع به گردد. وچون عقلا درحقیقت آن گاه‌گاهی متحیر باشند تا سبب آن دواعی چیست و ازکجاست و مطلوب از آن چه و مآل آن به کجا انجامد، خواست که بیشتر در آن

۱- از مواردی است که یکی دوکلمه خوانده نشده است.

[۳۳۴] باب شرحی دهدکه هم به‌طریق معقول وهم به‌طریق منقول به‌نزد عموم این معنی ظاهر وروشن شود| و بعداز آن در شروط آن شروع نماید.

وآن چنان است‌که‌گوئیم‌که پوشیده نیست‌که در تمامت ازمان وعهود بعضی مردم در عنفوان جوانی و ریعان زندگانی‌که زمان هوس لذات جسمانی بوده جهت آنک گفته‌اند:

بقدرالکدتکتسب المعالی ومن طلب‌العلی سهرالليالی

ترک خواب و آسایش و دیگر لذات گرفته‌اند تا باشدکه ایشان را ازان حظی و نصیبی حاصل شود، «وذلک فضل‌الله یؤتیه من یشاء». چه موهبتی وکرامتی بودکه‌حق تعالی‌در ازل به‌قدراستعداد هریک ازیشان کرامت فرموده و مناسب آن همم عالیه توفیق رفیق گـردانیده تا نفع ازان مقصود متصور شود، «وان‌الفضل بیدالله یؤتیه من یشاء، والله ذوالفضل العظیم».

بلاشك هر که را ازخود استعداد توفیق زیادت باشد دراکتساب‌کمالات سعی واجتهاد بیشتر نماید واورا ازان حظ ونصیب اوفی واکمل تواند بود، ومقرراست‌که هرکه درکاری جلیل یا حقیرشروع نماید...[۱] به‌مقتضی «اول‌الفکر آخرالعمل» غرضی‌ومطلوبی‌که علت غائی آن باشد تصورنکند درآن شروع ننماید وکلفت ومشقت برخود ننهد، وبه حکم کلام **امیرالمؤمنین** علی علیه‌السلم: «بالتعب‌الشدید یدرك‌الدرجات‌الرفیعة واللذات الدائمة» وایضاً: «لایدرك الحق‌الابالجد» او را محقق گردد که درجات رفیعه ولذات دائمه را سعی و اجتهاد دربایست باشد، وچندانک فایدهٔ آن بیشتر تصورکنند تحمل ماننده‌کلفت و مشقت زیادت توانندکرد.

ومجرب ومقرر ومعین‌است‌کی هوس جاه ومنصب وشهرت‌برهمه راجح است، ونیزهرچند همت‌عالی‌تر و نفس کامل‌تر باشد طلب جاه عریض و منصب بلندو شهرت تمام بیشتر باشد و به جائی رسد کـه سر به‌جاه و منصب دنیا[ی] فانی فرو نیارد وبکل نظر برمراتب عالیه وعظمت وشهرت باقی اخروی داشته باشد ومتوجه

[۳۳۵] آن‌گشته وغالباً آنک جاه ومنصب وعظمت وناموس وشهرت دنیا نیز بالعرض درآن ضمناً مندرج بود.

چنانچه از احوال انبیا واولیا وعلما وکاملان معلوم ومحقق گشته‌کی جاه و منصب| و ناموس وعظمت و شهرت ایشان هم درحال حیات[۲] وهم بعدازمفارقت درغایت کمال بوده است، بلکه شهرت و عظمت ایشان بعد از مفارقت به‌اضعاف حال‌حیات[۲] ایشان شده و صیت ونام وآوازه وعظمت ایشان بقدر مرتبهٔ هریک دراقطار عالم معروف ومشهورگشته، وچون بنگری همه ازپرتو وشبه صفت «کنت‌کنزاً مخفیا فاحببت ان‌اعرف فخلقت الخلق‌لاعرف» فایض‌ولایح وصادر تواند بود، تاهمه مظهر صفات حق‌تعالی باشدودر آن شک کی صفت تابع موصوف و...[۳] تابع...[۳] تواند بود، وهرکه بدو وصفات او نزدیک‌تر شبه‌آن صفات بایدکه بدو بیشتربود وداعیهٔ تعریف وتشهیر کمالات خود بروغالب‌تر و درآن غالی و در تحصیل آن جاهدتر بود.

وآنچه نبی‌علیه‌الصلوة والسلم فرموده:«آخرمایخرج من‌رؤوس‌الصدیقین حب‌الجاه» مصدق‌آن‌تقریرات تواند بود. چه وقتی‌که انسان را این مرتبت و قوت بادید آیدکه به‌جاه ومنصب دنیوی بی‌التفات‌گردند و سر

۱ــ از مواردی است که یکی دو کلمه خوانده نشده ۲ــ اصل: حیوة ۳ــ دراصل جای یکی دو کلمه بیاض است.

بدان فرو نیاورند ازان جهت‌کی انسان را با وجود جاه و منصب پیشینه ماورای آن مرتبهٔ اعلی و عظمتی و شهرتی زیاده‌که آن اخروی باقی ابدی بود حاصل شده باشد.

و نسبت مراتب جاه‌ومنصب دنیوی بامراتب اعلی اخروی باقی ابدی همچنان تصور باید‌کردن‌که به‌سبب حروف تهجی وابجد که دقایق حقایق معانی درآن مندرج بود، وهرچند مانند این حروف تهجی ازان شخص که بر الفاظ دقایق حقایق معانی واقف گشته باشد جدا نمی‌شود و از ان مستغنی و بدان بی‌التفات شده باشد همچنین جاه و منصب پیشینهٔ آن شخص کی مراتب اعلی اخروی یافته باشد هر چند او را باشد و ازو محو نگشته لکن از آن مستغنی و بدان بی‌التفات شده.

ومثال دیگر چنان بودکه‌کسی را خیری نیکو یا محبوبی نیکوتر دست‌دهد، لاشک بدان خیر ومحبوب اولین بی‌التفات‌گردد ومحبت‌آن از سر او بیرون رود. آن خیرهای شریف‌ومحبوب بی‌نظیر دردل ودماغ او مستحکم گردد، گوید:

مستغرق یادت آن‌چنانم   کم هستی خویش شد فراموش

وهرچند به‌موجبی‌که پیشتر یادکردیم ازین مراتب اولین وآخرین همه ازپرتو[1] [و] شبه صفت «کنت کنزاً مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف» مستفاد و مستفیض| و صادر است دیگــر مرتبهٔ اعلی‌کــه [۳۳۶]
آن اشرف است بدان نزدیکتر تواند بود، و مرتبهٔ اولین به اوساط الناس تعلق دارد و این قابل اشد و اضعف است ومراتب عظیم بسیار با صدیقان منتهی گردد و ماوراء این ایشان را مراتب دیگر بالاتر ازان حاصل شود و مرتبه [ای] ازان عالی‌تر باشدکه‌آن مخصوص بود به‌انبیاء مرسل وغیر مرسل وآن نیز قابل اشد و اضعف ومراتب‌عظیم وبسیار مختلف تواند بود، تا به‌مرتبهٔ خاتم‌النبیین رسدکه ماوراءآن هیچ مرتبه ازمراتب انسانی متصور نیست.

و مرتبهٔ خاتمیت یکی‌تواندبود. چه‌اگرزیاده تصورکنند خاتمیت مفقود ماند واحوال‌آن به‌شرح وبسط در **کتاب سلطانیه** یادکرده‌ایم. چون‌کسی خواهدکه به‌شرح معلوم‌کند ازآنجا مطالعه بایدکرد تاغرض اکثر ازآنجا معلوم شود. و درمرتبهٔ خاتمیت هیچ یک از انبیا ونوع انسان[را] اشتراک نتواند بود.

وهرچند درمرتبهٔ خاتمیت واحوال‌آن درقرآن مجید واخبارنبوی‌آیات و بینات و احادیث بسیارآمده آنچه دربن‌موضع مناسب [است] آن است‌که نبی علیه‌السلم فرموده: «لی‌مع‌الله وقت لایسعنی‌فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل».

وبه موجبی‌که تقریررفت هیچ‌آدمی‌نباشدکه دروکم وبیش‌هوس جاه ومنصب وشهرت نباشد، واین معنی تاحدی‌است کی در دیگر حیوانات نیزمی‌یابیم، چنانک اسپان درسبقت ازیکدیگرسعی بسیارنمایند وبعضی نیکوتر باشند جهت سبقت بریکدیگر. چندان بدوند که بمردن رسند.

وبه موجبی‌که تقریررفت جاه وشهرت ومناصب عظمی‌آن بودکه پایدار وابدی باشد وآن‌را عمرجاودانه

۱ــ از مواردی است که یکی دو کلمه خوانده نشده است.

شمرند، چه:

ذکر باقی‌را حکیمان عمر ثانی گفته‌اند   این ذخیره بس ترا کالباقیات الصالحات

[۳۳۷] وکسانی را که خواهند که ایشان را ازان حظی ونصیبی تمام حاصل شود به‌تحصیل علوم واعمال صالح| خصوصاً به خیرات جاریه پر دست دهد و نامدارتر تواند بود، و مصدق این معنی‌حدیث نبوی‌که فرموده: «اذا مات ابن‌آدم انقطع عمله الاعن ثلث: صدقة جارية وعلم ينتفع به و ولد صالح يدعوله».

ولاشک‌چندانک دران رنج‌بیشتر برند وکوشش بیشتر نمایند تاازآن معانی‌حاصل‌کنند غرض ومطلوب ایشان زیادت میسر و مهیا گردد.

و درعلم منتفع به‌خاصیت وفایدهٔ صدقهٔ جاریه‌که آن‌را بروقف حمل‌کرده‌اند موجود است، جهت‌آنک خیرات جاریه بعداز وفات واقف به‌سبب سعی‌جمیل‌او مدتها جاری می‌ماند. پس به‌همین تقدیرعلمی‌نیزکه از وی بازماندو ازان منتفع شوند وسبب رشاد ایشان گردد، وفرزند صالح‌که بعدازپدر دعای خیراوکند لاشک اثرآن نیزمدتی می‌باشد ـ وبه‌حقیقت‌آن نیزخیری جاری باشد بلک غالباً مدت انتفاع وقف.

چه علم، مادام تا اهل عالم باشند فوایدآن متصور است. بل‌کی‌نفوس‌را بعد ازمفارقت‌بدن بسبب‌انتفاعی که بدان علم‌گرفته باشند زیادتی فواید ممکن ومتصورست، وازین جهت است‌کـه درهرعهدی وزمانی اعیان علما و حکما بـا وجود زحمتی‌که در جوانی‌کشیده باشند تـا کسب علوم کرده دیگر بـاره به‌حکم آنک **امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام‌گفته: «الذكر الجميل احدالعمرين» متعهد تکلیف زحمات‌تصانیف ساختن شده و اکثر روزگارخود بدان مصروف گردانیده تاچون به‌واسطهٔ دانستن‌علوم اورا شهرت وکمال دنیوی و اخروی حاصل شده واسم عالمی وکاملی بروی اطلاق رفته وبدان معروف‌گشته به واسطهٔ تصنیف‌کردن نیز مرتبهٔ عظمی

[۳۳۸] کی| آن معلم ومکمل است اورا حاصل‌شود وعلم منتفع ازو یادگار وباقی ماند، چنانک گفته‌اند:

چونام نیک ز مردم بهینه افسانه‌است   درآن بکوشد وخودرا بهین فسانه‌کند

تاچون دیگران ازان انتفاع‌گیرند علم او منقطع نگشته باشد و همواره دردنیا بدان واسطه در میان خلق نیکونـام و معروف ومشهور بود ودر عقبی اجر[1] وثواب‌آن همیشه بدو رسیده به‌مراتب عظمی‌ترقی‌کند، به‌حکم‌آیهٔ: «يرفع‌الله الذين‌آمنوا منكم والذين اوتواالعلم درجات».

و درآن شک نیست انتفاع مردم ازآن تصانیف علم ینتفع به است و شهـرت آن میان ایشان به‌وقتی تواند بودکه ازآن نسختها نوشته در ولایات منتشرگردد.

وبا آنک‌وجودآن بسیار بود و منتشرگشته وقتی فوایدآن بمردم رسد و شهرت تمام پذیردکه مردم به‌خواندن‌آن مایل و مهوس شوند و معانی‌آن بدانند، والا فایده‌ای ازان زیـادت تصور نرود وآن به‌واسطهٔ اعیان علما که‌آن‌را اختیارکرده به‌درس بگویند ومتعلمان ازان بهره‌مندگشته محبت‌آن دردل ودماغ ایشان راسخ‌گردد، وهرچندگویندازان بازگویند وفوایدآن سخنها وسؤال وجواب ایشان [را] بود وهمواره دربند

۱ـ دراصل «اجر» دوبار تحریر شده.

تشهیر آن باشند، وطلبهٔ علم چون ازان خبر یابند همه بدان ودانستن وآموختن مایل وراغب شوند وبه‌اندک زمانی میان مردم متداول ومعروف ومشهور گردد.

و آنچه بعضی کتب وتصانیف باوجود آنک نیکو باشد مهمل ماند ومشهور ومتداول ومشارالیه نگردد بهسبب آنک قلت نسخ یاعدم التفات علما ومدرسان بود بدان یا هردوسبب مذکور.

و ازین تقریر ومقدمات معلوم ومحقق گشت که جستن جاه ومنصب ومراتب تعالی [۳۳۹] وتشهیر وتعریف خود مرکوز است برطبیعت عموم انسان ودر طبیعت کاملان بیشتر وقوی‌تر، واین ازجملهٔ صفات پسندیده است. چه به‌موجبی که درسابق ذکر رفته مستفاد ومستفیض ازصفت باری عز اسمه‌است وهریک بدان موصوف‌تر به‌حضرت بی‌نیاز نزدیکتر، وحدیث نبوی کی فرموده: «ان‌الله یحب معالی‌الامور ویکره‌سفسافها»، مصدق این معنی است.

پس سعی دراکتساب آن ازجملهٔ واجبات باشد وحصول آن هرچند به‌اسباب متنوعه است لکن به‌واسطهٔ اکتساب علوم وخیرات جاریه بیشتروبهتر ونامدارتر باشد و به‌واسطهٔ تصانیف در انواع علوم مانند «نورعلی نوریهدی‌الله لنوره من‌یشاء» هر که را دست دهد یا دیگران ازان تصانیف همواره منتفع‌به می‌گردند آن غرض ومطلوب نیز ایشان‌را زیادت به‌حصول پیوندد و جهت ایشان آن غرض و مطلوب به حکم «کل میسر لما خلق له» همواره میسر و مهیا باشد.

و اگرسعی ورزیده وتصانیف ساخته و پرداخته باشند چون آن در میان مردم به‌اسباب مذکوره متداول نگشته باشدفایدهٔ زیادت ازان تصانیف متصور نبود، ورنج ایشان ضایع مانده وآن مانند آن باشدکه به‌روزگارها باغی بسازد و درختان آن بپرورد وازثمرهٔ آن هم او وهم دیگران محروم مانند وآن غبنی عظیم فاحش باشد.

وهمچنین ازین تقریرومقدمات معلوم ومحقق گشت که برصاحب تصنیف واجب ولازم بودکه زیادت از آنچ درتصنیف کردن رنج بـرده وکوشش نموده درتشهیر آن میان مردم سعی وکوشش نماید و آن‌را از صفات پسندیده شمرد، نه ازان مباهات و خودبینی.

وبه موجب تقریری که کرده آمد ومعلوم است کی درتمامت عهود وازمان اعیان وعلما وحکما درهرباب مصنفات ساخته‌اند به‌موجبی که تقریر رفت لاشک نظر [۳۴۰] بران داشته که یادگاری بازگذاردکه مردم ازان مستفید شوند وذکر ایشان نیز بدان باقی‌ماند، ازان جهت گفته‌اند:

و کن حدیثاً حسنا ذکره فانما الناس احـادیث

و مصدق این معنی **ابرهیم خلیل** باوجود کمال وبزرگی ازحضرت عزت درخواست کردگفت: «و اجعل لی لسان صدق فی‌الاخرین»

وآنچ از **امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلم مروی است که گفته: «و لسان صدق یجعل‌الله للمرء فی‌الناس جزاء من‌المال یورثه غیره»،

و هرچند مصنفان را غرض ومطلوب این معنی باشد که یادکرده آمد بعضی تصانیف اشتهار گیرد و میان

مردم‌متداول گردد و بعضی اشتهار نپذیرد بروجهی که تقریر رفت، چندانک سعی تواند نمود تا نسخ تصانیف بیشتر بود و به‌هرطرفی از اطراف رسد و نزد افاضل شهرت پذیرد اولی باشد و غرض و مطلوب به حصول پیوندد.

***

وچون **این ضعیف** را به‌هروقت درهرقضیه ومسئله معنی[ای] چند درخاطر آمده، وبعضی پادشاه **اسلام** خلد ملکه به هر وقت سؤال فرموده، وبعضی به‌التماس طایفهٔ افاضل واکابرکه بروفق حدیث «ان حسن الظن من الایمان» درحق **این ضعیف** حسن ظنی داشته وآن را درقلم آورده وازان **چند پاره‌کتاب** جمع شده، هر چند نسبت آن با مصنفات علما و حکما[ی] متقدم و متأخر نسبت قطره با دریا و مهره بالؤلؤی‌لالا تواند بود لکن به‌حکم «تحفة‌الفقیر حقیر»، به‌مقتضی پای مورکه ملخ نزد **سلیمن** علیه‌السلم برد اندک مایه امید قبول آن می‌توان داشت.

وچون حصول سعادت به واسطهٔ شروع درآن معانی، به سبب توفیق وتأیید یزدانی بوده وآن دقایق از فیضان فضل باری روی نموده وآن هم ازپرتو شعاع رأی انور وتأثیر یمن دولت قاهره می‌داند به موجبی کی تقریر رفت تشهیرکردن وضایع نگذاشتن ازواجبات بود، ونیز به‌حکم نص: «واما بنعمة ربک فحدث» شکر
[۳۴۱] آن موهبت وکرامت اظهار| و افشا کردن از لوازم بود، واین معنی را هرچند طرق واسباب بسیار است و به موجبی‌که یـاد کرده شد تشهیر آن بر خود واجب دانست خصوصاًکه اکثر آن‌کتب ومصنفات به نام مبارک پادشاه **اسلام** خلدالله ملکه ساخته شده وحکم به تشهیر آن نافذ گشته، ازانچ **این ضعیف** را درخاطر آمدکه سبب شهرت آن باشد وجهی احسن این یافت‌که به موجبی‌که در **سابق گفته** شد که در مجموع مواضع کـه من‌بعد در **جدول** مفصل می‌شود به املا و استملا[ی] آن مشغول گردند وازان جمله یـک **روضهٔ‌ربع‌رشیدی** است‌که انشاء **این ضعیف** است به **دارالملک‌تبریز** بیرون شهر به‌موضع **سرخاب**.

و در آنجا شرط رفته‌که مدرس ومعید ومتعلمان به‌افادت واستفادت مشغول باشند. اکنون این‌زمان‌شرط می‌رود که از ابتدای **مهرجان** واقع از **بیستم جمادی الاول سنهٔ ثلث عشرة وسبعمائه** معید وده طالب علم که در **وقفیه** ثبت‌گشته ومقررشده‌که درآنجا به تحصیل علوم متنوعه مشغول‌باشند هرروز، بیرون‌ایام تعطیل کی معهود است، درروضه پیش‌مدرس جمع شوند تا هریـک ازمدرس ومعید یـک درس که تقریباً پانصد کلمه باشد ازکتابی‌که ازتصانیف **این ضعیف** [است]کی به‌موجب **جدول** کی‌می‌آیدآن‌کتاب دران سال‌متعین‌شده بر پنج‌نفر ازایشان املاکنند وهرپنج‌نفر به‌اتفاق‌بشنوند وبنویسند واگراشکال روی نماید درآن بحث‌کنند. اگر محقق شود مقرردارند، واگرسهوی درآن‌کتاب اصل‌که به‌دست‌مدرس بود یامعید باشد اصلاح‌کنند ونسخه‌ها که متعلمان نویسند باآن مصحح‌کرده موافق باشد.

وآن‌کتب مصنفه **نه‌پاره** است وازهریـک دونسخه یـکی عربی ویـکی فارسی، و آن نه‌کتاب را به هفت قسم‌کرده در هفت **جدول** نهاده‌ام تا هرقسمی ازآن هفت قسم‌ـ غیر یـک قسم‌که‌آن **تحقیق‌الابحاث** ـ از نسخهٔ

عربی و نسخهٔ پارسی هرموضعی درمدت یک سال[۱] ده‌نسخه تمام‌کنند، چنانک هرمتعلمی نسخه[ای] بنویسد و ازان پنج عربی‌باشدکه مدرس املا کرده . . . . [۳۴۲]

. . . . [۲]

. . . .

... و تربتها سازند جهت بزرگان دین ازسادات وائمه ومشایخ براوضاع که‌جهت این‌طایفه در **دارالملک تبریز** معهود است، وگرداگردآن چنان بسازند تا مردم‌که به زیارت روند برآنجاگرد برآیند.

واگر ازین‌طایفهٔ بزرگان‌کسی میل کندکه اورا آنجا دفن‌کنند وموضعی ازان اختیار کند نام او برآنجا بنویسند وآن بدو مخصوص‌گردد.

واگرکسی ازین‌طایفه وفات یابد وتلامذه ومریدان او میل‌کنندکه اورا آنجا برده، اگرازمشهوران باشد مؤونهٔ نقل ودفن او ازحاصل موقوفات بدهند، واگر مشهور نباشد لکن‌چهل‌کس برفضیلت او متفق شوند هم مؤنت نقل او باآنجا از موضع او ــ هرجاکه باشد ــ بدهند.

وجهت هریک‌که آنجا دفن‌کنند درشب اول به اسم صدقهٔ شب غریب چنانک در **تبریز** مشهور است صدقه از حلوای‌گرم ونان بدهند، ومقدارآن به‌حسب مناسبت حال‌آن متوفی ــ رأی متولی معین‌گرداند.

و در هر هفته روز پنجشنبه یا آدینه یا شنبه دو حافظ از حفاظ **ربع‌رشیدی** آنجا روند وجزوی از قرآن بخوانند و دعا کنند وثواب‌آن به مدفونان درآنجا وبه واقف فرستند.

و هرشب جمعه جهت ثواب واقف و این طایفه، صدقه از حلوای گرم و نان بدهند. چنانک بیست من دوشاب نیکو با آرد پاک و روغن تازه حلوا سازند وآن‌را با چهل من نان به درویشان دهند، و وجه‌آن متولی ازحاصل موقوفات **ربع‌رشیدی** می‌دهد.

سوم[۳] موضع‌القصاره اعنی گازرگاه[۴]، وشرط چنان‌است‌که آن‌را دیوارها به هم رس[د] ودهنهٔ کهریزکه جهت‌آنجا معین شده درآنجا گشایند و جهت جامه شستن سنگهائی ترتیب کرده بنشانند، چنانک قصارت آسان توا[ن]کرد تا مردم درآنجا به قصارت انتفاع می‌گیرند. [۳۴۳]

و درآنجا درختان می‌نشانندوچون به‌کمال می‌رسد بفروشند وبهای‌آن دروجه مصالح...[۵] علی‌الخصوص مصروف‌دارند، وچنان سازندکه این **هرسه موضع** مذکور همیشه معمور باشد وبارونق، ان‌شاءالله العزیز.

***

و شرط چنان است‌که مجموع نانی‌که به‌جهت وظایف مرتزقه و عمله‌که **درین ملحقات** مفصلاً ذکررفت همچنانک در **وظایف سابقه** شرح داده‌شد درموضعی‌از **ربع‌رشیدی** که معین گشته‌که قپان‌وترازو درآنجا نصب‌کرده تمامت نانها آنجا برند وازآنجا پخش‌کرده می‌رسانند، این‌نانها نیزهم بدان‌موجب ازآن‌جا دهند،

۱ــ اصل : مدت یک مدت سال ۲ــ اینجا نسخه یکی دوسه ورق افتادگی دارد.
۳ــ قرینه‌ای است برای مقدار افتادگی مطلب.
۴ــ اصل، کارکاه. ۵ــ یك کلمه محو شده‌است.

وقطعاً اجازت و رخصت نیست که این نانها از موضعی دیگر دهند. به طریقی‌که در فصل نان دادن شروط آن مشروح **گفته‌ایم** این شرایط برین جمله رفت و چون از قلم فروافتاده بود **در آخر به فصول سابقه** الحاق کرده نوشته شد.

هر آفریده که تغییر وتبدیل آن کند در غضب وسخط بـاری تعالی باشد، « اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون»، «فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی‌الذین یبدلونه ، ان‌الله سمیع علیم.»

***

بدین موجب اقرارکردم وگواه برخود گرفتم: واتفق ذلک فی التواریخ المختلفة السابقة واللاحقة، و
[۳۴۴] تحریر هذه‌الکلمات فی اوایل شهرالله الحرام ذی‌الحجة من شهور سنة **ثلث عشرة وسبعمائة** الهجریة‌الهلالیة.|

-۵-

[صورت موقوفات تبریز، سراه، مرند، زنوز]

استنساخ و تصحیح و حواشی به‌اهتمام عبدالعلی کارنگ

صفحات ۳۵۳ تا ۳۸۲ چاپ عکسی قسمتهائی است از نسخه‌ای از وقفنامهٔ ربع رشیدی به‌خطی غیر از خط رشیدالدین فضل‌الله، و طبعاً اوراقی است از یکی از نسخ وقفنامه که با نسخهٔ خط رشیدالدین ظاهراً به‌علت یک اندازه بودن قطع آنها مخلوط شده است. به‌هر تقدیر فعلاً تا حدودی مکمل نسخهٔ خط رشیدالدین است، زیرا نسخهٔ اصلی (خط‌رشیدالدین) فاقد صورت موقوفات تبریزست .

اما متأسفانه اوراق نسخهٔ حاضر، هم به‌علت سقط اوراقی چند و هم به‌سبب محو و پاك کردن سطوری از اوراق‌موجود، درچندین‌موضع مطالبش به‌هم وصل نمی‌شود. در بعضی از مواضع هم مطالب مخدوش و نامرتبط شده‌است.

چون تصحیح این‌قسمت از وقفنامه محتاج بصیرت در اعلام‌جغرافیائی منطقهٔ آذربایجان و کسب اطلاع محلی‌بود، از دوست عزیز دانشمند آقای عبدالعلی‌کارنگ درخواست شد که از راه لطف و نیز علاقه‌ای‌که به‌جغرافیای تاریخی آن صفحات دارند به استنساخ و اصلاح متن بپردازند.

ایشان مطالب هر صفحهٔ عکسی‌را جداگانه استنساخ فرمودند. ولی به‌ملاحظهٔ آنکه ارتباط ستونی میان صفحات در بسیاری از موارد موجه‌تر بود، به‌هر رقبه یک شماره

داده شد و بترتیب، ابتدا ستون دست راست و پس از آن ستونهای دست چپ بهچاپ رسانیده شد. ضمناً مواردی‌که آقای کارنگ ازمتن عدول وآن را بنابراطلاعات واستنباط خویش تصحیح فرموده‌انددر حاشیه به‌نام ایشان ضبط شد.

. . . .

. . . .

برآن مقر و معترف شدکه آن جمله را باتوابع ولواحق وقف‌کرده است درتاریخ اوایل **شعبان سنهٔ ست‌عشرة وسبعمائة**، یک نیمه براولاد واعقاب و یک نیمه برابواب البر **ربع‌رشیدی** بموجب شرایطی‌که در **اصل این وقفیه** مشروح و مسطور است، و آن املاک بدین تفصیل است:

املاک بمدینهٔ **تبریز**، و بهظاهر آن ونواحی آن

املاک بناحیهٔ بلدهٔ **سراه**

املاک ببلدهٔ **مرند** و **زنوز** وتوابعهما.

اما املاک خارج و داخل تبریز و ظاهر آن و نواحی آن

[۱] تمامت

محوطی‌که معروف است به دمدول[1] خارج تبریز بهدرب اعلی. حدود آن متصل است بهخانه‌ها که معروف است بهصاحب‌سعید صفی‌الدوله[و] بهشارع و بهباغ سرو و بالطریق والیه الممر.

این ملک بهمال وقف خریده شده است و درینجا در دفعهٔ اول آمده، اینجا مکرر است.[2]

[۲] تمامت

باغ خید که بهظاهر بلهیجان[3] زیرین است. حدود آن متصل است بهباغ فرمان‌وشت[4] و بهراه بالائین دیه ونیمهٔ مفرز آن باغ و بهکوچهٔ باغ سواران والیه‌الممر، بحق‌النصف‌المفرز بامرسوم آب‌که یک هفتوی‌ونیم است از حقاب و مثل آن از ارزاب در ساقیـةهذه از مهران رود بحق‌النصف.

[۳] محوط

کی معروف است بهباغچهٔ محمد ترک به دیه بلهیجان[3] السفلی، حدود آن متصل است بهموضع وشت و به باغ رفاش آباد[5] و به باغچهٔ واقف وبهشارع والیه‌الممر، بالتمام.

۱ـ ظ، خانقاهی‌که دارای خان و سرای بوده، یا دراصل خانقاه خاندان بوده است. (ع. ک.)
۲ـ این سهخط بهخط ریزترست وطبعاً بعد الحاق شده است. (ا. ا.)
۳ـ اصل، بلهجان هم خوانده می‌شود، بهشمارهٔ ۳ مراجعه شود. (ا. ا.)
۴ـ اصل، فرمان رشت، به «وشت» شمارهٔ ۳ و «کمر وشت» شمارهٔ ۵۰ و «سواران وشت» شمارهٔ ۱۲۳ مراجعه شود. (ا. ا.)
۵ـ در شمارهٔ ۱۲۳ «رقاس‌آباد» و «رفاس‌آباد» آمده است. (ا. ا.)

[۴] عمارت باغ یعقوبان[۱].

[۵] تمامت

زمین سال[۲] متصل به‌زمین سغن و به راه قریهٔ صغوان و به زمین کورنا(؟) و به زمین کوکلایه.

[۶] تمامت

زمین سحران[۳] متصل به‌حدود رافق[۳م] و به زمین محمود اوجانی و به زمین رودخید و به ساقیه کندرو[د].

[۷] قریهٔ

...[۴] ازقر[ا]ی‌مهران‌رود محدود به محله سر[۵] و به عقبهٔ بیکس[۶] و به‌باغ سفلی و به‌درب‌اعلی، بالتمام.

[۸] تمامت

زمین معروف به‌کرفس زار، متصل به‌ساقی‌کلسار[۷] و به‌زمین معروف‌فیها به‌ماه‌سر و به زمین حرام خید و به‌زمین کوشن‌زار معروف به‌زراعهٔ شرف.

[۹] تمامت

زمین ولستان، متصل به خید مملی و به‌زمین کولسار[۸] و به‌زمین موسکان کنار و به زمین کوخید معروف به‌زراعهٔ احمد بندار.

[۱۰] تمامت

زمین معروف به‌حاجی احمد متصل به‌زمین دهخدا اویس و به راه سعیداباد و به موضع یدعی شوره[۹] مرج.

[۱۱] تمامت

زمین‌معروف به‌برزن[۱۰] واین دهی مشهور است مستغنی ازذکر حدود.[۱۱]

[۱۲] نهر فضل‌اللهی

کی‌مأخوذاست از نهند رودقات در نواحی تبریز که آن را این ضعیف واقف انشاء کرده است، مشهور و معروف است به‌این نسبت مذکور ومشرب این در زمینها[ی] مرحاد...(؟)[۱۲] برظاهر شهر تبریز باتوابع آن از اراضی مذکوره و غیرها می‌رود.

[۱۳] تمامت

قریهٔ‌وسنجق[۱۳] از ناحیهٔ‌رودقات از نواحی تبریز، واین قریه‌مشهور و معروف است به‌این اسم مذکور مستغنی از ذکر حدود و اوصاف باتوابع ولواحق آن، سو[ا]ی حصهٔ معین از آن‌که وقف است به‌غیر این جهات.

[۱۴] تمامت

زمین بیشه[۱۴] متصل به زمین اسپست‌زار قاضیان و به زمین شحر(؟)[۱۵] معروف به‌زارع عثمان و به‌زمین ورثهٔ حاجی بدران و به‌زمین

۱ـ اینجا نسخه ورقی یا اوراقی افتادگی دارد. ۲ـ بنیال (ع. ک.)

۳ـ سنجران (ع. ک.) ۳ م ـ شاید «رانق»، به شمارهٔ ۸۱ مراجعه شود (ا. ا.) ۴ـ اسم قریه محو شده است (ا. ا.)

۵ـ عجلهسر (ع. ک.) ۶ـ اصل: بیکس، به شمارهٔ ۱۱۷ مراجعه شود. (ا. ا.)

۷ـ درشمارهٔ ۹ «کولسار» (ا. ا.) ۸ـ در شمارهٔ ۸ «کلسار» (ا. ا.)

۹ـ اصل: سوره (ا.ا.)

۱۰ـ اکنون درشهرستان مشکین شهرقلعه وروستائی به‌نام «برزند» وجود دارد. (ع.ک.)

۱۱ـ اینجا نسخه ورقی یا اوراقی افتادگی دارد.(ا. ا.)

۱۲ـ دنبالهٔ کلمه محو شده است (ع. ک.)

۱۳ـ اکنون در رودقات روستائی به‌نام «النجق» وجود دارد. (ع. ک.)، به شمارهٔ ۲۲ مراجعه شود (ا. ا.)

۱۴ـ اصل: بدون نقطه، درشمارهٔ ۱۱۴ مصرحاً «بیشه» است (ا.ا.)

۱۵ـ شینخیز (ع. ک.)، به‌شمارهٔ ۷۶ نیز مراجعه شود. (ا. ا.)

که موقوف .... [1] بر مصالح مسجد دیه.

[۱۵] تمامت

زمین به‌راه تبریز و زمین برده کوش[2] معروف به‌زراعت حسین دندان(؟) و به‌زمین کهنه راه و به زمین معروف به‌زراعت محمد الیاس.

[۱۶] تمامت

زمین . . . . [3]

[۱۷] تمامت

سدس و ثمنی مشاع از قریهٔ لاکدزج از دیه‌های ناحیهٔ صحرای تبریز، حدود آن متصل است به‌اراضی قریهٔ علیاباد و به‌اراضی قریهٔ مایان و ابلال و به اراضی قریهٔ کجاباد و به‌اراضی مزرعهٔ فخرالدین احمد و به‌ساقی خواهان بند و به‌سور جدید و به‌اراضی درب ویجویه و به‌اراضی درب نو باخونی، باجمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات، و این حصه از ملک نظام‌الدین به‌مبایعت شرعی منتقل شده.

[۱۸] تمامت

چهار دانگ مشاع از قریهٔ مینق از دیه‌های ناحیت ربوستان از توابع مدینهٔ تبریز. حدود آن متصل است به‌اراضی قریهٔ پرام[4] علیا و به‌اراضی مزرعهٔ کردل[5] و به اراضی مزرعهٔ نمرور و به‌اراضی قریهٔ سماج باتوابع ولواحق که منسوب، است و این حصه از میر[6] جمال‌الدین محمد ابرقوئی به این ضعیف‌واقف به‌مبایعت شرعی منتقل شده.

[۱۹] تمامت

حوانیت متلاصقه که مبنی‌اند برساقیهٔ قرمرو ما(؟) برسر کوچهٔ خاوربق(؟)کی از توابع این مفتوح است بر طریق خراسان، سوای ملک ورثهٔ حسن دول...[7]

[۲۰] تمامت

قطعهٔ انبند شبستر محدود به‌راه بنست به وایقان و حریم ابار و قنات وایقان و به حریم قناتی معروف به‌انشاء رعایا و منسوب به‌امیر علاءالدین فلکی و به‌راه کوزه‌کنان از تبریز باجمله قناتی که منسوب است، و این هردو معروفند به‌انشاء این ضعیف.

[۲۱] تمامت

قریهٔ اشدلق ناحیت مهرانرود از توابع مدینهٔ تبریز، حدود آن متصل است به اراضی گلوانق علیا و به‌اراضی قریهٔ واعدان و به‌اراضی قریهٔ کجل اباد و به موضع شوره[8] دره باتوابع و لواحق.

[۲۲] تمامت

قریهٔ ایشی دره[9] معروف به‌بلدق ازمزارع رودقات از نواحی تبریز محدود به‌اراضی دیه کاروا[نه] و به اراضی معافان و به اراضی دیه وسنجق[10] و به نهرسراه رود[11] با جمیع توابع و لو لاحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.

۱ـ به‌اندازه نیم‌سطر محو شده است (ا. ا.)
۲ـ اصل، برده‌کوش (ا. ا.)
۳ـ یک سطر سائیده شده و ناخواناست و پس از آن نسخه افتادگی دارد. (ا.ا.)
۴ـ اصل، برام (ا. ا.)
۵ـ به‌صورت «کرده هل» در شمارهٔ ۸۱ (ع.ک.)
۶ـ کلمه بدون نقطه است و «پیر» هم می‌توان خواند. (ا. ا.)
۷ـ دنبالهٔ اسم سائیده شده است. (ا.ا.)
۸ـ اصل، سوره دره، در شمارهٔ ۱۱۰ هم مصرحاً «شوره دره» است. (ا. ا)
۹ـ درشمارهٔ ۸۲ «ایشه‌دره» (ع.ک.)
۱۰ـ اکنون در رودقات روستائی به‌نام «النجق» وجود دارد. (ع.ک.)
۱۱ـ سراه رود را اکنون تلخرود و آجی‌چای می‌گویند. (ع. ک.)

[۲۳] تمامت

قریهٔ توکلک من اعمال بلدهٔ خوی مذکور با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات مستغنی از ذکر حدود.

[۲۴] تمامت

...[1] ازقرای...[1] ازتوابع مدینهٔ تبریز، حدود آن متصل است به جبل...[1] وبه‌تل تجره سره و به‌قلهٔ جبل هلس و به سد دوشمداش در مابین اراضی این‌دیه ودیه...[1] سد دوشمد[اش] ممتد است به موضع که معروف‌است...[1] وبه حجری‌که معروف‌است‌به‌آدینه داشی‌درجنب شارع دیه....[1] وبه‌اراضی‌مزرعهٔ..[1] وسرفرسان (؟) با جمیع قنوات و توابع و لواحق و مضافات و منسوبات ومتعلقات.

[۲۵] تمامت

چهار دانگ مشاع از قریهٔ هرس ازدیه‌های ناحیت خانمرود از توابع مدینهٔ تبریز، حدود آن متصل‌است به‌اراضی‌قریهٔ‌کوروان‌و به قلهٔ جبل‌سلاق (؟) و به اراضی قریهٔ برارمن[2] وبه‌اراضی‌قریهٔ پرام[3] علیا وبه‌اراضی‌مزرعهٔ‌سرخه‌دوزج‌و به‌اراضی‌مزرعهٔ شمشاد[4] وبه‌اراضی مرز مرر[5] با جمیع مزارع و طواحن و توابع و لواحق، سوای حصه[ای]که وقف است بغیر این جهات.

[۲۶] تمامت[1]

...[1] متصل به‌حد وودراق[6] وبه زمین محمود اوجانی و به زمین رودخید و به ساقیه کندرود، مبذر آن هفت قفیز ونیم است.

[۲۷ تمامت]

قریهٔ جانقور ازدیه‌های ناحیهٔ مهرانرود از توابع مدینهٔ تبریز، حدودش متصل است به نهرسراه رود وبه اراضی‌قریهٔ‌گلوانق سفلی‌و به‌شارع تبریز وبه‌اراضی قاسم‌آباد با توابع و لواحق و مضافات و منسوبات.

[۲۸] تمامت

قریهٔ‌گرماوجان‌ازناحیهٔ‌جان[7] و براغوش از توابع بلدهٔ سراه از بلاد اذربایجان، حدودش متصل به اراضی قریهٔ گلوانق علیا و به اراضی‌قریهٔ کوج[8] و به‌اراضی قریهٔ زرنق[9] وبه‌نهرسراه رود، با جمیع توابع‌ولواحق‌ومضافات‌ومنسوبات‌و متعلقات.

[۲۹] تمامت

قریهٔ قزلجه از قرای ناحیهٔ جان[7] و براغوش، حدودش متصل است به‌اراضی قریهٔ باروج[10] وبه اراضی قریهٔ جمال‌آباد وبه اراضی مزرعهٔ شمشاد وبه‌قلهٔ جبل قبچقی باجمیع توابع ولواحق ومضافات‌و منسوبات ومتعلقات.

[۳۰] تمامت

مزرعهٔ‌مشهور به‌نهار ازمزارع

۱ـ کلماتی چند سائیده و محو شده است. (ا.ا.)
۲ـ برازین (ع. ك.)
۳ـ اصل، برام (ا. ا.)
۴ـ طبق ضبط شمارهٔ ۲۹ که مصرحاً شمشادست اصلاح شد. (ع.ك.)
۵ـ این دیه را اکنون «هرزه ورز» نویسند. (ع. ک.)، در شمارهٔ ۱۳۱ «مرره مرز» آمده. (ا.ا.)
۶ـ این دیه را اکنون «آغ درق» نویسند. (ع. ک.)
۷ـ اصل، حان (ا. ا.)
۸ـ اصل، کوح (ا. ا.)
۹ـ اصل، رزنق، در شمارهٔ ۱۰۹ هم مصرحاً «زرنق» است. (ا.ا.)
۱۰ـ اصل، باروح (ا. ا.)

ناحیهٔ خانمرود[1] از بلاد آذربایجان[2] از توابع مدینهٔ تبریز واین مزرعه مشهور و معروف است به‌این اسم و مستغنی است از ذکر حدود با جمیع توابع ولواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.

[۳۱] تمامت
قریهٔ جولفا[3] که مشهور و معروف است به‌دوزج[4] کبیر از دیه‌های ناحیهٔ بلدهٔ مرند، از بلاد اذربایجان از توابع تبریز درجنب شارع بزرگ، حدود آن متصل است به‌اراضی بلدهٔ مرند وبه‌موضع که مشهور و معروف است به‌یام گدوکی وبه‌اراضی قریهٔ یوسف[5] و به شارع تبریز و به قلهٔ جبل با قنوات وانهار واراضی و باغات و طواحین با توابع ولواحق، و این قریه از ورثهٔ مرحوم امیر جمال‌الدین محمد کرمانی[6] به مبایعت شرعی منتقل شده.

[۳۲] تمامت
اراضی مشهور به‌نذامان(؟) واقعه در دیه ...[7] از دیه‌های ناحق(؟)...[7] وحدودآن متصل است به‌شارع...[7] وبه‌نهر که...[7] ماخور(؟) است برین‌موضع و به باغ خواجه یاقوت[8] صاحبی.

[۳۳] تمامت
قریهٔ ازنق از دیه‌های ناحیهٔ رودقات از توابع مدینهٔ تبریز، حدود آن متصل به اراضی قریهٔ هفتوران وبه‌اراضی قریهٔ سنقراباد و به‌شارع بلاقاق و به‌کوه کلومبر[9] باجمیع توابع ولواحق ومضافات و منسوبات و متعلقات.

[۳۴] تمامت
قنات شرفه خوسی[10] بالتمام ومن‌ایضاً خرابه وایقان.

[۳۵] تمامت
قنات سبلند(؟) بحق یک سهم از اصل سی‌ودو سهم‌ونیم.

[۳۶] تمامت
خانه و باغچه داخل مرند به‌درب اسپریس متصل عسکر امام نجم‌الدین و عسکر بالتمام محمد کلکای ومحلی ازدو جانب.

[۳۷] تمامت
خانه‌گاه و کاه‌دان و محوطی بزرگ به درب مذکور متصل به شارع وبه‌باغچهٔ خانه و بسورالبلد و بالمحلی.

[۳۸] تمامت
قنات لونه[11] بحق خمسة سهم من اصل خمسة و ثلثین سهماً.

[۳۹] تمامت
قنات‌میشاو[12] به حق هفت سهم از اصل سی‌وپنج سهم.

[۴۰] تمامت
قطعه‌زمین ممسلان(؟)کی مبذر پنج‌جریب است متصل‌است به‌باغ مسلا(؟) و به زمین قطب‌الدین

۱ـ اصل: حانمرود (ا.ا.)
۲ـ درین مورد مصرحاً «آذربایجان» است. (ا. ا.)
۳ـ «جولغا» هم خوانده می‌شود؛ (ا. ا.)
۴ـ این روستا امروز به «دیزج» مشهورست. (ع. ک.)
۵ـ اصل: یو سب (ا. ا.)، این روستا امروز به «ملا یوسف» معروف است. (ع.ک.)
۶ـ اصل: جمالدین (ا. ا.)
۷ـ کلماتی سائیده ومحو شده است. (ا. ا.)
۸ـ در اصل حرف واو سائیده شده و ممکن است که «یافث» هم خوانده شود. (ا. ا.)
۹ـ اصل: کلومبر (ا. ا.)
۱۰ـ کذا در اصل، به شمارهٔ ۱۵۴ مراجعه شود (ا. ا.)
۱۱ـ اصل: لوبه (ا. ا.)
۱۲ـ اصل: مساو، به شمارهٔ ۵۰ مراجعه شود. (ا. ا.)

شبستری و بـه زمین سنجلاباد[1] و به‌طریق شندوار.

[۴۱] تمامت

قنات ررکاهاسر (؟) بحق‌الربع[2].

[۴۲] تمامت

اراضی کی معروف است به‌دیوه سنگ و حدود آن متصل است به ابار قناتی که معروف است به‌انشاء امیرعلاءالدین و به‌باغ مجداباد و به طریق قریهٔ شبستر و به مسیل و باغ شمساباد و به‌فرس نوران (؟) ابوبکر بن جبریل بـا توابع و لواحق.

[۴۳] تمامت

مزرعهٔ قاضی علی از مزارع بلدهٔ اهر از بلاد اذربایجان مستغنی از ذکر حدود.

[۴۴] تمامت

قریهٔ ضاریان من اعمال خوی ازکورهٔ اذربایجان باجمیع توابع و لواحق مستغنی از ذکر حدود.

[۴۵] تمامت

قریـهٔ اسفهـلان بحق الثلث والربع واین قریه ازقرای صحرای تبریز است از ناحیهٔ محدوده به دیه تابجان[3] و دیه گوارجـان[4] و باغات آن و به اراضی دیه اسفست و به راه باول[5]، و چون هر تسوی از این دیه معروف‌است به‌زیواری[6] و هر زیواری مخصوص و منسوب است به بعضی اکرة[7] ودباقی (؟) و مشتمل بر بعضی از آنچـه هنوز مشاع‌است ومشترک میان‌ملاک و بر آنچه مقسوم گشته از قنوات و اراضی و باغات و حمام معروف و منسوب به آن زیـوار وآن اکر، پس این حصه سه دانگ و نیم از اصل ومشتمل است برده زیوار به موجب مذکور.

[۴۶] تمامت

قریهٔ غوالان که معروف و مشهوراست...[8] ازدیه‌های‌ناحیه...[8] ازتوابع...[8] وحدود آن‌متصل‌است به اراضی مزرعهٔ لاموشه جان و به حجرقراغیا[9] و به اراضی قریهٔ کلاو و بـه موضعی کی مشهور است به مسلگاه‌وقروچای[10] و به‌قلهٔ‌جبل کی معروف است به یلاش و به اراضی قریهٔ انباردان و بـه موضعی کی مشهور است به‌اوشبندلو[11] و به‌نهر اوجان با جمیع توابع ولواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات، و این قریه در اصل ملک طلق بوده از ورثهٔ حـاجی ابوبکر سلطان بخشلو[12] به مبایعت شرعی به این ضعیف واقف منتقل شده.

[۴۷] تمامت

ثلث والثمنی ازتمامت وهمگی

۱ـ ظاهراً همان‌است‌که اکنون «شنگل‌آباد» گویند. (ع.ک.) ، اصل: سحلاباد (ا.ا.)
۲ـ اینجا نسخه اوراقی افتادگی دارد. (ا.ا.)
۳ـ اصل: مابجان (ا. ا.)
۴ـ اصل: کوارحان (ا.ا.)
۵ـ امروز «باویل» می‌گویند (ع. ک.)
۶ـ قطعات برابر ومساوی، کوچه وبرزن (ع.ک)
۷ـ گودالهائی‌که آب در آن جمع شود، (ع. ک.)
۸ـ کلماتی سائیده ومحو شده است. (ا. ا.)
۹ـ کلمه ترکی است به معنی سنگ سیاه (ع. ک.)
۱۰ـ کلمه ترکی است به معنی خشکه رود (ع.ک.) ، اصل: فروجای (ا.ا.)
۱۱ـ اوشبنلو هم می‌توان‌خواند . (ا. ا.)، ظاهراً ترکی وبه‌معنی «دارای سه بند» است. (ع. ک.)
۱۲ـ اصل: نخشلو (ا.ا.)

قصبه‌ای که مشهور و معروف است به طسوج واقعه در ناحیت انذاب[۱] از کورهٔ آذربایجان[۲] از توابع مدینهٔ تبریز با جمیع قنوات و انهار و باغات و اراضی وحصون[۳] دزجات و دیه‌کده و حمامات و حوانیت[۴]، و این قصبه مستغنی است از ذکر حدود، و این حصه از ملک میرانشاه و برادرانش به این ضعیف واقف به مبایعت شرعی انتقال یافته[۵].

[۴۸] تمامت

[قر]یهٔ ....[۶] از قرای ناحیهٔ ارونق از بلاد اذربایجان از توابع مدینهٔ تبریز بحق الربع والثمن، حدودش متصل به اراضی قریهٔ شبستر و به اراضی قریهٔ بنست و به اراضی مزرعهٔ انبند و به اراضی قریهٔ شنداباد[۷] نشب البحر[۸] باجمیع توابع ولواحق از اراضی و باغات و قنوات و دزجات، و این حصه ملک بوده و این ضعیف واقف آن را به مال و رجال خود خریده و وقف کرده.

[۴۹] تمامت

نصف تام شایع از مزرعهٔ کاه از مزارع ناحیهٔ مهرانرود از نواحی مدینهٔ تبریز باجمیع[۹] توابع ولواحق و مضافات و منسوبات مستغنی از ذکر حدود.

[۵۰] تمامت

قریهٔ دادیان[۱۰] از قرای ناحیهٔ ارونق از توابع مدینهٔ تبریز بحق الثلث والثمنی، حدودش متصل به اراضی غیاث آباد مشهور به خامنه بـه موضع که معروف است به کمروشت و مسل گاه و به اراضی قریهٔ کوزه کنان [و] به اراضی مزرعهٔ میشن و به قـلهٔ جبل میشاو[۱۱] و به اراضی مزرعهٔ هـرونق، با جمیع توابع ولواحق از اجزاء قنوات و حصون و دزجات[۱۲] و باغـات و اراضی با توابع ولواحق.

[۵۱] تمامت

مزرعهٔ جندق[۱۳] واقع در بیابان کی میان بستام[۱۴] و دمغان[۱۵] است، معروف ومشهور به این اسم، و به راه از دو طرف.

[۵۲] تمامت

قریهٔ پرام علیا از قر[ا]ی ناحیهٔ ربوستان از توابع مـدینهٔ تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریهٔ سرای جق، و به اراضی قریهٔ پرام سفلی و به اراضی قریهٔ مینق و به اراضی مزرعهٔ بزوان از مزارع قریهٔ هرس با طاحونه‌هایی که در ین قریه است باجمیع توابع ولواحق.

[۵۳] تمامت

قریهٔ سفیده خونی از دیه‌های ناحیهٔ رودقات از نواحی تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریهٔ استیارد و به اراضی قریهٔ نهند و به اراضی مزرعهٔ ششیکهل و به اراضی قریهٔ معرناب، با جمیع توابع و لواحق.

۱ــ اکنون «انزاب» نویسند (ع. ک.)
۲ـ مصرحاً آذربایجان (ا. .)
۳ــ اصل: حسون (ع.ک) ۴ـ اصل: حوانت. (ع .ك.)
۵ــ بعدازین کلمه در موضع چند سطر سفید به خط تعلیق درشت نوشته شده: «صح البیاض» (ع. ک.)
۶ـ نام قریه محو شده (ا.ا.) ۷ــ کذا در اصل، ظاهراً حرفی از اول کلمه سائیده ومحو شده است. ولی ممکن است «شند» باشد نظیر «شندوار» شمارهٔ ۴۰ (ا. ا.)
۸ــ کذا دراصل (ا. ا.) ۹ــ اصل: جمع (ا. ا.)
۱۰ـ نام این قریه در همه موارد «دادیان» آمده است. امروز معروف است به «داریان» و «دریان». (ع. ک.)
۱۱ــ اصل: مشاو (ا. ا.) ۱۲ـ (= دزجات موارد قبل)
۱۳ــ اصل: حمدق، به شمارهٔ ۱۸ مراجعه شود. (ا.ا.) ۱۴ـ در شمارهٔ ۱۶۳: بسطام (ا.ا.) ۱۵ـ اصل: دمعان (ا.ا.)

[۵۴] تمامت
....[1] [به] ظاهر قر[یهٔ] ...[1] متصل به نهر ...[1] د[؟] و به اراضی ...[1] و به شارع ...[1] و به شار[ع]....[1] مبذر سی‌وهفت قفیز.

[۵۵] تمامت
عادلخان از مزارع ناحیهٔ ربوستان از توابع مدینهٔ تبریز، حدودش متصل...[1] و به اراضی قریهٔ گلوانق علیا و به اراضی مزرعهٔ شران[2] و به اراضی قریهٔ....[1] احق(؟) که معروف است به نروکل(؟) با جمیع توابع ولواحق ومضافات و منسوبات.

[۵۶] تمامت
قریهٔ گوروان از ناحیهٔ خانمرود از بلاد اذربایجان از توابع مدینهٔ تبریز، حدودش متصل است به اراضی قریهٔ هرس و به اراضی قریهٔ نهرام[3] و به قلهٔ جبل غشقیه[4] و به چشمهٔ آن بلاق وباجمیع طاحونه‌ها که در این قریه است با جمیع توابع ولواحق و المضافات والمتعلقات والمنسوبات.

[۵۷] تمامت
اراضی هریوانق[5] به جبل کی معروف است به کوه‌کا از اراضی قریهٔ[6] تبریز[7] محدود و متصل به سد شهربند قدیم و به درب اعلی و به شارع خراسان و به نهر مهرانرود با توابع ولواحق.

[۵۸] تمامت
قریهٔ بنست از قرای ناحیهٔ ارونق از توابع مدینهٔ تبریز، حدودش متصل به اراضی قریهٔ شبستر و به اراضی قریهٔ شانجان[8] و به اراضی قریهٔ سیس و به تل که معروف است به سنقریان[9] و به اراضی نوجه‌دیه[10] با جمیع توابع ولواحق از قنوات و باغات و اراضی و ده‌کده بحق النصف والثمن، و این حصه ملک طلق بوده است واین ضعیف واقف آن‌را خریده و به بیع صحیح شرعی درآورده ووقف کرده. سو[ا]ی حصه[ای] که وقف است به غیر این جهات.[11]

[۵۹] تمامت
قریهٔ کاغاله ازقرای بلدهٔ اهر ازبلاد اذربایجان از توابع مدینهٔ تبریز، مستغنی از ذکر حدود.

[۶۰] تمامت
قریهٔ سفیده سنگان از ناحیهٔ بلدهٔ اهر از بلاد اذربایجان، مستغنی از ذکر حدود.

[۶۱] تمامت
باغ که بعضی از آن مغروس و بعضی زمینهای ساده است از باغات قریهٔ وایقان از ناحیهٔ ارونق بعد از تملک و به احیاء شرعی، و این باغ متصل است به راه دیه شبستر از

۱ــ مواردی است که یکی دوکلمه پاك شده است. (ا. ا.)
۲ــ شنزار (ع. ک.) . این اسم را «شتران» هم می‌توان خواند. (ا. ا.)
۳ــ امروز «نهران» گفته می‌شود. (ع. ک.)
۴ــ به معنی «صخرهٔ باز» یا «صخرهٔ عقاب». (ع. ک.)
۵ــ اصل، هر یوافق. (ا. ا.)
۶ــ کذا، بجای «بلد» یا «مدینه» بطور سهوالقلم «قریه» آمده است. (ع. ک.)
۷ــ در اصل بی نقطه است. (ا. ا.)
۸ــ شالجان هم خوانده می‌شود. (ا. ا.) ولی همان‌روستای بزرگ وآباد شانجان کنونی است. (ع.ك.)
۹ــ اصل، سنقربان (ا. ا.)، به شمارهٔ ۶۱ مراجعه شود. (ا.ا.)
۱۰ــ اصل، نوجه دیه. (ا. ا.)
۱۱ــ بعدازین تقریباً نیم ستون از مطالب را پاک کرده‌اند. (ا. ا.)

وایقان و به شارع کوزه‌کنان و به اراضی ینال بدر و به‌تل معروف به سنقریان و به آبار قنات[1] امیر علاءالدین فلکی با تمامت سه‌کاریز که جهت این باغ انشاء و احیاء کرده است، قنات[1] هاشمی و قنات معروف به خشکوه‌وقنات[1] کمان‌گران، و ابار آنها منتهی می‌شود به‌موضع بلاسلهد(؟) و وشت‌وتوابع ولواحق.

[۶۲] خان

مقدم معروف‌به خشب وحدیثاً بخان‌الحشم، داخل شهر تبریز، و دراین‌خان‌متاع‌دزماری‌فروشند و این خان مستغنی است از ذکر حدود، بحق‌الثلث.

[۶۳] فالیزج

که موضع آن به ظاهر دیه بلهیجان زیرین است، حدودش متصل‌است به‌راه‌سیجان[2] وبه باغ زاهدان[3] و به‌کوچه والیه‌الممر، با حق‌مجرای‌آب‌وآن‌قسمی‌است[4] از مجاری دوهفتوی‌از آب مهرانرود ازساقیة هذه[5]، از حقاب دیهسر، بالتمام.

[۶۴] قطعه

زمین که مشتمل است بر ششصد گز به ذرعان مکسره از زمین باغ سواران به قرب‌در بلهیجان سفلی، حدود آن متصل است به راه و به زمین که‌متصل‌است به‌حمام خراب و زمین جمال‌الدین و بالزقاق والیه الممر.

[۶۵] باغ[6]

. . . .

[۶۶] تمامت

مرغزار حسنان متصل به‌زمین معروف نورحاتون[7] وبه‌زمین‌احمد صغوانی وبه زمین مملسرزار(؟) و به زمین حاجی ابرهیم و به زمین اوحد.

[۶۷] از تمامت

طاحونهٔ بالائین معروف به‌قاضی زین مشتمل بر دو دواره و از زمینهائی که معروف است به این آسیاب، سدسی و ربعی.

املاک به قریهٔ صغوان[8]

[۶۸] تمامت

زمین سردو، متصل به طریق قریهٔ وهوسفنج[9] وبه‌زمین معروف به حاجی احمد وبه زمین معروف نورحاتون[7] و به زمین سردوا[10] معروف به‌زراعهٔ احمدبن...[11] مع مجاری شربها من ساقیة کلسار.

[۶۹] تمامت

زمین ناوستان[12]،متصل به‌ساقی اماروا[13] و به زمین‌کولان سر و به زمین‌معروف به‌زراعهٔ‌علی نرابر(؟) مدعو به ناوستان[12].

۱ـ اصل: قناتی (ع. ک.)
۲ـ اصل: سجان (ا. ا.)
۳ـ اصل: راهران (ا.ا.)
۴ـ اصل: حسمی استام؟ (ا. ا.)
۵ـ اصل: هنرها؟ (ا.ا.)
۶ـ اینجا نسخه یکی دو ورق افتادگی دارد. (ا.ا.)
۷ـ نورخاتون (ع. ک.)
۸ـ این عنوان دربالای دو ستون از مطلب قرار گرفته است (ا. ا.)
۹ـ قریهٔ «وهوسفنج» را اکنون «باسمنج» می‌گویند. (ع. ک.)
۱۰ـ چهار سطرقبل، سردو (ا.ا.)
۱۱ـ یك کلمه خوانده نمی‌شود (ا.ا.)، بندار (ع. ک.)
۱۲ـ اصل : ناوستان (ا. ا.)
۱۳ـ در شمارهٔ ۱۰۵ «باروا» آمده است (ا.ا.)

املاك كندرود[۱]

[۷۰] تمامت

زمین معروف به‌حاجی‌ابرهیم، متصل به زمین ابی‌بکر و به راه وزنا(؟) و به تل یدعی سوءسر و به ارض حسنان.

[۷۱] تمامت

عمارت محوط سحستان (؟) متصل به خانه و به باغچهٔ معروف به‌احمدبن صدیق و به‌زمین نار(؟) آسیاب و به ساقیة الطاحونه و به شارع[۲].

[۷۲] تمامت

زمین سنادان[۳] متصل به ساقیه طاحونه و به اراضی (کذا) به راه دوسر و به زمین عرب خاتون[۴] و به‌زمین معروف به خواجه اقبال.

[۷۳] تمامت

سه زمین متلاصق معروف به سغن[۵] متصل به محوط و به زمین ابی‌بکر وزمین صدرالدین وزمین وحی(؟) محمد.

[۷۴] تمامت

زمین میدان[۶] متصل به زمین کلاه دوز و زمین میدان[۶] و زمین کلاه دوزان.

[۷۵] تمامت

درحاه(؟)[۷] متصل به‌فالیز بندار[۸] و ارض هرش (؟)[۹] و به راه دیه وهوسفنج[۱۰] وبه قنات ابراهمان(؟)

[۷۶] تمامت

زمین شلغم‌زار متصل به زمین شینه‌خیز[۱۱] از دو طرف و به زمین امیرمرحوم عزالدین محمد نا(؟)و راه و به زمین قاضیان[۱۲] مع شرب هذه‌الاراضی ازساقیهٔ کلاتجان[۱۳].

[۷۷] تمامت

قریهٔ مارکوی من قری بلدة مرند، حدودش متصل است .... وبه زمینها[۱۴] ...

[۷۸] تمامت

....[۱۵] محدود به‌اراضی....[۱۵]ی مزرعه....[۱۵] به موضعی که‌معروف و مشهور اس[ت]....[۱۵] وبه‌موضع که معروف [است]....[۱۵] [باجمی]ع توابع ولواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.

[۷۹] تمامت

قریهٔ....[۱۵]ان من توابع مدینة تبریز، حدودش‌متصل‌است به‌اراضی قریهٔ‌مقصودلو‌مشهور به‌پرام‌علیا و به اراضی....[۱۵] وبه‌اراضی‌مزرعهٔ‌پر[ا]م سفلی، باجمیع توابع‌ولو[احق].

۱ـ این عنوان بالای مطالب‌دو ستون نوشته شده است (ا. ا.)
۲ـ اینجا نسخه افتادگی دارد(ا.ا.)
۳ـ شادان (ع. ک.)
۴ـ اصل، عرب حانون (ا. ا.)
۵ـ اصل، سعن (ا.ا.)
۶ـ اصل، ممدان (ا. ا.)
۷ـ ظاهراً، در چاه (ا. ا.)
۸ـ اصل بی نقطه. (تصحیح از ع. ک.)
۹ـ در شمارهٔ ۵۶ «هرس» داریم (ا.ا.)
۱۰ـ امروز «باسمنج» گفته می‌شود (ع. ک.)
۱۱ـ اصل بی‌نقطه، به شمارهٔ ۱۴ مراجعه شود (ا.ا.)
۱۲ـ اصل، بی‌نقطه (ا.ا.)
۱۳ـ اصل، کلاتحان، در شمارهٔ ۹۱ «کلایتجان» (ا. ا.)
۱۴ـ اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا. ا.)
۱۵ـ ازمواردی است که پاك کرده‌اند. (ع. ك.)

[۸۰] تمامت

اراضی کی معروف است به شهربند زمین از اراضی قریهٔ زنوزاز توابع بلدهٔ مرند، حدود آن متصل است به شارع بلدهٔ نخجوان و به جبل سنگ بران و به نهر ذلبید- الکبیر[1] و به اراضی قریهٔ لیوار بامزارع وقنوات وانهار با توابع و لواحق ومتعلقات.

[۸۱] تمامت

نصف تام شایع از مزرعهٔ کرده هل[2] از مزارع ناحیهٔ مهرانرود، حدود آن متصل است به زمینهای دیه مردناب[3] و به زمینها[ی] دیه کاه و به زمینهای دیه نفروی(؟) و نهر و به اراضی قریهٔ رانق و به اراضی دیه سعیداباد و به اراضی قریهٔ سغوان[4] باتوابع و لواحق.

[۸۲] تمامت

قریهٔ کاروانه معروف ومشهور به باریک آب از ناحیهٔ رودقات، حدودش متصل است به اراضی قریهٔ وسنجق و به طریق اهار و قراباغ و به اراضی قریهٔ استیار و به اراضی قریهٔ نهند و به نهر سراهرود و به مزرعه‌ای که معروف است به ایشه‌دره، باتوابع و لواحق.

[۸۳] تمامت

...[5] از کورهٔ اذربایجان، حدودش متصل به اراضی قریهٔ...[5] و به اراضی مزرعهٔ...[6] با قنوات، با توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات

[۸۴] تمامت

کاهریز امیرعلاءالدین فلکی در ق[ریهٔ]...[6] من ناحیت اروتق، و فوههٔ آن درموضعی است که معروف است به کوی منصوران و به باغ شمساباد متصل به راه دیه شبستر و باغ این ضعیف واقف مشهور به رشیداباد و به باغستان لاوید[7].

[۸۵] تمامت

زمین سعیدالدین ولیانکوهی، مشهور به اسبدیس[8]، درجنب نهر مهرانرود و به راه سیاوان، بیست قفیس[9] است.[10]

[۸۶] تمامت

...[6] بلدهٔ اهر از بلاد اذربایجان از توابع مدینهٔ تبریز، واین قریه به این اسم معروف است ومستغنی است از ذکر حدود.

[۸۷] تمامت

زمین کی معروف و مشهور است به زمین...[6] به ظاهر قر[یهٔ]...[6] لبا، حدودش متصل است به تل کوره کمر و به تل قریهٔ مذکوره و به زمین نجم اباد و به زمین باغ فردوس و به مسلگاه باجمیع توابع و لواحق.

[۸۸] تمامت

زمین رردن[11] به ظاهر بلـ...[12]

۱- اصل: زلیدالکبیر(؟)، به شماره‌های ۱۲۰ و۱۲۴ مراجعه شود. (ا. ا.)
۲- این اسم بصورت «کردل» هم آمده است، بشمارهٔ ۱۸ مراجعه شود. (ع. ك.)
۳- در شمارهٔ ۹۱ و ۱۰۹ «مرده‌ناب» (ا.ا.) ۴- درموارد دیگر «صنوان» ضبط شده است (ع. ك.)
۵- يك‌سطر وسپس چندکلمه درین موارد پاك شده است (ع. ك.) ۶- از موارد حذف چند کلمه (ع. ک.)
۷- شاید «لاوید» مرکب از «لا» (درهٔ کوچك) و «وید» (لهجه‌ای از بید). (ا. ا.)
۸- اسپریس (ع. ك.)
۹ کذا در اصل = قفیز (ع. ك.)
۱۰- اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا.ا.)
۱۱- کذا دراصل (ع. ك.)
۱۲- کلمه‌ای سائیده ومحو شده است. (ا. ا.)

[سـ]فلی، حدودش متصل است به باغچهٔ طاحونهٔ رردن[1] و به جوی آن و به ساقی طاحونهٔ سیجان[2]، بالتمام.

[۸۹] تمامت

قریه[ای] که مشهور است...[3] [از] دیه‌های ناحیت رودقات از توابع مدینهٔ تبریز، حدودش متصل است به اراضی قریهٔ زرقان و به طریق ترکه راه[3م] و به موضعی[4] که معروف است به تکمه‌داش و به دره[ای] که مشهور است به قشلاق‌دره‌س[ی] و به تل‌کندمه‌سره(؟) و به شارع جبل دوگیجان با قنوات و انهار و توابع و لواحق.

[۹۰] تمامت

.................[5]

[۹۱] تمامت

...[6] بحق‌الثلث...[7] از نواحی مدینهٔ تبریز و آن متصل است...[7] مذکور. حدود این دو دیه متصل است به زمینی که آن را کلسان(؟) می‌خوانند از اراضی...[7] و به مسیل لودره(؟) فاصل میان اراضی ...[7] و اراضی قریهٔ کلاتیجان[8] و به راه دیه مرده‌ناب[9]، الفاصل بینهما و بین قصیرةالعاصی و بتل یدعی قدیماً اشابدله(؟) و حدیثاً بسیبه دول(؟)، فاصل میان اراضی...[7] و به تل هژه‌سره(؟) فاصل میان دیه صغوان و به اراضی قریهٔ مرده‌ناب[9] و به مقبرهٔ کالی و به اراضی قریهٔ کاه[10] و به راه دیه و نهر فاصل میان جبل صغوان و کساه[10] و به کوشن دیه سعیداباد و به مسیل لورزکامان و الی الساقیة السفلی الجاریة الی قریة...[7] الفاصل بین اراضی...[7] و الی الشارع سوی املاك الملاك المعین و المقابر و المسجد و ماما کاه (؟) و کاه‌دان متلاصق که داخل...[7] متصل به باغچه ادس[11] و باطاحونهاکی[در]هم این دیه است و مشتمل بر دو دواره، معروف به طاحونهٔ میانین و ما مشحرسسد(؟) متصل به این آسیاب، متصل به انشا...[15]

[۹۲] تمامت

قطعه زمین از قصیره مکاه[13] مذکوره و مبذر آن هفت قفیز است که متصل است به ساقیهٔ قصیرهٔ سهله و بر زمین صاحب معروف خواجه فخرالدین و به ابارقنات وی و بر کوره راه.

[۹۳] تمامت

زمین رر[14] متصل به زمین بودمه[15] و به زمین سغن از ...[7] و به زمین خرمنگاه...[15]

[۹۴] تمامت

قریهٔ سنقراباد از دیه‌های ناحیهٔ سرند از نواحی تبریز،

۱ـ کذا در اصل (ع. ک)
۲ـ اصل: سیحان (ا. ا.)
۳ـ یك کلمه بیاض است (ا. ا.)
۳م ـ در شمارهٔ ۱۲۰ «ترکراه». (ا. ا.)
۴ـ اصل: موضع. (ا. ا.)
۵ـ اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا. ا.)
۶ـ اینجا یکی دو سطر بیاض است که ظاهراً محوکرده‌اند. (ا. ا.)
۷ـ اینجا چند کلمه را پاك‌کرده‌اند. (ا. ا.)
۸ـ اصل: کلاسجان ، در شمارهٔ ۷۶ «کلاتجان» (ا. ا.)
۹ـ در شمارهٔ ۸۱ «مرداب» و در ۱۰۹ «مرده‌ناب» است (ا. ا.)
۱۰ـ در جاهای مختلف به دو صورت «کاه» و «کساه» آمده است (ع. ك.)
۱۱ـ ظ: اویس (ع. ك.)
۱۲ـ دوسه کلمه را محو کرده‌اند (ا. ا.)
۱۳ـ بکاه (ع. ك.)
۱۴ـ دز (ع. ك.)
۱۵ـ نردیه (ع. ك.)
۱۵ـ چندکلمه سائیده و محو شده است و اینجا موضع افتادگی نسخه است. (ا. ا.)

حدود اراضی آن متصل است به جبل زردکوه واین حد ممتد است تاآبی‌کی جاری است درجبل‌تشنه کوه و به تخوم قریهٔ نیچوران[1] و به شارع که از قریهٔ کویق به‌قریهٔ هیق[2] می‌روند و به تل گگ قریه وبه تل‌گرده پشته و به‌اراضی قریهٔ ازنق و به موضع که آن را باذاب می‌خوانندو به آب زربیلان و به جبل‌کبود کمر و به‌جبل کلومبر، با جمیع توابع ولواحق.

[۹۵] تمامت

قریهٔ کافی‌ملک از دیه‌های ناحیهٔ ارونق ازتوابع مدینهٔ تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریهٔ شنداباد و به اراضی قریهٔ کوزه‌کنان وبه‌اراضی‌قریهٔ‌کوشک باجمیع قنوات و باغات و دیه‌کده باجمیع توابع ولواحق ومضافات و منسوبات.

[۹۶] تمامت

قریهٔ هرزند عتیق از قراء ناحیهٔ بلدهٔ مرند از توابع مدینهٔ تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریهٔ میاب و به‌اراضی قریهٔ اربان[3] وبه‌وادی‌خشکه‌ناو وبره‌رو و به‌موضع که مشهور است به‌دره دزد[4] با توابع ولواحق ومضافات و منسوبات.[5]

[۹۷] تمامت

...[6] بن‌حسین معروف‌به‌وره[7] و به‌زمین عثمان‌الخراسانی وبه‌زمین معروف به‌ساواب(؟)

[۹۸] تمامت

خانه و باغچه و محوطوپاکا[8] وکاه‌دان ودوکان ملاصق[9]، داخل بلدهٔ مرند معروف به‌محلهٔ نجاران متصل به‌سایخانهٔ[10] واقف و به خانه‌ها[ی] او وبه‌باغچه وهرچه داخل این محلهٔ نجاران است، تعلق[11] به‌این ضعیف واقف دارد به بیع صحیح شرعی خرید ووقف کرده شد باجمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.

[۹۹] تمامت

قنات‌کره بحق نه‌سهم از اصل سی‌وپنج سهم.

[۱۰۰] تمامت

قطعه زمین معروف به‌دهخدا یعقوب‌کی مبذر آن یک جریب و پنج قفیز است متصل به‌زمین حاجی باباولوار(؟) و به زمین ابراهیم... وبلور سحاهله(؟)

[۱۰۱] تمامت

قطعه‌زمین‌معروف به مبلان[12] السفلی‌کی مبذر آن ده جریب است متصل‌است به زمین مبلان[13]

۱ـ امروز «نیچران» گفته می‌شود. (ع. ک.)، اصل بی نقطه است (ا. ا.)
۲ـ اصل: هبق (ا. ا.)
۳ـ اصل: اربان (ا. ا.)
۴ـ امروزه «دره دز» و «دره‌دیز» گویند. (ع. ک.)
۵ـ اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا. ا.)
۶ـ یك اسم نیمه‌سائیده شده است. (ا. ا.)
۷ـ قره (ع. ک.)
۸ـ درشمارهٔ ۹۱ «باباکاه» است (؟). (ا. ا.)
۹ـ اصل: ملاق (ا. ا.)
۱۰ـ کذا دراصل، شفای‌خانه (؟) سقای‌خانه (؟) (ا. ا.)
۱۱ـ اصل: متعلق
۱۲ـ میلان (ع. ک.)
۱۳ـ شاید همان «میلان» مذکور درقبل است (ا. ا.)

خاصه و به‌زمین نسردان و به‌زمین خانقاه مرزوق[1] و به زمین سحلامان(؟)[2]

[۱۰۲] تمامت

نصف و ربعی مشاع از مزرعهٔ نوجه دیه ازمزارع ناحیهٔ ربوستان از توابع مدینهٔ تبریز، مستغنی از ذکر حدود.

[۱۰۳] تمامت

زمین موروثه خید متصل به ساقی باغ علوی و زمین ابوبکر ابراهیم و زمین موروثه خید از دو طرف و به‌طریق تبریز.

[۱۰۴] تمامت

زمین درجنب اراضی ق[ریهٔ] ...[3] واقع به‌کنار مهرانرود معروف به‌اراضی سیاباغ که شانزده جریب و هفت قفیز است.

[۱۰۵] تمامت

زمین مشهور به معلکاه (؟) محدود به‌راه عقبه...[4] و ساقیهٔ باروا[4م] و باغ سه شرب(؟)، وزمین خوبی[5] و راه رو حقل متلاصق به کوه معروف سکحی(؟) و دیگر قدیماً به رىله (؟) و جدید[ا][6] به عبدالملک محدود به کوی زیردم[5م] و زمین دهخدا عثمان و راه عقبهٔ پایان[7] و زمین حاجی فارس، مبذر دوجریب سه‌قفیز.

[۱۰۶] تمامت

قطعه‌زمین مضا(؟) به‌موضع بالا برراهی کی مسلوک است ازاین قریه بنست به قریهٔ و [ا]یقان[8] بریمین رونده وحدود آن متلاصق...[9]

[۱۰۷] تمامت

قریهٔ قراجلو که مشهور و معروف است به‌سیاه باد ازدیه‌های اوجان از ناحیهٔ مهرانرود از توابع مدینهٔ تبریز که حدود آن متصل است به اراضی قریهٔ نوجه دیه و به اراضی مزرعهٔ لاموشه‌جان و به اراضی قریهٔ نىرسکند (؟) و به‌نهر اوجانه رود باجمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات ...[10] ورثهٔ حاجی شرف‌الدین سلطان بخشلوی به مبایعت شرعی به این ضعیف واقف انتقال یافته.

[۱۰۸] تمامت

مزرعهٔ لاموشه‌جان که مشهور و معروف است به‌گوگرچنلق[11] اوجان ازمزارع ناحیهٔ مهرانرود که حدود آن متصل است به‌اراضی قریهٔ نوجه‌دیه و به‌اراضی قریهٔ سیابهناب (؟)[12] مذکور و به‌اراضی
[۲۷۱ قریهٔ غوالان و به اراضی قریهٔ
انباردان و به نهر اوجانه رود با جمیع توابع ولواحق و مضافات و

۱- اصل، مرروق (ا. ا.)
۲- سنجلابان (ع.ك.)، اینجا نسخه افتادگی‌دارد. (ا. ا.)
۳- دو سه کلمه سائیده و محو شده است. (ا. ا.)
۴- یك‌کلمه سائیده و محو شده است. (ا. ا.)
۴م- در شمارهٔ ۶۹ «اناروا» آمده است. (ا. ا.)
۵- کذا در اصل، خونی (ع. ك.)
۵م- شاید همان «زردم» (شمارهٔ ۱۱۵) باشد (ا.ا.)
۶- اصل، جدید ک (ا. ا.)
۷- کذا در اصل، پایان (ع. ك.)
۸- اصل، ونقان (ا. ا.)
۹- اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا. ا.)
۱۰- سه چهار کلمه سائیده و محو شده است. (ا. ا.)
۱۱- یعنی کبوترزار (ع. ک.)
۱۲- شاید«سیاپهناب» باشد (ا. ا)

منسوبات ومتعلقات.

[۱۰۹] تمامت

قریهٔ اوسبنج[1] مشهور به ترک دیه، از دیه‌های [نا]حیهٔ مهرانرود، حدودش متصل است به شارع خراسان و به اراضی قریهٔ زرنق و به اراضی قریهٔ شادباد علیا و به شارع قریهٔ مرده ناب و به [...س]ورباغ فتحاباد باقنات، باتوابع ولواحق و مضافات ومنسوبات ومتعلقات.

[۱۱۰] تمامت

قریهٔ کوج از قر[ا]ی جان براغوش از جانب بلدهٔ سراه محدود به تل برده بران و مقتسم دیه گلوانق مدعوه به رسدگاه(؟) و به موضع شوره دره و به نهر زرنق[2] با توابع و لواحق آن، سو[ا]ی حصهٔ معین از آنک وقف است به غیر این جهات، بحق النصف.

[۱۱۱] تمامت

دو زمین متلاصق معروفند به کوخید متصل به زمین نهند و به زمین الیابان و به زمین خیار کوسه(؟) و به زمین شیره سر.

[۱۱۲] تمامت

زمین اوحد(؟) متصل به شار[ع] از دوجانب و بر...[3] و به زمینهای...[3]

[۱۱۳] تمامت

زمین کوهه خیز بزرگ متصل به زمین کوخیذ احمد بندار و به زمین مررمجد(؟) مشهور به رانجه وح(؟) محمد دویسمار(؟) و ارض هوسکان کنار.

[۱۱۴] تمامت

زمین متصل به ساقی...[3] معروف بیشه متصل به زمین سعید و به زمین شیخ الکبیر السعید صدیق الکججانی.

[۱۱۵] تمامت

زمین اسپرر(؟) مشهور است بر زمین سعدالدین ولیانکوهی در جنب اراضی زردم[4] و نهر مهرانرود، و بیست و هفت قفیز است.

[۱۱۶] تمامت

مزرعهٔ سرخه دوزج از مزارع ناحیت خانمرود از بلاد اذربایجان از توابع مدینهٔ تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریهٔ هرس و به اراضی قریهٔ پرام سفلی و به اراضی قریهٔ شترخان و به اراضی قریهٔ باروج[5] و به اراضی مزرعهٔ شمشاد با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات.

[۱۱۷] تمامت

...[6] و به قلهٔ تل بیکس[7] و به دوشمداش که به قلهٔ تل مذکور ممتداست به موضع که معروف است بنلول(؟)...[3] به آدینه داشی در جن[ب]...[3] لیقوان[8] مذکور و به حجری کی معروف است به کاسانه سنگ و به ارا[ضی]...[3] و به تلی که معروف است به کبوده سر(؟)، با جمیع توابع ولواحق.

۱ـ اکنون «باسمنج» گفته می‌شود (ع. ک.)، درشماره های ۶۸ و ۷۵ «وهوسفنج» آمده است. (ا. ا.)
۲ـ اصل، زرنق (ا. ا.) ۳ـ چند کلمه محو و سائیده شده است. (ا. ا.)
۴ـ شاید همان «زیردم» شمارهٔ ۱۰۵ باشد. (ا. ا.) ۵ـ اصل، باروج (ا. ا.)
۶ـ ازسرسطر مقداری مطلب را محو کرده‌اند. (ا. ا.)
۷ـ اصل، بی نقطه، به شمارهٔ ۷ مراجعه شود. (ا. ا.)
۸ـ اصل، لیعوان (ا. ا.)

[۱۱۸] تمامت

قریه‌که مشهور است به...[۱] از دیه‌های قریهٔ استیارد از ناحیهٔ رودقات از قرای مدینهٔ تبریز محدود به‌اراضی قریهٔ جندق و به اراضی سفیده‌خونی‌وبه اراضی‌قریهٔ افشرد و به اراضی قریهٔ کولق وبه اراضی قریهٔ نهند، با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.

[۱۱۹] تمامت

قریه...[۱] از قراء بلدهٔ مرند از توابع مدینهٔ تبریز، حدودش متص[ل]...[۲] با جمیع توابع و لواحق آن، بحق‌النصف سو[ا]ی حصه‌ای‌که وقف است به غیر این جهات.

[۱۲۰] تمامت

قریهٔ کاوناو[۳] که متصل است به اراضی‌قر[یهٔ] نوجه دیه وبه‌طریق ترکراه[۴] وبه‌زمینها[ی]قریهٔ زنوزق متصل به‌زمین‌رودخانهٔ اسفدبار(؟) و به ساقیهٔ ذالبیدالکبیر[۴] و به زمینهای‌مزرعهٔ باغچه‌چوق [و]به جبل‌پیره‌گدوکی...[۵]

[۱۲۱] تمامت

قریهٔ پرام سفلی از ناحیهٔ ربوستان مذکور، حدودش متصل به‌اراضی‌قریهٔ پرام علیا وبه اراضی قریهٔ سدانحق(؟) وبه‌اراضی‌مزرعهٔ شتر خان و به تل سرخ کوز با جمیع لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.

[۱۲۲] تمامت

...[۱] ازقر[ا]ی ناحیهٔ رودقات، حدود اراضی آن متصل است به اراضی کاروانه و به اراضی قریهٔ سفیده‌خونی‌و به‌اراضی قریهٔ نهند و به اراضی مزرعهٔ عمو دزه و به اراضی قریهٔ...[۱] و به نهر سراه رود، با جمیع توابع ولواحق.

[۱۲۳] تمامت

باغ فروراباد[۶] به ظاه[ر] بلهیجان[۷] سفلی متصل است به رقاس‌آباد[۸] وبه باغ سواران وشت و به فالیز محمد قصاب و به فالیز ترکمان و به باغ رقاس‌آباد[۸] و به شارع قراباغ و مجر[ا]ی شرب آن ساقی شرب‌اعلی به‌رسم‌قدیم.

[۱۲۴] تمامت

چهاردانگ مشاع از مزرعهٔ شمامه درق معروف و مشهور به نوجه دیه از مزارع ناحیهٔ بلدهٔ مرند، حدودش متصل به اراضی قریهٔ کاوه ناو[۹] و به اراضی قریهٔ زرقان[۱۰] وبه‌اراضی مزرعهٔ‌ایلیار[۱۱] و به نهر ذلبید الکبیر[۱۲] و به جبل معروف به زنجیر باجمیع توابع و لواحق و این حصه از ورثهٔ شیخ عمر نوجه دیه به مبایعت شرعی به این ضعیف واقف انتقال یافته.

[۱۲۵] تمامت

قطعه زمین‌متصل به‌باغ مزرعهٔ مذکور و به‌زمین...[۱۳]

۱ـ یکی دو کلمه سائیده و محو شده است. (ا. ا.) ۱م- اصل: افترد، به شمارهٔ ۱۷۴ مراجعه شود. (ا. ا.)
۲ـ یکی دو کلمه وتمام یک سطر بعد و چند کلمه از سطر بعدتر را محو کرده‌اند. (ا.ا.)
۳ـ شاید به‌معنی «ناوکنده» (ع.ک.) ۴ـ درشمارهٔ ۸۹ «ترکه راه». (ا. ا.) ۵ـ درشمارهٔ ۸۰ زلبیدالکبیر(ا. ا.)
۶ـ اصل: سره کدوکی، به‌شمارهٔ ۱۶۸ مراجعه شود. (ا. ا.) ۶ـ اصل: فروزآباد (ع. ک.) ۷ـ اصل: بلمحان (ا. ا.)
۸ ـ در شمارهٔ ۳ «رفاش آباد» آمده است. (ا. ا.)
۹ـ کذا در اصل؛ در شمارهٔ ۱۲۰ «کاوناو» آمده (ا. ا.) ۱۰ـ اصل: رروان (ا. ا.)
۱۱ـ اصل: ایلمار (ا.ا.) ۱۲ـ اصل: ذلبدالکبیر به شماره‌های ۸۰ و ۱۲۰ مراجعه شود. (ا. ا.)
۱۳ـ اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا. ا.)

[۱۲۶] باغ

به‌ظاهر مدینهٔ تبریز به‌خارج درب ویجویه بر راه شنب و آن باغ معروف است به‌شیته کوچک، حدوده متصلة بباغ شیتق الکبیر و بباغ علیشیر و بجر بدهی(؟) بقریة لسکان الشنب و بطریق قریة کجاباد[1] والیه الممر، بالتمام.

[۱۲۷] باغچه

کی معروف است به‌ابرهیم فقاعی، موضع آن به‌ظاهر بلهیجان[2] سفلی است، حدودش متصل است به‌فالیز محمد صانع و به‌زمین وقف مسجد دیه وخانقاه جاندار[3] و به‌باغچه‌ای که معروف است به‌پهلوان سعید وبه‌راه شارع والیه الممر، بالتمام.

[۱۲۸] دوباب

طاحونهٔ لیجار به‌ظاهر بلهیجان سفلی، حدودش متصل است به‌ربع رشیدی و به‌سور فالیز و راه از دوجانب و به باغ سوا[را]ن، بالتمام.

[۱۲۹] باغچهٔ حصر(؟)

................[4]

[۱۳۰] تمامت

زمین معروف به‌سنجر فی موضع یدعی لبحسر (؟) متصل به زمین کلنگک[5] خید و به‌زمین هند(؟) و به زمین کوخید و به‌زمین سبزه سر.

[۱۳۱] قریه

...[6] از قر[ا]ی مهران‌رود، محدود به‌موضع شوردرق و به‌حافهٔ[7] نهر اوجان رود و به‌اراضی قریهٔ سرسکان و به‌موضع مرده مرز، و حق‌الشرب آن با توابع ولواحق، بحق النصف.

[۱۳۲] تمامت

زمین اژدهاهل (؟) متصل به ساقی کلاتجان[8] و به‌زمین نصیر ـ الحکاک و به‌زمین ماماوه(؟) و به اژدهاهل.

[۱۳۳] تمامت

زمین لهران متصل به مرج سنجد[9] و به‌زمین محمدعلی و به زمین دلسه‌ها(؟) و به‌زمین معروف به‌زراعهٔ ابی‌بکر مع‌مجاری شروب هذه‌الاراضی من‌ساقی کندرو.

[۱۳۴] باغ

معروف به‌صدر مرحوم مجد ـ الدین رکی‌سلمن(؟) مستغنی از ذکر حدود، بحق الثلث بغیر از قطعه زمین قفر نزدیک طاحونهٔ حاج(؟) محمد، کی آن قطعه ملک ورثهٔ مرحوم صدرالدین محمد است و مبذر آن پنج قفیز است....[10]

[۱۳۵] تمامت

زمین پرده‌کوشه[11] متصل به‌ساقی

۱ـ اصل: کحاباد (ا. ا.)
۲ـ اصل: بلهجان (ا. ا.)
۳ـ اصل: حاندار، (ا. ا.)
۴ـ اینجا نسخه افتادگی دارد (ا. ا.)
۵ـ اصل: بی‌نقطه (ا.ا.)
۶ـ اسم قریه را محو کرده‌اند. (ا. ا.)
۷ـ کنارهٔ وادی (ع. ک.)
۸ـ اصل: کلاىحان (ا. ا.)
۹ـ اصل هردوکلمه‌بی‌نقطه است (ا. ا.)، مرج معرب «مرغ» فارسی است (ع.ک.)
۱۰ـ اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا. ا.
۱۱ـ در شمارهٔ ۱۵ «پرده‌کوش» (ا. ا.)

طاحونه و بـه‌زمین یرده کوشه[1] و به‌زمین معروف به‌خواجه و به زمین‌معروف به‌محمود الاوجانی.

[۱۳۶] تمامت

دو زمین‌ملاصق درزمین بیشه[2] متصل به‌زمین نوودیه و به‌زمین معروف به‌محمد نجار و به‌زمین سه‌گوشه[3] قاضیان و به زمین وقف مسجد دیه و به نهر مهرانرود، مع مجاری شروب هـذه‌الاراضی من ساقیة‌مبانو. (؟)

[۱۳۷] تمامت

اراضی متصل کی مبذ[ر] آن هفتاد جریب‌است به‌جریبان[4] مرند از اراضی‌مزرعهٔ‌کورقان از مزارع بلدهٔ مرند و آن زمینها با اتصال مجـاری راهی‌انـد که به‌قـریهٔ زرارود[5] می‌روندو به‌زمین خواجه بواسحاق و با قریهٔ تدعی[6] ذلبیدـ الـکبیره[7] و بر رحاه ممتد الـی قریه‌هذه تدعی کهده و ارزیل(؟)

خید متصل به جوی بزرگ ذلبید از دوجانب و به زمینهای خوجه رشید اورماق.

[۱۳۸] تمامت

زمینهائی که مبذر آن هشتاد جریب است به‌جریبان مرند ...[8] تفصیل[9]

[۱۳۹] تمامت

...[9] از نـواحی ...[8] اراضی مزرعـه ...[8] سر...[8] اراضی قـریه ...[8] توابع و لـواحق و مضافات و متعلقات ومنسوبات.

[۱۴۰] تمامت

مزرعهٔ خرمشاه ازمزارع بلدهٔ مرنداز‌توابع مدینهٔ‌تبریز، محدود متصل به‌اراضی‌قریهٔ‌چاوش‌معروف به‌افدام[10] و به شارع و به اراضـی قریهٔ هرزند.

[۱۴۱] تمامت

قریهٔ کاشانه[11] از بلادآذربایجان ازدیه‌ها نا[حیهٔ]... اهر از توابع مدینهٔ تبریـز ، مستغنی از ذکـر حدود، بحق‌الثلث.

[۱۴۲] تمامت

چهار دانگ مشاع از قـریهٔ میاو از دیه‌های بلدهٔ مرند، حدود آن متصل است بـه طـریق قـریهٔ مارکوی و به‌اراضی‌قراگز[12] مشهور به‌مسرار[13] وبه‌اراضی‌هرزندجدیدو به اراضی قریهٔ هـرزند عتیق بـا جمیع‌توابع ولواحق.

[۱۴۳] تمامت

قریهٔ نهند از ناحیت رودقـات مـذکـور بحـق الثلثی و الثمنی، حـدودش متصل است به قـریهٔ سفیدان[14] وبه‌اراضی‌قریهٔ‌استیار[د] و به‌جبل سفید طاش وبه‌ار[ا]ضی قریهٔ‌افشرد[15] وبه‌اراضی‌قریهٔ سفیده خونی‌وکاروانه‌و به‌جبل‌الملح قریهٔ

۱ـ اصل: بی‌نقطه (ا. ا.) ۲ـ اصل: بی‌نقطه (ا. ا.) ۳ـ اصل: سه کوسه (ا. ا.)
۴ـ اصل: حربان (ا. ا.) ۵ـ در شمارهٔ ۲۳۷ «زلوارود» (ا. ا.)
۶ـ اصل: تدع (ا. ا.) ۷ـ به شماره های ۸۰، ۱۲۰، ۱۲۴ مراجعه شود. (ا. ا.)
۸ـ دوسه کلمه محو شده‌است (ا. ا.) ۹ـ محل افتادگی نسخه (ا. ا.)
۱۰ـ کذا در اصل: درشمارهٔ ۲۰۷ اقدام (ا. ا.) ۱۱ـ اصل: کاسانه(ا. ا.)
۱۲ـ اصل: قراکر، (ا. ا.) در ص ۳۶۰ متن ستون۴، «قراکوز» ودرص ۳۸۲ متن، ستون۴، قراکز قید شده است (ع. ک.)
۱۳ـ ظ، میزاب کنونی(ع. ک.) ۱۴ـ اصل: سفدان (ا. ا.)
۱۵ـ درنزهةالقلوب «اوفرید» آمده است (ص۹۰ تهران ۱۳۳۶)، اکنون هم قریه‌ای به‌نام «افشرد» هست، فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۴ ص۳۷ (ع. ک.)، به شمارهٔ ۱۱۸ و ۱۷۴ مراجعه شود. (ا. ا.)

معرناب، با جمیع توابع ولواحق.

[۱۴۴] تمامت

مزرعهائی کی معروف و مشهورند به جناغ[1] علیا و جناق[2] سفلی، از ناحیهٔ ربوستان من توابع مدینهٔ تبریز و حدودشان متصل است به‌اراضی قریهٔ چالان و به‌وادی شوره دره[3] و به‌نهرسراه رود و به شارع بلدهٔ اهارکه به‌قریهٔ نهند و دیگر دیه‌ها می‌روند، با جمیع توابع‌ولواحق‌ومضافات‌ومنسوبات.

[۱۴۵] تمامت

...[4] با جمیع قنوات و فالیزها و توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.

[۱۴۶] تمامت

قریه‌ای است مشهور...[5] از دیه‌های ناحیهٔ خوان...[4] نواحی بلدهٔ سراه، حدود آن متصل است به‌اراضی قریهٔ...[5] و به‌اراضی قریهٔ...[5] وبه‌اراضی قریهٔ قزلجه وبه‌قلهٔ جبل قبچقی و با طاحونه‌ها که در این قریه‌است، باجمیع توابع‌ولواحق‌و مضافات و منسوبات، واین دیه در اصل ملك طلق بوده، به مبایعت شرعی از ورثهٔ حاجی‌عثمان زرنقی[6] به‌این ضعیف واقف منتقل شده.

[۱۴۷] تمامت

قنات که این ضعیف واقف احداث نموده‌ام، واقعه در قریهٔ صوفیان از نواحی اورنق متصل به طریق بلدهٔ مرند معروف به انشاء این ضعیف واقف.

[۱۴۸] تمامت

چهار دانگ...[5] به شارع ناحیت...[5] حدودش متصل به‌اراضی خرمنگاه و به‌اراضی...[5] به موضع سغن وبه‌اراضی...[5] ابار...[5] به‌اراضی معروف به‌مشکورگاه، باجمیع...[5] توابع ولواحق آن.

[۱۴۹] تمامت

نصف و ثمن مشاع از تمام حصه‌ای‌که مقرراست به حق‌الثلث ازتمامت قصیرهٔ بکا، حدودآن تل متصل است به ساقی خواهان‌بند[7] وبه‌کوره راه وبه‌سور جدید و به تلی‌که مقرر است از این قصیره و به باغ صاحب معظم خواجه فخرالدین و به زمین قصیرهٔ بکا و به زمین مشترك میان اخوی مولانا تاج الدین و صدرالدین خطیب ودیگر...[8] بکا، با حق[ا]بهٔ آن ساقیه...[9]

[۱۵۰ تمامت]

....[5] وباغ‌الهیدو(؟) و به‌طریق شبستر وشانجان[10]، باشرب‌این از قنات سعیداباد، واقع به‌بقعهٔ‌وشت، کی‌به‌ظهر این‌به‌باغ‌محمد ابراهیم است.

[۱۵۱] تمامت

حوانیت متلاصقه که مبنی‌اند

۱ـ اصل: جماع (ا. ا.)
۲ـ در موارد مختلف «جناق»، «جناغ»، «چناق» آمده است. (ع. ک.)
۳ـ اصل: سوره دره (ا. ا.) ۴ـ چهار پنج سطر را محو کرده‌اند. (ا. ا.)
۵ـ از موارد محو شدن یکی دوکلمه (ا. ا.)
۶ـ اصل: ررنقی (ا. ا.)
۷ـ اصل: خواهاىد (ا. ا.)
۸ـ یك کلمه ناخواناست (ا. ا.)
۹ـ اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا. ا.)
۱۰ـ اصل: سانحان. به شمارهٔ ۵۸ مراجعه شود. (ا. ا.)

هر یک و ردف واحد به‌راه‌محلت
شش گیلان با فضائی صدوپنجاه گز
زمین تقریباً، متصل با حرمان(؟)
محدود به‌خانهٔ خواجه یاقوت و
خانهٔ ورثهٔ شیخ احمد کل سرن(؟)
و دکانهای ایشان و خانهٔ ...[1]
قلغبیک(؟) حکاک.

[۱۵۲]

...[1] مزرعه‌که معروف است
به هرونق از مزارع ناحیهٔ ارونق،
محدود به اراضی باغ غیاث‌اباد
مشهور به‌خامنه و به اراضی دیه
دادیان و به اراضی قریهٔ شبستر و
به موضع ایسه هله (؟) با جمیع
قنات وتوابع ولواحق ومضافات و
منسوبات.

[۱۵۳] تمامت

...[1] راباد واقعه در ناحیت
ارونق از توابع مدینهٔ تبریز، در
میانهٔ دیه شبستر ودیه شانجان
محدود به‌بقعهٔ انبند شبستر و به
طریق بنست و به‌ینال وشت و به
قطعه‌ای از بقعهٔ انبند[2] واقع میان
این باغ وباغ محمد ابراهیم.

[۱۵۴] تمامت

قنات مهن‌خوی[3] بالتمام ومن
خرابه... وایقان[4].

[۱۵۵] تمامت

قنات عدلانه[5] بحق بیست‌وشش
سهم از اصل سی‌و دو سهم.

[۱۵۶] تمامت

قنات اسمع بحق پنج سهم قسم
بحق سی و پنج سهم.

[۱۵۷] تمامت

قنات مصل(؟) و من خرابه
بحق بیست و یک سهم از اصل
سی سهم.

[۱۵۸] تمامت

خانه در دیه وایقان معروف به
ابی‌بکر وایقانی.

[۱۵۹] تمامت

قطعه‌زمین معروف به مسل‌کی
مبذرآن شش جریب است، متصل
است به‌باغ مسل وبه‌نهرمسل وبه
قنات‌سحبان[6] وبه‌بام‌خانقاه‌مرزوق[7]
شبستر، بالتمام.

[۱۶۰] تمامت

.... معروف به بره[8] خید،
مبذرآن چهارجریب است ومتصل
است‌به‌باغ هلی‌وبه‌باغ‌وله‌هلی(؟)
و هلوی‌هلی و به‌راه شندوار و به
موضع شبستر[9] ولو(؟).

[۱۶۱] تمامت

قنات معروفه به‌لونه به‌حق‌پنج
سهم از اصل سی و پنج سهم[10].

[۱۶۲] تمامت

زمین معروف به‌موسیان
خید کی محدود آن متصل است
به‌زمین تتش(؟) و زمین شرابه(؟)
وزمین وقف مسجد د[یه] و به‌راه
دیه سرمح(؟) مبذرآن شش قفیز.

[۱۶۳] تمامت

دو قصبهٔ مفازه[11] که این ضعیف
واقف انشاء کرده‌است‌واین‌قصبه‌ها
واقع‌اند هم دربیابان کی در میانهٔ
دمغان و بسطام[12] است، مستغنی
از ذکر حدود.

۱ـ یکی دو کلمه را حذف‌کرده‌اند (ا. ا.) ۲ـ اصل: امبد (ا. ا.) ۳ـ در شمارهٔ ۳۴ «خوبی» آمده است. (ا. ا.)
۴ـ اصل: وایقان (ا. ا.) ۵ـ اصل: عدلانه (ا. ا.) ۶ـ اصل: سحبان (ا. ا.) ۷ـ اصل: مرزوق ا. ا.)
۸ـ اصل: بره (ا. ا.) ۹ـ اصل: شبستر (ا. ا.) ۱۰ـ اینجا نسخه افتادگی دارد (ا. ا.)
۱۱ـ «مغاره» هم خوانده می‌شود، ولی بمناسبت ذکر «بیابان» مفازه مناسب‌است (ا. ا.) ۱۲ـ در شمارهٔ ۵۱: بستام (ا. ا.)

[۱۶۴] تمامت
مزرعهٔ نمروراز مزارع ربوستان از توابع مدینهٔ تبریز، مستغنی از ذکر حدود.

[۱۶۵] تمامت
قریهٔ بارو از دیههای ناحیهٔ جان براغوش از نواحی بلدهٔ سراه از بلاد اذربایجان، حدود آن متصل است به‌اراضی قریهٔ کلوانق علیا و به موضعی که معروف است به قبق تپه وسقن بولاق و به‌اراضی...[1] و به اراضی قر[یهٔ]...[1] به‌اراضی قریهٔ ربوربق(؟) و به‌اراضی مزرعهٔ شمشاد و به اراضی قریهٔ سرخه دوزج مشهور به‌موسالوی اراضی قریهٔ...[1] و به موضع....[1] با جمیع توابع و لواحق، و این دیه در اصل ملک طلق بوده به مبایعت شرعی ازورثهٔ حاجی میرحسین زرنقی[2] به این ضعیف واقف منتقل شده.

[۱۶۶] تمامت
نصف والثمنی مشاع از قنات که معروف و مشهور است به‌قنات دازیق(؟) واقعه درقریهٔ بنست از دیه‌های ناحیهٔ ارونق و فوههٔ آن در...[1] مشهور است به‌وشت، و آبار آن منتهی می‌شود به‌اراضی قریهٔ شانجان، و این حصه را از سکینه خاتون دختر صدرالمعظم شمس‌الدین محمد صاحبدیوان به این ضعیف واقف به مبایعت شرعی انتقال یافته و آب آن داخل همین قریه می‌شود و از آنجا به اراضی و باغات وقفی این جهات می‌رود و این حصه سو[ا]ی حصه‌ای که وقف است به‌غیر این جهات.

[۱۶۷] تمامت
مزرعهٔ یاارخی کی آن را دوه‌بطاقی می‌خوانند، و این مزرعه داخل قریهٔ معرناب از قر[ا]ی مهرانرود وحدود آن متصل است به‌نهرسراندرود و به‌نهر نهند رودو به‌اراضی قریه باکشین و به موضع که‌معروف است به‌دوشمداش و این دوشمه در کنار طریقی است که به قریهٔ نهند و دیگر دیه‌ها می‌روند و به‌اراضی قریهٔ معرناب مذکور و به‌خان‌خراب و به‌گروهٔ خریران وحق‌الشرب آن از نهری است که این ضعیف واقف از نهندرود استخراج کرده و آب آن به زمینهای شهر جاری می‌شود با جمیع توابع و لواحق.

[۱۶۸] تمامت
قصبهٔ زنوز از قرای ناحیهٔ مرند ازبلاد آذربایجان از توابع مدینهٔ تبریز به‌حق‌النصف، و این قریه‌مشهور و معروف است به‌این اسم، حدودش متصل است به جبلی کی‌معروف است به سنگبران و به نهرذلبیدکبیر و به‌اراضی قریهٔ‌لیوار و به‌موضع که‌معروف است به‌لشکر تپه‌سی[3] و به‌جبل سرخه‌کمر و به اراضی قریهٔ هرزند جدید و به اراضی قریهٔ زمهری[4] و به‌اراضی قریهٔ زنوزق و به‌تل کی ممتد است به‌بیره‌گدوکی[5] وتلالی کی‌معروف است به عطاران، و این حصه از انتقال ملک محمودشاه و برادران او به‌این ضعیف واقف منتقل شده و این حصه را این ضعیف واقف خریده ووقف‌کرده و هرچه‌داخل این حصه است از انهار و قنوات و طاحونه و باغات و اراضی و

۱ـ از موارد سائیدگی ومحو شدگی کلماتی چند (ا. ا.)
۲ـ اصل: زردمی (ا. ا.)
۳ـ اصل: تیه‌سی (ا. ا.)
۴ـ درشمارهٔ ۱۹۷ «زمهریر» است (ع. ک.)
۵ـ کذا در اصل، به شمارهٔ ۱۲۰ مراجعه شود. (ع. ک.)

مزارع و دکاکین و حمامات.

[۱۶۹] تمامت

مزرعهٔ ایشه‌دره از مزارع ناحیهٔ رودقات از نواحی تبریز، محدود به اراضی قریهٔ کاروانه و اراضی دیه معرناب و اراضی دیه وسنجق با تمامت توابع و لواحق آن.

[۱۷۰] تمامت

دوزمین معروف به سغن[۱] دراز متصل به ساقی کندرود[۲] و به زمین کندرود...[۳] و به محوط آخر ملك للجماعة با توابع و لواحق.

[۱۷۱] تمامت

از قطاع اراضی متلاصقهٔ معروفه به مشهوپشت (؟) به در دودحوش (؟) من دروب بلدة مرند، حدود آن جمله متصل به طریق قریهٔ لیوار و به ساقی و بارض هذه للاخوی تاج‌الدین احمد شاه و امام‌الدین محمد و بارض المعروف بورثة حسین الحسینی، مبذر آن مائة و سبعین جریباً بجریبان مرند.

[۱۷۲] تمامت

از مزرعه و از آن ثمنی و شعرة مشاع من جملة ربع و الشعرین و با حصهٔ این از قنات خراب، این مزرعه مشهور است به یوسفان، حدودش متصل است به اراضی شهرینه زمین و به شارع قریهٔ لیوار باجمیع توابع و لواحق.

[۱۷۳] تمامت

اراضی کی مشهور و معروف است به سرانداب از اراضی درب اعلی واقعه درکوچه باغ نوبر از توابع مدینهٔ تبریز محدود به اراضی قریهٔ کجحان و به اراضی قریهٔ شادباد سفلی و به سر قلهٔ تجره سره و به اراضی باغ فتحاباد و به اراضی باغ غیاث‌آباد و به شارع که از تبریز به قریهٔ کجحان می‌روند با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات.

[۱۷۴] تمامت

قریهٔ افشرد از دیه‌های ناحیت رودقات از توابع مدینهٔ تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریهٔ کولق و به اراضی قریهٔ استیارد و به اراضی قریهٔ نهند و به قلهٔ جبل اشکنبر، باطاحونه‌ها که درین قریه است با جمیع توابع و لواحق

[۱۷۵] تمامت

قریهٔ ارنجان (؟)[۴] از دیه های ناحیهٔ ربوستان از بلاد آذربایجان، حدودش متصل به اراضی قریهٔ هیق و به موضع که مشهور است به میدان‌جق و به قلهٔ جبل ایلاقلو[۵] و به تل کرده بوته و به اراضی مزرعهٔ گلکجه بیل، باجمیع توابع و لواحق.

[۱۷۶] تمامت

باغ رفاس‌آباد به ظاهر بلهیجان[۶] سفلی، حدود آن متصل است به تل غریبان و به باغ فیروزاباد و به باغ سفیدان و به فالیز محمد ترکمان با توابع و لواحق.

[۱۷۷] تمامت

قریهٔ کلیخان[۷] از دیه‌های ناحیهٔ مهرانرود به اراضی قریهٔ زرنق[۸] و به کوهها و زمینهای دیه

۱ـ اصل: سعن‌درار (ا. ا.)
۲ـ به‌تفاوت کندرو (شمارهٔ ۱۳۳،۶) و کندرود (شمارهٔ ۱۷۰،۷۰) ضبط شده است (ا. ا.)
۳ـ یك کلمه محو شده است (ا. ا.)
۴ـ کذا در اصل، امروز «اره‌جان» داریم (ع. ك.)
۵ـ اصل: ایلاقلو (ا. ا.)
۶ـ اصل: بلهجان (ا.ا.)
۷ـ اصل: کلمحان (ا. ا.)
۸ـ اصل: رریق. به‌شمارهٔ ۱۱۰،۱۰۹،۲۸ مراجعه شود (ا. ا.)

فهوسفنج و به راه که فاصل است میان زمینها[ی] این دیه و زمینها[ی] دیه [نع]مت آباد و به دره[ای] که ممتد است به قصبهٔ بیکش(؟) به اوسنج با آنچه از توابع ولواحق آن است، بالتمام.

[۱۷۸] تمامت

قریهٔ کلوانق علیا از دیه‌های ناحیهٔ مهرانرود از نواحی تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریهٔ اشتلق و به اراضی قریه کجل‌آباد و به اراضی قریهٔ گرماوجان و به اراضی قریهٔ زرنق، مشهور به زمینهای قاضیان و به اراضی قریهٔ باروج و به موضع که مشهور است قبق تپه سی وسغن بلاق و به موضع سرخه کوه [و به] نهر کو بر کی(؟) عادلخان و به اراضی قریهٔ کلوانق سفلی و به موضع که مشهور است به زمین سه‌گوشهٔ محمد صالح و به موضع سرخه‌کوه مشهور و معروف است به سطان کانن(؟) و به نهر سر سکندرود و با باغ که این ضعیف درین قریه احداث نموده و با قنوات کی جهت این دیه احداث نموده و باجوی کی از الانه رود بر گرفته‌اند باتوابع ولواحق، تماماً.

[۱۷۹] تمامت

دو قطعه زمین محاذی زمین مبارک حسین قرا و زمین محمد بن شیخ قرا و زمینها[ی] صدر الدین امیر محمد مؤمن معروف به علی حمال و به مبارک حسین مذکور واقعه در قریهٔ زرقان[1] رودقات...[2] ده سهم از جملهٔ چهل و شش سهم از سهام هفت کاریز.

[۱۸۰] حمام

بحق النصف بظاهر تبریز بالباب در اعلی، فی زقاق باغ اسواران، حدود آن متصل است به باغ اسواران از دو جانب و به حانوتی که ذکر کرده شود و به کوچه، والیه الممر، با دو دوکان کی متصل حمام است.

[۱۸۱] باغ

کی معروف است به حمره آن(؟)، موضع آن به ظاهر بلهیجان[3] سفلی است، حدودش متصل است به باغ میوه‌سر و به باغ کلاه‌دوزان و به زمین وقف مسجد مذکور و خانقاه جاندار[4] و به باغ محمد الصانع و به باغ دولخید، والیه الممر، بامرسوم آب، و آن هفتوی حقاب وارزاب است از ساقیهٔ هذه، از نهر مهران‌رود، بالتمام.

[۱۸۲] دو قطعه

زمین متلاصق از زمین باغ سواران، نزدیک در دیه بلهیجان سفلی، یکی از آن مشتمل است بر هزار و سیصد و بیست گز به ذرعان مکسره(؟) و آن دیگر مشتمل است بر شصت و پنج گز تقریباً. حدود قطعهٔ اول متصل است به زمین شرف الدین عثمان و دیگری به باغ سواران و به زمین متصل حمام و به زمین شرف الدین محمد و به کوچه، والیه الممر.[5]

[۱۸۳] تمامت

زمین بزرگ معروف به ....[2]

۱ـ اصل: زروان (ا. ا.)

۲ـ محل یك کلمه محو شده و بیاض است (ا. ا.)

۳ـ اصل: بلهجان (ا. ا.)

۴ـ اصل: حاندار (ا. ا.)

۵ـ اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا. ا.)

فی موضع یدعی بیشه متصل بـه ساقی کندرو، به زمین معروف به خواجه اقبال و ملهران(؟) قاضیان[1] وبه ارض قریهٔ....[2] للشیخ‌المغفور شیخ‌صدیق احمد...[2]

[۱۸۴] تمامت
زمین بزرگ معروف به زمین باغبانان، حدودش متصل به زمین احمد اقا و به طاحونه وبه زمین شاه‌حسین و بـه زمین خواجه شاه قلی.

[۱۸۵] قریهٔ
کلاتجان مهـرانرود ناحیهٔ تبریز، مستغنی از تحدید.[3]

[۱۸۶] تمامت
زمین رواسهل(؟)متصل‌به‌زمین کوخـان(؟) ....[2] و بـه زمین لروسار(؟) و به زمین رواسهل(؟) معروف به زراعهٔ محمد صالح وبه زمین معروف بـه زراعهٔ مملی و یعقوب شحنه.

[۱۸۷] تمامت
زمین کـوه‌خید متصل به راه راس(؟) و ساقی کندرو و اراضی زینال[4] و زمین دوك تراشان.

[۱۸۸] از تمامت
دو زمین، یـکی معروف به اسمان سوی (؟) و دیگر به شانه زار کی مشهورنـد و مستغنی از ذکر حدود، ثلثی.

(۱۸۹) تمامت
آسیاب معروف به...[2] مرحوم عزالدین محمد به‌قریهٔ وهوسفنج ....[2] جنب خانها....[5]

[۱۹۰] تمامت
زمین لـردم معـروف نسخی متصل به‌لردم عثمان‌بن صدیق وبه زمین‌محمدبن‌علی وزمین بیلخید[6] وبه‌زمین متصل‌زمین شور.

[۱۹۱] تمامت
زمین دولق‌حاجی‌بدران‌متصل به‌زمین معروف به بهاءالدین عمر مستوفی وبه‌زمین دونه[7] وبه‌زمین مهران.

[۱۹۲] تمامت
معروف به بـاغ متصل بـه جذاری(؟)متصل‌به‌اراضی کردرودو به‌زمین صدرالـدین و به زمین...[2] حاجی‌علا از دوطرف.

[۱۹۳] تمامت
زمین متصل به اراضی محمود شاه‌بن بهرام شاه‌الحنفی و بـه باغ مشترك بینهما وبه‌زمین معروف به‌ورثهٔ عثمان‌الدین(؟) همدانی.

[۱۹۴] تمامت
قطعه زمین از زمینها[ئی]که مبذرآن هشتاد جریب‌است متصل به‌راه تبریز و به‌زمین وقف‌مولانا نجم‌الدین‌کاشی و به زمین وقف و به‌زمینها[ی] محمود عطار.

[۱۹۵] تمامت
قنات و معمورهٔ معـروف به اسوارق که آب آن به این ...[2] و مزرعهٔ فارن(؟) می‌رود.

۱ـ اصل، فاصبان (ا. ا.) ۲ـ شاید، گیوخان(ع.ك.) و بعد ازآن یك کلمه ناخواناست(ا.ا.)
۳ـ بخط دیگر و الحاقی است (ا. ا.) ۴ـ اصل، رسان (ا.ا.)
۵ـ اینجا نسخه افتادگی دارد (ا. ا.) ۶ـ در اصل بی‌نقطه است (ا. ا.) ۷ـ شاید دوله، دولج و دولق باشد که در زبان فارسی به معنی زمین سراشیب و خانهٔ زیر زمینی وحوش وحیوانات (زاغه) به‌کار رفته است. (ع. ک.)

[۱۹۶] تمامت

[قری]هٔ کجل آباد از قرای ناحیهٔ جان‌بر اغوش از بلاد آذربایجان از نواحی بلدهٔ سراه، محدود به اراضی کلوانق علیا و به اراضی اشتلق و به موضع شوره دره و به اراضی مزرعهٔ قاض‌خانه و به نهر سراه رود، با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات، بالتمام.

[۱۹۷] تمامت

قریهٔ زنوزق از دیه‌ها[ی] بلدهٔ مرند، حدود آن متصل است به تل کی مشهور است به پیره‌گدوکی[1] و به قلهٔ جبل زنجیر[2] و به اراضی قریهٔ زمهریر[3] و به اراضی قریهٔ زنوز و به موضع که مشهور است به زمین حسن زنوزی، با جمیع قنوات و انهار و اراضی و باغات و طواحن و دیه‌کده و مزارع و توابع و لواحق.

[۱۹۸] تمامت

[قری]هٔ سیاب از دیه‌های بلدهٔ مرند از توا[بع] تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریهٔ زنوز و به اراضی قریهٔ زنوزق و به جبل زنجیر و به جبل کی معروف است به حسن خاتون و به اراضی مزرعهٔ قراگوز مشهور به مبرار (؟) و به اراضی قریهٔ هر[زند]...[4] با جمیع توابع و لواحق و این قریه از ورثهٔ حاجی میرانشاه زنوزی به مبایعت شرعی به این ضعیف منتقل شده است.[5]

[۱۹۹ تمامت]

قریهٔ معافان از دیه‌های ناحیهٔ رودقات از توابع مدینهٔ تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریهٔ کاروانه و به اراضی قر[یهٔ] وسنجق و به اراضی قریهٔ استیارد و به اراضی قریهٔ جندق و به اراضی قریهٔ جالان و به اراضی مزرعهٔ ایشه‌دره و به اراضی قریهٔ جناق[6] علیا و به نهر سراه‌رود، باجمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.

[۲۰۰] تمامت

زمین کی معروف است به حاجی فارس، ملاصق راه عقبه...[7] و راه...[7] ورثهٔ حیدر بیک، مبذر هفتاد و هفت قفیز[8] با مجرای آب آن ساقی علیا و ساقی سفلی.

[۲۰۱] تمامت

دوقطعه زمین متلاصق معروف به باژه سرخید، محدود به زمین پشته[9] و زمین ده به رخید(؟) و زمین لردان‌خید، مبذر یک جریب.

[۲۰۲] تمامت

نصف و الربع مشاع از قر[یهٔ] شبستر، از دیه‌های ناحیت ارونق از بلاد آذربایجان از توابع مدینهٔ تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریهٔ بنست و به اراضی قریهٔ شانجان و به اراضی قریهٔ وایقان و به تخوم باغ خامنه و به اراضی قریهٔ شنداباد و به اراضی قریهٔ دادیان[10] باجمیع قنوات و انهار و مزارع و

۱ـ اصل: بیره‌کدوکی، به شماره‌های ۱۲۰، ۱۶۸ مراجعه شود. (ا. ا.)
۲ـ اصل: زنحیر (ا.ا.)، این کوه را امروز سنجر و سلطان سنجر می‌نامند و در این وقفنامه به‌چند صورت آمده است. (ع.ک.)
۳ـ به شمارهٔ ۱۶۸ مراجعه شود (ا. ا.)
۴ـ یک کلمه ناخوانا (ا. ا.)
۵ـ اینجا نسخه افتادگی دارد (ا. ا)
۶ـ اصل: حباق (ا. ا)
۷ـ اینجا یک کلمه سائیده شده است (ا. ا.)
۸ـ اصل: قفیس (ع. ک.)
۹ـ اصل: بی نقطه (ا. ا.)
۱۰ـ داریان کنونی (ع. ک.)

باغات واراضی وطواحن.

[۲۰۳] تمامت

قریهٔهفته‌وران‌از ناحیهٔ‌رودقات از توابع مدینهٔ تبریز، حدودش متصل است به‌تخوم قریهٔ سرخه گاو و به شارع بلاقان[۱] و به اراضی قریهٔ ارنق و به جبل کلمبر[۲]، با جمیع توابع ولواحق ومضافات و منسوبات و متعلقات.

[۲۰۴] تمامت

چهاردانگ مشاع از قریهٔ کوزه‌کنان از ناحیهٔ ارونق و از توابع‌تبریز، حدودآن متصل‌است به‌اراضی‌مزرعهٔ میشنه[۳] و به‌اراضی مزرعهٔهفته چشمه[۳] و به ا[راضی] قریهٔ دادیان[۳] و به اراضی قریهٔ کوسنگ‌وکافرملک وبه‌سور باغ غیاث‌آبادمشهوربه‌خامنه، باجمیع توابع از قنوات وباغات واراضی و طواحن وانهارودزجات و دیه‌کده.

[۲۰۵] تمامت

قریهٔ شیراز از دیه‌های ناحیهٔ دوزجرود[۴]، ازتوابع مراغه واین قریه مشهور ومعروف است به‌این اسم و مستغنی از ذکر حدود، با قنوات و باغات و اراضی و فالیزها با توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.

[۲۰۶] تمامت

...[۵]لالیان‌هم‌ازناحیهٔ[مراغه] باتمامت باغ که این ضعیف واقف در اراضی [آن] انشاء کرده است با چشمهٔ نوجهت آن استخراج کرده وبامجر[ا]ی‌آبی‌کی مرسوم آن است از رودخانهٔ دوزجرود و سایرتوابع ولواحق‌آن.

[۲۰۷] تمامت

...[۶]ثلث تام شایع از قریهٔ لیوار ازدیه‌های‌ناحیهٔ بلدهٔ‌مرند، حدودش متصل است به‌تخوم قریهٔ چاوش‌مشهوربه‌اقدام[۷] وبه‌نهرقریهٔ مذکوراز‌ذلبیدالکبیر[۸] بر گرفته‌اند وبه‌اراضی قریهٔ هرزند جدید وبه شارع‌که مابین‌قریهٔ لیوار ومزرعهٔ خرم شاه واقع است و به اراضی زنوز و به‌موضع که مشهور است به‌تل لشکرگاه، باجمیع قنوات و انهار و اراضی وتوابع ولواحق.

[۲۰۸] تمامت

...[۹] حدودش متصل به اراضی جانقور[۱۰] وبه‌اراضی شیخ رجب وبه اراضی باورکاه(؟) سفلی وبه‌اراضی قریهٔ چباق[۱۱] سفلی باجمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.

[۲۰۹] تمامت

قریهٔ زرنق[۱۲] از ناحیهٔ جان براغوش از نواحی بلدهٔ سراه، حدودش متصل‌است به‌اراضی قریهٔ مهرابان وبه‌اراضی‌قریهٔ جمال‌آباد وبه اراضی‌قریهٔ باروج و به‌اراضی قریهٔکلوانق علیا وبه اراضی قریهٔ کرماج‌قران وبه‌اراضی‌قریهٔ کوج، بحق‌النصف با قنوات و انهار با جمیع توابع و لواحق‌و...[۹]

[۲۱۰] تمامت

قریهٔشانجان[۱۳] ازدیه‌های‌ناحیهٔ ارونق، حدود آن متصل است به اراضی قریهٔ شبستر و به اراضی

۱ـ اصل: بلاقان (ا. ا.) ۲ـ درشمارهٔ ۳۳ و۹۴ کلومبر (ا. ا.) ۳ـاکنون به‌ترتیب: مشنق، هفت چشمه و داریان (دریان) نویسند. (ع. ک.) ۴ـ اکنون دیزجرود نویسند (ع. ک.) ۵ـ یکی دو کلمه را پاك کرده‌اند (ا. ا.)
۶ـ اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا. ا.) ۷ـ درشمارهٔ ۱۴۰ اقدام (ا. ا.) ۸ـ اصل: ذلیدالکبیر (ا. ا.)
۹ـ یك سطر را محو کرده‌اند (ا. ا.) ۱۰ـ اصل: جان‌ور (ا. ا.)
۱۱ـ شاید جناق مذکور در شمارهٔ ۱۹۹ (ا. ا.) ۱۲ـ اصل: بدون نقطه (ا. ا.) ۱۳ـ اصل: شانحان (ا. ا.)

قریهٔ بنست و به قلهٔ جبل میشاو[1] و به تل گردن کش، بحق النصف با قنوات و باغات و اراضی و انهار با توابع ولواحق، واین حصه ازورثهٔ حاجی عثمان شبستری به این ضعیف واقف به مبایعت شرعی منتقل شده.

[۲۱۱] تمامت

باغ که مشهور است به نومو هفصدجوی متصل به‌راه دیه بنست و باغ فخرالدین احمد و باغ تاج‌الدین وکوچهٔ نومو بالایین.

[۲۱۲ تمامت]

قنات که معروف ومشهور است به نوکاو، واقع در قریهٔ شبستر، متصل به‌شارع کوزه‌کنان، وابار آن منتهی می‌شود به‌وشت و مسلگاه.

[۲۱۳] تمامت

حوانیت که مبنی‌اند برمنظرهٔ باب اعلی قدیم، از ابواب مدینهٔ تبریز، دو دربریمین داخل بلده، سه در بریسار او.

[۲۱۴] تمامت

قریهٔ قرا کرتای[2] من اعمال بلدهٔ خوی از کورهٔ اذربایجان با جمیع توابع ولواحق، مستغنی [از ذکر حدود.]

[۲۱۵] تمامت

قنات هوسکان[3] بحق بیست سهم ونیم از اصل سی و شش سهم.

[۲۱۶] تمامت

قنات ملک بحق النصف ومن خرابه.

[۲۱۷] تمامت

قریهٔ کوکمه از اعمال محدود به‌کلی کمر و به اراضی بر[ا] غوش وبه‌نهر که آنجا واقع‌است وبه‌ناوی که فاصل‌است میان‌قریهٔ ساکوکمه و این موضع باتوابع و لواحق.

[۲۱۸] تمامت

مزرعهٔ دیم و ول[4] مستغنی از ذکر حدود، از اعمال خوی.

[۲۱۹] تمامت

قطعهٔ زمین معروف بمسلان، مبذر آن ده جریب است، متصل است به‌باغ مسل و به زمین خانقاه مرزوق‌ازدوطرف‌وبه‌موضع‌لوی(؟) شبستر.

[۲۲۰] تمامت

قنات معروف به النجق دوزجرود[5] من توابع مدینهٔ تبریز، حدودش متصل است برهمین(؟)

[۲۲۱] تمامت

قنات حسنان بحق سی‌سهم از اصل سی وپنج سهم.

[۲۲۲] تمامت

قنات لوله بحق یازده سهم از اصل سی‌وشش سهم.

[۲۲۳] تمامت

هفصد جوی محدود به جوی باغات که‌معروف‌است به‌سنگستان‌و باغ محمود وباغ ملک دادو باغ اسمعیل و مجرا[ی] شرب آن از قنات غیاس(؟)، ده‌جو ازاصل نودو شش جو، با توابع ولواحق.

[۲۲۴] تمامت

مزرعه معروف به انبند...[6] که

۱ـ اصل، مشاو (ا. ا.) ۲ـ اکنون این روستا به «گورتای» معروف است. ف.ج.ا. (ع. ك.)، اصل، کرنای (ا. ا.)

۳ـ موسکان هم می‌توان خواند (ا. ا.) ۴ـ اصل، بدون نقطه (ا. ا.) ۵ـ اصل، دوزه‌جرود (ا. ا.)

۶ـ یکی دو کلمه را محو کرده‌اند. (ا. ا.)

حدود آن متصل است بـه بـاغ شمساباد و به طریق تبریز وحریم قنات امیر علاءالدین فلکی‌وزمین که معروف است به‌صدرفخرالدین عیسی‌بن‌احمد وطریق تملک این زمین بسر (؟) مشروع مسموع بوده است.

[۲۲۵] تمامت

یک‌نیمهٔ مشاع ازجملهٔ زمین محدود به‌ساقی‌مذکورو به‌زمین بطله و ساقیـهٔ ناووا و زمین [دهخـدا] عثمـان، حقل معـروف به زمین عبدالملک محدود به زمین کی معروف به‌ساردره و به‌جوی[1] سفلی از آن سیجـان[2] و زمین وقـف بیمارستان قدیم تبریز، مبذر پنج قفیز.

[۲۲۶] تمامت

نصف‌تام شایع مزرعه‌که‌مشهور است بـه بسود(؟) از مزارع دیه کندرود و مهرانرود و مستغنی از ذکر حدود.

[۲۲۷] تمامت

.....[3] از توابع .....[3] حدودش متصل است به اراضی قریهٔ .....[3] وبه تل که معروف است....[3] ره(؟) واراضی‌قریه....[3] یا(؟) و به سور که معرو[ف‌است]....[3] قلی[م] ....[3] و به‌اراضی قریه[که] مشهور به....[3] باغ....[3] به‌اراضی....[3] و به‌موضعی ....[3] [ارا]ضی مزرعـهٔ....[3] الان و براغوش، باجمیع توابع ولواحق، باقنوات‌وانهار...[3] و تلال وجبال و دیه‌کده وهرچه‌بدین‌حصه منسوب است، تماماً.

[۲۲۸] تمامت

ثلث والربعی مشاع از قنات که معروف ومشهور است از قنات کمال واقعه درقریهٔ وایقان ازقراء ناحیت ارونق‌که فوههٔ آن درقریهٔ وایقان مذکور جـاری می‌شود و و آبارآن به اراضی دیوه سنگ منتهی می‌شود.

[۲۲۹] تمامت

قنات معروف بـه قنات کوته، واقعه در قریهٔ وایقان در موضعی کی معروف‌است به‌کوچهٔ سوخار و فوههٔ آن در همین کـوچه جاری می‌شود و آبار آن به اراضی دیوه سنگ منتهی می‌شود.[4]

[۲۳۰] تمامت

...[3] و حمامات و دیه کده بـا جمیع توابع و لواحق و مضافات ومنسوبات و متعلقات و هرچه‌که برین حصه منسوب است، تماماً.

[۲۳۱] تمامت

مزرعه‌که‌برکنار نهرفضل‌اللهی انشا و احـداث کرده، در بیابان مذکور که جمله معروف‌اند بدین نسبت‌با جمیع توابع ولواحق آن.

[۲۳۲] تمامت

انهارهای‌سلاوی(؟)ازنهرهای اعمال‌مدینةالسلام بغدادکه مأخوذ است ازفرات عظمی‌ونهر بالا ونهر عیسی و نهر ملک و نهر جـدید ونهرالسلم مشهورند بدیا بن(؟)...[1]

[۲۳۳] تمامت

قریهٔ برازین[5] از قراء ناحیت خانمرود[6] مذکور از توابع مدینهٔ تبریز، حدودش متصل به اراضی قریهٔ هرس وبه‌قلهٔ جبل‌سلاق[7] وبه تلی‌کی‌معروف است به‌زرده بوته[8]

۱ـ اصل، خوی، تصحیح قیاسی‌است(ا.ا.) ۲ـ اصل، سخان (ا.ا.) ۳ـ درمورد اول یك سطروپس‌ازآن مواردی است‌که به‌تفاوت دوسه‌کلمه را محوکرده‌اند یاسائیده شده‌است.(ا.ا.) ۴ـ اینجانسخهٔ افتادگی‌دارد.(ا.ا.) ۵ـ اصل، رامن(ا.ا.) ۶ـ اصل، حانمرود (ا.ا.) ۷ـ سیلاق (ع. ک.) به شمارهٔ ۲۵ مراجعه شود. (ا. ا.) ۸ـ اصل، رزده بوته (ا. ا.)

وبه‌اراضی مزرعهٔ بزوان از مزارع قریهٔ هرس باجمیع‌توابع‌ولواحق.

[۲۳۴] تمامت

مزرعه‌که مشهورومعروف است به مزرعهٔ شمشاد از مزارع ناحیهٔ خـانمرود از بـلاد اذربایجـان، حدودش‌متصل‌به‌اراضی‌قریهٔ‌هرس‌و به اراضی قریهٔ قزلجه و به اراضی قریهٔ باروج وبه‌تلی‌که مشهوراست بسرخه‌کمر، با توابع ولواحق.

[۲۳۵] تمامت

چهارده دکان و خان خـراب متصل.....[1]

[۲۳۶] تمامت

حمام درقریهٔ بلهیجان[2] سفلی از توابع مدینهٔ تبریز، حدود آن متصل است به‌دکاکین قدیم‌وبه‌نهر مهرانرود وبه طاحونه و به شارع معروف به انشاء زکی.....[1]

..[3] عبدالقادر...[4] نی...[3]ین به این ضعیف واقف به‌مبایعت‌شرعی انتقال یافته.

[۲۳۷] تمامت

مزرعهٔ شهـابدین من توابع زنوز، حدودش‌متصل‌به‌تلال‌عطاران و بـه سغن بولاقی و به طـریق زنوارود[5] و به طریق‌بلدهٔ مرند با توابع ولواحق.

[۲۳۸] تمامت ....[6]

....

[۲۳۹] تمامت

مزرعهٔ خرمالوازمزارع ناحیهٔ ربوستان[7] از توابع‌مدینهٔ تبریز و این مزرعه مشهور و معروف است به این اسم مستغنی از ذکر حدود.

[۲۴۰] تمامت

...[8] کوچهٔ ارمنیان واقـع در محلهٔ ششگیلان از محلات مدینهٔ تبریز و این کوچه‌معروف‌ومشهور است به‌این اسم، مستغنی از ذکر حدود.

[۲۴۱] تمامت

قریه باورکاه[9] علیا از دیه‌ها[ی] ناحیهٔ ربوستان، حدودش متصل به اراضی قریهٔ جناق علیـا و سفلی و به اراضی قریهٔ نوجـه‌دیه و به‌تل معروف به‌دوشان‌تپه‌سی‌و به‌اراضی معروف ومشهور به‌جبلو وبه‌اراضی قریهٔ قاسم‌آباد، باجمیع تـوابع و لواحق.

[۲۴۲] تمامت

مزرعـهٔ باورکاه[9] سفلـی از مزارع ناحیهٔ ربوستان، من توابع مدینهٔ‌تبریز، محدود به‌اراضی‌جناق علیا و به‌اراضی مزرعهٔ نوجه دیه و به قلهٔ جبل ایلاقلو[10] به موضع مزار ابوهریره و به‌اراضی مزرعهٔ وشیر با جمیع توابع و لواحق.

[۲۴۳] تمامت

....

...[11] تبریز در مبادی ناحیهٔ...[3] واین قریه معروف و مشهور است بدین نام و مستغنی از ذکر حدود، باجملهٔ حدود و مرافق و توابع و لواحق آن، بالتمام.

۱ـ حداقل هفت سطر را درینجا پاك کرده‌اند. (ا. ا.) ۲ـ اصل: بلهجان (ا. ا.)
۳ـ یکی دو کلمه را حذف کرده‌اند. (ا. ا.) ۴ـ ظاهراً کرمانی (ا. ا.) ۵ـ در شمارهٔ ۱۳۷ «زیرارود» (ا. ا.)
۶ـ تمام مطالب راکه چهار پنج سطر بوده است، حذف کرده‌اند. (ا. ا.) ۷ـ ربوستان‌که مکرر در صفحات قبل هم آمده است ترکیب آذری دارد. حرف «را» ء کلمات آذری، در فارسی دری مبدل به «د» شده است. مانند «سوره = سبدك، نحر = نخود، و...». این‌اسم ظاهراً بعدها، صورت «دبوستان» وسپس مقلوب شده وبه شکل «بدوستان» درآمده است (ع. ك.)
۸ـ یک‌کلمه ناخواناست، شاید: نصف (ا. ا.) ۹ـ اصل بی‌نقطه، به شمارهٔ ۲۰۸ مراجعه شود. (ا. ا.)
۱۰ـ اصل: املاقلو، به شمارهٔ ۱۷۵ مراجعه شود. (ا. ا.) ۱۱ـ یک سطر را حذف کر ده‌اند (ا. ا.)

[۲۴۴] تمامت نصف تام شایع از زمینها[ئی] که‌مبذر آن بیست جریب است به جریبان تبریز اززمینها[ی] قریهٔ زرقان[1] ناحیهٔ رودقات واین‌زمینها کی متصل‌اند به‌یکدیگر متصل‌اند به‌ذلبید کبیر و به ساقی برزه‌جو وبه زمینها[ی] وقف حاجی‌قازان و به‌زمینها[ی] معروف به علی خندان.

[۲۴۵] تمامت چهار دانگ مشاع از مزرعهٔ مشهور به اربان از مزارع بلدهٔ مرند، حدودش متصل به اراضی هرزند عتیق و به اراضی مزرعهٔ قراگز و به‌شارع نخجوان و به‌قلهٔ جبل دره‌دزد، باتوابع و لواحق.

توضیحاتی دربارهٔ اسامی آبادیهای آذربایجان

از عبدالعلی کارنگ

ص ۲۶۰ ستون ۱ س ۱۹: «نشب‌البحر» به‌معنی آب وزمین وعقاری است‌که در کنار دریا واقع باشد و روستای «شندآباد» یا بقول آذربایجانیها «شندوار» در ساحل «دریای شاهی» واقع شده است.

در سطر ۱۸ همین صفحه: مزرعهٔ «انبند» هم‌اکنون بدین نام باقی است.

ص۲۶۱ پاورقی ۱۰: اسم روستای «نوجه‌دیه» را اکنون هم در قباله‌ها «نوجه دیه» می‌نویسند و در تلفظ «نوودیه» یعنی «ده‌نو» می‌گویند. دیهی است معروف، بزرگ و حاصلخیز در اورنق. هشت «نوجه‌دیه» دیگر هم در آذربایجان داریم.

ص ۲۶۴ ستون ۱ س ۶: نهر «ذلبیدالکبیر» نهر بزرگی است ودر اغلب فصول سال آب زلالی در آن جریان دارد. اکنون بنا به قاعدهٔ کلی تبدیل «د» فارسی به «ر» درآذری (البته درموارد بخصوص) رود «زلبیر» نامیده می‌شود.

ص ۲۶۹ ستون۲ س ۱۰: «کوز» کلمهٔ آذری وبه‌معنی آتش برافروخته است. این لغت هنوز متداول است. کلمهٔ‌گوز gŏz (به زبان آذری) به معنی چشم ودهانهٔ چشمه است.

ص ۲۷۳ ستون ۳ س ۴: اکنون هم در روستاهای آذربایجان محل دوشیدن‌گوسفندها را «بره»‌گویند.

ص ۲۷۶ ستون۱ س ۲۴: حالا هم روستای «سرسکند» وهمچنین «سرسکندرود» وجود دارد. علاوه برآن چهار روستای «سرسکند» دیگر هم داریم.

ص۲۷۷ ستون ۱ س۲۱: رواسهل (؟) شاید همان «رواسان» کنونی باشد.

ص۲۸۰ ستون۲ س ۲۳: «دیم‌وول» به آذری یعنی «گلرخ».

۱ـ اصل، ررقان (ا. ا.)

توضیحات و اصلاحات

ص ۲ س ۸: وچون بدین وجه...

ص ۲ س ۳: از کتاب لطایف مراد لطائف‌الحقائق است که مجموعه‌ای است از رسائل خواجه رشیدالدین فضل‌الله. ایـن کتاب به‌کوشش غلامرضا ظاهر تصحیح شده است. جلد اول آن در سلسلهٔ انتشارات کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران انتشار یـافته (تهران، ۲۵۳۵). در صفحهٔ ۱۹ وقفیه نیز از آن یاد کرده است.

ص ۷ ص ۲: ....[۲] (عدد دو افتاده است)

ص ۷ س ۶: ظاهراً از «این ولایت» مراد تبریزست.

ص ۷ س ۱۴: بندوگشای = بندوگشاد. تبدیل دال به «ی» در بسیاری از لهجه‌ها هم هست مانند یزدی (پاده = پایه، همساده = همسایه). بالعکس آن نیز آمده است مانند ماده که در یزدی «مایه» گفته می‌شود.

در قطعه‌ای از سید علی که در انتهـای نسخهٔ تفسیری مورخ به سال ۶۶۴ کتابت شده است «بامداد» با تبدیل به ی (= بامدای) در قافیهٔ شعر آمده است:

نعمتی مـاورای صحـت نیست　　هیچ چیزی بجـای صحت نیست ...
شب عیش ارخوش است بـا محبوب　　خوشتر از بامدای صحت نیست... الخ

نگاه کنید به یادداشت من دربارهٔ این قطعه (مجلهٔ یغما سال ۲۶، صفحات ۷۳۴ـ۷۳۵).

ص ۸ س ۲۴ و ص ۲۴۸ س ۲: این بیت درظفرنامهٔ شامی جلد اول صفحهٔ ۱۲ هم آمده است.

ص ۴۸ فقرهٔ ۳۷: نام جمال‌الـدوله ارکاون بن منصور نصرانی کـه دریـن فقره و فقرات متعدد دیگر آمده است در تاریخ شاهی قراختائیان (تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی) یکبار دیده می‌شود (ص ۲۸۴). از آن‌جا نیز برمی‌آید که این شخص از منتفذین و ملاکین و متعینین بوده است.

ص ۴۹ ستون ۲ س ۲۲: احمدبن [محمود] فهرجی (طبق فقرهٔ ۳۲۳).

ص ۵۰ فقرهٔ ۵۶: در فقرهٔ ۴۸۶ «محلهٔ بست خوارانی» آمده است.

ص ۵۱ فقرهٔ ۶۴: در فقرهٔ ۴۸۷ «منشبان» آمده است.

ص ۵۲ فقرهٔ ۷۰: ظاهراً اسعدبن علی‌بن محمد درست است (طبق فقرات ۴۹۹ و ۵۰۰).

ص ۵۸ فقرهٔ ۱۳۰: سراج‌الدین قیماز رومی درست است (طبق فقرهٔ ۲۸۰).

ص ۵۸ فقرهٔ ۱۳۲: در فقرهٔ ۵۶۴ «قراوطاقی» آمده است.

ص ۵۹ فقرهٔ ۱۳۶: باغ کافور عتیق [و] عمراسفراینی» درست می‌نماید.

ص ۵۹ فقرهٔ ۱۳۶: شاید باغ بنجیر درست باشد.

ص ۶۰ فقرهٔ ۱۴۸: به «مشکویان» اصلاح شود.

ص ۶۰ حاشیه: ۴ـ اصل: بیضاوی.

ص ۶۴ فقرهٔ ۱۹۳: شاید «زواره» درست باشد.

ص ۶۵ فقرهٔ ۲۰۷: درفقرهٔ ۵۳ «زادانخواری» آمده است.

ص ۶۶ فقرهٔ ۲۱۱: «بدوکی» شاید «بدوک» مذکور در فقرات ۷۶ و ۷۸ یا «بدول» فقرهٔ ۳۵۶ باشد.

ص ۶۷ فقرهٔ ۲۲۱: شاید پشت باغ رز (طبق فقرهٔ ۲۱۷) درست باشد.

ص ۶۷ فقرهٔ ۲۲۲: عبدالرشیدبن فضل[الله] (طبق فقرهٔ ۱۲۴) درست است.

ص ۶۹ فقرهٔ ۲۳۰: اسفست یا اسپست گیاهی است که بدان یونجه گفته می‌شود.

ص ۶۹ فقرهٔ ۲۴۱: امروزه بالعکس شده است. یعنی میبد از قرای اردکان است.

ص ۷۱ فقرهٔ ۲۵۸: شاید باغ اسپست؟

ص ۷۲ فقرهٔ ۲۷۲: محلهٔ ریبه (طبق فقرات ۵۷ و ۱۳۵) درست است.

ص ۷۳ فقرهٔ ۲۸۴: حسین بولی(طبق فقرهٔ ۲۸۴)درست است.

ص ۷۴ فقرهٔ ۲۹۲: مریاباد را که قریه‌ای متصل به‌یزد بوده است «محله» دانسته است.

ص ۷۶ فقرهٔ ۳۱۲: کهنویه (که در حاشیه «کهدویه» دانسته شد) را در محل « کهتو » و «کهتویه» نیز می‌نامند.

ص ۷۸ فقرهٔ ۳۳۸: «اربغان»(؟) در فقرهٔ ۵۲۳ «اربقان» آمده است.

ص ۷۹ فقرهٔ ۳۴۷: «صاحبی بهائی» اشاره است به شمس‌الدین صاحبدیوان که دریزد دارای تأسیسات و املاکی بوده است. به‌تواریخ یزد مراجعه شود.

ص ۸۰ فقرهٔ ۳۵۶: در فقرهٔ ۷۶ و ۷۸ «بدوک» ضبط شده است.

ص ۸۱ فقرهٔ ۳۶۵: شاید «وری» باشد که از قنوات تفت بوده است.

ص ۸۳ فقرهٔ ۳۸۱: درفقرهٔ ۴۵۹ ظهیری منصوری آمده‌است.

ص ۸۴ فقرهٔ ۳۸۸: نرکاری،ظاهراً«بن کاری»است،...وبدرالدین بکج (طبق فقرهٔ۵۵۳) درست می‌نماید.

ص ۸۴ فقرهٔ ۳۹۱: مهریجرد غلط و «مهرجرد» درست است.

ص ۸۷ فقرهٔ ۴۱۹: بجای ابی‌المحاسن در فقرات ۳۸۸ و ۳۲۵ و ۳۲۶ ابی‌الحسن آمده است.

ص ۸۸ فقرهٔ ۴۲۱: رنکل(؟) باید همان «زنگل» مذکور درفقرهٔ ۱۴۳ باشد.

ص ۸۸ فقرهٔ ۴۲۵: سوجان (؟) باید همان سورنجان باشد که ذکر قنات آن مکرر آمده است.

ص ۹۰ فقرهٔ ۴۵۸: در فقراتی چند بجای «طویل»، «بلند» آمده است. به فهرست اعلام اشخاص مربوط به یزد مراجعه شود.

ص ۹۰ فقرهٔ ۴۵۹: در فقرهٔ ۳۸۱ «باغ ظهیری» آمده است.

ص ۹۱ فقرهٔ ۴۶۷: «احمدبن» زیادست. نیز به فقرهٔ ۳۲۳ مراجعه شود.

ص ۹۲ فقرهٔ ۴۷۳: درفقرهٔ ۳۴۲ «قوطا» آمده است.

ص ۹۳ فقرهٔ ۴۸۳: در فقرهٔ ۵۹ «پاشکران» آمده است.

ص ۹۴ فقرهٔ ۴۹۰: جمال‌الدین غلط و جمال‌الدوله صحیح است.

ص ۹۵ فقرهٔ ۴۹۸: در فقرهٔ ۲۴۳ حسین بن محمدبن حسین‌الزعیم آمده است.

ص ۹۵ فقرهٔ ۵۰۱: مدرسهٔ رکنیه‌ای که در یزد شهرت داشته است مدرسه‌ای است‌که سیدرکن‌الدین حسینی بانی (مسجد جامع و وقت و ساعت) ساخته است و کتابچهٔ موقوفات او به نام «جامع‌الخیرات» باقی است. سید رکن‌الدین در سال ۷۳۲ درگذشته است. تطبیق این مدرسهٔ رکنیه با آن آسان نیست.

ص ۹۸ فقرهٔ ۵۲۳: در فقرهٔ ۳۳۸ «ابریغان» آمده است.

ص ۹۸ فقرهٔ ۵۲۳: «شاده» شاید «ماشاده» بوده است. «ماشاده» در اعلام آمده است.

ص ۹۸ فقرهٔ ۵۲۳: نام پدر خطیرالدین محمد در فقرهٔ ۵۲۵ «ظهیرالدین» آمده است.

ص ۹۸ حاشیهٔ ۱: شاید همان «فرخی» باشدکه مکرر دیده می‌شود، به فهرست اعلام جغرافیائی یزد مراجعه شود.

ص ۹۹ فقرهٔ ۵۳۳: شاید همان«ملکتاباد» مندرج درفقرات ۱۶۰ و ۲۱۵ باشد.

ص ۱۰۰ فقرهٔ ۵۳۶: شاید عفیف[الدین] درست باشد.

ص ۱۰۰ فقرهٔ ۵۴: حسین بن محمدکاری درست به‌نظر می‌آید (به استنباط از فقرات ۵۴۸ و ۵۵۰).

ص ۱۰۱ حاشیهٔ ۲: «رمشاد» مندرج درفقرهٔ ۳۲۹.

ص ۱۰۱ حاشیهٔ ۵: شاید «بلوک» باشدکه درفقرهٔ ۵۲۹ آمده‌است.

ص ۱۰۱ فقرهٔ ۵۴۷: بدرالدین [بکج] بن ازبک (طبق فقرهٔ ۵۵۳) درست است.

ص ۱۰۲ فقرهٔ ۵۵۲: شاید بکجی باشد نسبت به نام بکج‌بن ازبک مذکور در فقرهٔ ۵۵۳.

ص ۱۰۳ فقرهٔ ۵۶۴: در فقرهٔ ۱۳۲ «قراوطافی» آمده است.

ص ۱۰۴ فقرهٔ ۴: «دبله» زائد به نظر می‌آید. به فقرات ۳۱ و ۶۷ مراجعه شود.

ص ۱۰۴ فقرهٔ ۵: در شمارهٔ ۷۰ «مکیلان خید» آمده است.

ص ۱۰۶ فقرهٔ ۱۶: «بلهجانی» درست است.

ص ۱۰۶ فقرهٔ ۱۹: در فقرهٔ ۸۴ «دوماره» آمده است.

ص ۱۰۸ فقرهٔ ۴۵: ظاهراً «نغله» (مذکور در فقرات ۳۱ و۴۱) درست است.

ص ۱۱۲ فقرهٔ ۸۱: «کاروانه» درست است.

ص ۱۱۵ س ۲۲ ستون۳: «ازنق» درست است.

ص ۱۲۵ س ۳: حوایج و فواکه...

ص ۱۳۰ س ۲۶ و ص ۱۳۱ س ۱۵ ستون ۴: «مناول» درست و«مبادل» غلط است.

ص۱۵۳ حاشیهٔ ۱: کذا دراصل به صفحهٔ ۲۱۰ مراجعه شود. نام آبادی‌دبناباد(؟) در صفحهٔ ۲۱۰ «دنباباد» آمده‌است. معلوم نشدکه درست‌کدام است.

ص۲۰۹ سطر آخرستون اول وص ۲۱۰ سطر۲ ستون چهارم: ابوبکر وایقـانی درست است (به فهرست اعلام آذربایجان مراجعه شود.)

ص ۲۱۴ س ۲۰ ستون ۴: در صفحات ۲۰۶ و ۲۱۱ پهلوان سعید آمده است.

ص۲۵۵ فقرهٔ ۱۴: ظاهراً «زراعهٔ عثمان» صحیح است.

ص ۲۵۶ فقرهٔ ۱۸ : درفقرهٔ ۵۲ «منیق» آمده است.

ص ۲۵۶ فقرهٔ ۲۱ : «اشدلق» همان «اشتلق» است.

ص ۲۵۷ فقرهٔ ۲۵ : در فقرهٔ ۵۶ «گوروان» ضبط شده است.

ص ۲۵۷ حاشیهٔ ۲ : فقرهٔ ۲۳۳ (ص۲۸۱) دیده شود.

ص ۲۵۸ فقرهٔ ۴۰ : مسلا (؟) شاید «مسل» مذکور در فقرهٔ ۲۱۹ باشد.

ص ۲۶۱ فقرهٔ ۵۶ : در فقرهٔ ۲۵ (ص ۲۵۷) «کوروان» ضبط شده است.

ص ۲۶۲ فقرهٔ ۵۶ : آق‌بلاق (؟)

ص ۲۶۳ فقرهٔ ۷۵ : شاید «هرس» باشد که درچندین فقره آمده‌است. به‌فهرست اعلام جغـرافیائی آذربایجان مراجعه شود.

ص ۲۶۳ فقرهٔ ۷۶ : شاید «شینه‌خید» باشد.

ص ۲۶۴ فقرهٔ ۸۲ : «استیارد» درست است.

ص ۲۶۶ فقرهٔ ۹۴ : شاید «کولق» باشد.

ص ۲۶۶ فقرهٔ ۹۵ : در فقرهٔ ۲۰۴ «کافرملک» آمده است.

ص ۲۶۹ : شماره‌های ارجاع به حاشیه‌ها از شمارهٔ ۴ ببعداشتباه شده است و باید از۴به ۵ببعد عوض شود. همچنین شماره‌های حاشیه نیز از ۶ ببعد باید به ۷ ببعد عوض شود.

ص ۲۶۹ فقرهٔ ۱۲۳ : فیروزآباد درست است (طبق فقرهٔ ۱۷۶).

ص ۲۶۹ فقرهٔ ۱۲۳ : رقاس‌آباد (؟) در فقرهٔ ۳ رفاش‌آباد ضبط شده است.

ص ۲۷۰ فقرهٔ ۱۳۴ : ظاهراً مجدالدین زکی‌سلیمن (سلیمان) درست است.

ص **۲۷۰ فقرهٔ ۱۳۴ :** بعداز حاج علامت سؤال (؟) مناسبتی ندارد.

ص **۲۷۳ فقرهٔ ۱۵۱ :** قلغبیک شاید قتلغ بیک باشد.

ص **۲۷۴ فقرهٔ ۱۶۵ :** درفقرهٔ ۲۳۷ «سغن» ضبط شده است.

ص **۲۷۴ فقرهٔ ۱۶۷ :** «گروه» شاید صورتی ولهجه‌ای است از«گریوه».

ص **۲۷۶ فقرهٔ ۱۷۷ :** «بیکش» ممکن است همان «نیکس» «بیکس» مذکور درفقرات متعدد باشد. به فهرست اعلام جغرافیائی آذربایجان مراجعه شود.

ص **۲۷۷ فقرهٔ ۱۸۷ :** «دانن» (؟) ممکن است همان «دانق» فقرهٔ ۸۱ باشد.

ص **۲۷۷ فقرهٔ ۱۹۲ :** [زمین] معروف به ...

ص **۲۷۹ فقرهٔ ۲۰۳ :** «بلاقاق» درست است.

ص **۲۸۰ فقرهٔ ۲۲۲ :** ظاهراً «لونه» (طبق فقرات ۳۸ و ۱۶۱) درست است.

مطالب الحاقی در وقفیه به‌خطوط جدید

[چون این دوصفحه بعد از چاپ فهرستها به‌چاپ رسید، اعلام مذکور درین دو صفحه در فهرست اعلام نیامده است]

بطوری که درصفحات ۵۳و۵۴و۵۵ چاپ عکسی دیده می‌شود مقداری مطلب دربارهٔ رقبات آذربایجان به‌خط جدید (وبد خط و مغلوط) الحاق شده است. چون آن مطالب مربوط به‌مطالب مندرج درآن صفحات نبود در چاپ حروفی آن مواضع نقل و ضبط نشد.

اینک ـ برای آنکه آن نوشته‌ها هم بجهتی مفید خواهد بود ـ درینجا به چاپ می‌رسد.

***

ص ۵۳ عکسی (سطر ۱۲ ستون اول صفحهٔ حروفی):

که برمصالح مسجد صیفی صرف[1] نمایند و شروط ووظایف این عمال: خادم‌دو نفر... قریهٔ هرزند جدید من‌قر[ا]ی بلدهٔ مرند حدودش... به‌ارض قریهٔ... و به‌اراضی مـرج‌کهن... و به‌ارض تله... معروف و مشهور... اراضی قریهٔ... و به‌نهر.... غله دوهزار سیصدمن، نقد سیصد پنجاه دینار.

همان صفحه: (ستون دوم سطر یازدهم صفحه ۳۸ حروفی):

از مؤذن[2] وخطیب وپیشنماز مسجد صیفی که مداومت... کند ووظیفهٔ ایشان از امـلاك... مزرع دولت‌آباد سه جریب، سفیده سنگان دوازده جریب... کفاله (؟) پنج جریب، مزرع قاضی علی چهـار جریب، مزرع کوسدحق(؟) یازده جریب.

همان صفحه: دراول ستون چهارم سه خط آمده است که خوانده نمی‌شود.

همان صفحه: (ستون چهارم سطر شانزدهم ص ۳۸ حروفی):

قریهٔ کلوانق من‌قر[ا]ی مهرانرود حدودش به‌اراضی کرم چاوان و... و... بالتمام، غله دوهزار من، نقد هفتصد دینار.

ص ۵۴ (ستون اول سطر ۱۳ صفحهٔ ۳۹ چاپی):

۱ــ اصل: سرف

۲ــ اصل: موطن

وظایف ایشان از املاک بلدهٔ خوی... باشد پنج نفر، نان گندم پنج من، نقد سه دینار، در سال... یکهزار هشتصد من، نقد یکهزار هشتاد دینار.

ص۵۴ (ستون دوم سطر آخر صفحهٔ ۳۸ حروفی):

وظایف ایشان از محصول باغ فتح[آ]باد مهرانرود... نام‌گندم درروز شش من، نقد چهاردینار، نقد در سال یکهزار چهارصد[چهل] دینار، نان دوهزار و صدشصت من.

ص ۵۴ (ستون دوم سطر ۱۱ صفحهٔ ۳۹ حروفی):

قریهٔ میشاو مرند حدودش متصل است به اراضی مزرع مراد (؟) وبه‌اراضی قریهٔ مارکوی وبه‌اراضی قریهٔ ورند(؟)... وبه اراضی مزرع کهن ورند(؟) بالتمام، غله چهارصدمن، نقد صد دینار.

ص ۵۴ (ستون سوم سطر آخر صفحهٔ ۳۸ حروفی):

مدرسان هفت عدد که وظایف ایشان از قریهٔ... مهرانرود نواحی... نان گندم هفت من، نقد یک دینار که در سال غله دو هزار و پانصد و بیست من، نقد سیصد شصت دینار.

ص ۵۴ (ستون سوم سطر ۱۲ صفحهٔ ۳۸ حروفی):

از نصف محصول عراق داده می‌شود، هرسال غله دوهزار جریب، نقد سه‌هزار پانصد دینار.

ص ۵۴ (ستون چهارم سطر آخر صفحهٔ ۳۸ حروفی):

که سه عدد باشند وظایف ایشان از قریهٔ ... نواحی بلدهٔ مرند و... نان گندم در روز سه من، نقد نیم دینار، درسال نان یکهزار هشتاد من، نقد یکصد هشتاد دینار.

ص ۵۵ (ستون دوم سطر ۲۱ صفحهٔ ۳۹ حروفی):

و وظایف ایشان ازکل واصل موقوفات داده شود. دیگرماباقی را هم به دو نیمه کنند نقد به‌نقد، جنس به‌جنس، یک نیمه از این دو نیمه حق اولاد نه‌گانه...

فهرست اعلام اشخاص مربوط به یزد

شماره‌ها ارجاع به‌شمارهٔ رقبات املاک یزدست که درصفحات ۴۵ تا ۱۰۳ قرار دارد.

الف

اعلام و اسامی مهجور یا نامعین اشخاص مربوط به یزد

اعلام جغرافیائی یزد

پ

ت

اسامی نا معین

فهرست اعلام اشخاص و طوایف
(غیر از آنچه مربوط به یزد است)

اعداد داخل ( ) مربوط به‌فقرات مندرج درصفحات ۱۰۴ تا ۱۱۲ و اعداد داخل [ ] مربوط به‌فقرات مندرج در صفحات ۲۵۴ تا ۲۸۳ است.
اعدادی که بدون‌کمانه است اشاره به صفحات متن (غیر رقبات) است

فهرست اعلام جغرافیائی آذربایجان

شمارههایی که داخل ( ) آمده مربوط است به فقره‌های رقبات وقفی که در صفحات (۱۰۴ تا ۱۱۲) مندرج است. شماره‌های که داخل [.] آمده مربوط است به فقره‌های رقبات وقفی که در صفحات ۲۵۴ تا ۲۸۳ مندرج است. بقیهٔ شماره‌ها ارجاع به صفحات متن کتاب است.

فهرست اعلام ناشناختهٔ آذربایجان

آنه‌خید (۳۰)
اباروا [۶۹، ۱۰۵]
ابحق [۵۵]
اسابدله (تل) [۹۱]
اوبدر (۱)
احربان [۱۵۱]
اربنجان [۱۷۵]
باباوه [۱۳۲]
بار [۷۱]
باربن (۳)
بالسان (۳۰)
باواوان (۵)
باووا [۲۲۵]
ساریم (۴۰)
سربح ۱۸۳، [۱۶۲]
بحستان [۷۱]
بردران (۲۱)
برشتخید (۲۱)
بره‌خید [۱۶۰]
بسته (۳، ۲۴) (شاید: پشته)
بشتهٔ اسی (۴)
بطاحی (۳۷)
بفروی [۸۱]
بکحی (کوه) [۱۰۵]
بلو [۱۶۰]
بلول [۱۱۷]
بنکه‌کری (۱۸، ۳۸)
بنکور (۶۴)
بلاسلهند [۶۱]
بسادان [۷۲]
به... رر (۸۶)
بوبله (۲۰، ۶۰، ۶۱، ۸۴، ۸۵)
بودسه [۹۲]
بیرسکد [۱۰۷]
بوودبه [۱۳۶]
بسال [۵]

بدابحق [۱۲۱]
سرفرسان [۲۴]
بمسلان [۴۰]
بورحابون [۶۶، ۶۸] (شاید اسم زنی است)
تای لیته (۶۵، ۷۳)
حافربق [۱۹]
حباره‌بر (۸)
حلکوره‌خید (۲۸)
حورزم‌خید (۴)
خانهٔ حلان (۲۳)
خانهٔ سله (۲۳)
خانهٔ بوربه (۲۳)
دسرآباد [۱۱۶]
دبه‌رخید [۲۰۱]
دنران‌خید (۳۴، ۵۳، ۵۴)
دوباره (۱۹)
دبه‌لیته (۲)
دوبه [۱۹۱]
راس [۱۸۷]
ربله [۱۰۵]
رسان [۱۸۷]
ربوربق [۱۶۵]
رردن [۸۸]
ررکاهاسر [۴۱]
رسدکاه [۱۱۰]
رواسهل [۱۸۶] و ص ۲۸۳
زسرا رود [۱۳۷]
زسرحو (۵)
زلوا رود [۲۳۷]
ساقاب [۹۷]
سسحسر [۱۴، ۷۶]
سسحران [۶]
سسحلاباد (۴۰) (ظ: سنجلاباد)
سلاق [۲۵، ۲۳۳]
سلاوی [۲۳۲]
سلسد [۳۵]

فهرست اجزاء و قسمتهای ربع رشیدی

شماره‌ها ارجاع به صفحات کتاب است

فهرست اعلام جغرافیائی (غیر از آذربایجان و یزد)

شماره‌ها ارجاع به‌صفحات کتاب است

فهرست اصطلاحات دیوانی و مدنی و شرعی و وقفی

شماره‌ها ارجاع به‌صفحات کتاب است

فهرست اشیاء و اجناس و خوردنیها و جانوران

شماره‌ها ارجاع به صفحات کتاب است

فهرست لغات

شماره‌ها ارجاع به صفحات کتاب است

لغات و اصطلاحات مربوط به رقبات یزد

شماره‌ها ارجاع به رقبات وقفی یزد است

فهرست اسامی کتب در متن

شماره‌ها ارجاع به‌صفحات کتاب است

فهرست انتشارات انجمن آثار ملی

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱	فهرست مختصری از آثار و ابنیهٔ تاریخی ایران	شهریورماه ۱۳۰۴
۲	آثارملی ایران (کنفرانس پروفسور هرتسفلد)	مهر ماه ۱۳۰۴
۳	شاهنامه و تاریخ (کنفرانس پروفسورهرتسفلد)	شهریورماه ۱۳۰۵
۴	کشف دولوح تاریخی درهمدان (تحقیق پروفسورهرتسفلد ـ ترجمهٔ آقای مجتبی مینوی)	اسفند ماه ۱۳۰۵
۵	سه خطابه دربارهٔ آثارملی و تاریخی ایران (ازمحمد علی‌فروغی‌و هرتسفلد و هانی‌بال)	مهر ماه ۱۳۰۶
۶	کشف الواح تاریخی تخت جمشید (پرفسور هرتسفلد)	اسفند ماه ۱۳۱۲
۷	کنفرانس محمدعلی فروغی راجع به فردوسی	بهمن ماه ۱۳۱۳
۸	تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوسی (به قلم فاطمه سیاح)	۱۳۱۳
۹	تجلیل ابوعلی سینا درپنجمین دورهٔ اجلاسیهٔ یونسکو درفلورانس	اسفند ماه ۱۳۲۹
۱۰	رسالهٔ جودیهٔ ابن سینا (به تصحیح آقای دکترمحمودنجم‌آبادی)	اسفند ماه ۱۳۳۰
۱۱	رسالهٔ نبض ابن‌سینا (به‌تصحیح‌آقای سیدمحمدمشکوة استاددانشگاه)	اسفند ماه ۱۳۳۰
۱۲	منطق دانشنامهٔ علائی ابن‌سینا (به تصحیح آقایان‌سیدمحمدمشکوة و دکتر محمد معین استادان دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۳	طبیعیات دانشنامهٔ علائی ابن‌سینا (به‌تصحیح آقای سیدمحمدمشکوة)	۱۳۳۱
۱۴	ریاضیات دانشنامهٔ علائی ابن‌سینا (به تصحیح آقای مجتبی مینوی)	۱۳۳۱
۱۵	الهیات دانشنامهٔ علائی ابن‌سینا (به تصحیح آقای دکترمحمد معین)	۱۳۳۱
۱۶	رسالهٔ نفس ابن‌سینا (به تصحیح‌آقای دکترموسی‌عمید استاددانشگاه)	۱۳۳۱
۱۷	رساله‌ای درحقیقت و کیفیت سلسلهٔ موجودات (به تصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۸	ترجمهٔ رسالهٔ سرگذشت ابن سینا (ازآقای دکترغلامحسین صدیقی)	–
۱۹	معراج نامهٔ ابن‌سینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	–
۲۰	رسالهٔ تشریح اعضاء ابن‌سینا (به تصحیح آقای دکترغلامحسین صدیقی)	–
۲۱	رسالهٔ قراضهٔ طبیعیات منسوب به ابن‌سینا (به تصحیح‌آقای دکترغلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	–
۲۲	ظفرنامه منسوب به ابن‌سینا (به تصحیح آقای دکترغلامحسین صدیقی)	۱۳۴۸
۲۳	رسالهٔ کنوزالمعزمین ابن‌سینا (به تصحیح آقای جلال‌الدین همائی)	۱۳۳۱
۲۴	رسالهٔ معیارالعقول ـ جرثقیل ـ ابن سینا (به تصحیح آقای جلال‌الدین همائی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۵	رسالهٔ حی‌بن‌یقظان ابن‌سیناباترجمه وشرح فارسی‌آن ازیکی ازمعاصران ابن‌سینا (به تصحیح آقای هانری‌کربن)	۱۳۳۱

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۲۶ـ	جشن‌نامهٔ ابن سینا (مجلد اول ـ سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن‌سینا) تألیف آقای دکتر ذبیح‌الله صفا استاددانشگاه	۱۳۳۱
۲۷ـ	ترجمهٔ مجلداول جشن‌نامه به فرانسه (به وسیله آقای سعیدنفیسی)	۱۳۳۱
۲۸ـ	ترجمهٔ اشارات وتنبیهات (به تصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر)	۱۳۳۲
۲۹ـ	پنج رسالهٔ فارسی وعربی از ابن‌سینا (به تصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۳۰ـ	آثار تاریخی کلات وسرخس (تألیف آقای مهدی بامداد)	بهمن ماه ۱۳۳۳
۳۱ـ	جشن‌نامهٔ ابن‌سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضای کنگره ابن سینا)	۱۳۳۴
۳۲ـ	جشن‌نامهٔ ابن‌سینا مجلد سوم (کتاب‌المهرجان لابن سینا) حاوی نطقهای عربی اعضای کنگرهٔ ابن‌سینا	۱۳۳۵
۳۳ـ	جشن‌نامهٔ ابن‌سینا مجلد چهارم (شامل خطابه‌های اعضای کنگرهٔ ابن سینا به زبانهای آلمانی وانگلیسی وفرانسوی)	۱۳۳۴
۳۴ـ	نبردهای بزرگ نادرشاه (بقلم سرلشکر غلامحسین مقتدر)	۱۳۳۹
۳۵ـ	جبر ومقابلهٔ خیام (به تصحیح وتحشیهٔ آقای دکتر جلال‌مصطفوی)	۱۳۳۹
۳۶ـ	شاهنامهٔ نادری تألیف مولانا محمدعلی فردوسی ثانی (به تصحیح وتحشیهٔ آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۳۹
۳۷ـ	اشترنامه شیخ فریدالدین عطار (به تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترمهدی محقق)	۱۳۳۹
۳۸ـ	حکیم عمرخیام بعنوان عالم جبر تألیف آقای دکترغلامحسین مصاحب	۱۳۳۹
۳۹ـ	نادرشاه تألیف آقای دکتر رضازادهٔ شفق استاد دانشگاه	۱۳۳۹
۴۰ـ	درهٔ نادره تألیف میرزا مهدی خان (باتصحیح وتحشیهٔ آقای دکتر سید جعفرشهیدی)	۱۳۴۰
۴۱ـ	شرح احوال ونقد وتحلیل آثار شیخ فریدالدین‌عطار تألیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه	۱۳۴۰
۴۲ـ	خسرونامه تألیف شیخ فریدالدین عطار (به تصحیح واهتمام آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۴۰
۴۳ـ	نامه‌های طبیب نادرشاه ترجمهٔ آقای دکترعلی‌اصغرحریری (به‌اهتمام آقای‌حبیب یغمائی)	۱۳۴۰
۴۴ـ	دیوان غزلیات وقصائد عطار (به‌اهتمام وتصحیح آقای دکتر تقی تفضلی)	۱۳۴۱
۴۵ـ	جهانگشای‌نادری تألیف میرزامهدی‌خان استرآبادی (باتصحیح‌وتعلیقهٔ آقای سید عبدالله انوار)	۱۳۴۱
۴۶ـ	طربخانه (رباعیات حکیم عمرخیام نیشابوری) تألیف یار احمدبن حسین رشیدی تبریزی (با مقدمه وتصحیح وتحشیهٔ آقای‌جلال‌الدین همائی استاد دانشگاه)	۱۳۴۲

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۴۷ـ	نادرهٔ ایام، حکیم عمرخیام ورباعیات او به قلم آقای اسماعیل یکانی	۱۳۴۲
۴۸ـ	اقلیم‌پارس (آثارباستانی وابنیهٔ تاریخی فارس) تألیف سید محمدتقی مصطفوی	۱۳۴۳
۴۹ـ	سفارش‌نامهٔ انجمن‌آثارملی	اردی‌بهشت۱۳۴۴
۵۰ـ	یادنامهٔ شادروان حسین علاء	۱۳۴۴
۵۱ـ	ذخیرهٔ خوارزمشاهی، تألیف‌زین‌الدین ابوابراهیم اسماعیل‌جرجانی سنهٔ ۵۰۴ هجری (به اهتمام و تصحیح و تفسیر دکتر محمد حسین اعتمادی- دکترمحمد شهراد- دکترجلال‌مصطفوی(کتاب نخستین)	۲۵شهریور۱۳۴۴
۵۲ـ	دیوان‌صائب، باحواشی‌وتصحیح‌به‌خط‌خود استاد ـ مقدمه وشرح حال به‌خط وخامهٔ استاد امیری فیروزکوهی	۱۳۴۵
۵۳ـ	عرائس‌الجواهرونفایس‌الاطایب تألیف‌ابوالقاسم‌عبدالله‌کاشانی به سال ۷۰۰ هجری به کوشش آقای ایرج افشار	۱۳۴۵
۵۴ـ	ری باستان (مجلد اول)مباحث جغرافیائی‌شهرری به‌عهدآبادی‌تألیف دکترحسین کریمان	۱۳۴۵
۵۵ـ	خیامی‌نامه (جلد اول) تألیف استاد جلال‌الدین‌همائی	آبان‌ماه ۱۳۴۶
۵۶ـ	فردوسی وشعرا وتألیف آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه	آبان‌ماه ۱۳۴۶
۵۷ـ	خردنامه تألیف ونگارش ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی به‌کوشش آقای عبدالعلی ادیب برومند	فروردین۱۳۴۷
۵۸ـ	فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان‌عربی تألیف آقای سید محمدعلی امام شوشتری	تیرماه ۱۳۴۷
۵۹ـ	کتابشناسی فردوسی ، فهرست آثار و تحقیقات در بـارهٔ فردوسی و شاهنامه ، تدوین‌آقای ایرج افشار	مرداد ۱۳۴۷
۶۰ـ	روزبهان‌نامه به‌کوشش‌آقای محمدتقی دانش‌پژوه	اسفند ۱۳۴۷
۶۱ـ	کشف‌الابیات فردوسی(جلداول) به‌کوشش دکترمحمد دبیرسیاقی	اردیبهشت ۱۳۴۸
۶۲ـ	زندگی ومرگ پهلوانان در شاهنامه نگارش دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن	خرداد ۱۳۴۸
۶۳ـ	آثار باستانی‌کاشان ونطنزتألیف‌آقای حسن نراقی	مهر ۱۳۴۸
۶۴ـ	بزرگان شیراز تألیف آقای رحمت‌الله مهراز	آبان ۱۳۴۸
۶۵ـ	آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان تألیف‌آقای احمد اقتداری	آذر ۱۳۴۸
۶۶ـ	تاریخ بناکتی به‌کوشش‌دکترجعفرشعار	دی ۱۳۴۸
۶۷ـ	عهد اردشیر برگرداننده به فارسی‌سید محمدعلی امام شوشتری	دی ۱۳۴۸

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۶۸	یادگارهای یزد (جلد اول) تألیف آقای ایرج افشار	بهمن ۱۳۴۸
۶۹	ری‌باستان (مجلد دوم) تألیف آقای دکتر حسین کریمان	خرداد ۱۳۴۹
۷۰	ازآستارا تا استارباد (جلد اول بخش اول)، آثار و بناهای تاریخی گیلان بیه‌پس، تألیف دکتر منوچهر ستوده	تیر ۱۳۴۹
۷۱	یادنامهٔ فردوسی حاوی مقالات وچکامه‌ها به مناسبت تجدیدآرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی	آبان ۱۳۴۹
۷۲	فردوسی و شاهنامهٔ او به اهتمام آقای حبیب یغمائی	آذر ۱۳۴۹
۷۳	فیلسوف ری، محمدبن‌زکریای‌رازی تألیف آقای‌دکترمهدی‌محقق	آذر ۱۳۴۹
۷۴	سرزمین قزوین تألیف آقای دکتر پرویز ورجاوند	آذر ۱۳۴۹
۷۵	یادنامهٔ شادروان سیدحسن تقی‌زاده به اهتمام حبیب یغمائی	بهمن ۱۳۴۹
۷۶	ذخیرهٔ خوارزمشاهی تألیف زین‌الدین ابوابراهیم اسماعیل جرجانی سنهٔ ۵۰۴ هجری به‌اهتمام‌وتفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی.(کتاب‌دوم)	بهمن ۱۳۴۹
۷۷	نظری اجمالی به تاریخ آذربایجان وآثارباستانی وجمعیت‌شناسی آن تألیف آقای دکتر محمدجواد مشکور	بهمن ۱۳۴۹
۷۸	تاریخچهٔ ساختمانهای ارگ سلطنتی تهران و راهنمای کاخ گلستان نوشتهٔ آقای یحیی ذکاء	فروردین ۱۳۵۰
۷۹	کشف‌الابیات شاهنامهٔ فردوسی-جلددوم-به کوشش دکتر محمددبیرسیاقی	خرداد ۱۳۵۰
۸۰	آثارباستانی وتاریخی لرستان-جلدنخست-تألیف آقای حمید ایزدپناه	تیر ۱۳۵۰
۸۱	دردربارشاهنشاه ایران، تألیف ا. کمپفر آلمانی-ترجمهٔ آقای کیکاووس جهانداری	مرداد ۱۳۵۰
۸۲	نگاهی به شاهنامه، تألیف آقای پروفسورفضل‌الله رضا	شهریور ۱۳۵۰
۸۳	مونس‌الاحرارفی‌دقایق‌الاشعار(جلد۲) تألیف محمدبن بدرجاجرمی به سال ۷۴۱ هجری با تحشیه و تفسیر آقای میرصالح طبیبی	شهریور ۱۳۵۰
۸۴	مقدمه‌ای برشناخت اسناد تاریخی تألیف سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی	شهریور ۱۳۵۰
۸۵	فرهنگ شاهنامه تألیف دکتر رضازادهٔ شفق	مهر ۱۳۵۰
۸۶	دانش وخرد فردوسی فراهم‌آوردهٔ دکتر محمود شفیعی	مهر ۱۳۵۰
۸۷	وقفنامهٔ ربع رشیدی(چاپ‌عکسی) ازروی نسخهٔ مورخ‌به‌سال ۷۰۹ قمری زیر نظرآقایان مجتبی مینوی و ایرج افشار	اسفند ۱۳۵۰
۸۸	ذیل جامع‌التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو مورخ دوران تیموری با مقدمه و تعلیقات آقای دکتر خانبابا بیانی	اسفند ۱۳۵۰
۸۹	از آستارا تا استارباد (مجلد دوم) آثار و بناهای تاریخی گیلان بیه پیش تألیف دکتر منوچهر ستوده	خرداد ۱۳۵۱

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۹۰	نصیحة‌الملوك تألیف امام محمد غزالی با مقدمه و تصحیح و تحشیهٔ استاد جلال‌الدین همائی	آذرماه ۱۳۵۱
۹۱	آثار باستانی آذربایجان (جلد اول ـ آثار تاریخی شهرستان تبریز) تألیف آقای عبدالعلی کارنگ	آذرماه ۱۳۵۱
۹۲	مجموعهٔ انتشارات قدیم انجمن	دی‌ماه ۱۳۵۱
۹۳	مجموعهٔ مقالات فروغی در بارهٔ شاهنامه و فردوسی باهتمام آقای حبیب یغمائی	بهمن‌ماه ۱۳۵۱
۹۴	داستان داستانها (داستان رستم واسفندیار) تنظیم متن وشرح وتوضیح به‌کوشش دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن	اسفندماه ۱۳۵۱
۹۵	فردوس در تاریخ شوشتر تألیف علاءالملك حسینی شوشتری (قرن ۱۱ هجری) با مقدمه وتصحیح وتعلیق آقای جلال محدث	خردادماه ۱۳۵۲
۹۶	تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری تألیف دکتر محمدجواد مشکور	تیرماه ۱۳۵۲
۹۷	ذخیرهٔ خوارزمشاهی تألیف زین‌الدین ابوابراهیم اسمعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری باهتمام وتفسیر وتصحیح دکتر جلال مصطفوی جلد سوم	شهریور ۱۳۵۲
۹۸	ترجمه يك فصل از آثار الباقیه ابوریحان بیرونی بخامه علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه و ملاعلی محمد اصفهانی بکوشش آقای اکبر داناسرشت با مقدمه والحاقاتی ازایشان	آبان ۱۳۵۲
۹۹	مادها و بنیانگذاری نخستین شاهنشاهی در غرب فلات ایران تألیف آقای جلیل ضیاءپور	بهمن ۱۳۵۲
۱۰۰	سیر فرهنگ ایران در بریتانیا یا تاریخ دویست‌سالهٔ مطالعات ایرانی تألیف آقای دکتر ابوالقاسم طاهری	اسفند ۱۳۵۲
۱۰۱	آثار ملی اصفهان تألیف آقای ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی	اسفند ۱۳۵۲
۱۰۲	سیراف (بندرطاهری) تألیف آقای غلامرضا معصومی	اسفند ۱۳۵۲
۱۰۳	فرهنگ فارسی به‌پهلوی تألیف آقای دکتر بهرام فره‌وشی استاد دانشگاه تهران	فروردین ۱۳۵۳
۱۰۴	کتابشناسی کتابهای خطی تألیف شادروان دکتر مهدی بیانی استاد دانشگاه تهران به‌کوشش آقای حسین محبوبی اردکانی	خرداد ۱۳۵۳
۱۰۵	تاریخ بافت قدیمی شیراز تألیف آقای کرامت‌الله افسر	مرداد ۱۳۵۳
۱۰۶	فرار از مدرسه دربارهٔ زندگی و اندیشهٔ ابوحامد غزالی تألیف آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب	مرداد ۱۳۵۳
۱۰۷	بیرونی‌نامه ـ مشتمل بر تحقیق درآثار ریاضی استاد ابوریحان بیرونی نابغه بزرگ ایران پژوهش ونگارش آقای ابوالقاسم قربانی	شهریور ۱۳۵۳
۱۰۸	جامع جعفری ـ تاریخ یزد دردوران نادری و زندیه وعصر سلطنت فتحعلیشاه ـ تألیف محمدجعفر بن محمد حسین نائینی متخلص به «طرب» به‌کوشش آقای ایرج افشار	آبان ماه ۱۳۵۳

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۰۹ـ	کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم ، تألیف ابوریحان محمدبن احمد بیرونی خوارزمی ، با تجدیدنظر و تعلیقات ومقدمهٔ تازه به خامهٔ استاد جلال‌الدین همائی	دی‌ماه ۱۳۵۳
۱۱۰ـ	(دیارشهریاران) آثاروبناهای‌تاریخی خوزستان جلد نخستین بخش اول ـ تألیف آقای احمد اقتداری	اردیبهشت ۱۳۵۴
۱۱۱ـ	(دیارشهریاران) آثاروبناهای تاریخی خوزستان جلد نخستین بخش‌دوم ـ تألیف آقای احمد اقتداری	اردیبهشت ۱۳۵۴
۱۱۲ـ	احوال‌واقوال‌شیخ ابوالحسن‌خرقانی بضمیمهٔ منتخب‌نورالعلوم تألیف آن‌عارف بزرگوار، باهتمام استاد مجتبی مینوی	خردادماه ۱۳۵۴
۱۱۳ـ	شرح احوال وآثار ودوبیتی‌های باباطاهرعریان به‌انضمام شرح وترجمه‌کلمات قصار وی منسوب بعین‌القضاة همدانی(؟) با اصل وترجمهٔ‌کتاب (الفتوحات‌الربانیة فی‌مزج‌الاشارات‌الهمدانیة) بشرح وتفسیرمحمدبن ابراهیم مشهور به خطیب وزیری‌بکوشش دکتر جواد مقصود	تیرماه ۱۳۵۴
۱۱۴ـ	کتاب « الغارات » تألیف ابواسحق ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی‌کوفی اصفهانی باهتمام استاد میر جلال‌الدین محدث (بخش نخست)	شهریور ۱۳۵۴
۱۱۵ـ	کتاب « الغارات » به شرح مذکوردرشمارهٔ ۱۱۴ (بخش‌دوم)	شهریور ۱۳۵۴
۱۱۶ـ	یادگارهای‌یزد(جلددوم باضمیمه ـ شهریزد) تألیف ایرج افشار	شهریور ۱۳۵۴
۱۱۷ـ	تاریخ‌روابط‌بازرگانی‌وسیاسی‌ایران‌وانگلیس‌ازدوران‌فرمانروائی مغولان‌تاپایان‌عهدقاجاریه(جلداول)تألیف‌دکترابوالقاسم‌طاهری	مهرماه ۱۳۵۴
۱۱۸ـ	ازآستاراتااستارباد(مجلدششم)شامل‌اسنادتاریخی‌گرگان‌بکوشش آقایان مسیح ذبیحی و دکترمنوچهرستوده (بخش‌نخست)	مهرماه ۱۳۵۴
۱۱۹ـ	ازآستارا تا استارباد مجلد هفتم بشرح مذکور درشماره ۱۱۸ (بخش دوم)	آذرماه ۱۳۵۴
۱۲۰ـ	سفرنامه‌حکیم‌ناصرخسرو به‌کوشش‌وتصحیح دکترمحمددبیرسیاقی	بهمن‌ماه ۱۳۵۴
۱۲۱ـ	آثارباستانی‌خراسان جلد اول شامل آثار وابنیه تاریخی‌جام ونیشابوروسبزوار. اثرآقای عبدالحمید مولوی	اردیبهشت‌ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵خورشیدی)
۱۲۲ـ	تاریخ باستانی‌ایران برپایهٔ باستان‌شناسی‌تألیف پرفسورهرتسفلد ترجمهٔ آقای علی‌اصغر حکمت استاد ممتاز دانشگاه تهران	اردیبهشت‌ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۲۳ـ	آثار باستانی وتاریخی لرستان (جلد دوم) تألیف آقای حمید ایزدپناه	خرداد ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۴ـ	تحریر کتاب استخراج الاوتار تألیف استاد ابوریحان بیرونی پژوهش ونگارش آقای ابوالقاسم قربانی	تیر ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۵ـ	تاریخ نیشابور ـ تألیف آقای سید علی مؤید ثابتی	تیر ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۶ـ	وادی هفت‌واد ـ بحثی درتاریخ اجتماعی وآثارتاریخی کرمان (جلد اول) تألیف آقای دکترمحمد ابراهیم باستانی پاریزی استاد دانشگاه تهران	بهمن ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۷ـ	مجموعهٔ آثار قلمی ثقة‌الاسلام شهید تبریزی بکوشش آقای نصرت‌الله فتحی	بهمن‌ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵خورشیدی)
۱۲۸ـ	«المختارات من الرسائل» مجموعهٔ اسناد ووثایق تاریخی ازروی نسخهٔ خطی کتابخانه وزیری یزد بامقدمه و زیرنظر آقای ایرج افشار	بهمن ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۹ـ	آثار باستانی آذربایجان ـ جلد دوم شامل آثار و ابنیه تاریخی شهرستانهای اردبیل ، ارسباران ، خلخال ، سراب ، مشکین شهر ، مغان تألیف آقای سید جمال‌الدین ترابی طباطبائی	اسفند ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۳۰ـ	از آستارا تا استارباد (مجلد سوم) آثار و بناهای تاریخی مازندران غربی. تألیف دکتر منوچهرستوده	اسفند ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۳۱ـ	کارنامه انجمن آثار ملی از آغاز تا ۲۵۳۵ شاهنشاهی(۱۳۰۱ تا ۱۳۵۵ خورشیدی) تألیف دکتر حسین بحرالعلومی دانشیار دانشکده ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران	اسفند ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۳۲ـ	هنرگره سازی در معماری و درودگری تألیف و تحقیق آقای جواد شفائی	مهر ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۳ـ	کوی سرخاب تبریزومقبرةالشعرا تألیف دکترضیاءالدین سجادی استاد دانشگاه تهران	مهر ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۴ـ	یادنامهٔ شادروان تیمسار سپهبد فرج‌الله آق‌اولی رئیس پیشین هیئت مدیرهٔ انجمن آثارملی	آذر ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۵ـ	فهرست کتابهای کتابخانه انجمن آثارملی. بخش نخست. نسخه‌های خطی. تدوین ازخانم فاطمه مهران و آقای محمد غلامرضائی	دی ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۶ـ	ذخیرهٔ خوارزمشاهی تألیف زین‌الدین ابو ابراهیم اسماعیل جرجانی سنهٔ ۵۰۴ هجری به‌اهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی جلد (سوم ـ بخش دوم)	اسفندماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۷ـ	قصران (کوهسران) مباحث تاریخی وجغرافیائی و اجتماعی و مذهبی ووصف آتشگاه منطقهٔکوهستانی ری باستان وتهران کنونی.تألیف دکتر حسین کریمان استاد دانشگاه ملی ایران	اسفندماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۷ـ	گره‌سازی و گره‌چینی در هنر معماری ایران ـ گردآورنده مهندس مرتضی فرشته‌نژاد رئیس دفترفنی سازمان‌ملی‌حفاظت آثار باستانی ایران در خوزستان	اسفندماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)